
ترجمه
الغدیر
عبدالحسین امینی
جلد ۲


بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه الغدیر

نویسنده:

علامه امینی (ره)

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه الغدير – جلد ۲

مشخصات كتاب

سرشناسه : امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادی : الغدیر فی الکتاب و السنهٔ و الادب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : الغدیر / عبدالحسین امینی ترجمه محمدتقی واحدی؛ زیر نظر علی‌رضا میرزامحمد.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران : بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۱ج

شابک : دوره : ۹۶۴-۳۰۹-۳۶۶-۲ ؛ ج. ۱ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۳۷-۴ ؛ ج. ۲ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۶۸-۴ ؛ ج ۳ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۴۶ ؛ ج ۴ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۵۴ ؛ ج. ۵ : ۹۶۴۳۰۹۷۳۹۰ ؛ ج. ۷ ۹۶۴-۳۰۹-۷۵۴-۴ : ؛ ج. ۸ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۹ ۹۶۴-۳۰۹-۳۸۴-۰ : ؛ ج. ۱۰ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۲۰-X ؛ ج. ۱۱ : ۹۶۴۳۰۹۷۶۹۲

وضعیت فهرست نویسی : فاپا(چاپ‌دوم/ برون‌سپاری)

یادداشت : هر جلد کتاب مترجم خاص خود را دارد. مترجم جلد دوم محمدتقی واحدی، علی شیخ الاسلامی، جلد سوم جمال موسوی، جلد چهارم محمدباقر بهبودی، جلد پنجم زین‌العابدین قربانی، جلد ششم محمد شریف‌رازی،جلد هفتم و هشتم اکبر ثبوت، جلد نهم و دهم جلال‌الدین فارسی، جلد یازدهم جلیل تجلیل است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳و۴ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۸، ۱۱(چاپ اول: ۱۳۸۶)(فیپا).

یادداشت : ج ۹ ۱۰ (چاپ اول ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه الغدیر.

عنوان روی جلد : ترجمه الغدیر.

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : واحدی محمد تقی مترجم

شناسه افزوده : میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵-

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴/الف۸غ۴۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی : م۸۴-۱۹۶۷۲

مناشده و احتجاج بحدیث شریف غدیر خم

اشاره

این واقعه (غدیرخم) از ابتدای وقوع (روز هجدهم ذی الحجه سال دهم از هجرت نبوی (ص))- از قرنهای نخستین تا عصر حاضر پیوسته و بدون انقطاع از اصول مسلمه و حوادث غیر قابل تردید بوده، بطوریکه نزدیکان باین داستان ایمان و اذعان بان داشته و دشمنان و مخالفین بدون اینکه تردید یا انکاری در خاطر خود راه دهند، آنرا بازگوئی (روایت) نموده اند، و تا بدان پایه از تحقق رسیده که ارباب جدل و معارضه نیز هر وقت که از طرف مدعیان آنها دامنه مناظره بدان کشیده شده و قضیه بروایت آن منتهی گشته، ناچار بدان تن داده و نتوانسته اند با هیچ نیرنگ و جدلی آنرا نادیده و یا ناشنیده انگارند.

لذا، فیما بین صحابه و تابعین، چه پیش از دوران خلافت ظاهری امیرالمومنین علی (ع) و چه در عهد خلافت آنجناب و اعصار بعد از آن، استدلال به قضیه غدیر و یادآوری بدان با مبادله سوگند (مناشده) بسیار دست داده.

نخستین استدلال بدین منوال، کیفیت گفت و شنودی است که بوسیله شخص امیرالمومنین (ع) با اشخاص همزمان و معاصر در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و سلم وقوع یافته، این ماجرا را سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود " که بچاپ رسیده " بتفصیل بیان داشته، آنها که آگاهی بان را خواستارند بدان مراجعه نمایند و ما در اینجا آنچه را که از مناشدات بعد آن بوقوع پیوسته ذکر مینمائیم.

[صفحه ۲]

مناشده امیرالمومنین در روز شوری

به سال ۲۳- و یا- آغاز سال ۲۴ از هجرت

اخطب خطباء خوارزم- حنفی- در صفحه ۲۱۷ " مناقب " گوید: خبر داد مرا استاد و پیشوا- شهاب الدین- افضل حفاظ- ابو النجیب- سعید بن عبد الله بن حسن همدانی معروف به " مروزی " در آنچه که از همدان بمن نوشته، باخبار او از حافظ- ابو علی- حسن ابن احمد بن حسین در آنچه اذن و اجازه روایت آنرا باو داده، باخبار از استاد ادیب ابو یعلی- عبد الرزاق بن عمر بن ابراهیم همدانی. بسال ۴۳۷، باخبار از پیشوای حافظ- طراز المحدثین- ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه.

و استاد پیشوا، شهاب الدین. ابو النجیب- سعد بن عبد الله همدانی گفته که: ما را خبر داد باین حدیث عالی پیشوای حافظ- سلیمان بن محمد بن احمد- از یعلی بن سعد رازی. از محمد بن حمید. از زافر بن سلیمان. از حارث بن محمد. از ابی الطفیل- عامر بن واثله که گفت:

من در روز شوری دربان بودم و علی علیه السلام در خانه (محل اجتماع و شوری) بود و شنیدم که بانها میفرمود: من بطور موکد بر شما احتجاج و استدلال خواهم نمود به چیزیکه هیچ فرد عربی و غیر عربی از شما نتواند آنرا دگرگون نماید، سپس فرمود: شما افراد، همه شما را سوگند میدهم بخدا، که آیا در میان شما کسی هست که پیش از من بوحدانیت خدا ایمان آورده باشد؟ همگی

گفتند: نه، فرمود شما را بخدا سوگند میدهم که در میان شما کسی هست که برادری چون جعفر طیار داشته باشد که در بهشت با فرشتگان پرواز میکند؟ همگی گفتند: نه بخدا قسم، فرمود شما را بخدا سوگند میدهم آیا در میان شما غیر از من کسی

[صفحه ۳]

هست که عموئی چون عموی من حمزه داشته باشد که شیرخدا و شیر رسول خدا و سرور شهیدان است؟ گفتند: نه بخدا قسم، فرمود: شما را بخدا سوگند میدهم آیا در میان شما جز من کسی هست که همسری چون همسر من فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله داشته باشد، که بانوی زنان اهل بهشت است، گفتند: نه بخدا قسم، فرمود: شما را بخدا سوگند میدهم، آیا در میان شما جز من کسی هست، که دو سبط مانند دو سبط من حسن و حسین داشته باشد که دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت میباشند؟ گفتند: نه بخدا قسم، فرمود: شما را بخدا سوگند میدهم، آیا در میان شما جز من و پیش از من کسی هست که چندین بار با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوی کرده باشد و پیش از نجوی صدقه داده باشد؟ گفتند: نه بخدا قسم، فرمود: شما را بخدا سوگند میدهم، آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا درباره او فرموده باشد:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره، لیبلغ الشاهد الغائب؟ گفتند: نه بخدا قسم،... تا آخر حدیث... و این روایت را با بررسی در سند آن پیشوای (محدثین) حموینی در باب ۵۸ در " فراید السمطین " آورده گوید: خبر داد مرا استاد و پیشوا- تاج الدین، علی بن حب بن عبد الله خازن بغدادی، معروف به: ابن الساعی واو. از پیشوا، برهان الدین، ابو المظفر، ناصر بن ابی المکارم مطرزی خوارزمی، و او از اخطب خوارزم، ضیاء الدین، ابو المويد، موفق بن احمد مکی. تا آخر سند بدو طریقی که ذکر شد.

[صفحه ۴]

و نیز این روایت را ابن حاتم شامی در " الدر النظیم " از طریق حافظ ابن مردویه بسند دیگرش آورده، که گوید: حدیث نمود، ابو المظفر، عبد الواحد بن حمد بن محمد بن شیذه مقری و او از حدیث عبد الرزاق بن عمر طهرانی و او از ابوبکر احمد بن موسی حافظ (ابن مردویه) از ابی بکر احمد بن محمد بن ابی دام از منذر بن محمد و او از عموی خود و او از ابان بن تغلب، از عامر بن واثله روایت نموده که گفت: من در روز شوری دربان بودم و علی علیه السلام در آن خانه بود (که شوری در آن تشکیل یافت)، شنیدم که آنجناب میفرمود (عین الفاظی که فوقا ذکر شد). تا آنجا که راوی گفت: علی فرمود شما را بخدا سوگند میدهم آیا کسی از شما جز من هست که او را رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر بولایت نصب فرموده باشد؟ گفتند: نه بخدا قسم.

و این حدیث شوری را حافظ بزرگ- دار قطنی با بررسی در طریق آن روایت نموده و ابن حجر بعض از فصول مطالب حدیث مزبور را از او در صواعق نقل میکند، نامبرده در صفحه ۷۵ گوید: دار قطنی با دقت در سند آورده که علی علیه السلام با آن شش نفری که عمر امر خلافت را در میان آنها بشوری محول نمود سخن طولانی گفت، از جمله سخنان او " علی علیه السلام: " شما را بخدا سوگند میدهم، آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله باو فرموده باشد: یا علی تو در روز قیامت قسمت کننده بهشت و دوزخی، گفتند: نه بخدا قسم، و در صفحه ۹۳ گوید: دار قطنی با دقت در سند آورده که علی علیه السلام در روز شوری بر اعضای شوری استدلال و احتجاج نمود و بانها گفت: شما را بخدا سوگند میدهم، آیا در میان شما کسی در خویشاوندی با پیغمبر صلی الله علیه و آله از من نزدیک تر هست؟

و این حدیث را حافظ بزرگوار ابن عقده با بررسی در سند آن آورده، گوید: حدیث کرد ما را علی بن محمد بن حبیبه کندی از حسن بن حسین، از ابی غیلان

[صفحه ۵]

سعد بن طالب شیبانی از اسحق از ابی الطفیل که گفت: من در روز شوری دربان بودم و شنیدم که علی علیه السلام میگفت. بشرح مذکور که از جمله آن مناشده بداستان غدیر است.

و نیز حافظ ابن عقده، گوید: حدیث نمود ما را، احمد بن یحیی بن زکریا ازدی، صوفی، از عمرو بن حماد بن طلحه قناد، از اسحق بن ابراهیم ازدی از معروف بن خربوذ، و زیاد بن منذر، و سعید بن محمد اسلمی، از ابی الطفیل که گفت: عمر در هنگام احتضار و مرگ خود امر خلافت را بین شش نفر بشوری نهاد، علی بن ابی طالب علیه السلام و عثمان بن عفان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم و عبد الله بن عمر نیز عضو مشاور بود بدون، حق تصدی خلافت، ابوالطفیل گوید: چون این عده مجتمع گشتند، مرا دربان قرار دادند که از ورود مردم جلوگیری نمایم، در این موقع علی علیه السلام فرمود... بشرح مذکور، که از جمله آن مناشده بحدیث غدیر است.

و این روایت را حافظ عقیلی با بررسی و دقت در سند آورده گوید: حدیث نمود ما را، محمد بن احمد وراجینی از یحیی بن مغیره رازی، از زافر، و او از مردی و او از حارث بن محمد از ابی الطفیل که گفت: من در روز شوری بر در بودم... و فراز کاملی از حدیث را ذکر نمود.

ابن ابی الحدید در جلد ۲ شرح " نهج البلاغه " صفحه ۶۱ گوید: ما در اینجا آنچه را که در روایات از داستان مناشده اصحاب شوری بطور تواتر و استفاضه رسیده،

[صفحه ۶]

و متضمن فضایل و خصایصی است که علی علیه السلام بسبب آنها از دیگران متمایز گشته ذکر مینمائیم، این جریان را محدثین بسیار ذکر نموده اند. و آنچه در نزد ما بصحت پیوسته این جریان، بانچه ذکر شد (از روایات مشتمل بر فضایل آنجناب) پایان نیافته، و بلکه بعد از آنکه عبد الرحمن و حاضرین با عثمان بیعت کردند و علی علیه السلام از بیعت با او خودداری نمود چنین گفت: همانا برای ما حقی است اگر بما داده شود آنرا می گیریم و اگر منع شود با سختی ها میسازیم اگرچه شب روی طولانی باشد، او (علی علیه السلام) این سخن را ضمن کلامی فرمود که ارباب سیر آنرا ذکر نموده اند و ما در آنچه قبلا نگاشته شد بعض از آنرا بیان داشتیم... بر میگردد بسیاق روایت... سپس بانها فرمود: شما را بخدا سوگند میدهم: آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را با خود برادر کند در آن هنگام که مراسم برادری را در میان مسلمین اجراء فرمود؟ گفتند: نه، سپس فرمود: آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرموده باشد: من کنت مولاه فهذا مولاه؟ گفتند: نه.

(زیادتی چاپ دوم)- و قسمتی از این داستان را ابن عبد البر در جلد ۳ " الاستیعاب " ص ۳۵ در حاشیه " الاصابه " بطور مسند ذکر کرده گوید، حدیث نمود ما را عبد الوارث از قاسم از احمد بن زهیر از عمرو بن حماد قناد- از اسحق بن ابراهیم ازدی، از معروف بن خربوذ، از زیاد بن منذر، از سعد بن محمد ازدی، از ابی الطفیل.

و طبری در جلد ۳ تفسیرش در ص ۴۱۸ در مورد قول خدای تعالی: انما ولیکم الله و رسوله. الایه... چنین گوید: همانا علی بن ابی طالب علیه السلام از این رافضیان داناتر بتفسیر قرآن است، بنابراین اگر این آیه دلالت بر امامت او داشت، در یکی از مجالس و محافل بدان استدلال مینمود، و این گروه (رافضیان) را

[صفحه ۷]

نمیسزد که بگویند، از راه تقیه استدلال بان ننموده، چه آنکه از او نقل میکند که در روز شوری بخبر غدیر و خبر مباهله و بتمام فضایل و مناقب خود تمسک جسته و بطور حتم در اثبات امامت خود باین آیه تمسک ننموده، اه. و تو (خواننده این سطور) بخوبی میدانی که سخن طبری در اسناد روایت احتجاج و استدلال بحدیث غدیر و غیره بخصوص رافضیان فقط، ناشی از عصبیت و کینه توزی او است و مردود است، زیرا چنانکه دانستید، خوارزمی حنفی اسناد حدیث مزبور (احتجاج) را از استادان و ائمه حفاظ و آنها از کسانی چون ابی یعلی و ابن مردویه که از حفاظ حدیث و ائمه نقل حدیثند بشرحی که دایر به تصریح ابن حجر بروایت حافظ دار قطنی بیان شد، نقل نموده، بدون اینکه نکوهش و نظر مخالفی در آن ابراز نماید، و روایت حافظ ابن عقده و حافظ عقیلی، و نیز شنیدید سخن ابن ابی الحدید و تصریح او را، باینکه داستان احتجاج در میان اهل حدیث شایع و مستفیض است و آنچه را که در نظر او از حدیث مزبور مورد صحت و تایید واقع گشته، ملاحظه نمودید.

و از مجموع مطالب مذکوره بقدر و قیمت مطالب سیوطی نیز در جلد ۱ " اللئالی المصنوعه " صفحه ۱۸۷ واقف خواهید شد، که نامبرده در آنجا حکم به موضوع بودن و عاری از حقیقت بودن حدیث مزبور (احتجاج و استدلال) میدهد بعنوان اینکه در اسناد عقیلی، زافر وجود دارد و او در میان روات ضعیف است، و نیز در طریق روایت نامبرده مردی ناشناس و مجهول وجود دارد، در حالیکه ما اسنادها و طرق دیگری را نیز ذکر نمودیم که در آنها نه زافری هست و نه مرد مجهول وانگهی ما اگر بنا او در عقیده بضعف زافر همراه باشیم آیا بمجرد وجود ضعیف در طریق رواست که بعاری از حقیقت بودن آن حکم قطعی داد؟ چنانکه سیوطی گمان کرده؟ و در جمیع موارد از کتاب نامبرده خود بر خلاف روش آنها که درباره روایات ساختگی و بی حقیقت تالیف نموده اند رفتار نموده است؟ نه. نه چنین است، و بلکه چنین پندار و روشی از ضعف

[صفحه ۸]

رای و کمی بصیرت است، زیرا (بر طبق رویه اهل درایت) منتهی آنچه درباره روایت ضعفاء معمول به است، اینست که: استدلال بان روایت نمیشود. گرچه در استدلال بان بعنوان تایید، باکی نیست، بعلاوه ما می بینیم: حفاظ ثقه و صاحبان دقت نظر در نقل حدیث چه بسا روایاتی از ضعفاء می آورند، بواسطه قرائن بسیاری که بر صحت آن و در روایت خاص و یا در نوشته مرد خاصی وجود دارد، با چنین قرائن و خصوصیاتی، آن روایت محفوفه بقرائن صحت را از او روایت میکنند و در آن مورد بخصوص معتقدند که از حکم عمومی روایات ضعیف خارج است و یا راوی در آن مورد بخصوص مورد اعتماد و وثوق است، هر چند در سایر موارد اعمالش ناپسند بوده و مورد اعتماد نیست.

چنانچه به صحیح مسلم و صحیح بخاری و سایر صحاح و مسندها مراجعه نماید ملاحظه خواهید کرد که مملوانـد از روایت، از خوارج و ناصبیان آیا این جز همان مبنی که بدان اشعار نمودیم محمل دیگری دارد؟

گذشته از آنچه بر سبیل مماشات (در مورد زافر و ضعف او) ذکر شد، اصولا احمد و ابن معین زافر را توثیق نموده اند و ابو داود

گوید: او ثقه است، او مردی صالح بوده، و ابو حاتم گوید جایگاه او راستی و صداقت است سیوطی در این مورد (طعن بن زافر) از ذهبی پیروی نموده که نامبرده در " میزان " حدیث مزبور را ناشناس و غیر صحیح یافته، و بعد از او ابن حجر آمده و در لسانش از او تقلید کرده و زافر را متهم بوضع حدیث نموده است و حال آنکه ذهبی و ابن حجر را آنها که شناخته اند، از روی " میزان " او شناخته اند که در آن هزار انحراف است و لسانی که آلوده بطعن و هدفهای مغرضانه است اینست تلخیص ذهبی بر مستدرك حاكم بیائید به بینید: آنچه که از فضایل آل الله در احادیث صحاح آن روایت شده ذهبی بر آن ها طعن و نکوهش نموده و هیچ مبنی و دلیلی برای آن نمیتوان یافت جز همان کینه، که در او رسوخ یافته و تمایل و علاقه ای که بما سوای آنها (عترت

[صفحه ۹]

پیغمبر صلی الله علیه و آله) دارد و ابن حجر هم در تالیفات خود قدم بقدم از او پیروی نموده است

مناشده امیرالمومنین در ایام عثمان بن عفان

شیخ الاسلام، ابو اسحق، ابراهیم بن سعد الدین ابن الحمویه (شرح حال او در صفحه ۲۰۰ جلد ۱ گذشت) باسنادش در " فراید السمطین " سمط اول در باب ۵۸ از تابعی بزرگ، سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که گفت: در زمان خلافت عثمان در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی مجتمع بودند که با یکدیگر سخن میگفتند و از علم و عفت سخن بمیان آوردند. در ضمن نام قریش و فضایل و سوابق آنها و هجرتشان بمیان آمد و آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنها از فضیلت فرموده مانند این فرمایش ": الائمه من قریش (" یعنی امامان از قریش میباشند) و فرمایش دیگر آنحضرت " الناس تبع لقریش و قریش ائمه العرب (" یعنی مردم پیروان قریشند و قریش پیشوایان عرب هستند) تا آنجا که گوید (بعد از ذکر مفاخرت هر قبیله بمردان خود) و در این حلقه بیش از دویست تن گرد آمده بودند که در میان آنها بودند: علی بن ابی طالب علیه السلام و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و مقداد و هاشم بن عتبه و ابن عمر و حسن و حسین و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و عبد الله بن جعفر، و از انصار: ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابی ایوب انصاری و ابو الهیثم بن التیهان و محمد بن سلمه و قیس بن سعد بن عباده و جابر ابن عبد الله و انس بن مالك و زید بن ارقم و عبد الله بن ابی اوفی و ابی لیلی، و با او پسرش عبد الرحمن نشسته بود و او پسرکی بود نورس و زیبا روی، و در این هنگام ابوالحسن بصری آمد و پسرش حسن بصری با او بود که او نیز پسرکی بود زیباروی و معتدل القامه، راوی گوید: من باو و به عبد الرحمن بن ابی لیلی مینگریستم و نمیدانم کدام زیباتر از آن دیگری بود؟ جز اینکه حسن بصری دارای اندامی درشت تر و قدی رساتر بود، در این هنگام آن گروه بسیار سخن گفتند و این اجتماع از

[صفحه ۱۰]

بامداد تا هنگام زوال آفتاب (ظهر) طول کشید و عثمان در خانه خود بود و از اجتماع و سخنان این گروه اطلاعی نداشت، و علی بن ابی طالب در آن میان خاموش و ساکت بود و نه خودش و نه احدی از کسان و اهل بیتش سخنی نمیگفتند، در نتیجه آن گروه متوجه او شدند و گفتند: یا ابا الحسن چه مانعی هست که تو نیز سخن بگوئی؟ فرمود هر یک از افراد دو قبیله سخن گفتند و فضیلتی از خود بیان داشتند و درست هم گفتند، اکنون، من از شما ای گروه قریش و انصار سوال میکنم: این فضیلت ها را خداوند بچه وسیله بشما عطا فرمود؟ آیا منشاء این فضایل که بخود نسبت دادید، در وجود خود شما و قبیله و خاندان شما بوده یا موجبی جز

اینها داشته؟ همگی در پاسخ گفتند: عشیره و خاندانهای ما منشاء هیچ یک از این فضایل نبوده اند، بلکه خدای بزرگ بر ما منت نهاد و این فضایل را بسبب محمد صلی الله علیه و آله و عشیره و اهل بیت او بما عطا فرمود، علی علیه السلام فرمود: راست گفتید، ای گروه قریش و انصار آیا نمیدانید که آنچه از خیر دنیا و آخرت نصیب شما گشته فقط از ما اهل البیت است نه غیر ما؟ و همانا پسر عمم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدرستی که من و خاندانم نوری بودیم که در پیشگاه عظمت خداوند نمایان بودیم چهارده هزار سال پیش از آنکه خدای متعال آدم را بیافریند، پس از آفرینش او این نور را در صلب او نهاد و او را بزمین فرود آورد، سپس نور ما منتقل بصلب نوح شد و در کشتی نشست، سپس منتقل بصلب ابراهیم شد و در آتش افکنده شد، سپس پیوسته خدای توانا ما را از اصلاب گرامی بارحام پاکیزه منتقل فرمود، و این انتقال از پدران و مادران بکیفیتی بود که همگی از هر ناپاکی و پلیدی بدور و منزه بودند.

پس از این سخنان علی علیه السلام، آنها که سبقت و پیشی داشتند و از آنهائی بودند که بدر و احد را درک نموده بودند گفتند: آری. ما این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام، سپس فرمود: شما را بخدا سوگند میدهم همگی میدانید که خدای عز و جل در کتاب خود در آیات متعدد سابق را بر مسبوق مقدم داشته و من در پرستش خدای یگانه و پیروی رسول او سابق و مقدم بوده ام، بطوریکه احدی از این امت

[صفحه ۱۱]

در این راه بر من پیشی نگرفته است؟ همگی گفتند: آری چنین است.

فرمود شما را بخدا سوگند میدهم آیا آگاهی دارید؟ هنگامی که این آیه: و السابقون الاولون من المهاجرون و الانصار... و این آیه و السابقون السابقون اولئک المقربون نازل شد در چه مورد و در چه موضوعی نازل شد؟ از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مدلول این آیات سوال شد؟ فرمود: خدای متعال اینها را نازل فرموده درباره انبیاء و اوصیاء آنها، پس من افضل انبیاء و رسل هستم و علی بن ابی طالب وصی من، افضل اوصیاء است، همگی گفتند: آری بخدا قسم، فرمود: شما را بخدا سوگند میدهم، آیا آگاهی دارید؟ هنگامی که این آیه: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و این آیه و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المومنین ولیجه، نازل شد مردم گفتند: یا رسول الله آیا اختصاص به بعض از مومنین دارد یا شامل همه آنها میشود؟ پس خدای عز و جل امر فرمود پیغمبرش را که بانها تعلیم فرماید تا اولیاء و متصدیان امرشان را بشناسند و امر فرمود او را همانطور که نمازشان و زکاتشان و حجشان را تفسیر و بیان فرموده، ولایت را نیز برای آنها تفسیر فرماید، و مامور گشت که مرا در غدیرخم برای مردم بولایت منصوب فرماید، سپس خطبه ایراد فرمود و ضمن آن فرمود: ای مردم همانا خداوند مرا باجراء امری مامور کرده که سینه ام را آن امر تنگ نموده و چنین پنداشتم که مردم مرا تکذیب میکنند، پس خداوند مرا تهدید بشکنجه فرمود در صورتیکه آن امر را ابلاغ ننمایم. سپس مردم را برای انجام نماز جماعت دعوت فرمود، پس از انجام نماز خطبه خواند و فرمود ای مردم: آیا میدانید: که همانا خدای عز و جل مولای من است و من مولای مومنین هستم و من اولی (سزاوارتر) هستم بر مومنین از خودشان، گفتند آری. چنین است، پس فرمود یا علی برخیز، پس برخواستم در این موقع فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، در این هنگام سلمان بپا خاست و گفت: یا رسول الله

[صفحه ۱۲]

ولاء کما ذا؟ یعنی ولاء " درباره علی علیه السلام چگونه ولائی است؟ " فرمود: ولاء کولائی، یعنی ولاء مانند ولای من، من کنت اولی به من نفسه یعنی هر کس که من اولی (سزاوارتر) هستم باو از خودش، پس خدای متعال این آیه را فرو فرستاد: الیوم اکملت لکم دینکم.. تا آخر آیه، پس رسول خدا تکبیر فرمود و گفت " الله اکبر " تمامی نبوت من و تمامی دین خدا ولایت علی است، بعد از من، پس ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: یا رسول الله: این آیات در مورد علی علیه السلام خاصه است؟ فرمود: بلی، در او و درباره اوصیاء من است تا روز قیامت، گفتند: بیان فرما ایشان را (اوصیاء خود را) برای ما، فرمود: علی علیه السلام برادر من و وزیر من و وارث من و وصی و خلیفه من است در امت من، و ولی هر مومن است بعد از من، سپس دو فرزندم اول حسن و پس از او حسین، پس از او نه تن از فرزندان پسرم حسین هر یک پس از دیگری، قرآن با آنها است و آنها با قرآنند، از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنها جدا نشود تا بر من کنار حوض وارد شوند؟ (پس از این شرح و بیان، امیرالمومنین علیه السلام با قید قسم در میان انجمن در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله) همگی گفتند: آری بخدا قسم این کلمات رسول خدا را ما شنیده ایم و بطوریکه گفتی بدان شهادت میدهیم. و بعض دیگر از آن گروه گفتند بیشتر این مطالب را در خاطر داریم ولی تمام آن را در حفظ نداشتیم ولی اینان که تمام آن را در خاطر داشته و بدان گواهی دادند همه آنها از نیکان و مردم با فضیلت ما میباشند، پس علی علیه السلام فرمود: راست گفتید همگی مردم در حفظ یکسان نیستند، من آنانی را که این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خاطر دارند بخدا سوگند میدهم که برخیزند و بدانچه در خاطر دارند خبر دهند، پس این اشخاص برخواستند: زید بن ارقم، براء بن عازب، و سلمان، و ابوذر، و مقداد، و عمار: اینها گفتند: ما گواهی میدهیم که فرمایشات رسول خدا را در خاطر داریم در حالتیکه بر منبر ایستاده بود و تو پهلوی او بودی، و او میفرمود: ای مردم. همانا خدای عز و جل امر کرده که امام و پیشوای شما را منصوب نمایم و آنکه را که بعد از من وصی من و خلیفه من است و

[صفحه ۱۳]

آنکسی را که خدای عز و جل در کتاب خود طاعت او را واجب فرموده و طاعت او را همدوش طاعت من ساخته و شما را امر بولایت او فرموده بشما معرفی کنم، و من در ابلاغ این امر از ترس طعن، و نکوهش اهل نفاق و تکذیب آنها بخدای خود مراجعه نمودم، خدای مرا تهدید فرمود که اگر این امر را تبلیغ نکنم مرا عذاب فرماید.

ای مردم همانا خداوند شما را امر به صلاه (نماز) فرموده و بطور تحقیق آن را برای شما بیان کرده است و امر بزکاه و روزه و حج فرموده و آنها را برای شما بیان نموده و من آنها را برای شما تفسیر کرده ام، و امر کرده است شما را " بولایت، و من شاهد میگیرم شما را که همانا آن ولایت (که خداوند امر فرموده) اختصاص باین (یعنی علی علیه السلام) دارد- در هنگام ادای کلمه اشاره، دست خود را بر علی نهاد سپس فرمود: بعد از او اختصاص به پسرش دارد و سپس باوصیاء بعدشان از فرزندانشان، از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنها جدا نشود تا بر من در کنار حوض وارد شوند ای مردم، بتحقیق من بیان کردم برای شما، و پناه گاه شما و پیشوای شما و ولی شما و راهنمای شما را نشان دادم و او برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است و او در میان شما بمنزله من است، پس قلاده اطاعت او را در دین بر گردن نهید و او را در تمام امور اطاعت نمائید، زیرا تمام آنچه خدای عز و جل بمن تعلیم فرموده از علم و حکمتش، همانا تماما در نزد او است، پس از او سوال کنید و از او بیاموزید و از اوصیا بعد از او، و آنها را تعلیم ندهید و بر آنها پیشی نگیرید و از آنها دور و عقب نمایند، زیرا همانا آنها با حقند و حق با آنهاست، هیچگاه آنها از حق و حق از آنها زایل و جدا نشود- این اشخاص که برخاسته بودند. پس از شهادت باین مطالب نشستند... تا آخر حدیث، این لفظ حموینی با آنچه که در خود کتاب سلیم ابن قیس مذکور است اختلاف کمی و زیاداتی دارد و سخن ما را در پیرامون سلیم و کتاب او خواهد

آمد.

[صفحه ۱۴]

مناشده امیرالمومنین در روز رحبه

اشاره

سال ۳۵ هجری

در اثر معارضه و منازعه که در امر خلافت با امیرالمومنین علیه السلام وقوع یافت برخی از مردم نسبت بانچه که آنحضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله دایر بتقدیم آنجناب بر دیگران روایت و نقل فرموده بود آنحضرت را متهم ساختند و واردات از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این موضوع با تردید و انکار تلقی کردند، چون این کیفیت بانحضرت رسید، در میدان وسیع کوفه حضور یافت و در میان گروه بسیاری که در آنجا گرد آمده بودند بمنظور دفاع از حق و رد بر آنها که در امر خلافت با آن جناب منازع میکردند، با آن گروه استدلال و مناشده فرمود، و این موضوع بحدی جلب اهمیت کرده که بسیاری از تابعین آنرا روایت نموده اند و اسناد آن در کتب علماء بحد تواتر و تظافر رسیده و ما بروایت چهار تن از اصحاب و چهارده نفر از تابعین (در این خصوص) واقف شدیم، و اینک تفصیل آن

۱- ابو سلیمان موذن، (شرح حال او در ۱۱۳ جلد ۱ گذشت) ابن ابی الحدید در جلد ۱ شرح نهج البلاغه ص ۳۶۲ گوید: ابو اسرائیل از حکم روایت کرده و او از سلیمان موذن (این همان سند احمد است که خواهد آمد) اینکه، علی علیه السلام سوگند داد مردم را که هر کس از آنها این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را

[صفحه ۱۵]

شنیده که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.. گواهی دهد، پس گروهی بدان شهادت دادند و زید بن ارقم از شهادت بان در حالیکه بدان آگاه بود امساک نمود، پس امیرالمومنین علیه السلام او را به نابینائی نفرین فرمود و او نابینا شد، و پس از نابینا شدن داستان این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای مردم بیان میکرد، و بطرق دیگر از او (یعنی سلیمان موذن) خواهد آمد که این داستان را از زید بن ارقم روایت کرده و شاید این روایت هم از آنست و از قلم افتاده است.

۲- ابو القاسم، اصبغ بن نباته (شرح حال او در ص ۱۱۴ جلد ۱ ذکر شد). ابن اثیر در جلد ۳ " اسد الغابه " ص ۳۰۷ و در جلد ۲۰۵ از حافظ ابن عقده، از محمد بن اسماعیل بن اسحاق راشدی روایت نموده و او از محمد بن خلف نمیری، از علی بن حسن عبدی، از اصبغ، که گفت: علی علیه السلام سوگند داد مردم را در رحبه که هر کس گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر خم شنیده برخیزد و بدان گواهی دهد، و فقط کسی برخیزد که گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را شخصا شنیده باشد، جمعی در حدود هفده نفر برخاستند که در میان آن گروه، ابو ایوب انصاری، و ابو عمره بن عمرو بن محصن، و ابو زینب (ابن عوف انصاری)، و سهل بن حنیف، و خزیمه بن ثابت، و عبد الله بن ثابت انصاری، و حبشی بن جناده سلولی، و عبید ابن عازب انصاری، و نعمان بن عجلان انصاری، و ثابت بن ودیعه انصاری، و ابو فضاله انصاری، و عبد الرحمن بن عبد رب انصاری، بودند، گروه نامبرده

که برخاستند، گفتند: ما شهادت میدهیم که، شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
الا من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و اعن عن اعانه.
و در اسد الغابه از اصبغ بن نباته ذکر شده، که گفت: علی علیه السلام سئوال کرد و بدان سوگند دادم مردم را که هر کس گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر خم شنیده برخیزد، در این هنگام جمعی بالغ بر هفده تن برخاستند که در میانشان ابو ایوب انصاری و ابو زینب بودند، آنها که برخاستند گفتند: شنیدیم

[صفحه ۱۶]

از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در حالیکه دست تو را گرفته و بلند نموده بود، فرمود: آیا شما گواه نیستید باینکه من (اوامر خدا را) رساندم و خیر و صلاح شما را بیان نمودم؟ سپس فرمود: آگاه باشید، همانا خدای عز و جل ولی من است، و من ولی مومنین هستم، پس هر کس که من مولای اویم پس این علی، مولای او است، بار خدایا دوست بدار آنکه را که او را دوست دارد و دشمن دار آنکه را که او دشمن بدارد، این روایت را ابو موسی با دقت در سند آورده است.
و روایت مزبور را ابن حجر عسقلانی در جلد ۴ " الاصابه " ص ۴۰۸ از طریق ابن عقده از اصبغ آورده که گفت: چون علی علیه السلام در رحبه مردم را سوگند داد و از آنها سوال کرد که هر کس (سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله) را شنیده باز گوید، در نتیجه بالغ بر هفده نفر برخاستند که در آنها ابو ایوب و ابو زینب و عبد الرحمن بن عبد رب بودند و آن گروه گفتند: شهادت میدهیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم، در حالیکه دست تو را در روز غدیرخم گرفته و بلند کرده بود، فرمود: آیا شما گواه نیستید که من (اوامر خدا را) رسانیدم؟ گفتند: آری گواهی میدهیم، فرمود: فمن کنت مولاه فعلی مولاه، و در جلد ۴" الاصابه " ص ۸۰ آن را روایت کرده و گوید: ابو موسی گفت: که این روایت را ابوالعباس ابن عقده در کتاب " الموالات " از طریق علی بن حسن عبدی از سعد (اسکاف) از اصبغ بن نباته ذکر نموده که گفت: علی علیه السلام در رحبه مردم را سوگند داد و از آنها پرسید که: هر کس گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر خم شنیده برخیزد، پس بالغ بر هفده تن برخاستند که از جمله آنها بود ابو ایوب و ابو زینب ابن عوف آنان گفتند: ما شهادت میدهیم که شنیدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در حالیکه دست تو را گرفته و بلند نموده فرمود: آیا گواه نیستید که (او امر خدا را) رسانیدم؟ گفتند: گواهیم، فرمود: فمن کنت مولاه فعلی مولاه.

[صفحه ۱۷]

۳- حبه بن جوین عرنی، ابو قدامه بجلی- صحابی، متوفای ۷۶ و ۷۹ حافظ ابن مغازلی شافعی در " المناقب " از ابی طالب، محمد بن احمد بن عثمان، از ابی عیسی حافظ روایت نموده که او روایت را میرساند به حبه عربی و او داستان روز غدیر و استشهاد علی علیه السلام را بدان با سوگند دادن ذکر مینماید، تا آنجا که گوید: پس دوازه تن از اهل بدر برخاستند که از جمله آنها، زید بن ارقم بود، و گفتند: ما گواهی میدهیم که شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم میفرمود:
من کنت مولاه فعلی مولاه.. بشرح حدیث.
و در صفحه ۵۴ جلد ۱ از دولابی مذکور گردید که باسنادش از ابی قدامه روایت کرده که علی علیه السلام در رحبه سوگند داد مردم را و از آنها سوال فرمود، پس جمعی بالغ بر ده و اندی برخاستند، که در میان آنها مردی بود که جبه بر تن داشت و بر آن

بالاپوش حضر موتی افکنده بود پس آن گروه شهادت دادند.. بشرح حدیث.

۴- زاذان بن عمر (شرح حال او در صفحه ۱۱۶ جلد ۱ ذکر شده) احمد پیشوای حنبلیان در جلد ۱ مسندش در ص ۸۴ با بررسی در سند آورده از ابن نمیر، از عبد الملک، از ابی عبد الرحیم کندی، از زاذان بن عمر که گفت: سخن علی علیه السلام را شنیدم که در رحبه از مردم سوال کرد و آنها را سوگند داد که هر کس رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر خم دیده و سخنان او را شنیده برخیزد و گواهی دهد، سیزده تن برخاستند و شهادت دادند که آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند که میفرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه.

و حافظ هیثمی در جلد ۹ " مجمع الزواید " ص ۱۰۷ این حدیث را از زاذان، از طریق احمد بلفظی که ذکر شد روایت نموده، و همچنین ابوالفرج ابن جوزی در جلد ۱ " صفه الصفوه " ص ۱۲۱ و ابو سالم محمد بن طلحه شافعی در " مطالب السول " ص ۵۴ (در سال ۱۳۰۲ بچاپ رسیده) و ابن کثیر شامی در جلد ۵ " البدایه و النهایه"

[صفحه ۱۸]

ص ۲۱۰ و در جلد ۷ ص ۳۴۸ از طریق احمد و سبط ابن جوزی در " تذکره " ص ۱۷، و سیوطی در " جمع الجوامع " نقل از احمد، و ابن ابی عاصم در " السنه (" بطوری که در جلد ۶ " کنز العمال " ص ۴۰۷ مذکور است) روایت مذکوره را ذکر نموده اند

۵.- زر بن حبیش اسدی (شرح حال او در صفحه ۱۱۶ جلد ۱ ذکر شده) حافظ ابو عبد الله زرقانی- مالکی- در جلد ۷ " شرح المواهب " ص ۱۳ گوید: ابن عقده با دقت در سند از زر بن حبیش روایت کرده که گفت: علی علیه السلام فرمود: در اینجا از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ دوازده تن برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند، فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه.

۶- زیاد بن ابی زیاد (شرح حال او در ص ۱۱۷ ج ۱ ذکر شده)، احمد بن حنبل در جلد ۱ " مسند " ص ۸۸ آورده، از محمد بن عبد الله، از ربیع- یعنی ابن ابی صالح اسلمی، از زیاد بن ابی زیاد که گفت: شنیدم علی بن ابی طالب رضی الله عنه از مردم سوال نمود و آنها را سوگند داد باینکه هر مرد مسلمی که شنیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر آنچه را فرموده، برخیزد، پس دوازده تن از اصحاب بدر برخاستند و شهادت دادند.

و این حدیث را حافظ هیثمی در جلد ۹ " مجمع الزواید " ص ۱۰۶ از طریق احمد روایت نموده و گفته که رجال آن ثقه هستند و ابن کثیر در جلد ۷ البدایه " ص ۳۴۸ از احمد، و حافظ محب الدین طبری در جلد ۲ " الریاض النضره " صفحه ۱۷۰ و ذخایر العقبی "ص ۶۷ روایت مزبور را ذکر نموده اند.

۷- زید بن ارقم انصاری- صحابی- احمد با دقت در سند از اسود بن عامر، از ابی اسرائیل، از حکم از ابی سلیمان، از زید بن ارقم روایت کرده که گفت: علی علیه السلام با قید سوگند از مردم سئوال نمود که هر کس شنیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه

[صفحه ۱۹]

برخیزد و گواهی دهد، دوازه تن از اصحاب بدر برخاستند و بان شهادت دادند و من از کسانی بودم که کتمان نمودند و در نتیجه چشم خود را از دست دادم.

و هیثمی در جلد ۹ " مجمع الزواید " ص ۱۰۶ از احمد و طبرانی در " الکبیر " بلفظ مذکور، این حدیث را روایت نموده اند، و طبرانی رجال آنرا مورد وثوق دانسته، و در روایتی که نزد او ضبط شده این جمله مذکور است: و علی بر هر که کتمان میکرد نفرین میفرمود: و ابن مغازلی در " المناقب " آنرا از ابی الحسین علی بن عمر بن عبد الله بن شوذب از پدرش از محمد بن حسین زعفرانی از احمد بن یحیی بن عبد الحمید از ابی اسرائیل، از حکم از ابی سلیمان، از زید، بلفظ مذکور روایت کرده و در آن مذکور است (از قول زید) که: من از جمله کسانی بودم که کتمان کردند، پس خدای چشمم را نابینا فرمود و علی کرم الله وجهه کسی را که کتمان کند نفرین فرمود و شیخ ابراهیم وصابی آنرا در " الاکتفاء " بلفظ مذکور از طبرانی در " المعجم الکبیر " روایت نموده.

و حافظ، محب الدین طبری در " ذخایر العقبی " ص ۶۷ از زید روایت نموده که گفت: علی علیه السلام با قید سوگند از مردم سئوال نمود که: هر کس از پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم شنیده که فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، برخیزد و گواهی دهد، شانزده تن برخاستند و بان گواهی دادند، و بهمین لفظ هیثمی آنرا در " مجمع الزواید " ص ۱۰۷ از طریق احمد روایت نموده و سیوطی بطوریکه در جلد ۶ " کنز العمال " ص ۴۰۳ بنقل از " المعجم الاوسط " طبرانی مذکور است، این حدیث را در " جمع الجوامع " آورده و در آن مذکور است: دوازده تن برخاستند و بان شهادت دادند.

[صفحه ۲۰]

و حافظ، محمد بن عبد الله (شرح حال او در ص ۱۷۳ ج ۱ ذکر شده)، در کتاب خود " فواید (که در مکتبه حرم الهی " مکه" موجود است) با بررسی در سند آورده از محمد بن حرث از عبید الله بن موسی، از ابی اسرائیل ملائی، از حکم، از ابی سلیمان موذن، از زید که: همانا علی علیه السلام از مردم با قید سوگند سئوال کرد که هر کس از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه برخیزد و شهادت دهد، شانزده تن برخاستند و بان شهادت دادند، و من در میان آنها بودم و این روایت را ابن کثیر در جلد ۷ " البدایه و النهایه " ص ۳۴۶ از او حکایت نموده است.

۸- زید بن یثیع (شرح حال او در ص ۱۱۷ ج ۱ ذکر شده)، احمد بن حنبل درج ۱ " المسند " ص ۱۱۸ آورده از علی بن حکیم اودی، از شریک، از ابی اسحق، از سعید بن وهب و زید بن یثیع که آندو گفتند: علی علیه السلام سوگند داد مردم را در رحبه و از آنها سئوال نمود که هر کس گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر خم شنیده برخیزد و گواهی دهد، از قبل سعد شش تن و از قبل زید شش تن برخاستند و گواهی دادند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم شنیدند که درباره علی علیه السلام فرمود: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله باهل ایمان اولی (سزاوارتر) نیست؟ گفتند: آری. فرمود:

اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ابن کثیر در جلد ۵ " البدایه و النهایه " ص ۲۱۰ و گنجی شافعی در " کفایه الطالب"

[صفحه ۲۱]

ص ۱۷ و جزری در " اسنی المطالب " ص ۴ از طریق احمد بهمین لفظ آنرا روایت نموده اند.

و نسائی در " خصایص " ص ۲۲ از قاضی علی بن محمد بن علی از خلف (ابن تمیم) از شعبه، از ابی اسحق، از سعید و زید و در ص ۲۳ از ابی داود (سلیمان حرانی) از عمران (متوفای ۲۰۵ (ابن ابان، از شریک، از ابی اسحق از زید، روایت نموده که: شنیدم از علی بن ابی طالب رضی الله عنه که بر منبر کوفه میگفت: همانا من بخدا سوگند میدهم آن مردی را (و شهادت ندهد مگر اصحاب محمد صلی الله علیه و آله) که شنیده باشد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در روز غدیر خم فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه- برخیزد و شهادت دهد، شش تن از جانب دیگر منبر برخاستند و شهادت دادند که این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند که میفرمود... شریک گوید: بابی اسحق گفتم: آیا از براء بن عازب شنیدی که باین گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث کند؟ گفت: بلی.

و ابن جریر طبری با بررسی در سند آورده، از احمد بن منصور، از عبید الله بن موسی، از فطر بن خلیفه، از ابی اسحاق، از سعید بن وهب و زید بن یثیع و عمرو ذی مر که: همانا علی علیه السلام در کوفه مردم را سوگند داد و... حدیث مزبور را ذکر کرده، و ابن کثیر در جلد ۵ تاریخش ص ۲۱۰ این را از ابن جریر حکایت نموده است.

و حافظ ابن عقده با بررسی در سند آنرا آورده از حسن بن علی بن عفان عامری، از عبید الله بن موسی، از فطر، از ابی اسحاق، از عمرو بن مره و سعید بن وهب و زید بن یثیع که نامبردگان گفتند: شنیدم علی علیه السلام در رحبه میگفت.. و حدیث مزبور را ذکر کرده، و در آن ذکر نموده که: سیزده تن برخاستند

[صفحه ۲۲]

و شهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله، ابو اسحق هنگام فراغت از این حدیث گفت: ای ابابکر، آنها چه بزرگانی بودند؟ ابن کثیر در جلد ۷ تاریخش ص ۳۴۷ آنرا از ابن عقده روایت نموده، و حافظ هیثمی در جلد ۹ " مجمع الزوائد " ص ۱۰۵ این حدیث را از طریق بزار روایت نموده و گفته که: رجال این طریق رجال صحیح است، جز فطر، و او ثقه است، و در صفحه ۱۰۷ آنرا از طریق بزار و عبد الله بن احمد روایت نموده و بطوریکه در جلد ۶ " کنز العمال " ص ۴۰۳ مذکور است، سیوطی حدیث مزبور را در " جمع الجوامع " از ابی اسحق از عمرو ذی مر و سعید بن وهب و زید بن یثیع، نقل از بزار و ابن جریر و از خلعی در " خلعیات " روایت نموده، سپس از قول هیثمی گفته که: رجال اسناد آن ثقات هستند و لفظ آنها چنین است.

گفتند: شنیدیم علی علیه السلام میگفت: سوگند میدهم بخدا مردی را که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر شنیده، برخیزد و بانچه شنیده گواهی دهد، سیزده تن برخاستند و شهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آیا من، اولی (سزاوارتر) بمومنین از خود آنها نیستم؟ گفتند: بلی یا رسول الله، پس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

من کنت موالاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله، و این حدیث را شیخ یوسف نبهانی در " الشرف الموبد " صفحه ۱۱۳ از طریق ابن ابی شیبه از زید بن یثیع روایت نموده است.

۹- سعید بن ابی حدان (شرح حال او در ص ۱۱۸ ج ۱ ذکر شده) شیخ الاسلام حموینی در " فراید السمطین " در باب دهم گوید: خبر داد ما را، شیخ عماد الدین عبد الحافظ

[صفحه ۲۳]

ابن بدران بوسیله قرائت من نزد او، باو گفتم: خبر داده است تو را قاضی محمد بن عبد الصمد بن ابی الفضل خزستانی بطور اجازه گفت: خبر داد ما را ابو عبد الله محمد بن فضل عراوی بطور اجازه، گفت: خبر داد ابوبکر احمد بن حسین بیهقی حافظ از ابوبکر احمد بن حسین قاضی، از ابوجعفر محمد بن علی بن دنعیم، از احمد بن حازم بن عزیره، از ابو غسان (مالک) از فضیل بن مرزوق، از ابی اسحق از سعید بن ابی حدان و عمر و ذی مر که آندو گفتند: علی علیه السلام فرمود: بخدا سوگند میدهم، و سوگند نمیدهم مگر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را که خطبه آنحضرت را در روز غدیرخم شنیده اند، راوی گوید: دوازده تن برخاستند، شش تن از قبل سعید و شش تن از قبل عمرو ذی مر و شهادت دادند که آنها شنیدند از رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود:

اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و احب من احبه، و ابغض من ابغضه.

۱۰- سعید بن وهب (شرح حال او در ص ۱۱۸ ج ۱ ذکر شد)، ابن حنبل در ج ۱ مسندش ص ۱۱۸ آورده از علی بن حکیم اودی از شریک، از ابی اسحق از سعید و زید بن یثیع این حدیث را بلفظی که در پیش در صفحه ۲۰ نقل نمودیم و در جلد ۵ ص ۳۶۶ از محمد بن جعفر از شعبه از ابی اسحق روایت کرده که گفت از سعید بن وهب شنیدم گفت: علی علیه السلام سوگند داد بر مردم، پنج یا شش تن از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاستند و گواهی دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه.

و نسائی در " خصایص " ص ۲۶ از حسین بن حریث مروزی، از فضل بن موسی از اعمش (سلیمان) از ابی اسحق " عمرو " از سعید روایت کرده که گفت: علی کرم الله وجهه در رحبه مردم را بخدا سوگند داد که هر کس شنیده است

[صفحه ۲۴]

از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیرخم که فرمود: همانا خدا و رسول خدا ولی مومنین هستند:

و من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره راوی از قول سعد گوید که شش تن از پهلوی من برخاستند و از قول زید بن یثیع گوید که: شش تن از پهلوی من برخاستند و از قول عمرو ذی مر این جمله را نیز ذکر کرده ": احب من احبه و ابغض من ابغضه " و سپس دنباله حدیث را ذکر نموده است، این حدیث را اسرائیل از اسحاق از عمرو ذی مر روایت کرده و در صفحه ۴۰ " خصایص " آنرا از یوسف بن عیسی از فضل بن موسی از اعمش تا آخر سند و لفظ مذکور روایت نموده است. و در صفحه ۲۲ " خصایص " گوید: خبر داد ما را مجمد بن مثنی از محمد (بن جعفر غندر) از شعبه از ابی اسحق از سعید بن وهب که گفت: (پس از سوگند دادن علی علیه السلام) پنج یا شش تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستند و گواهی دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه

و علامه عاصمی در زین الفتی آورده، از ابی بکر جلاب از ابی سعید عبد الله بن محمد رازی از ابی احمد ابن منبه نیشابوری از ابی جعفر حضرمی از علی بن سعید کندی از جریر سری همدانی از سعید، که گفت: امیرالمومنین کرم الله وجهه در رحبه مردم را سوگند داد و فرمود: بخدا سوگند میدهم مردی را که شنیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود ": من کنت مولاه

فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاده، " برخیز و شهادت دهد، دوازده تن برخاستند و شهادت دادند.
و ابن اثیر در جلـد ۳ " اسد الغابه " صفحه ۳۲۱ از ابی العباس ابن عقده از طریق موسـی بن نضـر از ابی غیلان سعد بن طالب از ابی اسحق از سعید بن وهب

[صفحه ۲۵]

و عمر و ذی مر، و زیـد بن یثیع، و هانی بن هانی روایت نموده، و ابو اسـحق گفته که: و حدیث نمودند بمن عده که نمیتوانم آنها را شماره نمایم باینکه: علی علیه السلام سوگند داد مردم را در رحبه باینکه: هر کس گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را من کنت مولاـه فعلی مولاـه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه شـنیده، گواهی دهـد، گروهی برخاسـتند و گواهی دادنـد که این سـخن را از رسول خدا صـلی الله علیه و آله شـنیده اند و گروهی کتمان نمودند، در نتیجه کتمان از دنیا نرفتند مگر آنکه نابینا شدند و بانها آفت و بلیه ای رسـید، از جمله آنان یزیـد بن ودیعه وعبـد الرحمن بن مدلـج بودنـد، این داسـتان را ابو موسـی با بررسـی در طریق روایت نموده است. و این حـدیث ابن عقـده را، ابن حجر در جلـد ۲ " الاصابه " صـفحه ۴۲۱ ذکر نموده و در شـرح حال عبـد الرحمن بن مدلج گفته که: ابوالعباس ابن عقده آنرا در کتاب " المولات " ذکر نموده. و از طریق موسـی بن نضـر بن ربیع حمصی با بررسی در سند آورده که: حدیث نمود مرا سـعد بن طالب- ابو غیلان- ، از ابو اسـحق که گفت: حدیث نمودند مرا عده که احصاء آن عده را نتوانم نمود، باینکه: علی علیه السـلام مردم را در رحبه سوگنـد داد که هر کس از رسول خدا صـلی الله علیه و آله این گفتار را (من کنت مولاـه فعلی مولاـه) شـنیده گواهی دهـد، در نتیجه تعـدادی از آنان- برخاسـتند که از جمله آنها عبـد الرحمن بن مدلـج بود، و شهادت دادنـد که این گفتار را از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله شـنیده انـد، و ابن شاهین این حدیث را با بررسـی در سـند از ابن عقـده آورده و ابو موسی آنرا بررسـی و اثبـات نموده است، و تو (خواننـده عزیز) می بینی که ابن حجر چگونه بـا حـدیث مزبور از حیث سـند و متن آن بـازی کرده و آنرا بـا از قلم. انـداختن چهـار نفر راویان نامبرده اش زیر و رو کرده و داسـتان آنان را که کتمان شهادت نمودند و دچار نفرین (امیرالمومنین علیه السلام) شدند حذف نموده و عبد الرحمن بن مدلج را که از جمله کتمان کنندگان حـدیث بوده در شـمار راویان آن در آورده و نام یزید بن ودیعه را اساسا از بین برده؟ (خداوند امانت در نقل را درود فرسـتد) و چه بسیار نظیر این بازی ها خاصه در کتاب " اصابه " از

[صفحه ۲۶]

ابن حجر سـر زده. و حـدیث مزبور را حافظ هیثمی در جلـد ۹ " مجمع الزواید " صـفحه ۱۰۴ از طریـق احمـد روایت نموده و گفته است رجال این حدیث جز فطر رجال صحیح است و فطر ثقه و مورد اعتماد است.
و ابن کثیر در جلـد ۵ تاریخش صفحه ۲۰۹ نقل از احمـد بـدو طریق او، و از نسائی، و از طریق ابن جریر از احمـد بن منصور از عبد الرزاق از اسـرائیل از ابی اسـحق از سعید و عبد خیر، و در جلد ۷ صفحه ۳۴۷ از طریق ابن عقـده بسـندیکه ما قبلا در روایت زید بن یثیع ذکر نمودیم، و از طریق حافظ عبد الرزاق از اسـرائیل از ابی اسحق از سعید، و از طریق احمد، از محمد " غندر " از شعبه از ابی اسـحق از او (سعید) این روایت را ذکر نموده، و خوارزمی در " مناقب " صفحه ۹۴ باسنادش که بحافظ عبد الرزاق منتهی میشود از اسـرائیل از ابی اسـحق از او (سـعید) و از عبـد خیر روایـت نمـوده کـه آنـدو گفتنـد: در رحبه کـوفه از علی علیه السـلام شـنیدیم که میگفت: سوگند میدهم بخدا هر کس از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه گواهی دهد، گوید در نتیجه عده ای از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاستند و همه آنها شهادت دادند که این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند، و در آنجا طرق دیگری هم هست که در طریق زید بن یثیع گذشت.

۱۱- ابوالطفیل عامر بن واثله لیثی (از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله) متوفای حدود سالهای یکصد و یکصد و دو و یکصد و هشت و- یکصد و ده- احمد در جلد ۴ (مسند) صفحه ۳۷۰ از حسین بن محمد و ابی نعیم این معنی را روایت کرده که آندو از فطر و او از ابی الطفیل حدیث نمودند که گفت: علی رضی الله عنه مردم را در رحبه (میدان وسیع کوفه) جمع نمود و سپس بانها فرمود: بخدا سوگند میدهم هر مرد مسلمی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیرخم شنیده آنچه شنیده برخیزد، در نتیجه سی تن از آنمردم برخاستند. و ابو نعیم (شرح حال او در ص ۱۱۴ ج ۱- مذکور است) گوید: پس مردم بسیاری برخاستند و گواهی دادند هنگامی را که

[صفحه ۲۷]

سرسول خدا صلی الله علیه و آله دست او را (علی علیه السلام را) گرفت و بمردم فرمود: آیا میدانید که من بمومنین اولی (سزاوارتر) هستم از خود آنها؟ گفتند: آری یا رسول الله، آنگاه فرمود:

من کنت مولاه فهذا مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، (ابوالطفیل) گفت: من بیرون شدم در حالیکه گوئی چیزی در دل من هست، پس زید بن ارقم را ملاقات و باو گفتم: همانا از علی رضی الله عنه شنیدم که چنین میگفت، (زید) گفت چه انکاری داری؟ بتحقیق من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که این سخنان را درباره او میفرمود، و این حدیث را حافظ هیثمی در جلد ۹" مجمع الزواید " صفحه ۱۰۴ از سند و متن از احمد روایت نموده و سپس گفته: رجال آن جز فطر بن خلیفه رجال صحیح است ولی نامبرده ثقه و مورد اعتماد است.

و نسائی حدیث مزبور را در خصایص صفحه ۱۷ با بررسی طریق آن آورده گوید: خبر داد مرا هارون بن عبد الله بغدادی حمال، از معصب بن مقدام و او از فطر بن خلیفه و او از ابی الطفیل، و از ابی داود، و او گفت که محمد بن سلیمان از فطر از ابی الطفیل بلفظ مذکور روایت نموده، و ابو محمد احمد بن محمد عاصمی در " زین الفتی " حدیث مزبور را بلفظ مذکور از استاد خود ابن الجلاب روایت نموده و او از ابی احمد همدانی از ابی عبد الله محمد صفار از احمد بن مهران از علی بن قادم از فطر از ابی الطفیل، و بطریق دیگر از استادش محمد بن احمد از علی بن ابراهیم بن علی همدانی از محمد بن عبد الله از احمد بن محمد لباد از ابی نعیم از فطر از ابی الطفیل، و بهمین لفظ گنجی در (کفایه) اش صفحه ۱۳ آنرا از استاد خود یحیی بن ابی المعالی محمد بن علی قرشی از ابی علی حنبل بن عبد الله بغدادی و ابی القاسم ابن حصین از ابی علی ابن مذهب از ابی بکر

[صفحه ۲۸]

قطیعی از عبد الله بن احمد از پدرش.. تا آخر سند احمد روایت نموده، و محب الدین طبری در جلد ۲ " ریاض النضره " صفحه ۱۶۹ آنرا بلفظ مذکور روایت نموده و در پایان آن هست که: بفطر گفتم (یعنی کسیکه این حدیث از او نقل شده): بین این گفتار و در گذشتن او چند روز فاصله بود؟ گفت، صد روز، این حدیث را ابو حاتم با بررسی طریق آورده و گوید: مقصود او در گذشتن علی بن ابی طالب بوده و ابن کثیر در جلد ۵ (البدایه) صفحه ۲۱۱ و بدخشی در (نزل الابرار) صفحه ۲۰ این حدیث را از طریق

احمد و بلفظ او روایت نموده اند.

و ابن اثیر در جلد ۵ " اسد الغابه " صفحه ۲۷۶ از استاد خود ابی موسی از شریف ابی محمد حمزه علوی از احمد باطرقانی از ابی مسلم بن شهدل از ابی العباس ابن عقده از محمد اشعری از رجا بن عبد الله از محمد بن کثیر از فطر، و ابن جارود از ابی الطفیل روایت نموده که گفت: در نزد علی رضی الله عنه بودیم که فرمود: سوگند میدهم بخدای تعالی هر کرا که روز غدیرخم را درک نموده و حضور داشته برخیزد، در نتیجه هفده تن برخاستند که از جمله آنها ابو قدامه انصاری بود، سپس گفتند: ما گواهی میدهیم که با رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع بر میگشتیم، هنگام ظهر رسول خدا (از قرارگاه خود) بیرون آمد و امر فرمود چند درخت را محکم بستند و پارچه بر آنها افکندند، سپس نماز را اعلام کرد، پس نماز گذاردیم، سپس بپا خاست و حمد و ثنای خداوند نمود، سپس فرمود: ای مردم: آیا میدانید که خدای عز و جل مولای من است و من مولای مومنین هستم و همانا من بشما اولی (سزاوارتر)

[صفحه ۲۹]

هستم از خود شما- این سخن را چند بار تکرار فرمود، گفتیم: آری. در این هنگام در حالیکه دست تو را (خطاب بعلی علیه السلام) گرفته بود فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه- سه بار. ابو موسی این حدیث را با بررسی سند روایت نموده و از طریق ابن عقده از کتاب او (الموالات فی حدیث الغدیر) ابن حجر در جلد ۴ " الاصابه " صفحه ۱۵۹ آنرا روایت کرده است.

و سید نور الدین سمهودی در " جواهر العقدین " نقل از حافظ ابی نعیم اصفهانی در " حلیه الاولیاء " از ابی الطفیل روایت کرده که گفت: علی رضی الله عنه بپا خاست و حمد و ثنای خداوند نمود و سپس گفت: بخدا سوگند میدهم هر کس که روز غدیر خم حضور داشته برخیزد- آنها که با نقل قول از دیگران بر این امر گواهند بر نخیزند، فقط کسانی برخیزند که گوش آنها (از رسول خدا صلی الله علیه و آله) این گفتار را شنیده و قلب آنها آنرا ضبط نموده است، در نتیجه هفده تن برخاستند که از جمله آنها: خزیمه بن ثابت و سهل بن سعد و عددی بن حاتم و عقبه بن عامر و ابو ایوب انصاری و ابو سعید خدری و ابو شریح خزاعی و ابو قدامه انصاری و ابو لیلی و ابو الهیثم بن تیهان و مردانی از قریش بودند. سپس علی رضی الله عنه و عنهم گفت: بیاورید آنچه شنیدید، آنان گفتند: شهادت میدهم که: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع آمدیم تا هنگام ظهر که رسول خدا صلی الله علیه و آله (از جایگاه خود) بیرون آمد و امر فرمود شاخه و خارهای چند درخت را زدودند و خرقه بر آنها فکندند سپس اعلام نماز فرمود و ما بیرون شدیم و نماز گذاردیم، سپس بپا خاست و حمد و ثنای خدا نمود و پس از آن فرمود: ای مردم گفتار شما (در زمینه وظایفی که انجام داده ام) چیست؟ گفتند: بتحقیق ابلاغ نمودی. گفت: خدایا گواه باش (سه بار این کلام را فرمود). سپس فرمود: نزدیک است که من دعوت شوم

[صفحه ۳۰]

و اجابت نمایم و من مسولم و شما مسولید. سپس فرمود: ای مردم من در میان شما دو چیز خطیر و گرانبها میگذارم، کتاب خدا و عترت من: اهل بیت من، اگر باندو متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد.

پس متوجه باشید که پس از من درباره آندو، چه گونه خلفی خواهید شد؟ و همانا آندو هرگز جدا نمیشوند تا کنار حوض بر من

وارد شوند، خداوند ذی لطف و آگاه، مرا باین خبر امر خبر داد. سپس فرمود: همانا خدای مولای من است و من مولای مومنین هستم. آیا نمیدانید که من بشما اولی (سزاوارتر) هستم از خودتان؟ گفتند بلی میدانم- سه بار- سپس دست تو را یا امیرالمومنین گرفت و بلند کرد و فرمود:

من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس علی علیه السلام فرمود: راست گفتید و من نیز بر این امر از گواهان هستم. و صاحب ینابیع الموده در صفحه ۳۸ این حدیث را از سهمودی حکایت نموده و شیخ احمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی شافعی در (وسیله المال فی عد مناقب الال) آنرا بهمین لفظ از ابی الطفیل ذکر نموده است

۱۲- ابو عماره عبد خیر بن یزید همدانی کوفی (شرح حال او در ص ۱۲۱ جلد ۱ گذشت)، خوارزمی در " المناقب " صفحه ۹۴ باسنادش از حافظ احمد بن حسین بیهقی آورده که او باخبار از ابو محمد عبد الله بن یحیی بن هارون بن عبد الجبار سکری در بغداد باخبار از اسمعیل بن محمد صفار و او از احمد بن منصور مادی از عبد الرزاق از اسرائیل از ابی اسحق روایت نموده که گفت: حدیث نمود مرا سعید بن وهب و عبد خیر... تا آخر آنچه که در صفحه ۲۶- گذشت. و در همان صفحه از ابن کثیر از طریق ابن جریر از سعید و عبد خیر ذکر شد. مراجعه نمائید.

۱۳- عبد الرحمن بن ابی لیلی (شرح حال او در ص ۱۲۱ ج ۱ ذکر شد)، احمد ابن حنبل در ج ۱ مسندش در ص ۱۱۹ با بررسی در سند از عبد الله بن عمر قواریری آورده که او از یونس بن ارقم از یزید بن ابی زیاد از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت

[صفحه ۳۱]

نموده که گفت: علی علیه السلام را در رحبه مشاهده نمودم، سوگند میداد مردم را که: هر که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم این گفتار را من کنت مولاه فعلی مولاه شنیده برخیزد و گواهی دهد، عبد الرحمن گفت: دوازده تن از کسانی که در غزوه بدر شرکت نموده بودند بپا خاستند، گوئی بیکی از آنان مینگرم سپس گفتند: ما شهادت میدهیم که در روز غدیرخم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود: آیا من اولی (سزاوارتر) بمومنین از خودشان نیستم و آیا زنان من مادران مومنین نیستند؟ گفتیم بلی یا رسول الله. سپس فرمود:

فمن کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و نیز در ص ۱۱۹ با بررسی سند از احمد بن عمر و کیعی آورده که او از زید بن حباب از ولید بن عقبه بن نزار عبسی از سماک بن عبید بن ولید عبسی روایت نموده که گفت: بر عبد الرحمن بن ابی لیلی وارد شدم و او برای من حدیث نمود باینکه علی رضی الله عنه را در رحبه مشاهده نمود که گفت بخدا سوگند میدهم مردی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله را روز غدیر خم دیده و گفتار او را شنیده برخیزد. و جز آنکه خودش او را دیده، بر نخیزد. در نتیجه دوازده مرد برخاستند و گفتند ما رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدیم در حالیکه دست تو را (علی علیه السلام را) گرفته بود شنیدیم که فرمود:

اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه و انصر من نصره، و اخذل من خذله و در آن هنگام (هنگام مناشده و سوگند دادن علی علیه السلام) سه تن برنخاستند، پس علی علیه السلام بر آنها نفرین کرد و اثر نفرین او بانها رسید. و احمد بن محمد عاصمی در " زین الفتی " از شیخ زاهد ابی عبد الله احمد بن مهاجر روایت نموده و او از شیخ زاهد ابی علی هروی از عبد الله بن عروه از یوسف بن موسی قطان از مالک بن اسماعیل از جعفر بن زیاد احمد از یزید ابن ابی زیاد و از

[صفحه ۳۲]

مسلم بن سالم، از عبد الرحمن بلفظ او که در حدیث اول از دو حدیث احمد ذکر شد، و بهمین لفظ خطیب بغدادی در ج ۱۴ تاریخش در ص ۲۳۶ از محمد بن عمر بن بکیر روایت کرده که گفت: خبر داد ما را ابو عمر یحیی بن محمد بن عمر اخباری در سال ۳۶۳ از ابی جعفر احمد بن محمد ضبعی از عبد الله بن سعید کندی- ابو سعید اشج- از علاء بن سالم عطار از یزید بن ابی زیاد از عبد الرحمن که گفت: شنیدم از علی علیه السلام در رحبه...

و طحاوی در ج ۲ " مشکل الاثار " ص ۳۰۸ با بررسی سند از عبد الرحمن روایت نموده که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که سوگند میداد و میگفت: بخدا سوگند می دهم هر مردی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم آنچه شنیده برخیزد و گواهی دهد، در نتیجه دوازده تن از آنها که جنگ بدر را درک نموده بودند برخاستند و گفتند: رسول خدا دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: ای مردم آیا من بمومنین اولی (سزاوارتر) نیستم از خودشان؟ گفتند: آری یا رسول الله هستی، فرمود: بار خدایا هر کس که من مولای اویم پس این (علی علیه السلام) مولای او است... و تمام حدیث را ذکر نموده.

و ابن اثیر در ج ۴ " اسد الغابه " ص ۲۸ از ابی الفضل بن عبید الله فقیه باسنادش به ابی یعلی احمد بن علی روایت نموده که او بطور اخبار از قواریری نقل نموده و او از یونس بن ارقم، از یزید بن ابی زیاد از عبد الرحمن بن ابی لیلی که گفت: علی علیه السلام مشاهده نمودم که در رحبه مردم را سوگند می داد و میفرمود: سوگند می دهم بخدا هر کس که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم شنیده که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه برخیزد، عبد الرحمن گفت در نتیجه دوازده نفر از اصحاب بدر برخاستند، گوئی یکی از آنانرا می بینم که شلوار بتن داشت و همگان گفتند: ما گواهیم که شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم میفرمود: آیا من اولی (سزاوارتر) بمومنین از خودشان نیستم؟ و آیا زنان من مادران مومنین نیستند؟ گفتیم: بلی، یا رسول الله، سپس فرمود:

[صفحه ۳۳]

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه- سپس ابن اثیر گوید مانند این حدیث از براء بن عازب نیز روایت شده و در آن افزوده است که: در نتیجه این گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب گفت: ای پسر ابی طالب امروز ولی هر مومن گشتی، و حموینی در " فراید السمطین " باب دهم روایت کرده گوید: خبر داد مرا، شیخ ابوالفضل اسمعیل بن ابی عبد الله بن حماد فسفلانی در کتاب خود باخبار از شیخ حنبل بن عبد الله بن سعاده مکی رصافی بطور سماع از او باخبار از ابی القاسم هبه الله بن محمد بن عبد الواحد بن حصین بطور سماع از او باخبار از ابو علی ابن المذهب بطور سماع از او باخبار از ابی بکر قطیفی، از ابی عبد الله عبد الله بن احمد بن حنبل.. تا آخر سند و لفظ او که هر دو مذکور افتاد.

و شمس الدین جزری در " اسنی المطالب " صفحه ۳ حدیث مزبور را روایت نموده گوید: خبر داد مرا ابو حفص عمر بن حسن مراغی بطور مشافهه از ابی الفتح یوسف بن یعقوب شیبانی، از ابی الیمن زید کندی، از ابی منصور قراز، از ابی بکر بن ثابت، از محمد بن عمر، از ابی عمر، تا آخر سند خطیب بغدادی که کمی پیش ذکر شد سپس گفته: این حدیث از این وجه حسن است و از وجوه بسیار صحیح است که بطور تواتر از امیرالمومنین علیه السلام رسیده و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز بطور متواتر رسیده است، و حافظ ابوبکر هیثمی آن حدیث را بلفظ مذکور از ابن اثیر در جلد ۹ " مجمع الزواید " خود صفحه ۱۰۵ از عبد الله بن احمد، و حافظ ابی یعلی روایت کرده و رجال آنرا توثیق نموده است.

و ابن کثیر در جلد ۵ تاریخش حدیث مزبور را در صفحه ۲۱۱ از دو طریق و بدو لفظ احمد که ذکر شد روایت نموده و بعد از ذکر

کردن روایت بلفظ دوم گوید: و نیز از عبد الاعلی ابن عامر ثعلبی و غیره از عبد الرحمن بن ابی لیلی حدیث مزبور بدین لفظ روایت شده، و در جلد ۷ صفحه ۳۴۶ آن کتاب حدیث مزبور را از طریق

[صفحه ۳۴]

ابی یعلی و احمد (بدو اسنادش) روایت نموده سپس گوید: و همچنین حدیث مزبور را ابو داود طهوی (بضم طاء) و نامش عیسی بن مسلم است از عمرو بن عبد الله بن هند جملی و عبد الاعلی ابن عامر ثعلبی و آندو از عبد الرحمن روایت نموده اند و سپس بهمان نحو آنرا ذکر کرده، و بطوریکه در جلد ۶ " کنز العمال " صفحه ۳۹۷ مذکور است سیوطی حدیث مزبور را از دار قطنی در " جمع الجوامع " روایت نموده و لفظ او چنین است:

علی علیه السلام خطبه ایراد کرد و سپس گفت: سوگند میدهم بخدا (سوگندی که در اسلام مقرر است) هر فردی را که روز غدیر خم در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشته آنگاه که دست مرا گرفت و فرمود: آیا من اولی (سزاوارتر) بشما ای گروه مسلمین از خود شما نیستم؟ گفتند بلی، هستی ای رسول خدا، پس فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله، برخیزد و شهادت دهد، در نتیجه حدود هفده تن برخاستند و شهادت دادند و گروهی کتمان نمودند و آنان از دنیا نرفتند مگر بعد از آنکه نابینا و دچار برص شدند.

و حدیث مزبور را در جلد ۶ صفحه ۴۰۷ بلفظ اول که از احمد ذکر شد، از طریق عبد الله بن احمد، و ابی یعلی موصلی- و ابن جریر طبری، و خطیب بغدادی، و ضیاء مقدسی روایت نموده، و وصابی در " الاکتفاء " حدیث مزبور را بلفظ اول از دو لفظ احمد که ذکر شد نقل از " زواید المسند " عبد الله بن احمد و از طریق ابی یعلی در مسندش و از ابن جریر طبری در " تهذیب الاثار " و از خطیب در تاریخش و از ضیاء در " المختاره " ع ۲ صفحه ۱۳۲ روایت نموده است.

۱۴- عمرو ذی مر (شرح حال او در صفحه ۱۲۳ ج ۱ مذکور است)، احمد بن حنبل در جلد ۱ مسندش صفحه ۱۱۸ با بررسی طریق روایت کرده گوید: حدیث نمود ما را علی بن حکیم باخبار از شریک از ابی اسحق از عمرو بمانند حدیث ابی اسحق از سعید و زید که در صفحه ۲۱ ذکر شد و در روایت مزبور این جمله را نیز ذکر نموده

[صفحه ۳۵]

و افزوده است: و انصر من نصره و اخذل من خذله، و نسائی در خصایص صفحه ۱۹ و در طبعه ۲۶ روایت کرده گوید: خبر داد ما را علی بن محمد بن علی بحدیث از خلف بن تمیم و او از اسرائیل و او از ابی اسحق و او از عمرو ذی مر که گفت: علی علیه السلام را در رحبه مشاهده نمودم که سوگند میداد اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را و بانها میفرمود کدام یک از شما سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیرخم شنیده آنچه را که فرموده، در نتیجه مردمی برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند که می فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و احب من احبه، و ابغض من ابغضه، و انصر من نصره، و در صفحه ۴۰ باسناد دیگر حدیث مزبور را از او روایت نموده است.

و حموینی در " فرایـد السمطین " باب دهم این حدیث را از او (عمرو ذی مر) بسند و لفظ مذکور در صفحه ۲۲ روایت نموده، و حافظ هیثمی در جلد ۹ " مجمع الزواید " صفحه ۱۰۵ از نامبرده و از زید بن یثیع و سعید بلفظ ابن عقده که در صفحه ۲۲ ذکر شد

از طریق بزار روایت را ذکر کرده و تصریح او در آنجا دایر بصحیح بودن رجال سند حدیث تا آخر گذشت.
و گنجی شافعی در " الکفایه " صفحه ۱۷ باسناد از عمرو بن مره و زید بن یثیع و سعید بن وهب- و ذهبی در جلد ۲ (المیزان) صفحه ۳۰۳ از ابی اسحق از عمرو- و ابن کثیر در جلد ۵ تاریخش صفحه ۲۱۱ از طریق احمد و نسائی و ابن جریر، و در جلد ۷ صفحه ۳۴۷ از طریق ابن عقده از حسن بن علی بن عفان عامری از عبید الله بن موسی از فطر از عمر و بلفظ او که در صفحه ۲۲ ذکر شد حدیث مزبور را روایت نموده اند، و سخن ابی اسحق را ذکر کرده که گفت: ای ابی بکر؟ آنان چگونه استادانی هستند؟
و سیوطی در " تاریخ الخفاء " صفحه ۱۱۴ و " جمع الجوامع- " چنانکه در جلد ۶ " کنز العمال " صفحه ۴۰۳ مذکور است از ابی اسحق از عمرو و سعید و زید بلفظ پیش

[صفحه ۳۶]

گفته از طریق بزار و ابن جریر و خلیعی- و جزری در " اسنی المطالب " صفحه ۴ بلفظ احمد- حدیث مزبور را روایت نموده اند.
۱۵- عمیره بن سعد (شرح حال او در صفحه ۱۲۴ گذشت) حافظ ابو نعیم اصفهانی در جلد ۵ " حلیه الاولیاء " صفحه ۲۶ با بررسی طریق آورده گوید: حدیث نمود ما را سلیمان بن احمد (طبرانی) از احمد بن ابراهیم بن کیسان از اسمعیل بن عمرو بجلی از مسعر بن کدام، از طلحه بن مصرف، از عمیره بن سعد که گفت علی علیه السلام را بر منبر مشاهده کردم در حالیکه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را سوگند میداد و در میان آنها: ابو سعید و ابوهریره، و انس بن مالک از جمله دوازده تن که در اطراف منبر بودند حضور داشتند و علی علیه السلام در حالیکه بر منبر قرار داشت فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا شنیدید از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود:
من کنت مولاه فعلی مولاه.
در نتیجه همه آنها برخواستند و گفتند: بار خدایا، آری، یکی از آن گروه بر نخاست، علی علیه السلام فرمود: تو را چه مانع شد از اینکه برخیزی؟ گفت: یا امیرالمومنین در اثر سالخوردگی دچار فراموشی شدم علی علیه السلام گفت: بار خدایا اگر دروغ میگوید او را گرفتار بلائی حسن (نیکو) بگردان راوی گوید: از

[صفحه ۳۷]

دنیا نرفت تا اینکه ما دیدیم که بین دو چشم او نقطه سفیدی آشکار شد که عمامه آنرا نمیتوانست بپوشاند حدیث غریبی است از طلحه بن مصرف که مسعر بن کدام تنها بطور طولانی از او نقل کرده، و این حدیث را ابن عایشه از اسمعیل بمانند او روایت کرده، و اجلح و هانی بن ایوب آنرا بطور اختصار از طلحه روایت نموده اند.
و نسائی در خصایصش در صفحه ۱۶ از محمد بن یحیی بن عبد الله نیشابوری، و احمد بن عثمان بن حکم، از عبید الله بن موسی از هانی بن ایوب، از طلحه، از عمیره بن سعد روایت نموده که نامبرده از علی علیه السلام شنیده که آنجناب در رحبه سوگند داد هر که را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله این گفتار را (من کنت مولاه فعلی مولاه) شنیده برخیزد و گواهی دهد و در نتیجه شش تن برخاستند و شهادت بدان دادند.
و ابوالحسن ابن المغازلی در مناقب خود روایت کرده گوید: حدیث کرد مرا ابو القاسم فضل بن محمد بن عبد الله اصفهانی هنگام ورودش بما در واسط که از کتاب خود در تاریخ آخر رمضان سال ۴۳۴ املاء نموده و گفت: حدیث نمود را محمد بن علی بن عمر

بن مهدی، از سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی، از احمد بن ابراهیم بن کیسان ثقفی اصفهانی از اسمعیل بن عمر بجلی، از مسعر بن کدام، از طلحه بن مصرف از عمیره بن سعد که گفت: علی علیه السلام را بر منبر دیدم در حالیکه سوگند میداد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در روز غدیر آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بدان گواهی

[صفحه ۳۸]

دهند، و در نتیجه دوازده تن برخاستند که از جمله آنها بودند: ابو سعید خدری و ابو هریره و انس بن مالک که شهادت دادند باینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند میفرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه

و ابن کثیر حدیث مزبور را در جلد ۵ تاریخش در صفحه ۲۱۱ از طریق اسمعیل بن عمر بجلی از مسعر از طلحه از عمیره و از طریق عبید الله بن موسی، از هانی بن ایوب، از طلحه، از عمیره و در جلد ۷ صفحه ۳۴۷ از طریق طبرانی مذکور روایت نموده، و سیوطی بطوریکه در جلد ۶ " کنز العمال " صفحه ۴۰۳ مذکور است در " جمع الجوامع " از طریق طبرانی در کتاب اوسط او بدو لفظش آنرا روایت نموده که در یکی از آندو چنین است که: در نتیجه هجده تن برخاستند و شهادت دادند و در روایت دوم دوازده تن، و شیخ ابراهیم وصابی در کتاب " الاکتفاء " نقل از " المعجم الاوسط " طبرانی بدو لفظ او آنرا روایت نموده.

فائده- حافظ هیثمی در جلد ۹ " مجمع الزواید " صفحه ۱۰۸ حدیث مناشده را با بررسی در سند از طریق طبرانی در جامع اوسط و صغیر او از عمیره بنت سعد، بلفظ عمیره بن سعد که در بالا از ابن مغازلی ذکر شده روایت نموده، سپس: بعضی از متاخرین حدیث مزبور را از عمیره بنت سعد ذکر و شرح حال و معرفی او را بطوریکه در صفحه ۱۲۴ مذکور است درج نموده، در حالیکه از نظر او مخفی و پوشیده مانده که این امر اشتباه و غلط است و حدیث مذکور همان روایتی است که حفاظ آنرا از طریق طبرانی از عمیره بن سعد نقل نموده اند.

۱۶- یعلی بن مره بن وهب ثقفی صحابی، ابن اثیر در جلد ۵ " اسد الغابه "

[صفحه ۳۹]

صفحه ۶ از طریق ابی نعیم و ابی موسی مدینی باسناد آندو بابی العباس ابی عقده، روایت نموده، از عبد الله بن ابراهیم بن قتیبه از حسن بن زیاد، از عمرو بن سعید بصری، از عمرو بن عبد الله بن یعلی بن مره، از پدرش، از جدش (یعلی نامبرده) که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه

پس از آنکه علی علیه السلام بکوفه آمد، مردم را سوگند داد و در حدود هفده تن از آنان در قبال سوگند آنجناب شهادت دادند (باستماع این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله) و در میان آنعده بودند: ابو ایوب صاحب منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله و ناجیه بن عمرو خزاعی، و ابن حجر حدیث مذکور را از جلد ۳ " کتاب الموالات " ابن عقده در کتاب الاصابه ج ۳ صفحه ۵۴۲ روایت نموده، و حدیث نامبرده در جلد ۲ " اسد الغابه " صفحه ۲۳۳ از طریق حافظ ابن عقده و ابن موسی مدینی بهمان اسناد و لفظ مذکور روایت شده جز اینکه در آن چنین مذکور است: چند نفر از ده بیشتر شهادت دادند و از جمله آنها یزید- یا- زید بن شراحیل انصاری بود، و ابن حجر در جلد ۱ " الاصابه " صفحه ۵۶۷ آنرا حرف بحرف از " کتاب الموالات " ابن عقده نقل کرده و

ابن اثیر در جلد ۳ " اسد الغابه " صفحه ۹۳ آنرا باسناد و لفظ مذکور روایت نموده جز اینکه در آن چنین ذکر شده: ده و اندی از آنان شهادت دادند که در میان آنها عامر بن لیلی غفاری بود.

۱۷- هانی بن هانی همدانی کوفی تابعی، ابن اثیر در جلد ۳ " اسد الغابه " صفحه ۳۳۱ از طریق ابن عقده و ابی موسی از ابی غیلان، از ابی اسحق، از عمرو ذی مر و زید بن یثیع و سعید بن وهب و هانی بن هانی (حدیث مزبور را) بلفظی که در صفحه ۲۵ گذشت روایت نموده و در آنجا توجه به تحریف ابن حجر در " الاصابه " نسبت به حدیث مزبور نمودید!.

۱۸- حارثه بن نصر تابعی، نسائی در خصایص صفحه ۴۰ با بررسی آورده گوید: خبر داد ما را یوسف بن عیسی، باخبار از فضل بن موسی بروایت او از اعمش

[صفحه ۴۰]

از ابی اسحق از سعید بن وهب که گفت: علی علیه السلام در رحبه فرمود بخدا سوگند میدهم که شنیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در روز غدیر خم فرمود: خداوند ولی من است و من ولی مومنین هستم و هر کس که من ولی اویم، این علی ولی او است خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن دار کسی را که او را دشمن دارد و یاری کن کسی را که او را یاری کند؟ سعید گفت: از پهلوی من شش تن برخاستند، و حارثه بن نصر گفت، شش تن برخاستند، و زید بن یثیع گفت: شش تن در نزد من برخاستند، و عمرو ذی مر این جمله را (اضافه بر آنچه از ادعای پیغمبر صلی الله علیه و آله فوقا ذکر شد) بیان نمود: احب من احبه و ابغض من ابغضه.

ابن ابی الحدید در جلد ۱ شرح " نهج البلاغه " صفحه ۲۰۹ گوید: عثمان بن سعید از شریک بن عبد الله- قاضی (متوفای ۱۷۷ (روایت نموده که گفت: چون بعلی علیه السلام رسید که مردم او را در خصوص ادعایش راجع بمقدم داشتن و برتری دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بدیگران متهم داشته و بیانات او را خلاف واقع می پندارند فرمود آنهائی را که (از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله) باقی مانده اند و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر شنیده اند، بخدا سوگند میدهم که برخیزند و بانچه شنیده اند گواهی دهند در نتیجه شش تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف راست آنجناب و شش تن از طرف چپ آنحضرت که آنها نیز از صحابه بودند بپا خاستند و شهادت دادند که خود از پیغمبر شنیدند که در آنروز در حالیکه دستهای علی علیه السلام را بلند کرده بود فرمود:

و من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله، و احب من احبه، و ابغض من ابغضه.

و برهانه الدین حلبی در جلد ۳ " سیره الحلبیه " ص ۳۰۲ گوید: بتحقیق پیوسته که علی کرم الله وجهه در حال خطبه بپا خاست، و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: آنان را که روز غدیر خم را درک نموده اند بخدا قسم میدهم که برخیزند، آنها که بگویند: آگاهی یافتم- یا- بمن چنین رسیده، برنخیزند، تنها کسانی که دو

[صفحه ۴۱]

گوش آنها (از رسول خدا صلی الله علیه و آله) شنیده و قلب آنها آنرا درک نموده برخیزند، در نتیجه هفده تن صحابی (یعنی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله) بپا خاستند و در روایتی سی تن، در معجم الکبیر- شانزده تن- و در روایتی دوازده تن- در این

هنگام علی علیه السلام بانها فرمود: بیاورید و بیان کنید آنچه شنیده اید، آنها این حدیث را ذکر نمودند که از جمله آن این کلام بود من کنت مولاه فعلی مولاه. و در روایتی چنین است که: فهذا مولاه، و از زید بن ارقم رضی الله عنه نقل کرده اند که گفت: من از کسانی بودم که کتمان کردند و شهادت ندادند؟ و در نتیجه خداوند مرا نابینا ساخت، و علی کرم الله وجهه بر کتمان کنندگان این نفرین را نموده بود.

در این مورد گروه دیگری از متاخرین علماء حدیث هستند که بذکر و روایت این مناشده پرداخته اند که ما از ذکر و شرح آنها صرف نظر میکنیم و بانچه ذکر شد اکتفا مینمائیم:

گواهان مشهور که در روز رحبه شهادت دادند

۱- ابو زینب بن عوف انصاری.

۲- ابو عمره بن عمرو بن محصن انصاری.

۳- ابو فضاله انصاری- نامبرده از اصحاب بدر است و در صفین در راه یاری امیرالمومنین علیه السلام شهادت یافته.

۴- ابو قدامه انصاری که در صفین شهادت یافته.

۵-ابو لیلی نصاری- گفته شده که او نیز در صفین شهادت یافته.

۶-ابو هریره دوسی که (در یکی از سالهای ۹/ ۸/ ۵۷ در گذشته).

۷- ابو الهیثم بن تیهان که از اصحاب بدر است و در صفین بشهادت رسیده.

۸- ثابت بن ودیعه انصاری- خزرجی- مدنی.

[صفحه ۴۲]

۹- حبشی بن جناده سلولی در غزوات امیرالمومنین علیه السلام حضور داشته.

۱۰- ابو ایوب خالد انصاری که از اصحاب بدر است و در جنگ با روم (حدود سالهای ۲/ ۱/ ۵۰ بشهادت رسیده.

۱۱- خزیمه بن ثابت انصاری و ذو الشهادتین که از اصحاب بدر است و در صفین شهادت یافته.

۱۲- ابو شریح خویلد بن عمرو خزاعی که در سال ۶۸ وفات یافته.

۱۳- زید- یا یزید بن شراحیل انصاری.

۱۴- سهل بن حنیف انصاری اوسی که از اصحاب بدر است و در سال ۳۸ وفات یافته.

۱۵- ابو سعید سعد بن مالک خدری انصاری که در یکی از سالهای ۵/ ۴/ ۶۳ وفات یافته.

۱۶- ابوالعباس سهل بن سعد انصاری که در سال ۹۱ وفات یافته.

۱۷- عامر بن لیلی غفاری.

۱۸- عبد الرحمن بن عبد رب انصاری.

۱۹- عبد الله بن ثابت انصاری که خدمتکار رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

۲۰- عبید بن عازب انصاری که از جمله ده نفری است که برای دعوت مردم باسلام گماشته شدند.

۲۱- ابو طریف عدی بن حاتم که در سال ۶۸ در سن صد سالگی وفات یافته.

۲۲- عقبه بن عامر جهنی که از نزدیکان و خویشاوندان معاویه بود و نزدیک سال ۶۰ درگذشته.

۲۳- ناجیه بن عمرو خزاعی.

۲۴- نعمان بن عجلان انصاری- سخنگو و شاعر انصار بوده.

[صفحه ۴۳]

اینهایند کسانیکه از گواهان مشهور و بنام داستان غدیر در مناشده رحبه بدستیاری تاریخ و بر حسب احادیث پیش گفته بدانها واقف و آگاه شدیم. و امام احمد در حدیثی که در صفحه ۲۶ گذشت، تصریح نموده که تعداد شهود در آنروز (رحبه) سی تن بوده و حافظ هیثمی در مجمع الزواید خود بطوریکه گذشت این داستان را بررسی و صحت آن اشعار نموده، و در تذکره سبط ابن جوزی ص ۱۷ و تاریخ الخلفای سیوطی ص ۶۵ و جلد ۳ السیره الحلبیه ص ۳۰۲ نیز ملاحظه میشود، و لفظ ابی نعیم " فضل بن دکین " در اینجا چنین است (پس از سوگند دادن امیرالمومنین علیه السلام) مردم بسیاری بپا خاستند و گواهی دادند- چنانکه در صفحه ۲۶- گذشت.

جلب توجه- خواننده گرامی باین نکته جدا توجه دارد، که این مناشده در تاریخی صورت گرفته (سال ۳۵ (که با تاریخ وقوع (سال حجه الوداع) بیش از بیست و پنجسال فاصله داشته و در خلال این مدت بسیاری از اصحاب پیغمبر که در روز غدیر خم حضور داشته اند وفات یافته اند و بعضی از آنها در جنگها کشته شده اند و گروهی هم در بلاد مختلفه پراکنده گشته اند، و کوفه هم با مدینه منوره که مرکز اجتماع اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده فاصله زیادی داشته و جز معدودی از پیروان حق که در عصر خلافت امیرالمومنین علیه السلام بدانجا مهاجرت نموده بوده اند حضور نداشته اند و این داستان مناشده از امور اتفاقی بوده است که بدون سابقه و مقدمه صورت گرفته و طوری نبوده که قبلا اعلام شده باشد تا علاقمندان بحضور در آن اجتماع آهنگ آنجا نمایند و گواهان بسیار و راویان فراوانی در مجمع مناشده امیرالمومنین علیه السلام حضور داشته باشند، و در میان حاضرین نیز کسانی بوده اند که از روی سفاهت یا کینه ورزی از ادای شهادت خودداری و کتمان کرده اند بطوریکه در بسیاری از احادیث مذکوره بان اشاره شد و تفصیل آن نیز در مطالب آتیه بیان خواهد شد، با همه این علل و جهات گروه بسیاری این داستان را نقل و روایت نموده اند تا چه رسد باینکه چنین موانع و عللی وجود نمیداشت پس با آنچه ذکر شد بر خواننده آشکار

[صفحه ۴۴]

است که این حدیث (داستان غدیر خم) در آن اعصار و ازمنه گذشته تا چه حد دارای شهرت و تواتر بوده است؟

و اما اختلاف تعداد گواهان در احادیثی که ذکر شد، محمول بر اینست که هر یک از راویان قضیه مناشده رحبه کسانی را که میشناخته یا بدو توجه داشته یا کسانی را که در نزد او یا در پهلوی منبر یا یکی از دو طرف آن در آنروز بوده اند دیده و شهادت آنها را ذکر نموده و بدیگری توجه نداشته- و یا فقط آنهائی که از اصحاب بدر و یا از گروه انصار در آنروز و در آن مجلس حضور داشته اند مورد توجه راوی بوده یا در نتیجه بلند شدن صداهای آن گروه برای شهادت و دوخته شدن چشمها و گوشها بدرک موضوع شهادت و وجود اختلال و هرج مرج در مجلس چنانکه مقتضای امثال آن مجتمعاتست بعضی از بعض دیگر غفلت ورزیده و هر کس آنکسی را از شهادت دهندگان که بحساب درآورده است نقل نموده است.

مناشده امیرالمومنین بر طلحه در روز جمل

اشاره

سال ۳۶ هجری

حافظ بزرگ ابو عبد الله- حاکم- در جلد ۳ " مستدرک " صفحه ۳۷۱ با بررسی در طریق روایت نموده از ولید و ابی بکر بن قریش که آندو از حسن بن سفیان و او از محمد بن عبده و او از حسن بن حسین و او از رفاعه بن ایاس ضبی و او از پدرش و او از جدش نقل نموده که: در جنگ جمل با علی علیه السلام بودیم، آنحضرت فرستاد نزد طلحه بن عبید الله و ملاقات با او را خواستار شد، در نتیجه طلحه بنزد آن

[صفحه ۴۵]

حضرت آمد، باو فرمود تو را بخدا سوگند میدهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که می فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه،

طلحه گفت: آری، فرمود: پس چرا با من مقاتله و نبرد میکنی؟ گفت متذکر نبودم راوی گوید که طلحه از خدمت آنجناب بازگشت نمود.

و این داستان را مسعودی در جلد ۲ " مروج الذهب " صفحه ۱۱ روایت کرده و لفظ او اینست:

سپس هنگام بازگشت زبیر، علی علیه السلام بر طلحه بانگ زد و فرمود: ای ابا محمد چه امری تو را بمیدان نبرد با من برانگیخته؟ گفت: خونخواهی عثمان، علی علیه السلام فرمود: خداوند بکشد از ما و شما آنکه را که بدین امر سزاوارتر است آیا نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و تو اول کسی بوده که با من بیعت کردی و سپس بیعت را شکستی در حالیکه خداوند عز و جل فرماید " و من نکث فانما ینکث علی نفسه " در این هنگام طلحه گفت استغفر الله (طلب آمرزش میکنم از خدا) و سپس برگشت.

و این داستان را خطیب خوارزمی حنفی در " المناقب " صفحه ۱۱۲ باسناد خود از طریق حافظ ابو عبد الله حاکم از رفاعه از پدرش، از جدش، روایت کرده و گفته که در روز جمل با علی علیه السلام بودیم که فرستاد نزد طلحه بن عبید الله تمیمی و نامبرده آمد بنزد آنجناب، باو فرمود تو را بخدا سوگند میدهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و اخذل من خذله و انصره من نصره؟ گفت: آری فرمود: پس چرا با من جنگ میکنی؟ گفت فراموش کرده بودم و متذکر نبودم- راوی گوید: سپس طلحه بدون اینکه سخن

[صفحه ۴۶]

دیگری در جواب امیرالمومنین علیه السلام بگوید مراجعت نمود.

و این موضوع را حافظ بزرگ ابن عساکر در جلد ۷ تاریخ شام صفحه ۸۳، و سبط ابن جوزی در تذکره خود صفحه ۴۲ و حافظ ابوبکر هیثمی در جلد ۹ " مجمع الزواید " صفحه ۱۰۷ از طریق بزار، و ابن حجر در جلد ۱ " تهذیب " صفحه ۳۹۱ باسنادش از طریق نسائی، و سیوطی در " جمع الجوامع (" بطوریکه در جلد ۶ " کنز العمال " صفحه ۸۳ مذکور است) قریب بلفظ خوارزمی از طریق ابن عساکر، و ابو عبد الله محمد بن محمد بن یوسف سنوسی در جلد ۶ " شرح مسلم " صفحه ۲۳۶، و ابو عبد الله محمد بن خلیفه و شتانی مالکی در شرح مسلم جلد ۶ صفحه ۲۳۶، و شیخ ابراهیم و صابی در " الاکتفاء " از طریق ابن عساکر روایت نموده

اند.

داستان رکبان در کوفه

سال ۳۶ و ۳۷ هجری

پیشوای حنبلیها- احمد بن حنبل با بررسی و دقت روایت نموده از یحیی بن آدم، از حنش بن حارث بن لقیط نخعی اشجعی، از ریاح (با یاء دو نقطه) بن حارث که او گفت: چند تن در رحبه نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند: السلام علیك یا مولانا. فرمود: چگونه من مولای شما هستم در حالیکه شما عرب هستید؟ گفتند ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم شنیدیم که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه ریاح گفت: چون از آنجا گذشتند، من بدنبال آنها رفتم و پرسیدم اینها کیانند؟ گفتند: گروهی از انصارند، که در میان آنها ابو ایوب انصاری است.

و باسنادش از ریاح روایت نموده که گفت: گروهی از انصار را دیدم که در رحبه نزد علی علیه السلام آمدند، آنجناب پرسیدند: چه کسانی هستید؟ گفتند موالی تو یا امیرالمومنین... بشرح حدیث و باز از او نقل کرده که گفت: هنگامی که علی علیه السلام نشسته بود، مردیکه اثر سفر بر او بود داخل شد و گفت: السلام علیك یا

[صفحه ۴۷]

مولای، علی علیه السلام فرمود: این کیست؟ گفت: ابو ایوب انصاری هستم، فرمود: او را راه دهید، پس از آنکه ابو ایوب وارد شد بر آنجناب، گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه و ابراهیم بن حسین بن علی کسائی معروف به ابن دیزیل (شرح حال او در صفحه ۱۶۲ ج ۱ گذشت) در کتاب صفین کفته حدیث نمود ما را، یحیی بن سلیمان (جعفی) از ابن فضیل (محمد کوفی)، از حسن ابن حکم نخعی، از ریاح بن حارث نخعی که گفت: نزد علی علیه السلام نشسته بودم، در این هنگام گروهی که لثام بسته بودند (مطابق رسم عرب پارچه را که بر سر وزیر عگال دارند جلو بینی و دهان خود میفکنند و این را عرب لثام گوید) بر علی علیه السلام وارد شده گفتند: السلام علیك یا مولینا فرمود: مگر شما گروهی از عرب نیستید؟ گفتند: آری، ولی ما شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در روز غدیرخم فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله، سپس گفت: دیدم علی علیه السلام را که خندان شد بحدی که دندانهای کنار دهان مبارکش نمودار شد، و سپس فرمود: گواه باشید بعدا آن گروه بسوی مرکبهای خود روانه شدند، من آنها را تعقیب نمودم و بیکی از آنها گفتم: شما از چه طایفه و قومی هستید گفتند؟ ما گروهی از انصار هستیم و آن (اشاره بمردی از خودشان بود) ابو ایوب صاحب منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله است ریاح گوید، من نزد او رفتم و با او مصافحه نمودم.

و حافظ ابوبکر بن مردویه (بطوریکه در "کشف الغمه" صفحه ۹۳ مذکور است) از ریاح بن حارث روایت نموده که گفت: من در رحبه با امیرالمومنین علیه السلام بودم، در این هنگام قافله ای کوچك رو آوردند و در میدان رحبه شتران خود را خوابانیدند سپس براه افتادند تا بنزد علی علیه السلام رسیدند، گفتند: السلام علیك یا امیرالمومنین

[صفحه ۴۸]

و رحمه الله و برکاته، فرمود: چه کسانی هستید؟ گفتند: موالی تو یا امیر المومنین راوی گوید آنجناب را دیدم که با خنده فرمود: چگونه (از موالی من هستید) و حال آنکه شما گروهی از عرب هستید؟ گفتند، در روز غدیر خم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم در حالیکه بازوی تو را گرفته بود خطاب بمردم فرمود: آیا من بمومنین اولی (سزاوارتر) هستم از خودشان؟ گفتیم بلی، هستی ای رسول خدا، پس فرمود همانا خداوندی مولای من است و من مولای مومنین هستم، و علی مولای کسی است که من مولای اویم، بار خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن دار آنکه را که او را دشمن دارد، فرمود: شما این را میگوئید (و معتقد هستید)؟ گفتند: آری، فرمود: و بر این گفتار گواهی میدهید؟ گفتند: آری، فرمود: راست گفتید پس آن گروه روانه شدند و من بدنبال آنها رفتم و بمردی از آنها گفتم: شما چه کسانی هستید؟ ای بنده خدا؟ گفت: ما گروهی از انصاریم و این است ابو ایوب صاحب منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس دست او را گرفتم و باو درود و تحیت گفتم و با او مصافحه نمودم.

و از حبیب بن یسار، از ابی رمیله روایت شده که چهار سوار آمدند نزد امیر المومنین علیه السلام تا اینکه شتران خود را در رحبه خوابانیدند، سپس بنزد آنجناب آمدند و گفتند: السلام علیك یا امیرالمومنین، و رحمه الله و برکاته، فرمود و علیکم السلام از کجا آمده این قافله؟ گفتند: موالی تو از سرزمین فلان آمده اند، فرمود از کجا شما موالی من هستید؟ گفتند: ما در روز غدیر خم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و ابن اثیر در جلد ۱ " اسد الغابه " ص ۳۶۸ روایت کرده از کتاب الموالات ابن عقده باسنادش از ابی مریم زرین حبیش که گفت: علی علیه السلام از قصر بیرون آمد و با او روبرو شدند سوارانی که شمشیر حمایل داشتند، و گفتند: السلام علیك یا امیرالمومنین، السلام علیك یا مولانا و رحمه الله و برکاته، علی علیه السلام

[صفحه ۴۹]

فرمود: در اینجا از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله چه کسی حضور دارد؟ پس دوازده تن برخاستند که از جمله آنها بودند: قیس بن ثابت بن شماس، و هاشم بن عتبه و حبیب بن بدیل بن ورقاء، پس گواهی دادند که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده اند که میفرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، و ابو موسی " مدینی " این حدیث را با بررسی و دقت در سند آورده.

و ابن حجر در جلد ۱ " الاصابه " صفحه ۳۰۵ آنرا از کتاب الموالات ابن عقده روایت نموده و صدر خبر را تا آنجای از متن که" علی علیه السلام گفت... " از آن انداخته و هاشم بن عتبه را ذکر نکرده و این روش او بمقتضای عادتی است که نامبرده در کاهش فضایل آل الله دارد

و محب الدین طبری در جلد ۲ " الریاض النضره " ص ۱۶۹ روایت مزبور را از طریق احمد بلفظ اول او و از معجم حافظ بغوی ابوالقاسم بلفظ دوم احمد، و ابن کثیر در جلد ۵ تاریخش صفحه ۲۱۲ از احمد بدو طریق و دو لفظ اولی او، و در جلد ۷ صفحه ۳۴۷ از احمد بلفظ اول او ذکر نموده اند، و در صفحه ۳۴۸ گوید: ابوبکر بن ابی شیبه گفت: حدیث کرد ما را شریك از حنش از ریاح بن حارث که گفت: هنگامیکه ما در رحبه با علی علیه السلام نشسته بودیم، مردی بر آنحضرت وارد شد که اثر سفر بر او بود و گفت: السلام علیك یا مولای، گفتند: این کیست؟ گفت: ابو تراب انصاری هستم، من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

و حافظ هیثمی در ج ۹ " مجمع الزواید " ص ۱۰۴ حدیث مزبور را بلفظ اول احمد روایت نموده، سپس گوید: حدیث مزبور را

احمد و طبرانی روایت نموده اند، جز اینکه او گفته که: گفتند: شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود:
من کنت مولاـه فعلی مولاـه، اللهم وال من والاـه، و عـاد من عـاداه- و این ابو ایوب است که میان ماست پس ابو ایوب روپوش را از خود دور کرد سپس گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود:

[صفحه ۵۰]

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه،
و رجال طریق احمـد ثقه هسـتند... تا آخر حدیث، و جمال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی در کتاب خود " الاربعین فی مناقب امیرالمومنین " در مورد ذکر حـدیث غـدیر گویـد: و آنرا زر بن حبیش روایت نموده و چنین گفته: علی علیه السـلام از قصـر خارج شـد، در این هنگام سوارانی که شمشـیر حمایل داشـتند و روپوش بر صورت و تازه از راه رسـیده بودند با آنحضـرت روبرو شدند و گفتند:
السـلام علیک یا امیرالمومنین، و رحمه الله و برکاته، السـلام علیک یا مولانا علی علیه السـلام پس از جواب سـلام فرمود: در اینجا از اصـحاب رسول خـدا صـلی الله علیه و آله چه کسانی هسـتند؟ پس دوازده تن از آنها برخاسـتند، که از جمله خالـد بن زید ابو ایوب انصاری، و خزیمه بن ثابت و ذو الشـهادتین، و قیس بن ثابت بن شـماس، و عمار بن یاسـر، و ابو الهیثم بن تیهان، و هاشم بن عتبه بن ابی وقاص، و حبیب بن بدیل بن ورقاء بودند. پس شـهادت دادند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم شنیدند که میفرمود: من کنت مولاـه فعلی مولاـه.. تا آخر حـدیث. پس علی علیه السـلام به انس به مالک و براء بن عازب (که از ادای شـهادت خودداری کردند) فرمود: چه چیز مانع شد شـما را از اینکه برخیزید و شهادت دهید؟ چه آنکه شما نیز همانطور که این گروه شنیده انـد، شـنیده ایـد؟ سـپس فرمود: بار خـدایا اگر این دو نفر بعلت عناد کتمان کردنـد آنها را مبتلا کن، اما براء نابینا شد و پس از نابینا شدن هنگامی که از منزل خود سوال میکرد میگفت: کسیکه گرفتار نفرین شده چگونه راه مقصود را در می یابد؟ و اما انس، پاهای او مبتلاـ به برص شـد، و گفته شـده است هنگـامیکه علی علیه السـلام طلب گواهی دایر بگفتار پیغمبر صـلی الله علیه و آله من کنت مولاـه فعلی مولاـه فرمود نامبرده معتـذر بفراموشـی شـد و علی علیه السـلام فرمود: بار خـدایا اگر دروغ میگویـد او را مبتلا بسـفیدی (برص) کن که دسـتار او آنرا مخفی نسازد پس چهره او دچار برص شد و پیوسـته خرقه بر چهره خود می افکند- ع ۱ صفحه ۲۱۱ و ج ۲ صفحه ۱۳۷.

[صفحه ۵۱]

و ابو عمرو کشی در صفحه ۳۰ فهرست خود در آنچه که از جهت عامه روایت نموده گوید: عبد الله بن ابراهیم روایت نموده باخبار از ابو مریم انصاری، از منهال ابن عمرو، از زر بن حبیش که گفت: علی بن ابی طالب علیه السـلام از قصـر خارج شـد و سوارانی که شمشیر حمایل و لثام بر چهره داشتند با آنجناب روبرو شدند و گفتند:
السـلام علیک یا امیرالمومنین، و رحمه الله و برکاته، السـلام علیک یا مولانا، آنحضـرت فرمود: در اینجا چه کسی از اصحاب رسول خـدا صـلی الله علیه و آله هست؟ خالـد بن زیـد ابو ایوب، و خزیمه بن ثابت ذو الشـهادتین، و قیس بن سـعد بن عباده، و عبد الله ابن بـدیل بن ورقـاء بپـا خاسـتند، و همگی آنها شـهادت دادنـد باینکه از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله شـنیدند در روز غـدیر خم که میفرمود: من کنت مولاـه فعلی مولاه، پس از آن علی علیه السـلام به انس بن مالک و براء بن عازب فرمود: چه مانع شـد شـما را که

برخیزید و شهادت دهید؟ زیرا شما هم شنیده اید همانطور که این گروه شنیده اند؟ سپس فرمود: بار خدایا اگر این دو نفر از روی عناد شهادت خود را کتمان نمودند آنها را مبتلا کن، در نتیجه براء بن عازب نابینا شد و قدمهای انس بن مالک دچار برص شد پس انس بن مالک سوگند یاد کرد که هیچ منقبتی و فضیلتی را که درباره علی علیه السلام وجود دارد هرگز کتمان نکند، و اما براء بن عازب، از منزل خود سوال میکرد و باو نشانی میدادند، پس میگفت چگونه راهنمائی و ارشاد میشود کسیکه مورد اصابت نفرین واقع شده؟

و در این زمینه و راجع باین جریان تعداد دیگری از محدثین متاخر هستند که این داستانها و وقایع را ذکر نموده اند و ما بذکر آنها سخن را طولانی نمیکنیم.

شهود مشهور و بنام که نسبت بحدیث غدیر در روز رکبان (قافله) شهادت داده اند بر حسب آنچه از احادیث گذشت.

۱- ابو الهیثم بن تیهان (از اصحاب بدر).

۲- ابو ایوب خالد بن زید انصاری.

۳- حبیب بن بدیل بن ورقاء خزاعی.

[صفحه ۵۲]

۴- خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین (از اصحاب بدر است و در صفین شهادت یافته).

۵- عبد الله بن بدیل بن ورقاء- در صفین شهادت یافته.

۶- عمار بن یاسر (از اصحاب بدر است و در صفین بدست گروه ستمکار کشته شده).

۷- قیس بن ثابت بن شماس انصاری

۸- قیس بن سعد بن عباده خزرجی (از اصحاب بدر است).

۹- هاشم مرقال بن عتبه (پرچمدار علی صلی الله علیه و آله در صفین که در همان جنگ شهادت یافته).

کسانی که بسبب کتمان حدیث غدیر دچار نفرین شدند

در تعدادی از احادیث مناشده روز رحبه و روز " ورود سواران " اشاره شد که جمعی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله که در روز غدیر خم حاضر بوده اند شهادت خود را در مقابل امیرالمومنین علیه السلام کتمان نمودند و در نتیجه نفرین آنجناب دچار بلیه شدند چنانکه در بسیاری از کتب معاجم تصریح بدان شده است، آن افراد اینها هستند:

۱- ابو حمزه انس بن مالک متوفای در یکی از سالهای ۹۳/۹۱/۹۹.

۲- براء بن عازب انصاری متوفای در یکی از سالهای ۷۲/۷۱.

۳- جریر بن عبد الله بجلی متوفای در یکی از سالهای ۵۴/۵۱.

۴- زید بن ارقم خزرجی متوفای در یکی از سالهای ۶۸/۶۶.

۵- عبد الرحمن بن مدلج.

۶- یزید بن ودیعه.

یک بررسی در پیرامون حدیث اصابت نفرین

چه بسا اختلاف احادیثی که صراحت دارد باینکه انس به مالک بسبب کتمان شهادت مبتلا باثر نفرین گردید با آنچه از احادیث که ایهام به شهادت دادن او دارد

[صفحه ۵۳]

در خاطر خواننده ایجاد شبهه کند و لا ینحل بماند.

ولی (با قدری توجه) معلوم خواهد شد که متن اخبار موهم بشهادت نامبرده دچار تحریف و تصحیف گشته و بفرض اینکه تحرفی هم دست نداده باشد در مقابل اخبار مصرحه به کتمان او و ابتلایش باثر نفرین- چه از نظر زیادی تعداد اخبار و چه از لحاظ صحت و صراحت- نمیتواند برابری کند، خاصه آنکه در این باره نصوص دیگریهم جز آنچه ذکر شده وجود دارد.

ابو محمد ابن قتیبه (شرح حال او در ج ۱ صفحه ۱۶۱ گذشت) در " المعارف " صفحه ۲۵۱ گوید: در چهره انس بن مالك برص نمایان بود و گروهی ذکر کرده اند که علی رضی الله عنه از او درباره گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله (اللهم وال من والاه و عاد من عاداه) سوال نمود، نامبرده در پاسخ گفت: سن من زیاد شده و فراموش کرده ام، و علی علیه السلام گفت: اگر دروغ بگوئی خداوند تو را مبتلا به سفیدی (مراد برص است) نماید که دستار (عمامه) آنرا پنهان نکند؛

امینی گوید: اینست تصریح ابن قتیبه در کتاب مزبور و نامبرده کسی است که ابن ابی الحدید بر او اعتماد نموده آنجا که در جلد ۴ شرح نهج البلاغه صفحه ۳۸۸ گوید: ابن قتیبه حدیث برص و نفرین امیرالمومنین علیه السلام را بر انس بن مالك در کتاب" المعارف " در باب برص که اعیان رجال بدان مبتلا بوده اند ذکر نموده و نامبرده (ابن قتیبه) با وجود آنچه نسبت بانحراف او مشهور است اتهامی (دایر بمحبت و علاقه بعلی علیه السلام) ندارد،.. اه. و این کاشف است از یقین ابن ابی الحدید بصحت عبارت و برابر بودن نسخه های کتاب و تطابق آنها بر این مطلب همانطور که از سایر اشخاصیکه این کلمه را از کتاب " المعارف " نقل کرده اند نیز همین مطلب بدست میاید ولی در چاپخانه های مصری دستهائیکه باید نسبت به ودایع علماء در کتبشان امین باشند (متاسفانه) مرتکب خیانت شده و کلماتی که از ابن قتیبه نیست و در متن کتاب او وجود نداشته بر آن افزوده اند و پس از ذکر این داستان این جمله را درج کرده اند: ابو محمد (ابن قتیبه) گوید: این داستان اصل و حقیقت

[صفحه ۵۴]

ندارد. غافل از اینکه سیاق مطالب اصل کتاب این خیانت را نشان خواهد داد و این افزایش خائنانه را نمی پذیرد زیرا: مولف کتاب "المعارف " در مورد هر موضوعی مصادیق و مواردی را ذکر میکند که در نزد او مسلم باشد، و از آغاز تا انجام این کتاب دیده نشده که موضوعی را عنوان نماید و مصادیق آنرا ذکر کند و سپس آنها را نفی و رد نماند، جز موضوع مورد بحث چه اول کسی را که مبتلا به برص شده و نام او را می برد انس بن مالك است، سپس نام افراد دیگر را می برد بنابراین آیا ممکن است که مولف در اثبات امری، چیزی را که مصداق آن امر دانسته ذکر و بدان تصریح نماید و سپس آنرا انکار کند و بگوید: این داستان اصل ندارد؟ و این تحریف که در کتاب " المعارف " صورت گرفته در این باب بی سابقه نیست، و عنقریب در مناشده چهاردهم خواهید یافت که این قسمت را از آن حذف و اسقاط کرده اند، و ما در شرح حال مهلب بن ابی صفره، در جلد ۲ تاریخ ابن خلکان صفحه ۲۷۳ موضوعی را نقل از " المعارف " بدست آوردیم که چاپخانه ها آنرا حذف نموده اند؛

و احمد بن جابر (بلاذری) متوفای ۳۷۹ در جزء اول از " انساب الاشراف " گوید: علی علیه السلام بر منبر گفت: بخدا سوگند

میدهم کسی را که شنیده است از رسول خدا که در روز غدیر خم فرمود: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه برخیزد و گواهی دهد، و انس بن مالک، و براء بن عازب، و جریر بن عبد الله بجلی، در زیر منبر بودند، علی علیه السلام سوگند دادن خود را تکرار نمود و احدی پاسخ او را نداد، پس فرمود بار خدایا هر کس که این شهادت را کتمان میکند در حالیکه آنرا میداند او را از دنیا مبر مگر بعد از آنکه بر او علامتی قرار دهی که بدان شناخته شود گوید: در نتیجه انس گرفتار برص شد، و براء نابینا گشت، و جریر بصحرانشینی و گمراهی جاهلیت (پس از مهاجرت باسلام) برگشت و بجایگاه اولی خود رفت و در خانه مادرش درگذشت.

و ابن ابی الحدید در جلد ۴ شرح نهج البلاغه در صفحه ۴۸۸ گوید: مشهور

[صفحه ۵۵]

اینست که علی علیه السلام در رحبه کوفه مردم را سوگند داد و گفت: بخدا سوگند میدهم هر کس را که در بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع از آنحضرت شنیده که درباره من فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، برخیزد و گواهی دهد، در نتیجه مردانی بپا خاستند و باین گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی دادند، سپس علی علیه السلام به انس به مالک فرمود: تو نیز آن روز حضور داشتی، تو را چه می شود (که گواهی نمیدهی)؟ نامبرده گفت: یا امیرالمومنین سن من زیاد شده و آنچه را که فراموش کرده ام بیشتر است از آنچه بیاد دارم، فرمود: اگر دروغ میگوئی خداوند تو را بسفیدی مبتلا کند که عمامه آنرا پنهان نکند، پس نامبرده نمرد تا مبتلا به برص شد.

و در جلد ۱ صفحه ۳۶۱ گوید: و گروهی از استادان بغدادی ما ذکر نمودند که عده از صحابه و تابعین و محدثین از علی علیه السلام منحرف بودند و نسبت باو بدگوئی میکردند و بعضی از آنها برای رسیدن بدنیا و منافع آنی و جاعل آن، مناقب او را کتمان میکردند و بدشمنان او اعانت مینمودند و از جمله آنها انس بن مالک است، علی علیه السلام در رحبه (میدان بزرگ) قصر- (یا- رحبه مسجد جامع کوفه) سوگند داد که کدام یک از شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه در نتیجه دوازده تن بپا خاستند و بدان شهادت دادند و انس بن مالک که در میان آن گروه بود بر نخاست، علی علیه السلام فرمود: ای انس چه چیز تو را مانع شد که برخیزی و شهادت دهی در حالیکه تو نیز (در غدیر خم) حضور داشتی؟ گفت: یا امیرالمومنین پیر شده ام و فراموش نموده ام، علی علیه السلام گفت: بار خدایا اگر دروغ میگوید او را گرفتار کن به سفیدی که عمامه آنرا نپوشاند، طلحه بن عمیر گفت: قسم بخدا بعد از آن بطور آشکار دیدم که سفیدی بین دو چشم او از برص پیدا شد.

و عثمان بن مطرف گفت: مردی از انس بن مالک در پایان عمرش درباره علی بن ابی طالب سوال نمود، انس در جواب او گفت: من بعد از روز واقعه رحبه قسم

[صفحه ۵۶]

خوردم که درباره علی علیه السلام چیزی را که از من سئوال کنند، کتمان نکنم او در روز قیامت سرور اهل تقوی است، بخدا قسم این سخن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شما شنیدم.

و در جلد ۳ تاریخ ابن عساکر صفحه ۱۵۰ مذکور است که: احمد بن صالح عجلی گفت: احدی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله مبتلی نشد، مگر دو نفر، یکی معیقیب که مبتلا به بیماری جذام بود و یکی انس بن مالک که مبتلا به برص بود.

و ابو جعفر گفت: انس را دیدم که مشغول خوردن بود و لقمه های بزرگی میگرفت و بیماری برص در او نمایان بود و (برای اینکه برص را مخفی بدارد) خلوق میمالید و گفتار عجلی را که فوقا ذکر شد ابو الحجاج مزدی در کتاب تهذیب خود (بطوریکه در خلاصه خزرجی صفحه ۳۵ مذکور است) حکایت نموده، و سید حمیری موضوع اصابت نفرین را در قصیده لامیه خود که خواهد آمد بدین دو بیت بنظم درآورده:

فی رده سید کل الوری

مولاهم فی المحکم المنزل

فصده ذو العرش عند رشده

و شانه بالبرص الانکل

و زاهی در قصیده خود که در مورد خود خواهد آمد چنین سروده:

[صفحه ۵۷]

ذاک الذی استوحش منه انس

ان یشهد الحق فشاهد البرص

اذ قال من یشهد بالغدیر لی؟

فبادر السامع و هو قد نکص

فقال انسیت: فقال: کاذب

سوف تری ما لا تواریه القمص

در اینجا حدیث مجملی هست که اجمالی از این تفصیل را شامل است، خوارزمی با بررسی از طریق حافظ ابن مردویه در مناقب خود روایت کرده از زاذان ابی عمرو که: علی علیه السلام در رحبه از مردی درباره حدیثی پرسش کرد؟ آن مرد او را تکذیب نمود، علی علیه السلام فرمود مرا تکذیب کردی؟ گفت تو را تکذیب نکردم، پس علی علیه السلام فرمود: از خدا میخواهم که اگر مرا تکذیب کردی چشم تو را کور کند، گفت بخواه، در این هنگام علی علیه السلام او را نفرین کرد و در نتیجه آنمرد از رحبه بیرون نرفته بود که چشمش نابینا شد!

و این روایت را خواجه پارسا در " فصل الخطاب " از طریق امام مستغفری ذکر نموده و همچنین نور الدین عبد الرحمن جامی از مستغفری روایت کرده، و ابن حجر در " صواعق " صفحه ۷۷ آنرا از جمله کرامات امیرالمومنین علیه السلام شمرده و وصابی در محکی " الاکتفاء " از زاذان از طریق حافظ عمر بن محمد ملائی در " سیره " او و جمع دیگر (از ارباب حدیث) آنرا روایت نموده

اند.

[صفحه ۵۸]

مناشده امیرالمومنین

در روز صفین سال ۳۷ هجری
ابو صادق سلیم بن قیس هلالی تابعی بزرگوار در کتاب خود عنوان کرده که: علی علیه السلام (در صفین) در میان سپاهیان خود و گروهی از مردم و کسانی که

[صفحه ۵۹]

در نواحی مختلفه و از مهاجرین و انصار حضورش بودند بر منبر بالا رفت و پس از حمد و ستایش خداوند فرمود: ای گروه مردم، مناقب من بیش از حد احصاء است و بعد از آنچه خداوند در کتاب خود نازل فرموده و آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده از تمام مناقب و جهات برتری خود اکتفا بان میکنم: آیا میدانید که خداوند در کتابش سابق را بر مسبوق برتری داده، و احدی از این امت در راه خدا و رسول بر من پیشی نگرفته است؟ گفتند: آری چنین است. فرمود: شما را بخدا سوگند میدهم، آیا هنگامی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سئوال شد از قول خدای تعالی: السابقون السابقون اولئک المقربون: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این آیه را خداوند نازل فرموده درباره پیغمبران و اوصیاء پیغمبران و من افضل انبیاء و رسولان خداوند هستم و وصی من علی بن ابی طالب افضل اوصیاء است؟ در این هنگام نزدیک هفتاد تن از اصحاب بدر که اکثر آنها از انصار و بقیه از مهاجرین بودند برخاستند و از جمله آنها بودند: ابو الهیثم بن تیهان، و خالد بن زید ابو ایوب انصاری، و در میان مهاجرین بود عمار بن یاسر و گفتند: ما شهادت میدهیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که این سخن را فرمود.
فرمود: شما را بخدا سوگند میدهم در مورد قول خدای تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و قول خدای تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا تا آخر آیه و سپس این آیه که فرماید:
و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المومنین ولیجه، پس مردم گفتند: یا رسول الله آیا مخصوص بعضی از مومنین است و یا شامل همه آنها است؟

[صفحه ۶۰]

در نتیجه خدای عز و جل امر فرمود به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله که بانها بیاموزد و برای آنها تفسیر نماید ولایت را همان طور که نماز و روزه و زکوه و حج آنها را تفسیر و تعلیم فرمود، پس مرا در غدیر خم منصوب نمود و فرمود: همانا خداوند مرا بابلاغ امری مامور فرموده که سینه من بان تنگ شده و اندیشه نمودم که مردم در مقام تکذیب من برآیند. پس خداوند مرا تهدید بعذاب فرمود چنانچه آنرا ابلاغ نکنم. یا علی برخیز و سپس مردم را برای نماز جماعت دعوت کرد و نماز ظهر را با آنان خواند.
سپس فرمود: ای مردم همانا خداوند مولای من است و من مولای مومنین هستم و اولی هستم (سزاوارترم) بانها از خودشان، هر کس

که من مولای اویم پس علی مولای او است بار خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن دار کسی را که او را دشمن بدارد و یاری کن آنکه را که او را یاری نماید و خوار گردان آنکه را که او را خوار نماید. در آن هنگام سلمان (از میان آن جمع کثیر) برخاست و گفت: یا رسول الله چگونه ولائی؟ فرمود: ولائی مانند ولاء من، هر کس که من باو اولی (سزاوارتر) هستم از خودش علی علیه السلام اولی (سزاوارتر) باو است از خود او و خدای متعال نازل فرمود این آیه را ": الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (تا آنجا که راوی گوید) در این موقع دوازده تن از اصحاب بدر بپا خاستند و گفتند ما شهادت میدهیم که آنچه را فرمودی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم.. تا آخر حدیث و آن طولانی است و مشتمل بر فواید بسیاری.

احتجاج حضرت صدیقه

شمس الدین ابوالخیر جزری دمشقی- مقری- شافعی (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۰۹ گذشت) در کتاب خود (اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب) گوید لطیف ترین و غریب ترین طریق برای این حدیث (یعنی حدیث غدیر)

[صفحه ۶۱]

که بنظر من رسیده آنست که خبر داد آنرا بما استاد ما خاتمه حفظ کنندگان حدیث ابوبکر محمد بن عبد الله بن محب مقدسی با زبان خود که گفت خبر داد بما استاد بانو ام محمد، زینب بنت احمد بن عبد الرحیم مقدسیه، از ابی مظفر محمد بن فتیان بن مثنی باخبار از ابی موسی محمد بن ابی بکر حافظ، باخبار از پسر عمه پدر من قاضی، ابوالقاسم عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد مدنی بوسیله قرائت در محضر او باخبار از ظفر بن داعی علوی در استرآباد، باخبار از پدرش و از ابو احمد بن مطرف مطرفی، که آندو گفتند، حدیث نمود ما را ابو سعید ادریسی بطریق اجازه در آنچه در تاریخ استرآباد بررسی و بدست آورده، بحدیث از محمد بن محمد بن حسن ابوالعباس رشیدی- از اولاد هاورن الرشید- در سمرقند و ابو سعید ادریسی گفت: ننوشتیم ما این حدیث را مگر از او که گفت: حدیث نمود ما را ابوالحسن محمد بن جعفر حلوانی، از علی بن محمد بن جعفر اهوازی (وابسته رشید)، از بکر بن احمد قصری که گفت: حدیث نمودند برای ما: فاطمه، و زینب، و ام کلثوم، دختران موسی بن جعفر علیهما السلام که آنها گفتند: حدیث نمود برای ما فاطمه دختر جعفر بن محمد صادق علیهما السلام، و گفت: حدیث نمود برای من، فاطمه دختر محمد بن علی علیهما السلام و او گفت: حدیث نمود برای من: فاطمه دختر علی بن الحسین علیهما السلام و گفت: حدیث نمودند برای من: فاطمه و سکینه دختران حسین بن علی علیهما السلام از ام کلثوم دختر فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله که فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا فراموش کردید گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه. و گفتار آنجناب را که فرمود (بعلی علیه السلام) انت منی بمنزله هارون من موسی علیهما السلام؟؟:

و بهمین طریق حافظ بزرگوار ابو موسی مدینی با دقت و بررسی در کتاب خود " المسلسل بالاسماء " این حدیث را روایت نموده و گوید:

این حدیث از یک وجه مسلسل است، و آن اینست که: هر یک از بانوان موسوم

[صفحه ۶۲]

به فاطمه از عمه خود روایت نموده انـد و بنابراین، این روایتی است از پنـج دختر برادر که هر یک از آنها از عمه خود روایت نموده اند.

احتجاج امام حسن

در سال ۴۱ هجری
حافـظ بزرگ ابو العبـاس بن عقـده بـا دقت و بررسـی در طریق آورده که: حسن بن علی علیهمـا السـلام پس از موافقت در صـلح با معاویه برای ادای خطبه بپا خاست و پس از حمـد و ثنای خداوند و نام بردن از جدش مصـطفی صـلی الله علیه و آله برسالت و نبوت فرمود: همانـا مـا اهل بیتی هستیم که خـدای متعال ما را باسـلام گرامی داشت و ما را برگزیـد و برطرف ساخت از ما هر پلیـدی را و پاکیزه و منزه ساخت ما را، از زمان آدم تا زمان جـد من محمـد صـلی الله علیه و آله مردم دو فرقه و گروه نشدند مگر آنکه ما را در بهترین آنـدو فرقه قرار داد، پس از آنکه محمـد صـلی الله علیه و آله را به نبوت مبعوث و برسـالت برگزیـد و فرو فرسـتاد باو کتابش (قرآن) را و سـپس امر فرمـود او را که بسـوی خـدای عز و جـل (خلق را) دعوت کنـد، پـدر من اول کسـی بود که خـدا و رسول را اجابت نمود، و اول کسی بود که ایمان آورد و تصدیق نمود خدا و رسول او را، و خداوند در کتاب خود که به پیغمبر فرستاده خود نـازل نموده فرمایـد ": افمن کـان علی بینه من ربه و یتلوه شاهـد منه... (" آیـا پس کسـی که از پروردگارش بر مبنای برهان و گواه است و پیروی میکنـد او را گواهی، از او) پس جد من آنچنان کسـی است که از پروردگارش بر برهان گواه (مبعوث گشـته) و پدر من آنچنان کسی است که پیروی میکند او را، و او شاهد و گواهی است از او.... تا آنجا که فرمود: این امت از جد من شنیده اند که فرمود: هیـچ قوم و امتی زمـام امور را بـدست کسـی نـداد در حـالتی که داناتر از آنکس در میان آنها وجود داشـته باشـد مگر آنکه پیوسته امر آن امت به پستی میگراید تا بسوی آنچه آنرا واگذاشته اند بازگشت نمایند، و از او شنیدند که بپدرم میفرمود:
انت منی بمنزله هارون من موسـی الا انه الا نبی بعـدی یعنی (یا علی) تو از من بمنزله هارون هستی از موسـی، جز آنکه پیغمبری بعد از من نخواهد بود،

[صفحه ۶۳]

و دیدند او را و شـنیدند از او، هنگامی که در غدیرخم پدرم را گرفت و بانان فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه و سـپس بانها امر فرمود که حاضـر بغایب ابلاغ نمایـد. و قنـدوزی حنفی قسـمتی از این خطبه را در " ینابیع الموده" صفحه ۴۸۲ ذکر نموده و در این خطبه (چنانکه تصریح بان دارد) بحدیث غدیر استدلال و احتجاج شده است.

احتجاج امام حسین

در سال ۹-۵۸ هجری
تابعی بزرگوار- ابو صادق- سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود، در پیرامون سخت گیرهای و مزاحمت های خصمانه معاویه بن ابی سفیان بر شـیعیان و وابسـتگان امیر المومنین علیه السـلام بعد از شـهادت آنجناب مطالب جامع و سخنان وافی بیان داشته سپس چنین مینگارد:
تـا اینکه دو سـال قبـل از مرگ معـاویه حسـین بن علی علیهمـا السـلام بحـج بیت الله بهمراهی عبـد الله بن عباس و عبـد الله بن جعفر عزیمت فرمود و بنی هـاشم را (از مرد و زن) و پیروان و وابسـتگانشان را چه آنهـا که حـج نموده بودنـد و چه آنها که حـج نه نموده

بودنـد جمع نمود و از انصار آنها را که بشخصـیت و مقام آنجناب و اهل بیتش عارف بودنـد همه را گرد آورد و از اصـحاب رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و از تابعین انصار که بصـلاحیت و تقوی موصوف بودنـد و آن سال بحـج آمـده بودند احدی را فرو گذار نفرمود، در نتیجه جمعیتی بالغ بر هفتصد نفر از مردان در محضر آنجناب جمع شدند که همگی از تابعین بودند و بالغ بر دویست تن از اصـحاب رسول خدا صـلی الله علیه و آله که همگان در منی و در خرگاه و اقامتگاه آنحضرت حضور یافتند، سپس بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: همانا این سـتمکار یاغی (معاویه) بر سر ما و بر سر شیعیان ما آورد آنچه را که دانستید و دیدید. مشاهده کردید و بشما خبر آن رسید، و من میخواهم از شما درباره چیزی سئوال کنم، چنانچه سخن من مقرون بصداقت و راستی است

[صفحه ۶۴]

مرا تصـدیق کنیـد و اگر بر خلاف حقیقت چیزی از من شـنیدید مرا تکـذیب نمائیـد، سـخن مرا بشـنوید و گفتار مرا بنویسـید و ثبت کنید، سپس بشـهر و دیار خود مراجعت کنید و آنها را که از آنها ایمن هستید (که نفاق نورزند و سخن چینی و فتنه انگیزی نکنند) و بانها اعتماد و وثوق داریـد دعوت کنیـد و آنچه را که درباره ما و حق ما علم بان دارید و بدان معتقد هستید بانان بیاموزید و ابلاغ نمائید زیرا ما می ترسیم از اینکه این حق کهنه و متروک شود و (در اثر کید و نیرنگ و تبلیغات مداوم دشمن) از بین برود و مغلوب شود در حالیکه خـدای متعال (بر حسب وعـده و تصـریحی که در قرآن فرموده) نور خود را تمام و کامل می فرمایـد اگرچه کفار و ناسپاسان از آن اکراه داشـته باشـند، در این موقع آنجناب فرو گذار نفرموده و آنچه خداوند در قرآن درباره اهل البیت نازل فرموده تلاوت و بیـان داشت و تفسـیر فرمود و آنچه را که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله درباره پـدرش و مادرش و خودش و اهل بیتش فرموده بود روایت فرمود و در مورد هر جمله از فرمایشـات آنجنـاب حاضـرین میگفتنـد: بار خـدایا تمام اینها درست است و راسـت است و از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله شـنیده و بـدانها گواهیم و تابعین میگفتند: بار خدایا چنین است. آنان که از صـحابه مورد وثوق و تصدیق هستند این را حدیث نموده اند و ما از آنها شنیده و بان ایمان داریم و گواهیم...
آنجا که فرمود: بخدا سوگند میدهم شـما را آیا آگاهی دارید که رسول خدا صـلی الله علیه و آله علی علیه السـلام را) در روز غدیر خم منصوب فرمود و ولایت او را اعلام نمود و فرمود باید حاضـر بغایب ابلاغ کند؟ گفتند: بار خدایا آری باین جریان آگاه و مطلع و گواهیم. تـا پایان خبر. و در آن قسـمتهای جالبی از اخبار متواتر مشـتمل بر فضایل امیر المومنین علیه السـلام مـذکور است. مراجعه کنید.

احتجاج عبد الله بن جعفر بر معاویه

عبـد الله بن جعفر بن ابی طـالب گفت: نزد معـاویه بودم و حسن و حسـین علیهمـا السـلام با ما بودنـد و عبـد الله بن عباس و فضل بن عباس نیز نزد معاویه بودند، معاویه بطرف

[صفحه ۶۵]

من توجه کرد و بمن گفت: چقدر حسن و حسـین را بزرگ میشـماری؟ و حال آنکه نه خود آنها بهتر از تو هستند و نه پدرشان بهتر از پـدر تو؟ و اگر نه این بود که فاطمه علیها السـلام دختر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله است، هر آینه میگفتم که: مادر تو اسـماء بنت عمیس هم مـادون او نیست، در جواب او گفتم: بخـدا آگـاهی تو نسـبت بانهـا و پـدر و مـادر آنها کم است، و چنین نیست که

پنداشتی، بخدا سوگند این دو بهترند از من و پدر آنها بهتر است از پدر من و مادر آنها بهتر است از مادر من، ای معاویه تو غافل هستی از آنچه که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنها و درباره پدر و مادر آنها شنیدم و آنچه شنیدم حفظ کردم و درک نمودم و آنرا روایت کردم. گفت بیاور ای پسر جعفر بخدا قسم تو نه دروغ میگوئی و نه مورد اتهام هستی. گفتم آنچه من در این موضوع میدانم بزرگتر است از آنچه تو می پنداری گفت: هر چند بزرگتر از کوهها احد و حراء (بکسر حاء) باشد. اکنون که خدا او را کشته و جمع شما را مبدل بتفرقه نموده و امر خلافت باهلش رسیده تو حدیث کن، ما با کی از آنچه بگوئی نداریم و آنچه (در فضایل او) تعداد کنی زیانی بما نمیرساند.
گفتم: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامیکه از این آیه از حضرتش سوال شد ": و ما جعلنا الرویا التی اریناك الا فتنه للناس و الشجره الملعونه فی القرآن: " فرمود: همانا دیدم دوازده تن از پیشوایان گمراهی را که بر منبر من بالا میروند و فرود میایند و امت مرا بسیر قهقهرائی می برند و شنیدم از آنحضرت میفرمود: همانا فرزندان ابی العاص زمانی که تعدادشان بپانزده تن رسید کتاب خدا را مورد تجاوز و تحریف قرار میدهند و بندگان خدا را بردگان خود قرار میدهند و مال خدا را ثروت شخصی پندارند.
ای معاویه، همانا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم در حالیکه آنجناب بر منبر بود

[صفحه ۶۶]

و من در برابر او بودم و عمر بن ابی سلمه، و اسامه بن زید، و سعد بن ابی وقاص، و سلمان فارسی، و ابوذر، و مقداد، و زبیر بن عوام نیز در مقابل منبر حضور داشتند آنجناب فرمود: آیا من بمومنین اولی (سزاوارتر) نیستم از خودشان؟ گفتیم: بلی یا رسول الله، فرمود: آیا زنان من مادران شما نیستند؟ گفتیم بلی یا رسول الله فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اولی به من نفسه و ضرب بیده علی منکب علی فقال اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه،- یعنی: هر کس که من مولای او هستم، پس علی مولای او است، اولی (سزاوارتر) است باو از خودش و دست خود را بر شانه علی علیه السلام نواخت و فرمود: بار خدایا، دوست بدار آنکه را که او را دوست بدارد و دشمن بدار آنکه را که او را دشمن دارد، ای مردم، من بمومنین اولی (سزاوارتر) هستم از خودشان و با وجود من برای آنان امری (اختیاری) نیست (یعنی باید مطیع و بفرمان من باشند و از خود رای و عقیده ابراز نکنند) و علی پس از من اولی (سزاوارتر) است بمومنین از خودشان و با وجود او برای آنان امری (اختیاری) نیست، سپس، پسرم حسن اولی بمومنین است از خودشان و با وجود او برای آنها امری (اختیاری) نیست، سپس بار دیگر خطاب بمردم نمود و فرمود: زمانیکه من از دنیا رخت بربستم، علی بشما اولی است از خود شما، و زمانی که علی از دنیا رفت، پسرم حسن اولی بمومنین است از خود آنها و زمانیکه حسن از دنیا رفت پسرم حسین اولی بمومنین است از خود آنها... تا آنجا که عبد الله بن جعفر گوید: معاویه گفت: ای فرزند جعفر سخن بزرگی گفتی، و چنانچه آنچه گفتی بحق باشد، بطور تحقیق امت محمد صلی الله علیه و آله از مهاجر و انصار همگی، جز شما اهل بیت و دوستان و یاران شما هلاک شده اند گفتم: قسم بخدا آنچه گفتم، بحق و مطابق واقع گفتم و آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله استماع نمودم، معاویه (رو بطرف حسن و حسین علیهما السلام و ابن عباس نمود و بانها) گفت: فرزند جعفر چه میگوید؟ ابن عباس در پاسخ معاویه گفت: اگر تو بانچه او گفت ایمان نداری بفرست دنبال

[صفحه ۶۷]

آنهائی که نام آنها را برد و از آنها دایر باین مطالب سوال کن، معاویه فرستاد دنبال عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید و از آنها سوال

نمود، آنها گواهی دادند که آنچه را فرزند جعفر گفت، خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم همانطور که او شنیده تا آنجا که گفت (تتمه سخن ابن جعفر است) و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بطور تحقیق بهترین و برترین خلق را در غدیرخم و در مواطن دیگر برای امت خود نصب فرمود و بر آنها با او حجت گرفت و آنها را باطاعت او امر فرمود و بمردم آگاهی داد که او (علی علیه السلام) از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمنزل هارون است برای موسی و اینکه او ولی هر مومن است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اینکه هر کس پیغمبر صلی الله علیه و آله ولی (متصرف در امور) او است علی علیه السلام ولی (متصرف در امور) او است و هر کس پیغمبر صلی الله علیه و آله باو اولی (سزاوارتر) است از خودش، علی علیه السلام اولی (سزاوارتر) است باو. و اینکه او (علی علیه السلام) جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله است در میان آنها و وصی او است و اینکه هر کس اطاعت او کند، اطاعت خدا نموده و هر کس نافرمانی او کند نافرمانی خدا نموده، و هر کس او را دوست بدارد، خدا را دوست داشته، و هر کس با او کینه بورزد و دشمنی کند با خدا دشمنی کرده... تا پایان حدیث که مشتمل بر فوائد بسیار و گرانبهائی است " کتاب سلیم."

احتجاج برد بر عمرو بن عاص

ابو محمد، ابن قتیبه (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۶۱ مذکور است) در کتاب خود " الامامه و السیاسه " ص ۹۳ گوید: و (مورخین) ذکر کرده اند که: مردی از (همدان) بنام " برد " بنزد معاویه آمد، در آنهنگام از عمرو بن عاص شنید که نسبت بعلی علیه السلام سخنان ناروا و توهین آمیز میگوید باو گفت: همانا بزرگان ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، آیا این مطلب حق و درست؟ یا نادرست و باطل است؟ عمرو بن عاص گفت: حق و درست است و من

[صفحه ۶۸]

بر آنچه شنیده ای میافزایم و میگویم: احدی از صحابه رسول خدا نیست که مناقبی چون مناقب علی برای او باشد، آن جوان همدانی (برد) بیتاب و هراسان شد، عمرو گفت: علی مناقب خود را بسبب اقدامی که درباره عثمان نمود تباه و نابود ساخت برد گفت: آیا علی علیه السلام امر بکشتن عثمان نمود یا خود اقدام بکشتن او کرد؟ عمرو گفت: نه (او نه امر نمود و نه خود او را کشت) ولی پناه داد (قاتل او را) و منع کرد (از دست یافتن باو)، برد گفت: آیا (با این وصف) مردم با او بخلافت بیعت کردند؟ گفت: آری، برد گفت: پس چه چیزی تو را از بیعت علی علیه السلام خارج نمود؟ گفت: متهم دانستن من او را درباره قتل عثمان، برد گفت: تو خود نیز مورد چنین اتهامی واقع شدی؟ عمرو گفت: راست گفتی، و بهمین علت به فلسطین رفتم، پس از این محاوره و احتجاج جوان نامبرده (برد) بسوی قبیله و قوم خود برگشت و بانها گفت: ما بسوی قومی رفتیم و علیه آن قوم از لفظ خودشان برهان (و سند محکومیتشان را) گرفتیم علی علیه السلام بر حق است، از پیروی کنید.

احتجاج عمرو بن عاص بر معاویه

خطیب خوارزمی- حنفی- در کتاب " المناقب " ص ۱۲۴ نامه ای را ذکر نموده که معاویه به عمرو بن عاص نوشته و ضمن آن نامه او را در جنگ صفین بیاری خود ترغیب نموده، و سپاس نامه ای را از عمرو ذکر کرده که بمعاویه جواب داده و قریبا در شرح احوال عمرو بن عاص بهر دو نامه اطلاع و وقوع خواهید یافت، و از جمله مطالب نامه عمرو در جواب بمعاویه این جمله است: و اما آنچه را که بابی الحسن (علی علیه السلام) برادر و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله دایر به ستم نمودن آن جناب و رشک بردن او بر عثمان نسبت دادی و صحابه را فاسق نامیدی و چنین پنداشتی که او آنها را وادار بکشتن عثمان نمود، این مطلب خلاف واقع و

پنداشتن آن گمراهی است!

[صفحه ۶۹]

وای بر تو ای معاویه آیا ندانستی که ابوالحسن جان خود را در راه رسول خدا صلی الله علیه و آله بذل نمود و در فراش او خوابید؟ و او در اسلام و هجرت بر سایرین سبقت دارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: علی از من است و من از علی هستم. و او از من بمنزله هارون است از موسی، جز آنکه پس از من پیغمبری نیست، و درباره او در روز غدیر خم فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.

احتجاج عمار بن یاسر بر عمرو بن عاص در روز صفین

سال ۳۷ هجری

نصر بن مزاحم کوفی در کتاب " صفین " صفحه ۱۷۶ در حدیثی طولانی از عمار بن یاسر روایت نموده که در روز صفین خطاب به عمرو بن عاص نمود و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود که با ناکثین (شکنندگان پیمان) جنگ کنم، و من با آنها (اصحاب جمل، طلحه و زبیر و یارانشان) جنگ نمودم، و مرا فرمود که با قاسطین (منحرفین از طریق حق) روبرو شوم، و شما آنهائید و اما مارقین (آنها که از دین بیرون جستند) نمیدانم آنان را درک میکنم یا نه؟ ای ابتر (بلا عقب): آیا تو نمیدانسته ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انا مولی الله و رسوله و علی بعده و لیس لک مولی.

عمرو در جواب عمار گفت: ای ابو الیقظان (کنیه عمار است) چرا مرا دشنام میدهی؟... تمامی حدیث ضمن شرح احوال عمرو بن عاص خواهد آمد، مراجعه کنید، و ابن ابی الحدید نیز در جلد ۲ " شرح نهج البلاغه " در صفحه ۲۷۳ آنرا ذکر کرده است.

[صفحه ۷۰]

احتجاج اصبغ بن نباته در مجلس معاویه

در سال ۳۷ هجری

امیرالمومنین صلوات الله علیه در ایام جنگ صفین نامه ای بمعاویه بن ابی سفیان نوشت و بدست اصبغ بن نباته داد که باو برساند، (شرح حال او در جلد ۱ صفحه ۱۱۴ مذکور است) نامبرده گوید بر معاویه داخل شدم در حالیکه بر قطعه چرمی نشسته بود و بر دو بالشت سبزی تکیه داده بود، در طرف راست او عمرو بن عاص، و حوشب، و ذو الکلاع و در طرف چپ او برادرش عتبه ابن ابی سفیان (متوفای سال ۴/۴۳ (و عبد الله بن عامر بن کریز (متوفای سال ۸/۵۷ (و ولید (فاسق بنص قرآن) بن عقبه، و عبد الرحمن بن خالد (متوفای سال ۴۷ (و شرحبیل بن سمط (متوفای سال ۱/۴۰ (و در برابرش، ابوهریره و ابو الدرداء و نعمان بن بشیر (متوفای سال ۶۵ (و ابو امامه باهلی (متوفای سال ۸۱ (قرار داشتند، پس از آنکه معاویه نامه آنجناب را قرائت کرد، گفت: همانا علی کشندگان عثمان را بما تسلیم نمی کند، اصبغ گوید: باو گفتم ای معاویه خون عثمان را بهانه مگیر، تو جویای پادشاهی و سلطنت هستی، و اگر در زمان زندگی عثمان میخواستی او را یاری کنی میکردی، ولی در کمین فرصت و در انتظار کشته شدن او بودی تا این امر را

دستاویز رسیدن بمقصود (پادشاهی) قرار دهی، اصبغ گوید: معاویه از سخنان من در خشم شد و من خواستم خشم او بیشتر شود، لذا رو به ابی هریره کردم و باو گفتم ای یار رسول خدا صلی الله علیه و آله من تو را سوگند میدهم بان خداوندی که معبودی جز او نیست و دانای آشکار و نهان است و بحق حبیبش مصطفی

[صفحه ۷۱]

علیه و آله السلام که مرا خبر دهی، آیا روز غدیر خم را درک نمودی و حضور داشتی؟ گفت: بلی حاضر بودم، گفتم چه درباره علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟

گفت: شنیدم میفرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره، و اخذل من خذله.

باو گفتم: بنابراین ای ابا هریره، تو با دوست او دشمن شدی و با دشمن او دوست در این موقع ابوهریره نفس بلندی که حاکی از تاسف او بود کشید، و گفت: انا لله و انا الیه راجعون، این روایت را حنفی در مناقب ص ۱۳۰ و سبط ابن جوزی در تذکره ص ۴۸ ذکر نموده اند.

مناشده جوانی بر ابی هریره بحدیث غدیر در مسجد کوفه

حافظ ابویعلی موصلی (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۶۶ مذکور است) با بررسی و دقت در طریق آورده گوید: حدیث نمود ما را ابوبکر بن ابی شیبه، باخبار از شریک از ابی یزید داود اودی متوفای ۱۵۰، از پدرش یزدی اودی، و حافظ ابن جریر طبری نیز با دقت در طریق آورده از ابی کریب، از شاذان، از شریک، از ادریس و برادرش داود، از پدرشان یزید اودی که گفت: ابوهریره داخل مسجد شد، مردم گرد او جمع شدند، جوانی برخاست و رو به ابی هریره نموده و گفت: تو را بخدا سوگند میدهم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، ابوهریره گفت: من شهادت میدهم که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.

[صفحه ۷۲]

و این روایت را حافظ ابوبکر هیثمی در ج ۹ " مجمع الزواید " ص ۱۰۵ به نقل از ابی یعلی، و طبرانی، و بزار، بدو طریق خود ذکر نموده و یکی از دو طریق را بصحت اعلام و رجال آن را توثیق نموده، و ابن کثیر در جلد ۵ تاریخ خود ص ۲۱۳ از طریق ابی یعلی موصلی، و ابن جریر طبری آنرا روایت نموده است.

و ابن ابی الحدید در ج ۱ شرح نهج البلاغه ص ۳۶۰ گوید: سفیان ثوری روایت نموده از عبد الرحمن بن قاسم، از عمر بن عبد الغفار، اینکه زمانیکه ابو هریره با معاویه بکوفه آمد، شبها در باب کنده می نشست و مردم گرد او جمع میشدند جوانی از کوفه آمد و در نزد او نشست و خطاب باو گفت: تو را بخدا سوگند میدهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای که درباره علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه؟

ابوهریره گفت: بار خدایا، آری، آن جوان گفت: بنابراین من خدا را گواه میگیرم، بتحقیق تو، دشمن او را دوست گرفتی و با دوست او دشمنی نمودی و سپس از نزد او برخاست، و راویان چنین روایت نموده اند که: اباهریره با کودکان در رهگذر هم غذا میشد و با آنها بازی میکرد، و هنگامی که امیر مدینه بود خطبه چنین خواند ": الحمد لله الذی جعل الدین قیاما و ابا هریره اماما"

یعنی حمـد خـدائی را که دین را قیام قرار داد و ابی هریره را امام نمود. و مردم را با این سـخن میخندانیـد و نیز هنگامیکه امیر مدینه بود در بازار راه میرفت و هر گاه بمردی میرسید که در جلو او راه میرفت با پای خود بر زمین میزد و میگفت: راه دهید راه دهید امیر آمـد، و مقصودش خودش بود، ابن ابی الحدیـد سـپس گوید: ابن قتیبه تمامی این امور را در کتاب " المعارف " در شـرح حال ابی هریره ذکر نموده و گفتار نامبرده در حق او حجت است، زیرا او متهم نیست.
امینی گویـد: دست خیـانت با این روایت بازی کرده و تمام این مطالب را از کتاب " المعارف " طبع مصـر مورخ سال ۱۳۵۳ هجری از قلم انداخته، و چه بسیار

[صفحه ۷۳]

این دست با امانت نظایر این خیانت را در موارد متعـددی از آن مرتکب شـده، همانطور که همین دست خیانت کار چیزی را که در آن نبوده داخل کرده چنانکه در ص ۵۳ اشاره باین امر شد.

مناشده مردی بر زید بن ارقم

از ابی عبد الله شـیبانی رضی الله عنه روایت شده که گفت: زمانی من در نزد زید بن ارقم بودم ناگاه مردی آمد و پرسید، کدامین از شما زیـد بن ارقم است؟ زیـد را باو نشان دادنـد، آنمرد روی باو کرد و گفت: تو را سوگند میدهم بان خداوندی که معبودی جز او نیست، آیـا شـنیدی از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله که میفرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه؟ زید گفت: آری- ماخذ این روایت: موده القربی، و ینابیع الموده صفحه ۲۴۹.

مناشده مردی عراقی بر جابر انصاری

علامه گنجی- شافعی در " کفایه الطالب " صـفحه ۱۶ با دقت در سـند آورده گوید: این روایت را در ضـمن روایات عالی استادان متعدد بمن خبر دادند، از جمله آنها: شـریف خطیب ابو تمام، علی بن ابی الفخار بن ابی منصور هاشمی در کرخ- بغداد- و ابوطالب عبد اللطیف بن محمد بن علی بن حمزه قبیطی، در- نهر معلی، و

[صفحه ۷۴]

ابراهیم بن عثمان بن یوسف بن ایوب کاشـغری، همگی آنها باخبار از ابوالفتح، محمد بن عبد الباقی بن سـلیمان- معروف بن نسـیب ابن البطی، و کاشـغری نیز باخبار از ابوالحسن علی بن ابی القاسم طوسـی، معروف به " ابن تاج القراء " و آنـدو باخبار از ابو عبد الله مالک بن احمد بن علی با نیاسـی، از ابوالحسن احمد بن محمد بن موسی بن صلت، بحدیث از ابراهیم بن عبد الصمد هاشمی، از ابو سعیـد اشـج، از مطلب بن زیاد از عبـد الله بن محمد بن عقیل، روایت کرده اند که گفت: من نزد جابر بن عبد الله در خانه او بودم، و علی بن الحسین علیهمـا السـلام، و محمـد بن حنفیه، و ابوجعفر نیز حضور داشـتند، مردی از اهـل عراق داخل شـد و (بجابر) گفت: سوگند بخدا برای من حدیث کرد آنچه را دیدی و از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی، گفت: در جحفه، در غدیر خم بودیم، و در آنجـا مردم بسـیار از (قبایـل) جهینه، و مزینه، و غفـار، بودنـد، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله از خیمه خود (خباء- و در فراید مـذکور است- یا- فسـطاط چادر بافته شـده از موی حیوانات) بیرون آمد و سه بار بدست خود اشاره کرد، سـپس دست علی بن ابی

طالب را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

و حموینی در " فرایـد السـمطین " در باب نهم این حـدیث را روایت کرده گوید: خبر داد مرا، شـیخ مجد الدین، عبد الله بن محمود بن مودود حنفی هنگام خوانـدن من نزد او در بغـداد در تاریخ سوم رجب سال ۶۷۲: شیخ ابوبکر، مسمار بن عمر بن عویس بغدادی بطور سـماع بر او (شنیدن از او) گفت: خبر داد ما را، ابوالفتح، محمد بن عبد الباقی، معروف بن- ابن البطی- بطور سماع بر او، و نیز حموینی گفت خبر داد ما را، پیشوای فقیه، کمال الـدین، ابو غالب، هبه الله سامری هنگام خواندن من نزد او در جامع نصـر در بغداد شب یکشنبه بیست و هفتم ماه رمضان سال ۶۸۲ گفت: خبر داد، شـیخ محاسن بن عمر بن رضوان حرائینی بطور سماع بر او بیست و یکم ماه محرم

[صفحه ۷۵]

سال ۶۲۲ گفت: خبر داد ابوبکر، محمد بن عبد الله بن نصـر زعفرانی بطور سماع بر او در شانزده ماه رجب سال ۵۰۵ گفت: خبر داد ابو عبد الله، مالک بن احمد بن علی بن ابراهیم- فرا- با نیاسی بطور سماع بر او، از ابن الزاغونی (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۸۶ ذکر شد) در ماه شـعبان سال ۴۶۳ که گفت: خبر داد ابوالحسن احمـد بن محمـد بن موسـی بن قـاسم بن صـلت هنگام قرائت پیش او در حـالیکه من میشـنیدم در سـیزدهم ماه رجب سال ۴۰۵، از ابراهیم بن عبـد الصـمد هاشـمی مکنی به ابی اسـحاق. گفت: خبر داد، ابو سعید اشج، از ابی طالب مطلب بن زیاد، از عبد الله بن محمد بن عقیل که گفت در نزد جابر بودم... بشرح و لفظ حدیث مزبور.

و همین روایت را ابن کـثیر در جلـد ۵ تاریخش صفحه ۲۱۳ ذکر نموده و گفته: مطلب بن زیـاد از قول عبـد الله بن محمـد بن عقیل گفت که از جـابر بن عبـد الله شـنیده که گفت: در جحفه در غـدیر خم بودیم که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله از خیمه (در لفظ روایت- خباء او فسطاط- مذکور است) بیرون شد و دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، استاد ما، ذهبی گفت که این حدیث حسن است.

امینی گویـد: برای مـا مهم نیست که ابن کـثیر قسـمتی از حـدیث را مشـتمل بر ذکر گروهی که نزد جـابر بوده انـد از آن انـداخته و مناشـده مرد عراقی را بر جابر ذکر نکرده و حدیث را کوچک و بی قدر ذکر نموده زیرا صـفحات تاریخ نامبرده " البدایه و النهایه" لسان بی شـرم او و دست جنایتکار او را نسبت بودایع پیغمبر بزرگ صـلی الله علیه و آله و فضایل ذریه و عترت او که آل الله هستند آشـکار میسـازد و درون آلوده او را که از عـداوت نسبت بخانـدان پیغمبر صـلی الله علیه و آله شـعله ور است نشان میدهـد، چنانچه مشاهده میکنید (در کتاب مزبور) دوسـتان این خاندان را دشـنام و ناسزا میدهد و نسبت بدشمنان این خاندان و مخالفین آنها مدح و ستایش مینمایـد؟ و روایات صـحیح و صـریح در مناقب اهل بیت را بساختگی بودن متهم مینماید، و راوی آنروایات را با وصف ثقه بودن آنها بضعف منسوب مینماید، و هیچیک از این امور را و مبتنی بر

[صفحه ۷۶]

قاعده و دلیلی نبوده. سـخنان حق را از موضوعهای اصلی منحرف میسازد، و اگر بخواهیم در مقام ذکر تمام آنچه که مورد تصرفات ستمکارانه و تعصـبات معاندانه او واقع گشـته برآئیم، یک کتاب ضخیم تشکیل می یابد و برای اثبات تحریفات و تصرفات بیجای او کـافی است شـما را آنچه نامبرده از داسـتان آغاز دعوت نبوی صـلی الله علیه و آله ذکر نموده در مورد نزول آیه: و انـذر عشـیرتک الاقربین: (انـذار کن بترسان از عذاب خداوند خویشاوندان خود را آنان که نزدیکترند): نامبرده در جلد ۳ تاریخ خود صفحه ۴۰ بعد

از ذکر حـدیثی که از طریق بیهقی در مورد آیه شـریفه مـذکوره روایت شـده، گویـد: و بتحقیق این حدیث را ابوجعفر، ابن جریر از محمـد بن حمیـد رازی روایت کرده و سـند روایت را تا آخر بیان داشـته، سپس گوید: و بعد از ذکر این فرمایش خود که فرمود: و همانا من خیر دنیا و آخرت را برای شـما آورده ام، این جمله را اضافه فرمود: و بتحقیق خداونـد مرا امر فرموده که شـما را بسوی آن دعوت نمایم، پس کدامین یک از شما مرا بر این امر پشتی بانی میکند تا برادر من باشد؟ و چنین و چنان... گفت (مراد امیرالمومنین علی علیه السـلام است) در قبال این پیشـنهاد پیغمبر صـلی الله علیه و آله همگی خاموش نشسـتند، و من در حالیکه نورس تر و جوان ترین آنها بودم و چشـمم با چرک آلوده تر و ساق پایم از همه لاغرتر و شکمم بزرگتر بود گفتم: ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله من حاضرم پشتیبان تو بر این امر باشم، در این هنگام (رسول خدا صلی الله علیه و آله) گردن مرا گرفت و گفت: همانا این برادر من است و چنین و چنان است، از او شـنوائی داشـته باشـید و امر او را اطاعت کنید، گفت: در این هنگام آن گروه برخاسـتند در حالیکه میخندیدنـد و به ابی طـالب میگفتنـد: (محمـد صـلی الله علیه و آله) تو را امر کرد که در قبال فرزنـد خود فرمانبردار و مطیع باشـی و بهمین لفظ (حدیث مزبور را) در جلد ۳ تفسیرش صفحه ۳۵۱ ذکر نموده و گوید: این روایت را ابوجعفر ابن جریر از ابن حمید عینا تا آخر آن ذکر نموده. و ما اکنون لفظ طبری را عینا ذکر میکنیم، تا حقیقت آشکار و از کژی و ناراستی متمایز و مشهور گردد:

[صفحه ۷۷]

نامبرده در جلـد ۲ تاریخ خود صـفحه ۲۱۷ از چـاپ اول چنیـن گفتـه: همانـا من خیر دنیـا و آخرت را برای شـما آورده ام و بتحقیق خدای تعالی مرا امر فرموده که شـما را بسوی آن بخوانم، پس کدامین یک از شـما مرا بر این امر پشتیبانی میکند تا او برادر و وصی و خلیفه من در میان شـما بوده باشد؟ گفت (یعنی علی علیه السلام): آن گروه همگی خاموش ماندند و من گفتم در حالیکه سن من از همه کمتر بود و چشـمم آب آلوده تر و شـکمم بزرگتر و سـاق پایم نازکتر: من، ای پیامبر خـدا، پشتیبان تو بر این امر خواهم بود، پس (پیغمبر صـلی الله علیه و آله) گردن مرا گرفت و فرمود: همانا این، برادر من و وصی من و خلیفه من است در میان شما، پس باو شنوا باشـید و اطاعت کنید، گفت: در این هنگام آن گروه برخاسـتند در حالیکه میخندیدند و بابی طالب میگفتند: (محمد صـلی الله علیه و آله) تو را امر کرده که به پسر خود شنوا باشی و امر او را گردن نهی.. بنابراین.. مرجع شکوه ما ذات اقدس خداوند است.
(افزایش چاپ دوم " الغـدیر) " بلی. طبری (به پنـدار بـدون دلیل ابن کثیر) این روایت را از که در جلد ۱۹ تفسیرش صفحه ۷۴ ذکر کرده آنرا تحریف نموده آیـا بجـا نبوده که ابن کـثیر بر آنچه طبری در تاریـخ خود آورده وقوف می یـافت که در آنجـا آنرا بـدون تحریف آورده؟ و یـا بـانچه غیر از طبری از پیشوایـان حـدیث و تاریـخ در تالیفـات خود ذکر نموده انـد توجهی مینمود؟ یـا اینکه او تحت تاثیر کینه و عناد خود قرار گرفته که سـخنان تحریف شـده را اختیار کرده است؟ در حالیکه خـدای تعالی بانچه در سـینه های آکنده بکین آنها است آگاهست!!

احتجاج قیس بن سعد بر معاویه

در سال ۵۶–۵۰ هجری

معاویه در دوره تصـدی خلافت بعنوان حـج بیت الله در مسافرت خود بحجاز، بعـد از وفات امام سـبط، حسن بن علی علیهما السـلام بمدینه آمد، اهل مدینه او را استقبال

[صفحه ۷۸]

نمودند، در این موقع بین او و قیس بن سعد بن عباده انصاری، خزرجی، صحابی بزرگوار داستانی رخ داد که شرح و تفصیل آن در شرح احوال قیس ضمن شعراء قرن اول خواهد آمد، و در داستان مزبور است، پس از این گفتار قیس: و بجان خودم، با وجود علی علیه السلام و فرزندان او بعد از آنجناب، برای احدی نه از انصار و نه از قریش و نه برای کسی از عرب و عجم در خلافت حقی نیست، چنین مذکور است: پس معاویه در خشم شد و گفت: ای پسر سعد این مطلب را از که گرفتی؟ و از که روایت نمودی؟ و از که شنیدی؟ آیا پدرت تو را از آن آگاه ساخته و از او گرفته ای؟ قیس گفت: آنرا از کسی شنیدم و اخذ نمودم که از پدرم بزرگتر و حق او بیشتر و بالاتر است، معاویه گفت: او کیست؟ قیس گفت او علی بن ابی طالب علیه السلام است، عالم و صدیق این امت، آن کسی که خداوند درباره او نازل فرموده: قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب) ۱ (در این موقع (قیس) فرو گذار نکرد هر آیه در شان علی علیه السلام نازل شده بود همه را ذکر نمود و بیان داشت، معاویه گفت: صدیق این امت ابوبکر است و فاروق این امت عمر است و آنکه در نزد او علمی از کتاب است، عبد الله بن سلام است، قیس گفت: سزاوارترین افراد باین نامها آن کسی است که خداوند درباره او نازل فرموده: افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه و آنکسی که: رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در غدیر خم نصب فرمود و گفت: من کنت مولاه- اولی به من نفسه- فعلی اولی به من نفسه و در غزوه تبوک باو فرمود: تو از من بمنزله هارون هستی از موسی جز آنکه پیغمبری پس از من نخواهد بود. (کتاب سلیم بن قیس هلالی)

[صفحه ۷۹]

احتجاج دارمیه حجونی بر معاویه

در سال ۵۶-۵۰ هجری

زمخشری (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۸۶ مذکور است) در " بیع الابرار " در باب چهل و یک گوید: معاویه بحج رفت، و در آنجا در جستجوی زنی برآمد که دارمیه حجونیه نامیده میشد، نامبرده از شیعیان علی علیه السلام بود، زنی بود سیاه چرده و تنومند، پس از آنکه به نزد معاویه آمد، معاویه باو گفت: حالت چونست؟ ای دختر حام؟ گفت: حالم خوبست ولی من از اولاد حام نیستم و بلکه زنی هستم از بنی کنانه، معاویه گفت: راست گفتی، آیا میدانی برای چه تو را دعوت و احضار نمودم؟ گفت: یا سبحان الله (در مورد اعجاب گفته میشود) من عالم بن غیب نبوده ام، معاویه گفت: میخواستم از تو بپرسم که: چرا علی علیه السلام را دوست داری و مرا دشمن هستی و از او پیروی میکنی و با من دشمنی مینمائی؟ گفت: آیا مرا از پاسخ این سوال بخشوده میداری؟ گفت: نه، گفت حال که از پذیرش عفو من امتناع داری، من علی علیه السلام را دوست میدارم، برای اینکه در میان رعیت عدالت را اجراء میکرد، و قسمت را بطور مساوی انجام میداد، و تو را دشمن میدارم، برای اینکه با کسیکه بامر خلافت سزاوارتر از تو است، نبرد کردی و چیزی را میجستی که از آن تو نیست، و از علی علیه السلام پیروی نمودم برای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم و با حضور تو رشته ولایت او را منعقد فرمود، و برای اینکه آنجناب مسکینان را دوست میداشت، و اهل دین را بزرگ میشمرد، و با تو دشمن هستم برای اینکه موجب خونریزی و اختلاف کلمه شدی، و در قضاوت ستم نمودی و بدلخواه خود

[صفحه ۸۰]

داوری نمودی... تا پایان حدیث مزبور..

احتجاج عمرو اودی بر نکوهش کننده علی

شریک بن عبد الله نخعی- مفتی و قاضی کوفه (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۳۶ گذشت)، از ابی اسحق سبیعی (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۲۴ گذشت)، از عمرو ابن میمون اودی (شرح حالش در ج ۱ ص ۱۲۴ ذکر شد) روایت نموده گوید، در محضر او (یعنی عمرو مذکور) از علی بن ابی طالب نام برده شد، گفت: گروهی نسبت بانجناب سخنان ناروا میگویند این گروه آتش گیره جهنم هستند، من بطور تحقیق از عده از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله که از جمله آنان، حذیفه بن الیمان و کعب بن عجره اند، شنیدم که هر یک از آنها میگفتند: بتحقیق اعطاء شده است به علی علیه السلام چیزهائی (موهبت های بزرگی) که بهیچ بشری داده نشده او، همسر فاطمه است، که بانوی زنان جهانیان است، مانند چنین بانوئی که دیده؟ و که شنیده که کسی در خلق اولین و آخرین با بانوئی چون او ازدواج نموده است؟ و او (یعنی علی علیه السلام) پدر، حسن، و حسین علیهما السلام است، که سرور جوانان اهل بهشتند از اولین و آخرین، ای مردم کی است که برای او مانند آندو فرزند بوده باشد؟ و رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر زوجه و همسر او است و او وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله است در میان خاندان و زنانش، و تمام درهائی که از حجره های اصحاب و کسان پیغمبر صلی الله علیه و آله بمسجد باز میشد، بسته و مسدود گردید، جز در حجره او (علی علیه السلام). او است کسی که در جنگ خیبر پرچم را بدست گرفت و در قلعه خیبر را بتنهائی کند در حالیکه دچار درد چشم بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان

[صفحه ۸۱]

مبارکش را بچشمان او زد و بهبودی یافت بطوریکه بعد از آن دیگر چنین بیماری (درد چشم) عارضش نشد، و بعد از آنروز هیچ گرم و سردی در آنجناب موثر نیفتاد. و او است صاحب روز غدیر، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز تصریح بنام او کرد و امت را ملزم بولایت او فرمود و اهمیت و عظمت او را شناساند و جایگاه او را برای مردم بیان فرمود، خطاب بمردم فرمود: کیست اولی (سزاوارتر) بشما از خود شما گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: فمن کنت مولاه فهذا علی مولاه.. تا پایان سخن.

احتجاج عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی

متوفای سال ۱۰۱

حافظ، ابو نعیم. در جلد ۵ " حلیه الاولیاء " صفحه ۳۶۴، از ابی بکر محمد تستری (شوشتری) روایت نموده و او از یعقوب، و از عمر بن محمد سری (متوفای ۳۷۸ (از ابن ابی داود، و آندو- از عمر بن شبه، از عیسی، از یزید بن عمر بن مورق- که گفت: من در شام بودم هنگامی که عمر بن عبد العزیز بمردم عطا مینمود، من نیز به نزد او رفتم، بمن گفت: تو از چه قبیله هستی؟ گفتم: از قریش، گفت از کدام گروه از قریش؟ گفتم: از بنی هاشم، گوید: در اینجا پس از کمی تامل و سکوت گفت: از کدام قبیله از بنی هاشم؟ گفتم: از پیروان و دوستان علی علیه السلام، گفت: علی کیست؟ و ساکت شد، سپس دست خود را بر سینه نهاد و گفت: من نیز قسم بخدا، از دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام هستم، سپس گفت: عده ای برای من حدیث نمودند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند میفرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، سپس خطاب به مزاحم کرد و گفت: بکسانی مانند این شخص چه

[صفحه ۸۲]

مبلغی از عطای مرا میدهی؟ گفت: صد، یا دویست درهم، گفت: باو (یعنی بمن) پنجاه دینار اعطاء کن (ابن ابی داود گوید، دستور داد که شصت دینار اعطاء کند برای ولایت او نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام) سپس بمن گفت: بمحل و شهر خود بر گرد، قریبا آنچه بافرادی مانند تو اعطاء میشود، بتو نیز اعطاء خواهد شد.
افزایش چاپ دوم- و این روایت را، ابوالفرج در " الاغانی " ج ۸ ص ۱۵۶ از طریق عمر بن شبه از عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی- از یزید بن عیسی بن مورق ذکر نموده است. و ابن عساکر نیز در جلد ۵ تاریخش صفحه ۳۲۰ از زریق قرشی مدنی- از موالی و دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام- با دقت در سند روایت نموده.
و حموینی در " فرایـد السـمطین " در باب دهم از استاد خود ابو عبد الله بن یعقوب حنبلی باسنادش از حافظ ابی نعیم بسند و لفظ مذکور، آنرا روایت نموده، و حافظ جمال الدین زرندی در " نظم درر السمطین " و سمهودی در " جواهر العقدین " از یزید بن عمرو بن مرزوق آنرا روایت نموده اند (در آن تصحیف " اشتباهی " وجود دارد. (

احتجاج مامون خلیفه عباسی بر فقهاء

ابو عمر بن عبد ربه (شرح حال او در ج ۱ صفحه ۱۶۹ گذشت) در جلد ۲ " العقد الفرید " صفحه ۴۲، از اسحق بن ابراهیم بن اسمعیل بن حماد بن زید روایت کرده که گفت: یحیی بن اکثم، فرستاد نزد من و عده ای از یاران من و نام برده در آنوقت قاضی القضاه بود باینکه: امیرالمومنین (مامون) مرا امر کرده که مقارن

[صفحه ۸۳]

فجر فردا چهل نفر که همه آنها فقیه باشند و گفته را خوب درك و فهم نمایند و بخوبی بتوانند جواب دهند با خود بحضور او ببرم، اینك آنها را که بنظر شما صلاحیت دارند نام ببرید، برای این منظور احضار شوند، ما عده ای را نام بردیم و خود او هم عده ای را بنظر آورد تا تعداد مورد لزوم تعیین شد، و نام آنان نوشته شدن که مقارن طلوع فجر حاضر شوند پیش از طلوع فجر کس فرستاد بدنبال آنان و امر بحضور داد، هنگامی که ما حاضر شدیم دیدم لباس پوشیده و نشسته و در انتظار ما است، بلا درنگ سوار شد و ما هم با او سوار شدیم تا بدر منزل مامون رسیدیم، خادمی در آنجا ایستاده بود، تا ما را دید خطاب به قاضی القضاه نمود و گفت: یا ابا محمد امیرالمومنین در انتظار تو است، داخل شدیم، بما امر شد که نماز بخوانیم، هنوز از نماز فارغ نشده بودیم که خادم اعلام کرد، داخل شوید، همینکه داخل شدیم دیدیم امیرالمومنین بر فراش خود قرار دارد... تا اینکه اسحق گوید قاضی القضاه روی بما نموده گفت: من بدین جهت بدنبال شما کس نفرستادم، بلکه خواستم بشما اعلام کنم که همانا امیرالمومنین خواسته در مذهب و روش دینی خود با شما مناظره نماید، گفتم: اقدام فرمایند خدا او را موفق دارد، گفت: همانا امیرالمومنین عقیده دینی او در مقابل خداوند بر اینست که: علی بن ابی طالب علیه السلام بهترین خلفای الهی است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سزاوارترین مردم است برای خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله.
اسحق گوید: رو به مامون نموده گفتم: یا امیرالمومنین در میان ما کسانی هستند که نسبت بانچه که درباره علی علیه السلام فرمودید سابقه و معرفتی ندارند، و حال آنکه ما را برای مناظره دعوت فرموده اید؟ مامون گفت: ای اسحق اکنون تو مختاری اگر بخواهی من از تو سوال کنم سوال میکنم، و اگر بخواهی تو از من بپرسی حاضرم، اسحق گوید: این اختیار را مغتنم شمرده و گفتم یا

امیرالمومنین من سوال میکنم، گفت: سوال کن، گفتم: این عقیده و گفتار امیرالمومنین (که

[صفحه ۸۴]

علی بن ابی طالب علیه السلام افضل خلق است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سزاوارترین خلق است بخلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله) بر چه مبنی و دلیلی است؟ مامون گفت: ای اسحق، آیا مردم بچه چیز دارای افضلیت میشوند تا آنجا که گفته شود: فلان از فلان افضل است؟ گفتم: بوسیله کارهای خوب و پسندیده، گفت: راست گفتی، اکنون بمن خبر ده از دو نفر که یکی از آندو در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن دیگری برتری و فضیلت یافته، سپس آن دیگری (که مفضول واقع شده) بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله عملی بنماید که از عمل آن شخص برتری یافته در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر و افضل باشد، آیا در فضیلت بشخص اول میرسد؟ اسحق گوید: من سر بزیر افکندم و ساکت ماندم، مامون گفت: نگوئی: که باو میرسد، زیرا من در زمان خودمان برای تو پیدا میکنم کسی را که عمل هایش از جهاد، و حج، و روزه، و نماز، و صدقه از او هم بیشتر باشد، گفتم: چنین است، یا امیرالمومنین آنکه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مفضول بوده، بعد از آنجناب در اثر عمل بهتر بانکه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلت و برتری داشته هرگز نمیرسد و ملحق نمیشود.

مامون گفت: ای اسحق آیا حدیث و داستان ولایت را بدست آورده ای؟ گفتم: بلی. گفت بیان کن و روایت نما، من هم حدیث ولایت را بیان داشتم مامون گفت: آیا نه چنین است که این حدیث بر ذمه ابی بکر و عمر نسبت بعلی چیزی را ایجاب میکند که بر ذمه علی نسبت بان دو آن امر را ایجاب نمی نماید (یعنی آنها را ملزم میکند که علی را مولای خود بدانند) گفتم: مردم میگویند که داستان غدیر بسبب زید بن حارثه بوده برای جریانی که بین او و علی علیه السلام دست داده بود و او ولایت علی علیه السلام را در آن جریان انکار نمود.

لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، مامون گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله این سخن را در کجا و چه

[صفحه ۸۵]

موقع فرمود؟ مگر نه اینست که در بازگشت از حجه الوداع بوده؟ گفتم: بلی، گفت: کشته شدن زید بن حارثه قبل از غدیر وقوع یافته چگونه رضایت دادی برای خود به قبول چنین شایعه بی اساس؟ اکنون بمن بگو: اگر پسری داشته باشی که بسن پانزده سال رسیده باشد و بگوید: مولای من، مولای پسر عموی من است، مردم این را بدانید، در حالیکه همه مردم این را میدانند و چیزی را که مردم انکار ندارند و نسبت بان بی اطلاع نیستند و این پسر در مقام تعریف و تاکید آن برآید آیا در نظر تو چگونه خواهد آمد، آیا ناپسند نیست؟ گفتم: چرا، گفت: ای اسحق آیا فرزند پانزده ساله خود را از چنین عملی منزه میدانی ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن منزه نمیشماری؟ وای بر شما، فقهاء خود را بمنزله معبود و پروردگار خود قرار ندهید خدای متعال در کتاب خود (در مقام نکوهش یهود و نصاری) میفرماید ": اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله " در حالیکه آنها نماز خود را برای آنها نخواندند و روزه برای آنها نگرفتند و از روی واقع آنها را خدایان خود نمی دانستند، فقط احبار و رهبان بانها امر میکردند و آنها امرشان را گردن مینهادند.

و ابن مسکویه (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۷۹ گذشت) در تالیف خود " ندیم الفرید " نامه را از مامون روایت میکند که به بنی

هاشم نوشته و از نامه مزبور این جمله را ذکر نموده که: احدی از مهاجرین قیام بخدمت و فداکاری نسبت برسول خدا صلی الله علیه و آله چون علی بن ابی طالب علیه السلام نکردند، زیرا او بود که پشتی بانی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله را و جانفشانی در راه او نمود و در خوابگاه او خوابید، و سپس پیوسته حدود و مرزهای اسلامی را نگاه داشت و با شجاعان و دلاوران روبرو شد و در برابر هیچ

[صفحه ۸۶]

جنگ جوی قوی پنجه ناتوان نشد و از هیچ سپاهی رو بر نگرداند، قلب او قوی و نفوذ ناپذیر بود، بر همگان تسلط و آمریت یافت و احدی بر او چنین تسلطی نمیتوانست داشته باشد. در کوبیدن اهل شرك از همه سخت تر بود و جهاد او در راه خداوند از همگان بیشتر، دین خدا را از همه بهتر فهمیده و کتاب خدا را از همه بهتر خوانده و نسبت بحلال و حرام از همگان داناتر بود، و او صاحب ولایت است در حدیث غدیرخم، و دارنده این مقام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود " انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی."

کلام مسعودی

ابوالحسن مسعودی- شافعی (شرح حالش در ج ۱ ص ۱۷۱ ذکر شد) در جلد ۲ " مروج الذهب " صفحه ۴۹ گوید:
چیزهائی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بسبب آن استحقاق فضیلت و برتری بر دیگران می یافتند همانا پیشدستی در ایمان و هجرت و یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله و نزدیك شدن بانجناب در خویشی و قناعت و جانفشانی در راه رسول خدا صلی الله علیه و آله و علم بکتاب و تنزیل و جهاد در راه خدا و ورع و زهد و حکم و داوری و عفت و علم بود و در تمام این مزایا و افتخارات، علی علیه السلام حداکثر آنرا دارا و حظ و نصیب فراوان بسیاری احراز نموده است.
و تا آنجا (در برتری و شرف و فضیلت) پیشرفته که بتنهائی و منحصرا باین سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که سنت برادری میان اصحاب خود اجرا فرمود مفتخر گشته که فرمود: انت اخی یعنی: تو برادر من هستی در صورتیکه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله کس حریف و همانند نبود، و در جای دیگر فرمود: انت منی بمنزله هارون من موسی الا لا نبی بعدی یعنی: تو از من بمنزله هارون هستی از موسی، جز آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود،

[صفحه ۸۷]

و بالاخره این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله " من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، " و سپس دعای آنحضرت هنگامی که انس مرغ بریانی را بحضور آنجناب آورد، دعا کرد و عرض نمود: اللهم ادخل علی احب خلقك الیك یاکل معی من هذا الطائر، یعنی بار خدایا محبوب ترین خلقت را بر من داخل فرما تا با من از این مرغ بخورد، و در نتیجه این دعا علی علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد. تا پایان سخن مسعودی.
(ان هذا تذکره، فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا) سوره مزمل

[صفحه ۸۸]

غدیر در کتاب عزیز قرآن

اشاره

در گذشته اشاره شد باینکه مشیت و اراده مولی (ذات اقدس باری سبحانه) بر این تعلق یافت که داستان غدیر پیوسته باقی و تر و تازه بماند و گذشت زمان آن را کهنه و متروک نسازد و سال و ماه، او اهمیت و اثر آن نکاهد، لذا در پیرامون آن آیاتی نازل فرمود که با صراحت بیان ترجمان آن باشد و امت اسلامی هر صبح و شام با ترتیل، آیات قرآن کریم را تلاوت و مدلول آیات کریمه را بخاطر بسپارند، و گوئی خداوند سبحان ضمن تلاوت هر یک از آیات مربوط بان توجه قاریان قرآن را بداستان مزبور معطوف میدارد، و اثر درخشان واقعه مهمه غدیرخم را در قلب قاری تجدید، و طنین این واقعه را در گوش او منعکس میفرماید تا هر مسلم و قاری قرآن آنچه را که از دین الهی در باب خلافت کبری بر او واجب گشته نصب العین قرار داده و بمدلول آن استوار و ثابت بماند.

آیه تبلیغ

از جمله آیات کریمه: قول خدای تعالی است در سوره مائده:

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک، فان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس.

این آیه شریفه روز هجدهم ذی الحجه سال حجه الوداع (دهم از هجرت) نازل شد، پس از آنکه پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله و بزرگوار بغدیرخم رسید جبرئیل در ساعت پنجم از روز مذکور بر آنجناب فرود آمد و گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله همانا خدای متعال بتو درود میفرستد و میفرماید ": ای فرستاده خدا، ابلاغ کن آنچه را (که درباره علی علیه السلام) از جانب پروردگارت بتو نازل شد، و اگر این امر را اجراء

[صفحه ۸۹]

ننمائی، رسالت خود را انجام نداده ای "... تا آخر آیه، در این موقع پیشروان آن کاروان عظیم که تعداد آنها یکصد هزار یا بیشتر بود نزدیک جحفه رسیده بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود آنها را که از آن نقطه پیشروی کرده اند برگردانند و آنها را که عقب بودند در جای خود متوقف سازند تا علی علیه السلام را در میان آنگروه آشکار سازد و آنچه را که خداوند متعال درباره او نازل فرموده بانها ابلاغ فرماید، و (جبرئیل) آن جناب را آگاه ساخت، که خداوند او را (از کید بدخواهان) نگاهداری فرموده.

آنچه در بالا بدان اشعار نمودیم در نزد علماء ما امامیه) مورد اتفاق همگانی است، ولی ما اینجا در این مقام باحادیث اهل سنت در این زمینه استدلال و احتجاج مینمائیم، اینک بیان مقصود:

۱- حافظ ابوجعفر محمد بن جریر طبری متوفای ۳۱. (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۶۶ ذکر شد) باسناد خود با بررسی، در " کتاب الولایه " در طریق حدیث غدیر از زید بن ارقم روایت نموده که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازگشت از حجه الوداع بغدیرخم رسید، هنگام ظهر بود و هوا در نهایت گرمی بود، بامر آنجناب خار و خاشاک آن محل را برطرف ساخته و نماز جماعت اعلام شد و ما همگی مجتمع شدیم سپس خطبه رسا انشاء فرمود، بعد از آن فرمود: همانا خداوند متعال این آیه را نازل فرموده

است:... بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس، و جبرئیل از طرف پروردگار من بمن امر نموده که در این محل (که گروه مسلمانان حضور دارند) بایستم و هر سفید و سیاهی را آگاه نمایم باینکه: علی بن ابی طالب برادر من، وصی من، خلیفه من، و پیشوای بعد از من است، من از جبرئیل درخواست کردم که پروردگارم مرا از انجام این امر بر کنار فرماید، زیرا میدانستم که افراد با تقوی کم و موذیان و ملامت کنندگان زیادند که مرا به پیوستگی زیاد باعلی نکوهش میکنند و از توجه زیاد من بعلی بحدی نگران و بدبین هستند که مرا اذن (گوش) نامیده اند، و خدای

[صفحه ۹۰]

متعال ضمن این آیه، نکوهش و گفتار آنان را بمن خبر داد: و منهم الذین یوذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم و اگر بخواهیم نام آنها را ببرم و آنها را معرفی کنم، خواهم نمود، ولی با ندریدن پرده آنها بکرامت خود افزودم.
خدای متعال راضی نشد جز بابلاغ این امر، پس ای گروه مردم این را بدانید همانا خداوند او را (علی علیه السلام را) بعنوان ولی و امام بر شما نصب نمود و اطاعت امر او را بر همه واجب فرمود، حکم او جاری و گفتار او روا و نافذ است، و هر کس با او مخالفت نماید از رحمت خدا دور است، و کسیکه او را تصدیق نماید مشمول رحمت پروردگار است بشنوید و اطاعت کنید پس همانا: خدای مولای شما است، و علی امام (پیشوا) شما است، و سپس امامت در فرزندان من از صلب او (علی علیه السلام) برقرار است، تا روز قیامت، حلالی نیست مگر آنچه خدا و رسولش آنرا حلال فرموده اند، و حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش آنرا حرام نموده اند و آنان، (یعنی علی علیه السلام و امامان از فرزندان او)، علمی نیست مگر خدای متعال آنرا در من احصاء (و بمن موهبت فرموده) و من آنرا نقل نمودم به علی، پس، از او گمراه نشوید و از اوامر او استنکاف ننمائید. زیرا اوست که بسوی حق راهنمائی میکند و بحق عمل مینماید، خداوند توبه احدی را از آنانکه او را انکار نمودند نمی پذیرد و او را نمیامرزد. بر خدا حتم است که چنین کند: او را جاویدان بعذاب دردناکی مبتلا کند پس او (علی علیه السلام) افضل تمام مردم است بعد از من مادام که رزق بندگان نازل میشود و خلق جهان باقی هستند، آنکس که خلافت او را مرتکب شود از رحمت خدا دور است.
این گفتار من، از جبرئیل، از خداوند است، پس هر کس نگران باشد و بیندیشد که برای فردای خود چه پیش فرستاده است؟

[صفحه ۹۱]

بفهمید محکم قرآن را (مطالب استوار و صریح آنرا) و پیروی نکنید متشابه آنرا (آیاتیکه نیازمند به بیان و تفسیر و توضیح و تاویل است) و هرگز تفسیر درست نتواند کرد آنرا مگر کسیکه من دست او را گرفته ام و بازوی او را بلند نموده ام و بشما او را نشان میدهم: هر کس من مولای اویم، این علی مولای او است، و موالات او از جانب خداوند است که آنرا برمن نازل نموده است، آگاه باشید، بطور تحقیق وظیفه خود را اداء نمودم، آگاه باشید امر حق را ابلاغ کردم، آگاه باشید آنچه را مامور بودم بشما شنوانیدم، آگاه باشید، آنچه نیازمند به توضیح بود توضیح نمودم، امارت و فرماندهی مومنین بعد از من برای احدی جز او روا نیست سپس، او را (علی علیه السلام را) ببالا بلند فرمود تا بحدی که پای او مقابل زانوی پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت، و فرمود: ای گروه مردم، این برادر من، و وصی من و فرا گیرنده علم من است و جانشین من بر هر کس که بمن ایمان آورده و بر تفسیر کتاب پروردگار من، و در روایتی افزود. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و العن من انکره، و اغضب علی من جحد حقه.
یعنی بار خدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او را، و از رحمت خود دور دار منکرین او را، و خشم فرما بر

کسیکه حق او را انکار نماید. بار خدایا تو نازل فرمودی هنگام آشکار کردن این امر برای علی این آیه را ": الیوم اکملت لکم دینکم (" بامامته) یعنی امروز کامل ساختم برای شما دین شما را، بسبب امامت او، پس هر کس به پیشوائی او و آنها (از امامان) که از فرزندان من از صلب او است تا روز قیامت تن ندهند، این گروه اعمالشان نابود میشود و آنان همیشه در آتش خواهند بود، همانا ابلیس باعث بیرون شدن آدم علیه السلام (با اینکه برگزیده خدا بود) گردید، بسبب حسد، پس حسد نورزید که در نتیجه اعمال شما نابود شود و قدمهای شما بلغزد، درباره علی نازل شده است، سوره " و العصر، ان الانسان لفی خسر. "

[صفحه ۹۲]

ای گروه مردم: ایمان بیاورید بخدا و رسول او، و بنوریکه با او نازل شده، پیش از آنکه چهره هائی را دگرگون سازیم و آنها را به پشت سر برگردانیم یا آنها را لعنت کنیم همانطور که اصحاب سبت را لعنت نمودیم، آن نور از خداوند در من است، و سپس در علی علیه السلام و بعد از او در نسل او است تا قائم مهدی.

ای گروه مردم: بزودی بعد از من، پیشوایانی خواهند بود که بسوی آتش دعوت میکنند (پیروان خود را مستحق عذاب الهی مینمایند) و روز قیامت کسی آنها را یاری نمیکند، و خداوند و من از آنان بیزاریم، آنان و یاران و پیروانشان در پست ترین درجات جهنم خواهند بود، و زود است که امر خلافت را بدون حق تبدیل بپادشاهی (و تسلط خودخواهانه بر خلق) خواهند نمود، پس در این هنگام است که خداوند بمجازات شمامی پردازد ای گروه جن و انس، و بسوی شما شراره های آتش و مس گداخته و روان میسازد و در این هنگام دیگر روی نصرت نخواهید دید... تا پایان حدیث- نقل از " ضیاء العالمین."

۲- حافظ، ابن ابی حاتم، ابو محمد حنظلی، رازی، متوفای ۳۲۷ (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۶۹ گذشت) باسناد خود از ابی سعید خدری آورده، که این آیه " یا ایها الرسول بلغ "... روز غدیر خم درباره علی علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد.

۳- حافظ، ابو عبد الله محاملی متوفای ۳۳۰ (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۶۹ گذشت) در امالی خود باسنادش از ابن عباس حدیثی را روایت کرده که در ج ۱ ص ۹۸ گذشت و در حدیث مزبور است که: تا آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله بغدیرخم رسید، خدای عز و جل بر او نازل فرمود ": یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک "... تا آخر آیه در این هنگام ندا کننده نماز بپا خاست و نماز جماعت اعلام شد... تا پایان حدیث بشرحیکه مذکور شد.

[صفحه ۹۳]

۴- حافظ ابوبکر فارسی، شیرازی، متوفای ۱۱/۴۰۷ (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۷۸ گذشت) در کتاب خود " ما نزل من القرآن فی امیرالمومنین " باسناد از ابن عباس روایت نموده که این آیه روز غدیرخم درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل گشت.

۵- حافظ، ابن مردویه، متولد سال ۳۲۳ و متوفای سال ۴۱۶ (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۷۸ گذشت) باسناد خود از ابی سعید خدری روایت نموده که این آیه: روز غدیر خم درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل گردید.

و باسناد دیگر از ابن مسعود روایت نموده که گوید: ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین تلاوت میکردیم: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك ان علیا مولی المومنین، و ان لم تفعل فما بلغت رسالته، و الله یعصمك من الناس.

و باسناد خود از ابن عباس روایت نموده که: پس از آنکه خداوند متعال امر فرمود پیغمبرش صلی الله علیه و آله را که علی علیه

السلام را بپا دارد و بگوید در حق او آنچه را که گفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت بار خدایا، همانا قوم من از جاهلیت تازه باسلام گرائیده اند و پس از بیان این مطلب بحج خود روانه شد، هنگام مراجعت چون در غدیرخم فرود آمد، خداوند بر او نازل فرمود ": یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک "... تا آخر آیه. پس بازوی علی علیه السلام را گرفت و سپس بمحل اجتماع مردم خارج شد و خطاب بخلق فرمود ای مردم: آیا من بشما اولی (سزاوارتر) از خودتان نیستم؟ گفتند: بلی یا رسول الله، تو اولی هستی بما از خود ما، فرمود: بار خدایا هر کس من مولای اویم علی مولای او است، بار خدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدار، دشمنان او را و اعانت کن اعانت کننده او را و خوار گردان خوار کننده او را

[صفحه ۹۴]

و یاری فرما یاوران او را و دوست بدار دوست دارنده او را و دشمن بدار دشمن دارنده او را، ابن عباس گفت: پس از این اعلام بخدا سوگند واجب شد (ولایت علی علیه السلام) بر گردن آن گروه، و حسان بن ثابت گفت:

ینادیهم، یوم الغدیر نبیهم
بخم و اسمع بالرسول منادیا

یقول: فمن مولاکم و ولیکم
فقالوا و لم یبدوا هناک التعامیا

الهک مولانا و انت ولینا
و لم تر منا فی الولایه عاصیا

فقال له: قم یا علی فاننی
رضیتک من بعدی اماما و هادیا

"ترجمه منظوم شعرهای بالا (۱ ")

پیمبر پاک رای، بامر حی قدیر
ندا بامت نمود بخم، بروز غدیر

بشنو زان پیشوا ندای بس دلپذیر
که جبرئیلش ستود بعصمت بی نظیر

کاکنون باید کنی بدون سستی بیان

امر خدا را بخلق نترسی از دشمنان

سپس بپا خاست آن مظهر خلق عظیم
دست علی را گرفت چون ید بیضا کلیم

پلنگ رسایش دمید روح بعظم رمیم
بانگی پس دلفزا قول رسول کریم

گفت که هر کس منم بجان و مالش ولی
هست ورا بعد من ولی و مولی علی

راهنمای شما علی بود بعد من
علی امام است و نیست جز وی کس موتمن

علی بود پیشوای بر همه از مرد و زن
ملجاء و ماوی بود علی بسر و علن

بار خدایا توئی باین رسالت گواه
که من نمودم عیان بر همگان شاهراه

[صفحه ۹۵]

ایندم آنشاه دین گشود دست دعا
که بار الها تو باش دوست باهل ولا

دشمن او را عدو تو باش بی منتها
یارانش را تو باش یار بهر دو سرا

بار خدایا بلطف باش و را دستگیر
تا کند اندر جهان جلوه چو بدر منیر

و از زید بن علی روایت شده که: چون جبرئیل امر ولایت را آورد، عرصه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله تنگ شد و فرمود: قوم من تازه از جاهلیت باسلام گرائیده اند، سپس این آیه نازل شد (نقل از " کشف الغمه " صفحه ۹۴).

۶- ابو اسحق ثعلبی- نیشابوری- متوفای ۳۷/۴۲۷ (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۷۹ ذکر شد) در تفسیر خود " الکشف و البیان " از ابی جعفر محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) روایت نموده که معنی آیه مزبور چنین است... ": تبلیغ نما آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده در برتری و فضل علی " و پس از نزول این آیه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه

و ثعلبی مذکور گوید: خبر داد مرا، ابو محمد عبد الله بن محمد قاینی، از ابو- الحسین محمد بن عثمان نصیبی، از ابوبکر محمد بن حسن سبعی، از علی بن محمد دهان و حسن بن ابراهیم جصاص، از حسین بن حکم، از حسن بن حسین، از حبان، از کلبی، از ابی صالح، از ابی عباس، درباره قول خدای تعالی ": یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک "... تا آخر آیه، گفت: درباره علی علیه السلام نازل شده است، به پیغمبر صلی الله علیه و آله امر شد که درباره او تبلغ کند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.

[صفحه ۹۶]

۷- حافظ ابو نعیم اصفهانی متوفای سال ۴۳۰ (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۸۰ ذکر شد) در تالیف خود " ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام) از ابی بکر بن خلاد از محمد بن عثمان بن ابی شیبه، از ابراهیم بن محمد بن میمون، از علی بن عابس، از ابی الحجاف و اعمش، و این دو از عطیه روایت کرده اند که: این آیه درباره علی علیه السلام برسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیرخم نازل شد (بنقل " الخصایص " ص ۲۹).

۸- ابوالحسن واحدی نیشابوری متوفای ۴۶۸ (شرح حال در ج ۱ ص ۱۸۳ ذکر شد) در " اسباب النزول " ص ۱۵۰، از ابی سعید محمد بن علی صفار، از حسن بن احمد مخلدی، از محمد بن حمدون بن خالد، از محمد بن ابراهیم حلوانی، از حسن بن حماد سجاده، از علی بن عابس، از اعمش و ابی الحجاف و این دو، از عطیه، از ابی سعید خدری روایت نموده که گفت: این آیه در روز غدیر خم درباره علی بن ابی طالب رضی الله عنه نازل شده است.

۹- حافظ، ابو سعید سجستانی متوفای ۴۷۷ (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۸۳ ذکر شد) در " کتاب الولایه " باسنادش از چندین طریق از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مامور شد که ولایت علی علیه السلام را تبلیغ نماید، پس خدای عز و جل این آیه را باو نازل فرمود ": یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک "... تا آخر آیه، چون روز غدیر خم شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله بپا خاست و پس از ادای حمد و ستایش خداوند فرمود: آیا من اولی (سزاوارتر) بشما نیستم از خود شما؟ گفتند: بلی فرمود: فمن کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و احب من احبه، و ابغض من ابغضه، و انصر من نصره و اعز من اعزه و اعن من اعانه (طرایف).

۱۰- حافظ، حاکم حسکانی، ابو القاسم (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۸۴ ذکر شد) در " شواهد التنزیل لقواعد التفصیل و التاویل " باسنادش، از کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس و جابر انصاری روایت نموده که گفتند: خدای تعالی امر فرمود محمد صلی الله علیه و آله را که علی علیه السلام را منصوب و ولایت او را بر خلق اعلام نماید.

[صفحه ۹۷]

آنحضرت ترسید مبادا بگویند: از پسر عم خود هواداری میکند و آنحضرت را بر آن نکوهش کنند، لذا خدای متعال باو وحی فرمود ": یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربک "... تا آخر آیه، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله روز غدیر خم ولایت او را بر خلق استوار فرمود. (مجمع البیان ج ۲ ص ۲۲۳ (.

۱۱- حافظ، ابو القاسم ابن عساکر شافعی، متوفای سال ۵۷۱ (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۸۹ ذکر شد) باسناد خود از ابی سعید خدری روایت نموده که آیه مذکوره در روز غدیر خم در شان علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

۱۲- ابو الفتح نطنزی (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۸۸ ذکر شد) در خصایص العلویه باسناد خود از امامین، محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام روایت کرده که آیه مزبور روز غدیرخم نازل شده است (ضیاء العالمین).

۱۳- ابو عبد الله فخر الدین رازی شافعی، متوفای ۶۰۶ (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۹۲ ذکر شد) در ج ۳ تفسیر کبیر ص ۶۳۶ گوید: دهم آیه مزبور در فضل علی علیه السلام نازل شد و چون آیه نازل شد (پیغمبر صلی الله علیه و آله) دست او را (علی علیه السلام را) گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، پس از آن عمر رضی الله عنه او را ملاقات کرد و گفت: گوارا باد تو ای پسر ابی طالب، گردیدی مولای من و مولای هر مرد و زن مومن، و این قول ابن عباس و براء بن عازب و محمد بن علی است.

۱۴- ابو سالم نصیبی، شافعی، متوفای ۵۶۲ (شرح حال او در شعرای قرن هفتم خواهد آمد) در " مطالب السول " ص ۱۶ گوید: پیشوا ابوالحسن علی واحدی در کتاب خود، مسمی به " اسباب النزول " بسند خود خبری را نقل نموده که سند آنرا منتهی میکند به ابی سعید خدری رضی الله عنه که گفت: این آیه در روز غدیر خم

[صفحه ۹۸]

درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

۱۵- حافظ، عز الدین رسعنی موصلی، حنبلی، متولد سال ۵۸۹ و متوفای ۶۶۱ (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۹۶ ذکر شد) در تفسیر خود (ستایش نسبت به تفسیر او از قول ذهبی قبلا ذکر شده) از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده که گفت: چون این آیه نازل شد پیغمبر صلی الله عیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه،

۱۶- شیخ الاسلام، ابو اسحق حموینی متوفای ۷۲۲ (شحر حال او در ج ۱ ص ۲۰۰ ذکر شد) در " فراید السمطین " از استادان سه گانه خود: سید برهان الدین ابراهیم بن عمر حسینی مدنی، و شیخ پیشوا مجد الدین عبد الله بن محمود موصلی، و بدر الدین محمد بن محمد بن اسعد بخاری باسنادشان از ابی هریره روایت کرده که: آیه مزبور در شان علی علیه السلام نازل شده است.

۱۷- سید علی همدانی متوفای ۷۸۶ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۰۵ گذشت) در " موده القربی " از قول براء بن عازب رضی الله عنه نقل کرده که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع آمدم چون بغدیر خم رسیدیم نماز جماعت اعلام شد رسول خدا صلی الله علیه و آله زیر درختی نشست و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من اولی (سزاوارتر) بمومنین از خود آنها نیستم؟ گفتند: بلی، هستی یا رسول الله

[صفحه ۹۹]

فرمود: آگـاه باشـید، هر کس من مولای اویم علی علیه السلام مولای او است، بار خـدایا، دوست بـدار دوست او را و دشـمن بـدار دشـمن او را، سپس عمر رضـی الله عنه او را ملاقـات نمود و باو گفت: گوارا باد تو را ای علی بن ابی طالب گردیـدی مولای من و مولای هر مرد و زن مومن، و در این باره نازل شد " یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک "... تا آخر آیه.

۱۸- بـدر الدین ابن عینی حنفی متولد ۷۶۲ و متوفای ۸۵۵ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۱۱ ذکر شـد) در کتاب " عمده القاری " در شرح صحیح بخاری ج ۸ ص ۵۸۴ در مورد قول خـدای تعالی ": یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک "... ذکر نمود از حافظ، و احـدی، آنچه را که از حدیث حسن بن حماد سـجاده گذشت با همان سـند و متن، سـپس از مقاتل و از زمخشـری بعض وجوه دیگر مذکور در سـبب نزول آیه مزبور را حکـایت کرده، و گفته که ابوجعفر محمـد بن علی بن حسـین بیـان کرده که: معنای آیه مزبور اینست... تبلیغ کن آنچه را که از پروردگارت در فضل علی رضـی الله عنه بسوی تو نازل گشـته، پس چون این آیه نازل شـد پیغمبر صـلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

۱۹- نور الدین ابن صباغ مالکی مکی متوفای ۸۵۵ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۱۱ گذشت)، در " فصول المهمه " ص ۲۷ روایتی را که واحدی در کتاب اسباب النزول از ابی سعید خدری نقل نموده ذکر کرده است.

۲۰- نظام الدین قمی نیشابوری در ج ۶ تفسیر خود در ص ۱۷۰ چنین گوید: و از ابی سـعید خدری روایت شده که این آیه " یا ایها الرسول بلغ "... در فضـل و برتری علی بن ابی طـالب رضـی الله عنه نـازل شـد و در نتیجه نزول آن، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله دست او را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، پس عمر او را ملاقات نمود و باو گفت: گوارا باد تو را ای پسر ابی طالب گردیدی مولای من و مولای هر مرد و زن مومن، و این قول ابن

[صفحه ۱۰۰]

عباس و براء بن عازب و محمد بن علی است، سپس اقوال دیگری در سبب نزول آن ذکر نموده است.

۲۱- کمال الدین میبدی، متوفای بعد از سال ۹۰۸ (در ج ۱ ص ۲۱۴ ذکر شده)، در شرح دیوان امیرالمومنین علیه السلام در ص ۴۱۵ گویـد: ثعلبی روایت نموده که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آنچه را که در غـدیرخم فرمود: بعـد از نزول قول خدای تعالی ": یا ایهـا الرسول بلغ مـا انزل الیـک من ربـک "... بود، و بر اهـل توفیق پوشـیده نیست که قول خـدای تعـالی ": النبی اولی بالمومنین من انفسهم " با داستان غدیر (و سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله: الست اولی بکم من انفسکم... (سازش دارد و خدای، داناتر است.

۲۲- جلال الدین سـیوطی، شافعی، متوفای ۹۱۱، (شـرح حال او در ج ۱ ص ۲۱۴ مذکور است) در ج ۲ " الـدرر المنثور " ص ۲۹۸ گویـد: ابو الشـیخ بـا دقت در سـند از حسن روایت نموده که ": رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: همانـا خداونـد مرا برسـالتی مبعوث (مامور) فرمود که عرصه فکرم (در ابلاغ آن) تنگ شـد و دانسـتم که مردم مرا تکـذیب خواهنـد نمود، پس خدای متعال مرا تهدید فرمود که اگر ابلاغ نکنم مرا عذاب فرماید، پس این آیه نازل شد ": یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک. "...

و عبد بن حمید و ابن جریر، و ابن ابی حاتم، و ابو الشیخ با دقت در سند از مجاهد روایت کرده اند که گفت: چون این آیه " بلغ ما انزل الیک "... نازل شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض نمود: پروردگارا من یکتن تنها هستم، چگونه (این وظیفه را) انجام دهم؟ مردم (باذیت و زیان من) اجتماع خواهند نمود، در نتیجه این قسمت از آیه نازل شد ": و ان لم تفعل فما بلغت رسالته. "...

و ابن ابی حاتم، و ابن مردویه، و ابن عساکر، از ابی سـعید خـدری با دقت در سـند روایت نموده اند که این آیه بر رسول خدا صـلی الله علیه و آله نازل شد: یا ایها الرسول

[صفحه ۱۰۱]

بلغ ما انزل الیک من ربک- ان علیا مولی المومنین- و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس.

۲۳- سید عبد الوهاب بخاری، متولد ۸۶۹ و متوفای ۹۳۲ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۱۵ ذکر شده)، در تفسیر قول خدای تعالی ": قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی " چنین گوید: از براء بن عازب رضی الله عنه در (تفسیر) قول خدای تعالی ": یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک "... روایت شده که گفت: یعنی تبلیغ کن از فضایل علی. و این آیه در غدیر خم نازل شد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه ای بیان داشت و سپس فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه پس از این بیان پیغمبر صلی الله علیه و آله عمر رضی الله عنه گفت: به به یا علی گردیدی مولای من و مولای هر مرد و زن مومنی، ابو نعیم این روایت را آورده و ثعالبی نیز آنرا در کتاب خود ذکر نموده است.

۲۴- سید جمال الدین شیرازی متوفای ۱۰۰ (چنانکه در ج ۱ ص ۲۱۹ گذشت)، در اربعین خود نزول آیه مذکوره را در غدیر خم از ابن عباس بلفظی که در ج ۱ ص ۹۸ گذشت روایت نموده است.

۲۵- محمد محبوب العالم (مذکور در ج ۱ ص ۲۲۵ (در تفسیر خود (مشهور به تفسیر شاهی) بشرحی که نقل از تفسیر نظام الدین نیشابوری گذشت حکایت نموده است.

۲۶- میرزا محمد بدخشانی (مذکور در ج ۱ ص ۲۲۹ (، در " مفتاح النجا " گوید: آیاتی که در شان امیرالمومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نازل شده بسیار زیاد است بحدی که من نمیتوانم احاطه بهمه آنها حاصل نمایم، ناچار لب لباب (نخبه آنها را) در این کتاب وارد نمودم، تا آنجا که گوید: ابن مردویه، از زر، از عبد الله رضی الله عنه با دقت در سند آورده که: ما در عهد و زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین قرائت میکردیم: بکیفیت و شرحیکه در صفحه ۹۳ از ابن مردویه مذکور شد. سپس از طریق خود از ابی سعید خدری آنرا روایت نموده و در پایان

[صفحه ۱۰۲]

آن ذکر کرده: سپس نازل شد ": الیوم اکملت لکم دینکم " و روایتی را که حافظ رسعنی با دقت در سند آورده (و در صفحه ۹۸ ذکر شد) او نیز روایت کرده است.

۲۷- قاضی شوکانی متوفای ۱۲۵۰ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۳۴ گذشت) در تفسیر خود " فتح القدیر " ج ۳ ص ۵۷ گوید: ابن ابی حاتم، و ابن مردویه و ابن عساکر، با دقت در سند از ابی سعید خدری روایت کرده اند که گفت: این آیه " یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک "... در روز غدیر درباره علی بن ابی طالب رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید، و ابن مردویه با دقت در سند از ابن مسعود روایت کرده که: ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین قرائت مینمودیم: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک- ان علیا مولی المومنین- و ان لم تفعل فما بلغت رسالته، و الله یعصمک من الناس.

۲۸- سید شهاب الدین آلوسی، شافعی، بغدادی، متوفای ۱۲۷۰ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۳۴ گذشت)، در ج ۲ " روح المعانی " ص ۳۴۸ گوید: شیعه چنین پندارد (معتقد است) که مراد آیه از- آنچه که خدا بتو نازل فرموده است، خلاف علی کرم الله وجهه میباشد، چه، آنان (شیعه) باسنادهاشان از ابی جعفر و ابی عبد الله رضی الله عنهما روایت کرده اند که: خدای تعالی وحی فرمود به پیغمبرش که علی کرم الله تعالی وجهه را بجانشینی خود معرفی و اعلام نماید، و آن حضرت میترسید که این امر بر جماعتی از

اصحابش سخت

[صفحه ۱۰۳]

و دشوار باشـد، پس خداونـد برای تشـجیع او بکـاریکه مـامور است این آیه را نـازل فرمود، و از ابن عباس روایت شـده که: این آیه درباره علی کرم الله وجهه نازل شد زمانی که خدا رسولش را امر فرمود که مردم را بولایت او (علی علیه السـلام) آگاه فرماید، پس آنحضـرت اندیشه نمود از اینکه مردم بگویند از پسـر عم خود هواداری کرد و او را باین امر سـرزنش و نکوهش نمایند، پس خدای متعال این آیه را وحی فرمود، پس آنحضـرت بپا خاست و ولایت او را اعلام داشت در روز غـدیر خم و دست او را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.

و جلال الدین سـیوطی در " الدر المنثور " با دقت در اسناد از ابن ابی حاتم، و ابن مردویه، و ابن عساکر آورده که آنها از ابی سعید خـدری روایت نموده اند که گفت: این آیه روز غدیر خم در شان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه برسول خدا صـلی الله علیه و آله نازل شد، و ابن مردویه با دقت در سـند از ابن مسعود آورده که او گفت: ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین قرائت می نمودیم: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک- ان علیا ولی المومنین- و ان لم تفعل فما بلغت رسالته.

۲۹- شیخ سلیمان قندوزی، حنفی متوفای ۱۲۹۳ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۳۵ مذکور است)، در " ینابیع الموده " ص ۱۲۰ گوید: ثعلبی بـا دقت در سند از ابی صالـح، از ابن عباس و از محمـد بن علی (باقر) رضـی الله عنهما روایت نموده که: این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده، حموینی نیز در " فرائد السمطین " از ابی هریره و همچنین مالکی در " فصول المهمه " از ابی سعید خدری با دقت در اسـناد روایت نموده انـد، که: این آیه روز غـدیر خم درباره علی علیه السـلام نازل شده. شـیخ محیی الدین نووی آنرا چنین ذکر نموده. ۳۰- شـیخ محمد عبده مصری متوفای ۱۳۲۳ (شـرح حال او در ج ۱ صفحه ۲۳۷ گذشت) در ج ۶ تفسیر " المنار " ص ۴۶۳ گوید: ابن ابی حاتم، ابن مردویه،

[صفحه ۱۰۴]

و ابن عساکر، از ابی سعید خدری روایت نموده اند که آیه مزبور در روز غدیرخم درباره علی علیه السلام نازل شده.

حق سـخن- این بود آنچه در این مقـام از احـادیث و اقوال (علمـاء و مفسـرین اهـل سـنت) دایر بنزول آیه تبلیغ در شـان علی بن ابی طالب علیه السـلام تتبع و ذکر آن برای ما مقـدور افتاد، آنها که دامنه نقل خود را توسـعه داده انـد، وجوه دیگری در مورد نزول آیه مـذکوره ذکر نموده اند، نخستین کسـی که ما او را شـناخته ایم که وجوه دیگری برای نزول آیه ذکر کرده، طبری است که در ج ۶ تفسیرش ص ۱۹۸ بدان پرداخته و سـپس متاخرین از او پیروی کرده اند و بالنهایه فخر رازی اقوال شان نزول آیه را به نه قول رسانده و دهمین آنها آن بود که ما در این کتاب ذکر نمودیم.

امـا وجهی را که طـبری (در شـان نزول آیه مزبـور) ذکر نموده از ابن عبـاس آورده که او گفت: یعنی اگر کتمـان کنی آیه ای را از آنچه نازل شده است بر تو از طرف پروردگارت، تبلیغ نکرده ای رسالت مرا. و این قول و وجه با نزول آیه مذکوره در داستان غدیر منافاتی نـدارد، خواه لفظ (آیه) را در قول ابن عباس (اگر کتمان کنی آیه را) نکره محض بگیریم، و یا نکره تخصـیص داده شده، و بنـا بر اینکه نکره تخصـیص داده شـده بگیریم، مراد همان معنائی ایسـتکه ما بوسـیله آنچه از احادیث و روایاتی که نقل شـد در مقام اثبـات آن معنی هستیم، و بنـا بر اینکه آنرا نکره مطلق و محض بگیریم، در اینصورت: این جمله " و ان لم تفعـل فمـا بلغت رسالته"

تاکیدی است در انجام و اجراء چیزیکه امر به تبلیغ آن شده منتهی بلفظ مطلق که هر مصداق و موضوعی را شامل میشود و بنابراین داستان غدیر هم یکی از آن مصداق ها و موضوعها میباشد.
و (قول دیگر) از قتاده آورده که وی گفت: بزودی (خداوند متعال) بکفایت خود خواهد گرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله را (از بدخواهان و کینه اندوزان) و او را از کید آنها نگاه خواهد داشت، و (با این نوید) او را امر بابلاغ فرمود، و این قول هم با

[صفحه ۱۰۵]

آنچه ما میگوئیم ضدیت و منافاتی ندارد، زیرا در این معنی جز این منظور نیست که خدای متعال کفایت کید دشمن و نگهداری از سوء نیت آنها را در تبلیغ امری که پیغمبر اندیشه اختلاف و عدم تمکین امتش را در آن مینموده تضمین فرموده. و امتناعی ندارد از اینکه آن امر، همان نص غدیر باشد، و با تصریحاتیکه در این احادیث (که ذکر شد) مشهور است همین معنی متعین میشود.
و از سعید بن جبیر، و عبد الله بن شقیق، و محمد بن کعب قرظی، و عایشه آورده که آنان گفتند (و لفظ روایت از عایشه است) پیش از نزول آیه ": و الله یعصمک من الناس "عده از پیغمبر صلی الله علیه و آله حراست مینمودند، ولی پس از نزول این آیه پیغمبر صلی الله علیه و آله سر خود را از حجره خود بیرون کرد و بمردم (نگهبانان و حراست کنندگان خود) فرمود: برگردید (یعنی بروید، دیگر نیازی به نگهبانی و حراست شما ندارم) زیرا خداوند مرا نگهداری فرمود.
در این قول نیز، جز اینکه پس از نزول وعده نگهداری خداوند، پیغمبر صلی الله علیه و آله نگهبانان خود را (از پیرامون جایگاه خود) متفرق ساخت، چیز دیگری وجود ندارد و متعرض هیچگونه امری که پیغمبر صلی الله علیه و آله بدان جهت ترس و اندیشه برانگیختن مردم را در این داستان و یا بطور مطلق، داشته، نمی باشد، و امتناعی ندارد از اینکه این امر همان داستان و مسئله غدیر باشد، و از طرفی روایات مذکوره در این کتاب و غیر آن همین امر را تایید و تعیین میکند.
و طبری در سبب نزول آیه نیز از قرظی ذکر نموده که: پیغمبر صلی الله علیه و آله هر وقت بمنزلی فرود می آمد اصحاب آنحضرت درخت سایه داری انتخاب میکردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله خواب نیمروز را در زیر آن درخت بیاساید، روزی هنگام آسایش پیغمبر، عربی صحرائی آمد و شمشیر خود را کشید و گفت: چه کسی تو را از (حمله) من مانع خواهد شد؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود خدا: در این هنگام دست آن عرب لرزید و شمشیر از دست او افتاد، راوی گوید عرب مزبور در آن حال (با وضعی غیر عادی) آنقدر

[صفحه ۱۰۶]

سر خود را بدرخت کوبید تا مغز او متلاشی گشت، پس خدای متعال نازل فرمود: و الله یعصمک من الناس.. تا آخر. و این روایت تناقض دارد با آنچه که قبلا ذکر شد دایر باینکه نگهبانان آنجناب را در بر میگرفتند تا هنگامیکه این آیه نازل شد، زیرا بسیار دور از تصور است که با وجود نگهبانان در پیرامون جایگاه آنجناب و آویخته شدن شمشیر در نزد آنحضرت، آن عرب صحرائی هنگامی که آنجناب با چنین وضعی استراحت فرموده بتواند بسوی آنحضرت راه بیابد؟ علاوه بر این، قبول چنین واقعه مستلزم اینست که آیه مذکوره بطور پراکنده و متفرق نازل شده باشد، زیرا، این روایت تصریح دارد که آنچه بعد از داستان آنعرب صحرائی نازل شد، فقط این جمله از قول خدای تعالی بود: و الله یعصمک من الناس، و بین این داستان با صدر آیه (یا ایها الرسول بلغ... اه) سنخیت و مناسبتی وجود ندارد و با چنین کیفیتی پذیرش چنین قولی (در سبب نزول آیه مزبور) که قرظی بتنهائی آنرا

روایت کرده دشوار و مشکل است، و بعید و محال نیست که داستان آمدن عرب صحرائی از جمله اتفاقاتی باشد که در پیرامون نص غدیر و نزول آیه بوجود آمده باشد و راویان ساده لوح (بدون توجه و دقت در جهات لازم) پنداشته باشند که این آیه برای خاطر موضوع اعرابی (که یک موضوع فرعی و اتفاقی بوده) نازل شده است در حالتیکه سبب بزرگتر و مهمتری برای نزول آن وجود داشته و آن امر ولایت کبری بوده، وگرنه این حادثه (بفرض وقوع) حادثه مهمی نبوده که برای خاطر آن آیه ای نازل گردد؟ و چه بسیار نظایر این امر اتفاق افتاده که مورد اهمیت و توجه قرار نگرفته، منتهی چنین اتفاقی (بفرض وقوع و صحت) چون مقارن با نص ولایت علی علیه السلام اتفاق افتاده اشخاص بسیط و ساده لوح را بچنین وهم و پنداری افکنده است!!!

و طبری از ابن جریج روایت نموده که: پیغمبر صلی الله علیه و آله از قریش اندیشناک بود، چون این آیه (و الله یعصمک من الناس) نازل شد، آنحضرت دراز کشید و دو یا سه بار فرمود: هر کس اراده خوار کردن مرا نموده بیاید. و چه مانعی دارد که

[صفحه ۱۰۷]

آن امری که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خاطر آن امر از قریش اندیشناک بود همان نص خلافت باشد، چنانکه احادیث و روایات مذکوره بتفصیل بدان اشعار نموده، پس بنابراین، این روایت هم با آنچه که ما میگوئیم ضدیت و منافاتی نخواهد داشت؟

و طبری بچهار سند از عایشه روایت نموده که گفت: هر کس گمان کند که محمد صلی الله علیه و آله امری از کتاب خدا را کتمان نموده، هر آینه بهتان و افترای بزرگی بخدای متعال مرتکب گشته، در حالیکه خدای متعال فرماید: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک... و عایشه با گفتار این مطلب در صدد بیان سبب نزول نبوده، فقط باین آیه کریمه استدلال نموده است باینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت بامر تبلیغ نهایت مراقبت و اهتمام را فرموده و هیچ آیه ای را از کتاب خدا فرو گذار ننموده مگر آنکه آنرا ابلاغ و توضیح و بیان کرده و این مطلبی است که بهیچوجه در خور شک و تردید نبوده، و ما نیز قائل بان هستیم چه قبل از نزول آیه مذکوره و چه بعد از آن.

و اما، آنچه را که رازی در جلد ۳ تفسیرش در صفحه ۶۳۵ از وجوه ده گانه (اقوال مربوط به اسباب نزول آیه مذکوره)- گرد آورده و نص غدیر را دهمین

[صفحه ۱۰۸]

آنها قرار داده و داستان عرب صحرائی مذکور در تفسیر طبری را هشتمین آنها قرار داده و اندیشه از قریش را با افزایش یهود و نصاری بر آن نهمین اقوال مربوط بان قرار داده (در حالتیکه حق سخن را درباره دو قول مذکور دانستید)، اقوال مذکوره مبتنی و متکی بر روایاتی است مرسل که سندهای طریق آن مقطوع و گوینده آن غیر معلوم است!

و لذا در تفسیر نظام الدین نیشابوری تمام آن اقوال به قیل (یعنی: گفته شده) نسبت داده شده است و نامبرده (نیشابوری) روایتی را که شامل نص ولایت است اول وجوه و اقوال مذکوره قرار داده و آنرا به ابن عباس و براء بن عازب و ابی سید خدری و محمد بن علی علیهما السلام نسبت داده است. و طبری که خود مقدم تر و داناتر باین شئون بوده وجوه مذکوره را راسا بحساب نیاورده و هر چند حدیث ولایت را نیز ذکر ننموده، لیکن کتاب جداگانه در آن تالیف نموده و حدیث ولایت را بهفتاد و اند طریق آورده چنانکه در پیش، از او و از کسیکه آنرا باو نسبت داده یاد شد، و در آنجا طبری نزول آیه مذکوره را در آن هنگام (هنگام اعلام و نص بولایت علی علیه السلام) باسنادش از زید بن ارقم روایت نموده. و خود رازی معتبر نشمرده است از وجوه مذکوره مگر آنچه را که

در میان وجه نهم بر روایت طبری افزوده و گفته که

[صفحه ۱۰۹]

پیغمبر از یهود و نصاری اندیشناك بود و بزودی بحقیقت حال در این امر واقف خواهید شد.
بنابر مراتب مسطوره، وجوه نامبرده صلاحیت آنرا ندارد که مورد اعتماد قرار گیرد و در خور آن نیست که با احادیث معتبره سابق الذکر که دانشمندان بزرگ مانند طبری، و ابن ابی حاتم، و ابن مردویه، و ابن عساکر، و ابی نعیم، و ابی اسحق ثعلبی، و واحدی، و سجستانی، و حسکانی، و نطنزی، و رسعنی، و غیر آنها با اسنادهای بهم پیوسته آنها را روایت نموده اند- مقابله و معادله نماید، آیا نسبت بحدیثی که این پیشوایان معتبر میدانند جز تصدیق بحقیقت آن چه گمان دیگری میتوان نمود؟ مضافا بر آنچه گفته شد، اصولا در بعض وجوه (که در سبب نزول " آیه تبلیغ " رازی ذکر نموده). دلائل ساختگی آشکار و نمایان است، چه آنکه سیاق آیه با وجوهی که بعنوان سبب نزول ذکر شده ملایمت و مناسبتی ندارد بنا به تمام وجوه (نه گانه مذکوره) دور نیست که تفسیر برای باشد، یا استحساناتی است فرضی که فاقد دلیل است، یا مقصود ایجاد موانع زیادی است در برابر حدیث ولایت، تا نیروی آن حقیقت (با القاء این گونه اوهام) درهم شکسته شود و جانب تصدیق باین امر خطیر ضعیف و زبون گردد در حالیکه خدای متعال ابا و امتناع دارد (از حصول مقصود بد اندیشان) تا آنجا که نور خود را تمام و جلوه گر فرماید.
رازی بعد از ذکر و تعداد وجوه (دهگانه دایر باسباب نزول آیه تبلیغ) گوید: بدان که این روایت اگر چه بسیار است، ولی اولی اینست که مدلول آیه حمل شود بر اینکه خدای تعالی پیغمبر صلی الله علیه و آله را از مکر یهود و نصاری ایمن ساخت و او را امر فرموده که بدون اندیشه از آنان تبلیغ خود را ظاهر سازد، و رجحان این نظر از این جهت است که بحث و سخن بسیاری قبل از این آیه و بعد از آن با یهود و نصاری جریان دارد، لذا دیگر روا نیست که این یك آیه در بین مطالب قبل و بعد

[صفحه ۱۱۰]

آن مربوط به موضوع دیگری باشد که از مطالب قبل و بعد بیگانه و بی ارتباط گردد...
آه و شما خواننده (گرامی) می بینید که این تجریح رازی نسبت باین وجه صرف استنباطی است که با استفاده از سیاق آیات نموده بدون اینکه مستندی از روایتی داشته باشد، و ما پس از دانستن این اصل که: ترتیب ذکر آیات نوعا غیر از ترتیب نزول آنها است، دیگر در مقابل نقل صحیح مراعات سیاق آیات برای ما مهم نخواهد بود، و با ملاحظه ترتیب نزول سوره هائی که با ترتیب آنها در قرآن مخالفت دارد مزید اطمینان باین امر حاصل خواهد شد و وجوه آیاتی که در مکه نازل شده در سوره هائی که در مدینه نازل شده و بالعکس، موید این موضوع است، سیوطی در جلد ۱ " الاتقان " صفحه ۲۴ چنین نگاشته:
فصل: اجماع و نصوص مترادفه بر این امر قایم است که: ترتیب آیات (قرآن) توقیفی است، و شبهه در این امر نیست، اما اجماع باین امر: عده از علماء تفسیر از جمله، زرکشی در " البرهان " و ابوجعفر بن زبیر در " مناسبات " این مطلب را نقل کرده اند، و عبارت ابن زبیر این است: ترتیب آیات (قرآن) در سوره های آنها بتوقیف و امر و اعلام (پیغمبر صلی الله علیه و آله) واقع گشته، بدون اینکه در این موضوع خلافی بین مسلمین باشد، سپس نصوصی را ذکر کرده بر اینکه: رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که از قرآن بر او نازل میشد بهمین ترتیبی که هم اکنون در مصحف های ما (قرآن) مثبت است باصحاب خود تعلیم میفرمود و تعلیم او بدین نحو بتوقیف و اعلام جبرئیل علیه السلام بود که هنگام نزول هر آیه بیان میداشت که جای نوشتن این آیه در عقب فلان آیه

در فلان سوره است.. اه.

علاوه بر آنچه ذکر شـد، اصولا اندیشه و ترس پیغمبر صـلی الله علیه و آله از یهود و نصاری بمقتضای اوضاع و احوال می بایستی در اوایل بعثت آنجناب باشد و یا لا اقل کمی بعد از هجرت، نه در اواخر دوران آنحضـرت یعنی در موقعی که دولت های عالم (در اثر نیرو و تفوق اسلام و مسلمین) تهدید میشدند، و امم مختلفه جهان از او (و

[صفحه ۱۱۱]

پیشـرفت امرش) ترسناک بودند، و هنگامیکه خیبر را فتح کرده بود و بنی قریضه و بنی النظیر را (که مهم ترین طوایف یهود بودند) پراکنده و مستاصل نموده بوده، و چهره های بسوی او نگران و گردنکشان در مقابل او خواه ناخواه تسلیم و خاضع شده بودند، چه حجه الوداع در این اوان انجام یافت و این آیه هم چنانکه از احادیث سابق الـذکر دانستیـد در آن (حجه الوداع) نازل شـده. و قرطبی در جلد ۶ تفسیرش صفحه ۳۰ اجماع مفسـرین را اعلام و تصـریح مینماید باینکه سوره مائده (که آیه تبلیغ در سوره مزبور است) در مدینه نازل گشـته، سپس از (نقاش) نقل میکند که در سال حدیبیه (سال ششم از هجرت) نازل شده و بدنبال آن این جمله را از ابن العربی نقل میکنـد که این حـدیث ساختگی است و برای هیچ مسـلمی روا نیست که اعتقاد بان بنماید.. تا آنجا که گوید: و از همین سوره بعضی در حجه الوداع نازل شده و بعضی دیگر در سال فتح (مکه) و آن، این آیه است ": و لا یجرمنکم شنئان قوم... " تا آخر آیه، و آنچه بعـد از هجرت نازل شـد مـدنی است یعنی در مدینه نازل شده اعم از اینکه در خود مدینه نازل شده باشد یا در یکی از سفرهـا، و تنهـا آیاتی مکی نامیـده میشود که قبل از هجرت نازل شـده باشـد. و خازن در جلـد ۱ تفسیرش صفحه ۴۴۸ گفته: سوره مائـده- در مـدینه نـازل شـده، مگر آیه شـریفه، قول خـدای تعالی " الیوم اکملت لکم دینکم... " که آیه مزبور در عرفه و در (حجه الوداع) نازل شـده است، و قرطبی و خازن با دقت در سـند از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله روایت کرده اند که در (حجه الوداع) فرمود: سوره مائده از حیث زمان نزول آخرین قسمت قرآن است.

و سیوطی در جلد ۱ " الاتقان " صفحه ۲۰ از محمد بن کعب از طریق ابی عبید روایت نموده که: سوره مائده در (حجه الوداع) فیما بین مکه و مدینه نازل شده و در جلد ۱ " فضائل القرآن " تالیف ابن ضریس صفحه ۱۱ از محمد بن عبد الله بن ابی جعفر رازی، از عمرو بن هارون، از عثمان بن عطای خراسانی، از پـدرش، از ابن عباس، روایت شـده که: اول آیه نازل از قرآن ": اقرا باسم ربک... "است،

[صفحه ۱۱۲]

و بعـد از آن ": یـا ایها المزمل.. و بهمین ترتیب تعـداد مینمایـد: سوره فتـح، سـپس سوره مائـده، سـپس سوره برائت، سوره برائت را آخرین سوره قلمـداد میکنـد که مائـده قبل از آن نازل شده است و ابن کثیر در جلد ۲ تفسیرش صفحه ۲ از عبـد الله بن عمر روایت کرده که آخرین سوره نازله، سوره مائده و سوره فتح است (یعنی سوره نصـر) و از طریق احمد و حاکم و نسائی از عایشه نقل کرده که: مائده آخرین سوره ایست که نازل شده.

پس، از تمام آنچه ذکر شد، معلوم میشود ارزش آنچه که قرطبی در جلد شـشم تفسـیرش صفحه ۲۴۴ روایت نموده، و سیوطی در " لباب النقول " صفحه ۱۱۷ از طریق ابن مردویه و طـبرانی از ابن عبـاس ذکر نموده مبنی بر اینکه: ابو طـالب همه روزه مردانی از بنی هاشم میفرسـتاد که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نگهبانی و حراست نمایند، تا اینکه این آیه (و الله یعصمک من الناس) نازل گردید

پس از نزول این آیه که ابوطالب خواست کسانی را برای حراست پیغمبر صلی الله علیه و آله بفرستد، آنجناب بعم خود فرمود: همانا خداوند مرا از (شر) جن و انس حفظ و حراست فرمود، این روایت مستلزم آنست که آیه مزبور در مکه نازل شده باشد، و این خبر (علاوه بر جهاتی که بیان گردیده) ناتوان تر از آنست که بتواند در قبال احادیث گذشته و اجماع سابق و نصوص مفسرین که اخیرا ذکر شد مقاومت نماید.

دنبال و پایان این گفتگو: قرطبی در جلد ۶ تفسیرش صفحه ۲۴۲ درباره قول خدای تعالی: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک: گوید: این، یک تادیبی است برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و تادیبی است برای دانشمندان از امت او باینکه، چیزی از امر شریعت خدا را کتمان نکنند، در حالیکه خدای متعال میدانست که پیغمبر او صلی الله علیه و آله چیزی از او وحی الهی را کتمان نمینماید، و در صحیح مسلم، از مسروق، از عایشه روایت شده که او گفت: هر که، بتو حکایت نمود اینکه محمد صلی الله علیه و آله چیزی از وحی را کتمان فرمود، بطور تحقیق دروغ گفته، در حالیکه خدای تعالی میفرماید ": یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک "... تا آخر آیه

[صفحه ۱۱۳]

(از گفتار مفسر است) و خدا زشت گرداند رافضیان را زیرا آنها گفتند که: آن حضرت چیزی را از وحی الهی که مورد نیاز مردم بود کتمان نمود انتهی و قسطلانی در ج ۷ " فتح الباری " ص ۱۰۱ افترا روی افترا بار آورده گوید: شیعه میگویند که: آنحضرت چیزی را بر سبیل تقیه کتمان نمود!!

ای کاش این دو نفر (قرطبی و قسطلانی) مستند و منشای برای این افترائیکه بشیعه بسته اند نشان میدادند خواه دانشمندی که آنرا گفته است یا تالیفی که آنرا در بر داشته یا فرقه ای که چنین عقیده را بخود بسته باشند بلی این دو نفر چیزی از این قبیل نیافتند. و بلکه، پنداشتند که در هر چه که در مورد هر گروهی در هر حال نسبت دهند، مورد تصدیق قرار میگیرند!

یا پنداشتند که: شیعه تالیفاتی که شامل معتقداتشان باشد ندارند تا در مواردی که نسبتی بانها داده میشود مجموعه معتقداتشان مقیاسی آشکار باشد برای سنجش و تطبیق نسبتها با آن و یا چنین پنداشتند که نسلهای بعدی مردانی را نمی پروراند که با گروه مفتری برابر شوند و بحساب سخنان آنها برسند ناچار، این گونه اوهام آنها را واداشته و تشویق نموده که حسن اشتهار شیعه را با این گونه افتراها و نسبتهای ناروا و بی اساس آلوده و دگرگون سازند همانطور که دیگران یعنی سایر نویسندگان معاند و مفتری را در این وادی افکنده که هر گونه ناسزا و ناروائی را علیه شیعه جستجو کنند و عواطف و احساسات مردم بی خبر و غیر وارد را علیه آنان تحریک و بهیجان بیندازند و موجبات جدائی اقوام و امم را از آنها فراهم سازند!

آی این گونه تصورات و پندارهای ناروا باعث شد که بی دریغ عنان سخن را رها کرده و بر خلاف واقع علیه گروه شیعه سخن گویند بطوری که گوئی علیه قوم و ملتی سخن میگویند که منقرض شده اند و اثر حیاتی و اجتماعی آنها از بین رفته و دیگر مدافعی ندارند در صورتیکه آنچه اینان گفته و نوشته اند حقیقت ندارد و شیعه هرگز چنین جراتی نداشت که ساحت مقدس صاحب رسالت را مورد

[صفحه ۱۱۴]

چنین نسبت قرار دهند و کتمان آنچه را که تبلیغ آن بر آن جناب واجب است درباره حضرتش روا پندارند مگر آنکه تبلیغ

مخصوص ظرف معینی از زمان و مکان باشد که وحی الهی اجازه آشکار ساختن آنرا قبل از موعد معین ندهد.
بخدا، اگر این دو مفسر در تمام سخنان یاران خود (سایر مفسرین) امعان نظر میکردند و مخصوصا وجوه دهگانه ایرا که رازی بیان داشته ملاحظه مینمودند از افترای بشیعه خودداری میکردند و بگوینده سخنانی که شیعه را بگفتن آنها طعن میزنند و متهمشان میدارند واقف میشدند چه؟ همانطور که اقوال و وجوه مذکوره نقل شد، بعضی از آنها میگویند: آیه تبلیغ درباره جهاد نازل شده، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله در پاره مواقع از تحریض منافقین بجهاد خودداری و امساك مینمود، آندیگری گوید: هنگامی که پیغمبر از نکوهش خدایان ثنویها سکوت فرمود، این آیه نازل شد، و آنسومی گوید: هنگامی که آنحضرت آیه تخییر را از زنان خود (همانطور که در صفحه ۱۰۷ بدان اشعار شد) کتمان فرمود این آیه نازل گشت، بنابر آنچه گفته شد، چنانکه ملاحظه میکنید: نزول آیه تبلیغ بر مبنای این وجوه و اقوال مشتمل است بر اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از انجام ماموریت خود، خودداری نموده حاشا و کلا چنین نسبتها از ساحت عظمت و قداست پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله دور است.
انه لتذکره للمتقین و انا لنعلم ان منکم مکذبین سوره " الحاقه"

[صفحه ۱۱۵]

اکمال دین بولایت

و از جمله آیات که در روز غدیر در شان امیرالمومنین علیه السلام نازل شد این آیه است:
"الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (" سوره مائده: ۳ (
امامیه بطور عموم و بدون استثناء اتفاق دارند باینکه: این آیه کریمه پیرامون نص غدیر نازل شده است، بعد از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ولایت مولای ما امیرالمومنین علیه السلام را با کلماتی روشن و صریح اعلام و اظهار فرمود، که در نتیجه، نص آشکار و جلی بر این امر را در بر گرفت بطوری که صحابه پیغمبر دانستند و عرب آنرا درك و فهم نمودند، و هر کس که این خبر باو رسید، بدان استدلال و احتجاج نمود، و بسیاری از علماء تفسیر و پیشوایان فن حدیث و حافظین آثار از اهل سنت با امامیه بر آن اتفاق نموده اند و آن حقیقتی است که معتبر شناخته شده و نقلی که در جلد ۳ تفسیر رازی، ص ۵۲۹ از اصحاب آثار (راویان و مفسرین) ثبت گشته آنرا تایید می نماید مشعر بر اینکه:
پس از نزول این آبه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجناب بیش از هشتاد و یک روز یا هشتاد و دو روز زنده نبود، و ابوالسعود در حاشیه تفسیر رازی جلد ۳ ص ۵۲۳ این مدت را تعیین کرده، و مورخین از اهل سنت ذکر نموده اند که وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله در دوازدهم ربیع الاول بوده و گوئی، بعد از بحساب نیاوردن روز غدیر و روز وفات آنجناب یک روز

[صفحه ۱۱۶]

(بر سبیل تسامح) بر آن افزوده شده و در هر صورت، این بحقیقت نزدیک تر است از قول باینکه: آیه مزبور در روز عرفه نازل شده که در صحیح مسلم و صحیح بخاری مذکور گشته، چه در این صورت چند روز زیاد مینماید، مضافا بر نصوص بسیاری که از این قول پشتی بانی مینماید بطوریکه جز تسلیم بمفاد آن گریزی نیست، تا برسیم به بحث در پیرامون آن.

روایات مربوط به وقت نزول این آیه

۱-حافظ، ابوجعفر، محمد بن جریر طبری متوفای سال ۳۱۰، در " کتاب الولایه " باسناد خود از زید بن ارقم در حدیثی که در ص ۸۹ گذشت روایت نموده که: این آیه کریمه روز غدیر خم در شان امیرالمومنین علیه السلام نازل شده.

۲- حافظ، ابن مردویه، اصفهانی، متوفای ۴۱۰، از طریق ابی هارون عبدی، از ابی سعید خدری روایت کرده که: این آیه در روز غدیر خم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گشت، هنگامی که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه و سپس روایت مزبور را از ابی هریره نقل کرده و در آن تصریح شده که روز مزبور هجدهم ماه ذی الحجه الحرام است یعنی روز بازگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع- تفسیر ابن کثیر، جلد ۲ ص ۱۴.

و سیوطی در جلد ۲ " الدر المنثور " ص ۲۵۹ گوید: ابن مردویه و ابن عساکر (بسند ضعیف) از ابی سعید خدری آورده اند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم علی علیه السلام را منصوب و ولایت او را اعلام فرمود، جبرئیل این آیه را آورد: الیوم اکملت لکم دینکم....

و ابن مردویه، و خطیب، و ابن عساکر بسند ضعیف از ابی هریره روایت کرده اند که گفت: چون روز غدیر خم شد، و آن روز هجدهم ذی الحجه الحرام

[صفحه ۱۱۷]

است، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ": من کنت مولاه فعلی مولاه، " سپس خدای تعالی این آیه را فرستاد: الیوم اکملت لکم دینکم... و سیوطی در جلد ۱ " الاتقان " ص ۳۱ " از چاپ سال ۱۳۶۰ " بدو طریق از او روایت نامبرده را آورده است.

و بدخشی در " مفتاح النجا " از عبد الرزاق رسعنی از ابن عباس آنچه را که در ص ۹۸ گذشت ذکر نموده، سپس گوید: و ابن مردویه از ابی سعید خدری رضی الله عنه بمانند آن روایت کرده، و در پایان آن مذکور است: پس نازل شد: الیوم اکملت لکم دینکم.. تا آخر آیه در این هنگام پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ": الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولایه لعلی بن ابی طالب " و اربلی بهمین لفظ آنرا در " کشف الغمه " ص ۹۵ از تفسیر او نقل کرده و قطیفی در " الفرقه الناجیه "گوید: ابوبکر ابن مردویه حافظ، باسناد خود که منتهی بابی سعید خدری میشود روایت نموده که: پیغمبر صلی الله علیه و آله روزیکه مردم را در غدیر خم دعوت فرمود، امر کرد خار و خاشاك را از زیر درخت برطرف ساختند، و آن، روز پنجشنبه بود، و مردم را بسوی علی علیه السلام دعوت کرد و دو بازوی علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد تا حدیکه مردم سفیدی زیر بغل پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدند، سپس از یکدیگر (پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام) جدا نشدند تا این آیه نازل شد ": الیوم اکملت لکم دینکم " تا آخر آیه پس گفت... تا آخر آنچه از ابی نعیم اصفهانی حرف بحرف میاید.

۳- حافظ، ابو نعیم اصفهانی، متوفای ۴۳۰ در کتاب خود (ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام) روایت نموده گوید: حدیث کرد ما را، محمد بن احمد بن علی بن مخلد (محتسب، متوفای ۳۵۷ (که او از محمد بن عثمان بن ابی شیبه و او از یحیی حمانی و او از قیس بن ربیع، و او از ابی هارون عبدی، از ابی سعید خدری رضی الله عنه

[صفحه ۱۱۸]

روایت نموده که: پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را در غدیرخم بسوی علی علیه السلام دعوت نمود، بامر آنجناب خار و خاشاك

زیر درخت برطرف شد و آنروز پنجشنبه بود، سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را طلبید و دو بازوی او را گرفت و بلند کرد تا بحدی که مردم سفیدی زیر بغل رسول خدا را دیدند. سپس آن اجتماع متفرق نشد مگر بعد از نزول این آیه: الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیه.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ": الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و بالولایه لعلی من بعدی " سپس فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله.

در این هنگام حسان عرض کرد: یا رسول الله اجازه فرما درباره علی علیه السلام اشعاری بگویم که شما آنها را بشنوید، فرمود: بگو بمیمنت و برکت الهی، پس حسان برخاست و گفت ای گروه بزرگان قریش من پیرو امر ولایت گفتار خود را بشهادت رسول خدا که در امر ولایت ممضی و مجری است، اعلام میداریم، سپس گفت:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

بخم، فاسمع بالرسول منادیا

یقول فمن مولاکم و ولیکم

فقالوا و لم یبدوا هناک التعامیا

الهک مولانا و انت ولینا

و لم تر منا فی الولایه عاصیا

فقال له قم یا علی فاننی

رضیتک من بعدی اماما و هادیا

فمن کنت مولاه، فهذا ولیه

فکونوا له انصار صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیه

و کن للذی عادا علیا معادیا

[صفحه ۱۱۹]

و شیخ تابعی- سلیم بن قیس هلالی- این حدیث را بهمین لفظ در کتاب خود از ابی سعید خدری روایت نموده که گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را در غدیر خم طلبید و امر فرمود آنچه خار و خاشاک در زیر درخت بود برطرف نمودند، و آن روز پنجشنبه بود، سپس مردم را بسوی خود خواند و بازوی علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و بلند کرد تا حدی که

سفیدی زیر بغل رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم... تا پایان روایت بلفظی که ذکر شد.

۴- حافظ، ابوبکر، خطیب بغدادی، متوفای ۴۶۳، در تاریخ خود، جلد ۸ ص ۲۹۰ از عبد الله بن علی بن محمد بن بشران، از حافظ، علی بن عمر دار قطنی، از حبشون خلال، از علی بن سعید رملی، از ضمره، از ابن شوذب، از مطر وراق، از ابن حوشب، از ابی هریره، روایت نموده، از رسول خدا صلی الله علیه و آله-

و از احمد بن عبد الله نیری، از علی بن سعید، از ضمره، از ابن شوذب، از مطر، از ابن حوشب، از ابی هریره، از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: هر کس روز هجدهم از ذی الحجه الحرام را روزه بدارد، خداوند روزه شصت ماه برای او مینویسد، و آن روز غدیر خم است هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من بمومنین اولی از خودشان نیستم؟ گفتند: آری یا رسول الله. آنحضرت فرمود ": من کنت مولاه فعلی مولاه " سپس عمر بن خطاب گفت: به به ای پسر ابی طالب، گردیدی مولای من و مولای هر کسی که مسلم است، پس خداوند نازل فرمود ": الیوم اکملت لکم دینکم... " تا آخر آیه.

۵- حافظ، ابو سعید سجستانی، متوفای ۴۷۷ در کتاب الولایه باسنادش از یحیی بن عبد الحمید حمانی کوفی، از قیس بن ربیع از ابی هارون از ابی سعید خدری، روایت نموده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را در غدیر خم دعوت فرمود بامر آنجناب خار و خاشاك زیر درخت برطرف شد و آنروز پنجشنبه بود... تا

[صفحه ۱۲۰]

آخر حدیث بلفظ مذکور در طریق ابی نعیم اصفهانی.

۶- ابوالحسن ابن المغازلی شافعی، متوفای ۴۸۳ در مناقب خود از ابی بکر، احمد بن محمد بن طاوان روایت نموده که گفت: خبر داد ما را ابوالحسین، احمد بن حسین بن سماك، از ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر خلدی، از علی بن سعید بن قتیبه رملی، که گفت خبر داد ضمره بن ربیعه قرشی، از ابن شوذب، از مطر وراق از شهر بن حوشب، از ابی هریره... تا پایان حدیث بلفظ مذکور در طریق خطیب بغدادی (در العمده صفحه ۵۲ (و گروه دیگری نیز آنرا ذکر نموده اند.

۷- حافظ، ابوالقاسم، حاکم حسکانی (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۸۴ مذکور است) گفت: خبر داد ما را: ابو عبد الله شیرازی، از ابوکر جرجانی، از ابو احمد بصری، از احمد بن عمار بن خالد، از یحیی بن عبد الحمید حمانی، از قیس بن ربیع، از ابی هارون عبدی، از ابی سعید خدری، باینکه چون این آیه نازل شد: الیوم اکملت لکم دینکم... الایه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی، و ولایه علی بن ابی طالب من بعدی و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه و انصر من نصره، و اخذل من خذله.

۸- حافظ، ابوالقاسم ابن عساکر شافعی، دمشقی، متوفای ۵۷۱ حدیث مزبور را بطریق ابن مردویه از ابی سعید و ابی هریره (بطوریکه در جلد ۲ " الدر المنثور " ص ۲۵۹ مذکور است، روایت نموده است.

۹- اخطب خطبا، خوارزمی، متوفای ۵۶۸ در " مناقب " ص ۸۰ گوید: خبر داد ما را، سید الحفاظ، ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی، در ضمن آنچه که از همدان بمن نوشت گفت نقل کرده مرا ابوالفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس همدانی (بوسیله کتابت) گفت خبر داد مرا عبد الله بن اسحاق بغوی، از حسن بن علیل غنوی، از محمد بن عبد الرحمن زراع، از قیس بن حفص، از علی بن حسن عبدی، از ابی هارون عبدی، از ابی سعید خدری، که گفت:

[صفحه ۱۲۱]

روزیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را در غدیرخم طلبید، حسب الامر آنجناب خار و خاشاك زیر درخت برطرف شد، و آنروز پنجشنبه بود، سپس مردم را دعوت بسوی علی علیه السلام کرد و بازوی او (علی علیه السلام) را گرفت و بلند نمود تا بحدی که مردم زیر بغل های پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدند، تا اینکه این آیه نازل شد ": الیوم اکملت لکم دینکم "... الایه، تا پایان حدیث طبق الفاظی که بطریق ابی نعیم اصفهانی مذکور افتاد.

و در " المناقب " ص ۹۴ باسناد از حافظ احمد بن حسین بیهقی، از حافظ ابی عبد الله حاکم، از ابی یعلی زبیر بن عبد الله ثوری، از ابی جعفر احمد بن عبد الله بزاز از علی بن سعید رملی، از ضمره، از ابن شوذب، از مطر وراق روایت نموده تا آخر آنچه که از خطیب بغدادی نقل شد. از حیث سند و متن حدیث.

۱۰- ابو الفتوح نطنزی در کتاب خود " الخصایص العلویه " از ابی سعید خدری بلفظی که در ج ۱ ص ۸۵ گذشت روایت نموده و نیز از ابی سعید خدری و جابر انصاری روایت نموده که گفتند: چون این آیه: الیوم اکملت لکم دینکم... الایه نازل شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی، و ولایه علی بن ابی طالب بعدی.

و در کتاب مزبور (خصایص) باسنادش از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام مذکور است که فرمودند: این آیه (یعنی آیه تبلیغ) در روز غدیر نازل شد و در همان روز نیز این آیه " الیوم اکملت لکم دینکم "... نازل گردید، و از قول حضرت صادق علیه السلام گوید: معنی این آیه اینست: امروز دین شما را کامل نمودم بسبب بپا داشتن نگهبان آن و نعمت خود را بر شما تمام کردم- یعنی بسبب

[صفحه ۱۲۲]

ولایت ما، و دین اسلام را برای شما پسندیدم و بدان رضا دادم، یعنی تسلیم شدن نفس نسبت بامر ما. و باز در خصایص خود باسنادش از ابی هریره حدیث روزه داشتن روز غدیر را بلفظی که بطریق خطیب بغدادی گذشت روایت نموده و در آن نزول آیه (مزبور) درباره علی علیه السلام در روز غدیر مذکور است.

۱۱- ابو حامد سعد الدین صالحانی، شهاب الدین احمد در (توضیح الدلایل- علی ترجیح الفضایل) ذکر نموده: و باسناد مذکور از مجاهد رضی الله عنه روایت شده که گفت: این آیه ": الیوم اکملت لکم دینکم... " در غدیر خم نازل شد، و پس از نزول آن رسول خدا صلوه و سلام و برکات خدا بر او و آل او باد فرمود ": الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولایه لعلی- " صالحانی آنرا روایت نموده است.

۱۲- ابو المظفر، سبط ابن جوزی، حنفی، بغدادی، متوفای ۶۵۴ در تذکره خود ص ۱۸ روایتی را که خطیب بغدادی با دقت در سند از طریق حافظ، دار قطنی آورده و در ص ۱۱۹ ذکر شد، نقل نموده است.

۱۳- شیخ الاسلام حموینی حنفی، متوفای ۷۲۲ در باب دوازدهم از " فراید السمطین " روایت نموده که از شیخ تاج الدین ابو طالب علی بن حب بن عثمان بن عبد الله خازن، از امام برهان الدین ناصر بن ابی المکارم مطرزی (بر سبیل اجازه) باخبار از امام اخطب خوارزم ابو المؤید، موفق بن احمد مکی خوارزمی، گفت: خبر داد مرا سید الحفاظ در ضمن مکتوبی که از همدان برای من فرستاد... تا آخر روایتی که از اخطب خطبای خوارزمی ذکر شد، از سند و متن حدیث.

و از سید الحفاظ، ابی منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی روایت

[صفحه ۱۲۳]

نموده که گفت: خبر داد مرا حسن بن احمد بن حسن حداد معری حافظ از احمد بن عبد الله بن احمد، از محمد بن احمد، از محمد بن عثمان بن ابی شیبه از یحیی حمانی از قیس بن ربیع، از ابی هارون عبدی. از ابی سعید خدری، که: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را بسوی علی علیه السلام دعوت نمود.. تا آخر حدیث بلفظی که بطریق ابی نعیم در ص ۱۱۸ عینا ذکر شد، سپس گفته که: این حدیثی است که دارای طرق بسیاری است که منتهی میشود به ابی سعید، سعد بن مالك خدری انصاری.
۱۴- عماد الدین ابن کثیر قرشی دمشقی شافعی متوفای ۷۷۴، در جلد ۲ تفسیرش ص ۱۴ از طریق ابن مردویه از ابی سعید و ابی هریره روایت نموده که گفتند: همانا این آیه در روز غدیر خم درباره علی علیه السلام نازل شده، و در جلد ۵ تاریخش ص ۲۱۰ حدیث مذکور از ابی هریره را بطریق خطیب بغدادی روایت کرده و در این مورد سخنانی دارد که بیان آن در موضوع روزه روز غدیر خواهد آمد.
۱۵- جلال الدین سیوطی شافعی، متوفای ۹۱۱ در جلد ۲ " در المنثور " ص ۲۵۹ از طریق ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر این حدیث را بلفظی که در روایت ابن مردویه گذشت روایت نموده.
و در جلد ۱ " الاتقان " ص ۳۱ ضمن تعداد آیاتی که در سفر نازل شده گوید: و از جمله آنها است: الیوم اکملت لکم دینکم... در حدیث صحیح از عمر روایت شده که آیه مزبور در شام عرفه (روز جمعه) سال " حجه الوداع " نازل شده، برای آن طرق بسیاری است. لیکن، ابن مردویه با بررسی در طریق از ابی سعید خدری روایت نموده که آیه مزبور روز غدیر خم نازل گشت، و مانند آنرا از ابی هریره روایت نموده و در آن مذکور است که: آنروز هجدهم " ذی الحجه " هنگام بازگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله از" حجه الوداع " بوده و هر دوی آنها صحیح نمی آید. اه
(ما میگوئیم): اگر مراد او از عدم صحت ایراد و نکوهش در اسناد است، این درست نیست، زیرا روایت ابی هریره در نزد استادان فن حدیث صحیح الاسناد شناخته شده و ثقه و مورد اعتماد بودن رجال آن را تصریح کرده اند، و ما بطور

[صفحه ۱۲۴]

تفصیل این موضوع را در باب روزه روز غدیر بیان خواهیم کرد، و حدیث ابو سعید، طرق بسیاری دارد چنانکه در کلام حموینی نقل از کتاب او " فراید السمطین " گذشت، علاوه بر این، این روایت اختصاص بابی سعید و ابی هریره ندارد، و ضمن مطالب گذشته بخوبی دانستید که عین آنرا جابر بن عبد الله و مفسر تابعی مجاهد مکی و امامان حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده اند و علماء حدیث باین رواه تکیه کرده و در برابر روایت نامبرده تسلیم شده اند کما اینکه روایت آن از علماء و حافظین حدیث مختص بابن مردویه نبوده و از خود سیوطی در منثورش شنیدید روایت خطیب و ابن عساکر را و دانستید که در" نقل و روایت " این حدیث گروه دیگری نیز هستند که با بررسی در سند آنرا روایت نموده اند، که در عداد آنها افرادی است مانند: حاکم نیشابوری و حافظ بیهقی و حافظ ابن ابی شیبه، و حافظ دار قطنی، و حافظ دیلمی، و حافظ حداد و غیر آنها، بدون اینکه در آن طعن و انتقادی از طرف یکی از آنان مشهود گردد.
و اگر مراد او عدم صحت از لحاظ معارض بودن آن با روایاتی است که حاکی از نزول آیه مزبور در روز عرفه است؟ در

اینصورت، نامبرده در حکم قطعی ببطلان یکی از دو جانب، گزافه گوئی نموده و بر فرض اینکه جانب دیگر در نظر او رجحان داشته باشد موجب آن نخواهد بود که بجانب دیگر حکم قطعی ببطلان بدهد چنانکه در مورد تعارض دو حدیث مقرر است، خصوصا در صورتیکه ممکن باشد جمع بین آندو باینکه گفته شود: این آیه دو بار نازل گشته، چنانکه همین احتمال را ابن جوزی در کتاب خود " تذکره " در ص ۱۸ داده مانند آیاتی چند از آیات کریمه که مکرر نازل شده اند، و از آن جمله است: آیه بسمله که یکبار در مکه و بار دیگر در مدینه نازل شده و غیر این آیه که ذکر آنها خواهد آمد.

بعلاوه، داستان نزول آیه مزبور در روز غدیر تایید میشود بانچه در پیش از رازی و ابی السعود و غیر آندو اشعار نمودیم دایر بر اینکه: پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول

[صفحه ۱۲۵]

این آیه بیش از هشتاد و یک یا دو روز زیست نفرموده، بصفحه ۱۱۵ مراجعه نمائید.

و سیوطی در این تحکم و زورگوئی خود از ابن کثیر پیروی کرده: چه نامبرده در جلد ۲ تفسیرش ص ۱۴ بعد از ذکر حدیث مزبور بدو طریقش گوید: هیچیک از این دو حدیث درست نمی آید، بنابراین او ستمکارتر است.

۱۶- میرزا محمد بدخشی، حدیث ابن مردویه را بشرحی که در ص ۱۱۷ گذشت در " مفتاح النجا " ذکر نموده است.

و پس از تمام این دلائل و آثار، آنچه در خور نهایت شگفتی است، سخن آلوسی است که در ج ۲ " روح المعانی " ص ۲۴۹ گوید: شیعه از ابی سعید خدری آورده اند که: این آیه پس از فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره علی کرم الله وجهه که در غدیر خم فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، نازل شد، و پس از نزول آن آنجناب فرمود: الله اکبر علی اکمال الدین، و اتمام النعمه، و رضی الرب برسالتی و ولایه علی کرم الله تعالی وجهه بعدی.

و پوشیده نیست که این از افتراهای آنان (شیعه) است، و رکاکت (ضعف و بی مایگی) خبر در آغاز امر، گواه بر این مطلب است... اه

ما نمیتوانیم احتمال این را بدهیم که آلوسی بر طرق این حدیث و راویان آن آگاهی نداشته و بعلت جهل و عدم وقوف این روایت را بشیعه فقط نسبت داده است بلکه انگیزه های عصبی و کینه توزی او را وادار نموده که این حقیقت آشکار را در پرده های اشتباه کاری و هوچیگری بپوشاند، دیگر این گمان را بخود راه نداده که کسی باشد و پس از وقوف و اطلاع بر کتب اهل سنت و روایات آنها با او در آویزد و بحساب فتنه انگیزی او برسد!!

آیا کسی نیست، از این دو مرد سوال کند: با شناسائی تو کسانی را از پیشوایان حدیث و علماء تفسیر و حاملین تاریخ از غیر گروه شیعه که حدیث مزبور را روایت نموده اند، چگونه روایت مزبور را اختصاص بشیعه داده؟ و با اینکه سلسله اسناد

[صفحه ۱۲۶]

این روایت به ابی هریره و جابر بن عبد الله انصاری و امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز منتهی گشته چگونه اسناد حدیث مزبور را بابی سعید خدری مخصوص نموده؟ سپس از او سوال شود، رکاکت (ضعف و بی مایگی) را که در حدیث مزبور پنداشته و آنرا گواه بر این قرار داده که حدیث مزبور از ساخته های شیعه است آیا در لفظ حدیث وجود دارد؟ و حال آنکه همزاد سایر احادیثی است که روایت شده، و هیچگونه پیچیدگی و ابهامی در آن نیست، یا این رکاکت خیالی از ضعفی است که در اسلوب آن هست؟

و یا متضمن تکلفی است در بیان مقصود؟ و یا تنافری در ترکیب آن وجود دارد در حالیکه بر مجرای موازین عربیت صرف جاری است؟ و یا این رکاکت در معنای آن است. در صورتیکه در آن روایت اثری از این نوع رکاکت نیست جز آنکه: آنچه در فضیلت امیرالمومنین علیه السلام روایت شود و هر منقبت و فضیلتی که بانجناب نسبت داده شود در نظر آلوسی و بعقیده او رکیک و ضعیف و ناپسند است و این همان کینه و عصبیت باطله ایست که دارنده آنرا بوادی هلاکت میفکند کاش میدانستم که: شیعه اگر روایت صحیحی را نقل نمودند و روایات اهل سنت هم آنرا تایید و پشتیبانی نمود، چه گناهی مرتکب شده اند که یک ناصبی معاند با این کیفیت در وادی عداوت عنان خود را سر دهد و با عناد لجوجانه بگوید: این روایت را شیعه آورده... و پوشیده نیست که این از مطالب ساخته و بی حقیقت آنها است... الخ.

در حالتی که برای ما فراهم است که هم اکنون احادیث رکیک و بی مایه او را که کتاب ضخیم او پر است از آن، در معرض نمایش بگذاریم تا ارباب انصاف و صرافان سخن، مطالب ضعیف و رکیک را از غیر آن تمیز دهند، ولی با چشم پوشی از آن میگذریم و از راه کرم و فتوت او را وا میگذاریم.!!

کلا انه تذکرة

فمن شاء ذکره، و ما یذکرون الا ان یشاء الله (سوره مدثر)

[صفحه ۱۲۷]

عذاب واقع

اشاره

از جمله آیات نازله بعد از نص غدیر قول خدای تعالی است در سوره " المعارج " " سال سائل عذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج " که علاوه بر اعتقاد شیعه بان، جمعی از علمای اهل سنت که شخصیت شان مورد تصدیق است آنرا در کتب تفسیر و حدیث ثبت و ضبط نموده اند.

و اینک بذکر نص روایات مذکور توجه کنید:

۱- حافظ، ابو عبید هروی (که در سال ۴/۲۲۳ در مکه در گذشته و شرح حال او در ج ۱ ص ۱۴۷ ذکر شده)، در تفسیر خود" غریب القرآن " روایت نموده گوید: پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در غیر خم تبلیغ فرمود آنچه را که مامور بدان بود و این امر در بلاد شایع و منتشر شد، جابر بن نضر بن حارث بن کلده عبدری آمد و خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده گفت: بما از طرف خداوند امر کردی که گواهی به یگانگی خداوند و رسالت تو بدهیم و نماز و روزه و حج و زکاه را امتثال کنیم همه را از تو پذیرفتیم و قبول کردیم، و تو باینها اکتفا ننمودی تا اینکه بازوی پسر عمت را گرفتی و بلند نمودی و او را بر ما برتری دادی و گفتی: من کنت مولاه فعلی مولاه، آیا این امر از طرف تو است یا از جانب خداوند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله

[صفحه ۱۲۸]

فرمود: قسم بخداوندی که معبودی جز او نیست، این امر از جانب خداوند است نامبرده پس از شنیدن این سخن رو بطرف شتر خود

روان شد در حالیکه میگفت: بار خدایا، اگر آنچه محمد میگوید راست و حق است بر ما سنگی از آسمان ببار، و یا عذابی دردناک بما برسان، هنوز به شتر خود نرسیده بود که سنگی از فراز بر سر او آمد و از دبر او خارج شد و او را کشت و خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: سال سائل بعذاب واقع... تا آخر.

۲- ابوبکر نقاش موصلی بغدادی (که در سال ۳۵۱ در گذشته و شرح حال او در ج ۱ ص ۱۷۲ مذکور است) در تفسیر خود " شفاء الصدور " حدیث ابو عبید مذکور را روایت نموده با این تفاوت که نام شخص مزبور را بجای جابر بن نضر: حارث بن نعمان فهری ذکر نموده چنانکه در روایت ثعلبی خواهد آمد و گمان دارم که این تصحیح از طرف او باشد.

۳- ابو اسحق ثعلبی نیشابوری (متوفای ۳۷/۴۲۷ (در تفسیر خود " الکشف و البیان " گوید: از سفیان بن عیینه درباره قول خدای تعالی ": سال سائل بعذاب واقع " سوال شد که در مورد چه کسی نازل شده؟ نامبرده بسوال کننده گفت سائله ای را از من پرسیدی که تاکنون کسی آنرا از من نپرسیده، پدرم از جعفر من محمد علیهما السلام روایت نموده، و آنجناب از پدرانش (صلوات الله علیهم) روایت نموده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بغدیر خم رسید پس از گرد آمدن مردم در حالیکه دست علی علیه السلام را گرفته بود بانها اعلام نموده فرمود ": من کنت مولاه، فعلی مولاه " پس این خبر در بلاد شایع و منتشر گشت و بگوش حرث بن نعمان فهری رسید. نامبرده نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالتی که بر ناقه ای سوار بود، تا به ابطح رسید، در آنجا از ناقه خود فرود آمد و آنرا خوابانید و برسول خدا

[صفحه ۱۲۹]

صلی الله علیه و آله و سلم خطاب نمود و گفت: ای محمد از طرف خداوند ما را امر کردی که به یکتائی خدا و رسالت تو شهادت دهیم، قبول کردیم، و ما را به پنج نماز امر نمودی پذیرفتیم، و ما را بدادن زکاه امر کردی اطاعت کردیم، و بما امر کردی که یک ماه روزه بداریم قبول نمودیم، و ما را بحج امر کردی پذیرا شدیم، بان امور اکتفا ننمودی تا بازوان پسر عمت را گرفتی و او را بلند کردی و بر ما برتری و فضیلت دادی و گفتی: من کنت مولاه فعلی مولاه، آیا این امر از شخص تو است یا اینهم از طرف خداوند است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم بان خداوندی که معبودی جز او نیست، این امر از طرف خداوند است، حرث بن نعمان پس از شنیدن سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله رو بطرف مرکب خود روان شد در حالیکه میگفت: بار خدایا اگر آنچه محمد میگوید راست و حق است، بر ما سنگی از آسمان ببار یا عذابی دردناک بر ما نازل کن، هنوز بمرکب خود نرسیده بود که خداوند سنگی از فراز بر سر او فرود آورد که از دبر او خارج شد و او را کشت و خداوند این آیه را نازل فرمود ": سال سائل بعذاب واقع... "تا آخر آیات.

۴- حاکم، ابوالقاسم حسکانی (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۸۴ مذکور است) در کتاب " دعاه الهداه الی اداء حق الموالاه " روایت کرده گوید: بر ابوبکر محمد بن محمد صیدلانی قرائت نمودم و بدان اقرار کرد و گفتم حدیث نمود شما را ابو محمد عبد الله بن احمد بن جعفر شیبانی، از عبد الرحمن بن حسین اسدی، از ابراهیم بن حسین کسائی (ابن دیزیل) از فضل بن دکین، از سفیان بن سعید (ثوری)، از منصور از ربعی از حذیفه بن یمان که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام

[صفحه ۱۳۰]

فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه، نعمان بن منذر (این کلمه تصحیف است) فهری گفت: این چیزی است که از خود میگوئی؟

یا پروردگارت بان امر کرده؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از خود نمیگویم، بلکه پروردگارم امر فرموده نامبرده گفت: بار پروردگار: بر ما فرو فرست (در نسخه های چنین مذکور است) سنگی را از آسمان، هنوز بمرکب خود نرسیده بود که سنگی بسوی او آمد و او را خونین نمود و افتاد و مرد، سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: سال سائل بعذاب واقع

و گفت: حدیث نمود ما را: ابو عبد الله شیرازی، از ابوبکر جرجانی، از ابو احمد بصری از محمد بن سهل، از زید بن اسماعیل وابسته انصار از محمد بن ایوب واسطی، از سفیان بن عیینه، از جعفر بن محمد صادق علیهما السلام از پدرانش علیهم السلام اینکه: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در روز غدیر خم منصوب فرمود و گفت: من کنت مولاه فعلی مولاه این خبر به بلاد منتشر شد، و نعمان بن حرث فهری نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: از طرف خدا بما امر کردی که به یکتائی خدا و رسالت تو شهادت میدهم و جهاد و حج و روزه و نماز و زکاه را آوردی و ما قبول کردیم سپس باین امور اکتفا ننمودی تا اینکه این پسر را (منظورش علی علیه السلام است) منصوب داشتی و گفتی: من کنت مولاـه فعلی مولاـه، این امر آیا از طرف شخص تو است یا امری است از جانب خداوند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم بان خداوندیکه جز او معبودی نیست، این از جانب خداست، در این هنگام نعمان بن حرث از نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشت و در آن حال میگفت: بار خدایا اگر این مطلب حق است بر ما سنگی از آسمان ببار، پس خداوند سنگی بر سر او فرو افکند و او را کشت و این آیه نازل شد ": سال سائل بعذاب واقع "... تا آخر آیات. ۵- ابوبکر، یحیی قرطبی، متوفای ۵۶۷ (شرح حال او در صفحه ۱۸۸ ذکر شد)، در تفسیر خود در سوره " المعارج " گوید: پس از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

[صفحه ۱۳۱]

من کنت مولاه فعلی مولاه نضر بن حارث برسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: بما از طرف خداوند امر بشهادتین فرمودی و ما از تو پذیرفتیم و ما را امر به نماز و زکاه نمودی و باین امور اکتفا نکردی تا اینکه پسر عم خود را بر ما برتری دادی، آیا خدا تو را بدان امر فرمود یا از خود این کار را نمودی؟ فرمود: قسم بخداوندیکه جز او معبودی نیست، این از جانب خدا بود، نامبرده برگشت در حالیکه میگفت: خداوندا اگر این سخن حق است و از جانب تو است بر ما از آسمان سنگی ببار، پس سنگی بر او افتاد و او را کشت.

۶- شمس الدین، ابو المظفر، سبط ابن جوزی، حنفی، متوفای ۶۵۴ در تذکره خود صفحه ۱۹ این روایت را ذکر نموده گوید: این حدیث را ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود باسنادش از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله موضوع ولایت علی علیه السلام را اعلام فرمود، این خبر باطراف منتشر و در بلاد شایع شد، و بحرث بن نعمان فهری رسید، نامبرده بر ناقه ای سوار شد و آمد درب مسجد ناقه خود را عقال نمود و آمد تا داخل مسجد شد و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله زانو بزمین زد و با تصریح بنام خطاب بانحضرت نموده گفت: همانا تو ما را امر کردی که شهادت به یکتائی خدا و رسالت تو بدهیم و ما این را از تو پذیرفتیم و تو ما را امر کردی که پنج بار در شب و روز نماز کنیم و رمضان را روزه بداریم و خانه خدا را زیارت کنیم و مال خود را با دادن زکاه پاک نمائیم و ما اینها را از تو قبول نمودیم. باینها اکتفا نکردی تا بازوان پسر عمت را گرفتی و بلند نمودی و او را بر مردم برتری و فضیلت دادی و گفتی ": من کنت مولاه، فعلی مولاه " آیا این امری

[صفحه ۱۳۲]

بوده از طرف خودت و یا از جانب خدا؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه چشمانش سرخ شده بود فرمود: قسم بخدائی که جز او معبودی نیست، این از طرف خدا بوده و من پیش خود چنین امری را ننمودم، این سخن را سه بار تکرار فرمود در این هنگام حرث برخواست در حالیکه میگفت: خداوندا، اگر آنچه محمد صلی الله علیه و آله میگوید حق است، پس سنگی از آسمان بر ما بفرست و یا عذابی دردناك بر ما وارد کن، گوید: بخدا قسم هنوز به ناقه خود نرسیده بود که خدا سنگی از آسمان فرستاد و بر سر او اصابت کرد و از دبر او بیرون شد و نامبرده هلاك گردید، و خدا این آیه را نازل فرمود ": سال سائل بعذاب واقع ".. تا آخر آیات.

۷- شیخ ابراهیم بن عبد الله یمنی وصابی شافعی در کتاب خود " الاکتفاء فی فضل الاربعه الخلفاء " حدیث ثعلبی را که در صفحه ۱۲۸ ذکر شد روایت نموده است.

۸- شیخ الاسلام حموینی- متوفای ۷۲۲ در " فراید السمطین " در باب سیزدهم روایت کرده گوید: خبر داد مرا شیخ عماد الدین حافظ بن بدران در شهر نابلس در جمله روایاتی که اجازه داد که از او روایت نمایم، بر سبیل اجازه از قاضی جمال الدین عبد القاسم بن عبد الصمد انصاری بر سبیل اجازه از عبد الجبار بن محمد حواری بیهقی، بر سبیل اجازه از امام ابی الحسن علی بن احمد واحدی که او گفت: بر استاد بزرگوارمان ابی اسحق ثعلبی در تفسیر این آیه قرائت کردم که: سفیان بن عیینه از قول خدای تعالی ": سال سائل بعذاب واقع " پرسیده شد که درباره چه کسی نازل شده؟ گفت.. همان حدیث بشرحی که بلفظ ثعلبی در ص ۱۲۸ ذکر شد.

۹- شیخ محمد زرندی، حنفی (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۰۳ ذکر شد) این داستان را در دو کتاب خود " معارج الوصول " و " درر السمطین " ذکر نموده است.

۱۰- شهاب الدین احمد دولت آبادی متوفای ۸۴۹ در کتاب خود " هدایه السعداء " در جلوه دوم از هدایت هشتم روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

[صفحه ۱۳۳]

و انصر من نصره، و اخذل من خذله، یکی از کفار، از جمله خوارج این را شنید، و آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت: یا محمد آیا این از جانب تو است یا از طرف خداوند؟ فرمود: این از جانب خدا است، کافر نامبرده از مسجد بیرون شد و در آستانه در قیام کرد و گفت اگر آنچه محمد میگوید حق باشد خدایا فرو آر بر سر من سنگی از آسمان، راوی گوید پس سنگی بر سر او افتاد و سر او شکست، پس این آیه ": سال سائل "... تا آخر نازل شد.

۱۱- نور الدین بن صباغ مالکی مکی متوفای ۸۵۵ این حدیث را در کتاب خود " الفصو ل المهمه " صفحه ۲۶ روایت نموده است.

۱۲- سید نور الدین سمهودی شافعی متوفای ۹۱۱ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۱۵ ذکر شد) این حدیث را در " جواهر العقدین " ذکر نموده است.

۱۳- ابو السعود عمادی متوفای ۹۸۲، در جلد ۸ تفسیرش ص ۲۹۲ چنین نگاشته: گفته شده که او (یعنی درخواست کننده عذاب) حرث بن نعمان فهری بوده و جریان امر از اینقرار بوده که: چون این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله باو رسید که درباره علی رضی الله عنه فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، گفت: خداوند، اگر آنچه محمد میگوید حق است بر ما سنگی از آسمان ببار، بلا درنگ خدا سنگی بر او افکند که بدماغ او اصابت کرد و از عضو زیرین او بیرون شد و در دم جان سپرد.

۱۴- شمس الدین شربینی قاهری شافعی متوفای ۹۷۷ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۱۷ ذکر شد) در جلد ۴ تفسیرش (السراج المنیر)

صفحه ۳۶۴ گوید: در این کسی که از خدا طلب عذاب نمود اختلاف است، ابن عباس گفته که او: نضر

[صفحه ۱۳۴]

بن حرث بوده و گفته شده که او حرث بن نعمان بوده، و جریان امر چنین بوده که چون گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله ": من کنت مولاه، فعلی مولاه " باو رسید بر ناقه خود سوار شد تا به ابطح رسید، شتر خود را خوابانید، سپس خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده گفت: از جانب خدا بما امر کردی که به یکتائی خدا و رسالت تو شهادت دهیم و ما از تو قبول کردیم و امر کردی که پنج نوبت نماز بخوانیم و اموال خود را تزکیه نمائیم پذیرفتیم، و امر کردی که همه ساله ماه رمضان را روزه بداریم، قبول کردیم و ما را امر بحج نمودی قبول کردیم و باین امور اکتفا ننمودی تا پسر عم خود را بر ما برتری دادی آیات این امر از ناحیه تو است یا از جانب خدا؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: قسم بخدائی که جز او معبودی نیست، این امر جز از جانب خدا نبوده، حرث برگشت در حالیکه میگفت: خداوندا، اگر آنچه محمد میگوید حق است، بر ما از آسمان سنگی ببار یا عذابی دردناک بر ما برسان، قسم بخداوند هنوز به شتر خود نرسیده بود که خدا سنگی بر او افکند که بدماغ او اصابت نمود و از دبرش بیرون شد و او را کشت، سپس این آیه نازل شد ": سال سائل بعذاب واقع... " تا آخر آیات.

۱۵- سید جمال الدین شیرازی متوفای سال ۱۰۰۰ در کتاب خود (الاربعین فی مناقب امیرالمومنین علیه السلام) گوید: حدیث سیزدهم از جعفر بن محمد علیهما السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت شده که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بغدیر خم رسید، مردم را طلبید پس از آنکه جمع شدند، دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله، و ادر الحق معه حیث کان، و در روایت دیگر است که فرمود: اللهم اعنه و اعن به، و ارحمه و ارحم به، و انصره و انصر به این خبر شایع شد و ببلاد رسید و از جمله به حرث بن

صفحه=۱۳۵@

نعمان فهری رسید، نامبرده بر ناقه خود سوار شد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد... و این حدیث را تا آخر آنچه ثعلبی گفت آورده است.

۱۶- شیخ زین الدین مناوی شافعی متوفای سال ۱۰۳۱ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۲۱ گذشت)، این داستان را در کتاب خود (فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر) جلد ۶ صفحه ۲۱۸ در شرح حدیث ولایت روایت نموده است.

۱۷- سید ابن عید روس حسینی یمنی، متوفای سال ۱۰۴۱ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۲۲ گذشت) این داستان را در کتاب خود (العقد النبوی و السر المصطفوی) ذکر نموده است.

۱۸- شیخ احمد بن باکثیر مکی شافعی متوفای ۱۰۴۷ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۲۳ گذشت)، این داستان را در تالیف خود (وسیله المال فی عد مناقب الال) نقل نموده.

۱۹- شیخ عبد الرحمن صفوری در ج ۲ کتاب خود (نزهت) ص ۲۴۲ حدیث قرطبی را روایت نموده است.

۲۰- شیخ برهان الدین علی حلبی، شافعی، متوفای ۱۰۴۴ در ج ۳ (السیره الحلبیه) ص ۳۰۲ این داستان را چنین ذکر کرده: چون این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله: من کنت مولاه فعلی مولاه، در شهرها و اقطار مختلفه شایع و منتشر گشت و به حرث بن نعمان فهری سید، بمدینه آمد و شتر خود را در مسجد خوابانید و داخل شد در حالیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و اصحاب او در پیرامونش بودند، آمد تا مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله زانو بزمین زد و گفت: یا محمد... تا آخر داستان طبق

روایت سبط ابن جوزی که در ص ۱۳۱ ذکر شد.
۲۱- سید محمود بن محمد قاری، مدنی، در تالیف خود (الصراط السوی فی مناقب النبی صلی الله علیه و آله) گوید: چندین بار این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فعلی مولاه، نقل و مذکور شد، گفته اند که: حارث بن نعمان مسلم بود ولی پس از آنکه داستان این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را من کنت مولاه فعلی مولاه شنید،

[صفحه ۱۳۶]

در نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله شک و تردید نمود و سپس گفت: بار خدایا، اگر آنچه محمد میگوید حق است سنگی از آسمان بر ما ببار، و یا عذاب دردناکی بما برسان، پس از گفتن این سخن رفت که بر راحله (شتر) خود سوار شود هنوز در حدود ده سه گام بطرف راحله خود نرفته بود که خداوند عز و جل سنگی بر او افکند که به مغز او اصابت و از دبر او بیرون شد و او را کشت، و در این باره خداوند این آیه را نازل فرمود ": سال سائل بعذاب واقع "... تا آخر آیات مربوطه.
۲۲- شمس الدین حنفی شافعی، متوفای ۱۱۸۱ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۳۰ گذشت) در شرح جامع صغیر سیوطی ج ۲ ص ۳۸۷ در شرح این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فعلی مولاه، گوید: چون بعض از اصحاب این سخن را شنید، گفت: آیا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله کافی نیست که ما ادای شهادت (به یکتائی خدا و رسالت او) نمودیم و نماز را بپا داشتیم و زکاه مال خود را دادیم... تا آخر سخنان او تا آنجا که گفت: تا بحدی که پسر ابی طالب را بر ما برتری داد، آیا این امر از شخص تو است (خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله) یا از جانب خدا است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: قسم بخداوندی که معبودی جز او نیست این امر از جانب خدا است پس این واقعه دلیل است به بزرگی فضل علی علیه السلام.
۲۳- شیخ محمد صدر العالم سبط شیخ ابو الرضا، در کتاب خود " معارج العلی فی مناقب المرتضی " گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی فرمود:
من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، یکی از کفار از جمله خوارج این سخن را شنید و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و خطاب بانحضرت نموده گفت: آیا این امر از تو است؟ یا از جانب خدا است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این از جانب خدا است، در این موضع آنشخص کافر از مسجد بیرون شد و بر در مسجد ایستاد و گفت: (خطاب بخداوند) اگر آنچه را که این (پیغمبر صلی الله علیه و آله) میگوید، حق است، پس بر ما سنگی از آسمان بفرست، در این هنگام سنگی آمد و سر او را درهم کوفت.

[صفحه ۱۳۷]

۲۴- شیخ محمد محبوب العالم، این داستان را در تفسیر خود مشهور به " تفسیر شاهی " بیان داشته است.
۲۵- ابو عبد الله زرقانی مالکی، متوفای ۱۱۲۲ در شرح حال " المواهب اللدنیه " جلد ۷ ص ۱۳ این داستان را حکایت نموده است.
۲۶- شیخ احمد بن عبد القادر حفظی شافعی در کتاب خود " ذخیره المال فی شرح عقد جواهر اللال " این داستان را ذکر نموده است.
۲۷- سید محمد بن اسماعیل یمانی متوفای ۱۱۸۲ این داستان را در کتاب خود " الروضه الندیه فی شرح التحفه العلویه " ذکر نموده است.

۲۸- سید مومن شبلنجی شافعی مدنی، این داستان را در کتاب خود " نور الابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار " ص ۷۸ ذکر نموده است.

۲۹- استاد شیخ محمد عبده مصری متوفای سال ۱۳۲۳ این داستان را در تفسیر " المنار " جلد ۶ ص ۴۶۴ از ثعلبی نقل و ذکر نموده و سپس با قسمتی از آنچه ابن تیمیه بر حدیث مزبور ایراد وارد کرده او نیز اشکال نموده که قریبا بر بطلان و فساد ایراد و اشکال او واقف خواهید شد.

و ان تکذبوا فقد کذب امم من قبلکم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین سوره عنکبوت

[صفحه ۱۳۸]

یک نظریه در پیرامون حدیث مذکور

چنانکه در مطالب گذشته ملاحظه کردید، تفسیر و حدیث درباره سبب نزول آیه کریمه (سال سائل) متحد و هم آهنگ با هم حقیقت را آشکار کرده و مطابقت نصوص و اسنادهای متعدد در اثبات حدیث و حصول اطمینان محرز گردید، شعراء نیز این داستان را از قدیم در اثبات حدیث و حصول اطمینان محرز گردید، شعراء نیز این داستان را از قدیم الایام برشته نظم درآورده اند، مانند ابی محمد عونی غسانی که در عداد شعرای قرن چهارم شرح حال و نظم او بیان شده، از جمله در این خصوص چنین میسراید:

یقول رسول الله، هذا لامتی

هو الیوم مولی، رب ما قلت فاسمع

فقال جحود ذو شقاق منافق

ینادی رسول الله من قلب موجع

اعن ربنا هذا، ام انت اخترعته؟

فقال: معاذ الله، لست بمبدع

فقال عدو الله لا هم ان یکن

کما قال حقا بی عذابا فاوقع

فعوجل من افق السماء بکفره

بجندله فانکب ثاو بمصرع

مفاد اجمالی ابیات بالا: هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت و وصایت امیرالمومنین علیه السلام را بامت ابلاغ فرمود، و خداوند متعال را گواه بر آن گرفت، منکری معاند و دو رو با قلبی دردناک از حق و کینه برسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب

نموده گفت: آیا این امر از جانب پروردگار است؟ یا از پیش خود آنرا آورده ای؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پناه بر خدا، من هیچگاه از خود و بمیل خود امری نکرده ام، آن دشمن خدا گفت: بار خدایا اگر آنچه را گفت حق است، عذاب و شکنجه ای بر من فرست بلا درنگ در قابل ناسپاسی او سنگی از آسمان بر او فرود آمد و در دم بیفتاد و هلاک شد.
و دیگری در این باره چنین میگوید:

[صفحه ۱۳۹]

و ما جری لحارث النعمان
فی امره من اوضح البرهان

علی اختیاره لامر الامه
فمن هناك ساءه و غمه

حتی اتی النبی بالمدینه
محبنطئا من شده الضغینه

و قال ما قال من المقال
فباء بالعذاب و النکال

مفاد ابیات بالا: و آنچه برای حارث بن نعمان و سرانجام کار او گذشت آشکارترین برهان است، که در قبال اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله برای سعادت امت (در ابلاغ امر ولایت علی علیه السلام) چنان بد حال و اندوهناك شد، که از شدت کینه درهم پیچید و در مدینه نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت آنچه را که (در تردید و انکار امر ولایت) گفت و در نتیجه گرفتار انتقام و شکنجه الهی گردید.
و ما نه از نزدیك و نه از دور نیافتیم کسی را که در این داستان طعن یا تکذیبی بنماید، جز اینکه در مقابل رجال اسناد آن که تماما از ثقات هستند همگی این داستان را قبول و در برابر وقوع آن بی تردید تمکین کردند، جز آنچه که از: ابن تیمیه رسیده است که در جلد ۴ " منهاج السنه " ص ۱۳ وجوهی در ابطال حدیث مذکور بیان نموده که نموداری از بد نهادی و کینه اندوزی او است، و پیوسته خوی ناپسند او در هر موضوع و مسئله چنین بوده که تنها او در مقابل فرق مسلمین نسبت باموریکه در نزد همگان مسلم بوده در مقام انکار و ماجراجوئی برآید و ما اینك سخنان او را بطور اختصار بیان نموده و باو پاسخ میگوئیم:
وجه اول همانا داستان غدیر در موقع بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه

[صفحه ۱۴۰]

الوداع بوده مردم بر این امر اتفاق دارند، در حالیکه حدیث مزبور حکایت از آن دارد که چون این خبر در بلاد شایع و منتشر شد حارث بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد در حالیکه آنحضرت در ابطح- مکه بود، و طبیعت حال ایجاب میکند که این امر در مدینه باشد. بنابراین، سازنده این حدیث از تاریخ داستان غدیر بی اطلاع و نسبت بان جاهل بوده است؛

اینک جواب:

اولا- آنچه از روایت حلبی در " سیره الحلبیه " و سبط ابن جوزی در " تذکره " و شیخ محمد صدر العالم در " معارج العلی " گذشت اینست که آمدن شخص مزبور در مسجد بوده- اگر مراد مسجد مدینه باشد- مضافا بر این، حلبی تصریح کرده که در مدینه بوده، پس معلوم میشود ابن تیمیه بودن توجه باین مطالب شروع به هزره دائی کرده و داستان مزبور را بصورتی که پنداشته مورد تکذیب قرار داده است!.

ثانیا اختصاص دادن این مرد، ابطح را به حوالی مکه در نتیجه عدم توجه او بحقایق لغوی یا عصبیت شدید او است که پرده و حجابی بین او و حقیقت لغوی انداخته و او را از درک و مشاهده معانی لغوی نابینا و در گرداب و ورطه جهل و عناد غوطه ور ساخته، این مرد اگر به کتب حدیث و شرح لغات و مولفات راجعه بشهرها و اماکن و کتب ادبی مراجعه می نمود. بخوبی بتصریحات اهل فن دست مییافت و میدانست که آنها کلمه ابطح را به هر وادی و مسیل که در آن سنگ ریزه و شن وجود دارد اطلاق میکنند و ضمن اشاره بمصادیق آن کلمه نام از بطحاء مکه (یعنی وادی و مسیل ریگزار آنجا) میبرند و نیز درک مینمود که این کلمه بر هر مسیل و وادی که دارای چنین صفتی باشد (یعنی دارای ریگهای کوچک و شن باشد) اطلاق میشود و هیچ مانعی ندارد که در اطراف هر شهر و دیار و هر دشت و هامونی مسیل و ریگزار وجود داشته باشد.

[صفحه ۱۴۱]

بخاری در ج ۱ صحیح خود صفحه ۱۸۱ و مسلم هم در ج ۱ صحیح خود صفحه ۳۸۲ از عبد الله بن عمر روایت نموده اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در بطحاء ذی الحلیفه (یعنی وادی و مسیل ریگزار آنجا) شتر خود را خوابانید و نماز کرد، و در هر دو صحیح مذکور از نافع روایت شده که: ابن عمر هر زمان که از حج یا عمره بر میگشت در بطحاء ذی الحلیفه همانجا که رسولخدا صلی الله علیه و آله شتر خود را خوابانیده بود، شتر خود را میخوابانید.

و در صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۸۲ از عبد الله بن عمر روایت شده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی که برای خواب و استراحت در ذی الحلیفه فرود آمد، باو گفته که: شما در بطحاء با برکتی هستید.

و در امتاع مقریزی و غیره مذکور است که: پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگامیکه از مکه بازگشت فرمود، از منزلگاه ابطح داخل مدینه شد و آنگاه که در منزلگاه خود در وسط وادی بود باو گفته شد که: همانا تو در بطحاء مبارکی هستی.

و در ج ۱ صحیح بخاری ص ۱۷۵ از ابن عمر روایت شده که: رسولخدا صلی الله علیه و آله هنگامیکه عمره می نمود در ذی الحلیفه فرود میامد و در حجی که فرمود در زیر نوعی از درخت که سمره نامیده میشود در محل مسجدیکه در ذی الحلیفه است نزول فرمود و هر زمان که از جنگی و غزوه مراجعت میفرمود که در آن راه بود و یا حج یا عمره انجام میداد در بطن وادی فرود میامد، و هر وقت که از وسط وادی بیرون میامد، در بطحائی که بر کنار شرقی وادی بود شتر خود را میخوابانید و در آنجا منزل میکرد تا صبح و در آنجا خلیجی بود که عبد الله در آنجا نماز میگذارد، و در میان آن تلی از رمل بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا نماز میگذارد و سیل در آن جاری شد به بطحاء (مسیل، ریگزار)... تا آخر حدیث.

و در روایت ابن زباله مذکور است که: زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از وسط وادی بیرون میامد شتر خود را در بطحائی که

در کنار شرقی وادی بود می خوابانید.

و در ج ۱ " مصابیح " بغوی صفحه ۸۳ مذکور است که: قاسم بن محمد گفت:

[صفحه ۱۴۲]

بر عایشه رضی الله عنه وارد شدم و باو گفتم: ای مادر، قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله را برای من آشکار کن، او سه قبر آشکار نمود که نه از زمین مرتفع بود و نه بزمین چسبیده بود و روی آن (قبور) با بطحاء (سنگریزه) سرخ رنگ پوشیده شده بود.

و سمهودی در جلد ۲ " وفاء الوفاء " صفحه ۲۱۲ از طریق ابن شبه و بزار از عایشه، از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: بطحان بر باغی قرار گرفته از باغهای بهشت.

و مقدم بهمه این روایات روایتی است که در خصوص حدیث غدیر از طریق حذیفه بن اسید و عامر بن لیلی رسیده (و در صفحات ۲۶ و ۴۶ جلد اول اصل ذکر شده مراجعه شود) که آندو گفتند: چون رسولخدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع برگشت (در حالیکه جز آن حجی نفرمود) آمد تا بجحفه رسید و غدقن فرمود که در زیر درختان سمره که نزدیک بهم در بطحاء واقع است کسی فرود نیاید... تا آخر حدیث.

و اما کتب شرح لغات و بلدان: در جلد ۲ " معجم البلدان " صفحه ۲۱۳ چنین مذکور است: بطحاء در لغت وادی محل عبور سیل است که در آن سنگریزه وجود دارد و جمع بطحاء بر خلاف قیاس، اباطح و بطاح آمده، تا آنجا که گوید: ابوالحسن محمد بن علی بن نصر کاتب گوید: شنیدم از زن نوازنده ای که اشعار طریح بن اسمعیل ثقفی را که درباره ولید بن یزید بن عبد الملک گفته تغنی مینمود و نامبرده از دائیهای ولید مذکور است.

انت ابن مسلنطح البطاح و لم

تطرق علیک الحنی و الولج

[صفحه ۱۴۳]

بعضی از حاضرین گفتند: بطحا، جز در مکه نیست، در اینصورت استعمال جمع (بطاح جمع ابطح است) چه معنی دارد؟ در این موقع بطحاوی علوی در خشم آمد و گفت: بطحاء مدینه، و بطحاء مدینه از بطحاء مکه بزرگتر و وسیع تر است و جد من آنجائی است و برایش این بیت را انشاد نمود:

و بطحا المدینه لی منزل

فیا حبذا ذاک من منزل

آنمرد (که از بعض حاضرین بود) گفت: بنابراین دو بطحاء وجود دارد و با کلمه جمع چه صورتی دارد؟ در جواب گفتیم: عرب را در سخن و شعر خود وسعتی است، و بر این مبنا دو چیز را بصورت جمع بیان میکند، وانگهی بعض از مردم (اهل اصطلاح) گفته

که: اقل جمع دو است، و از جمله امور مثبته این امر یعنی دو بودن بطحاء گفتار فرزدق است:

و انت ابن بطحا وی قریش فان تشا
تکن فی ثقیف سیل ذی ادب عفر

سپس، (مولف معجم البلدان) گوید که: من گویم: اینها همه بیراهه رفتن و تکلف است، در حالیکه پس از اجماع اهل لغت بر اینکه: بطحاء بمعنای زمینی است که ریگ زار باشد، هر قطعه از زمین که چنین باشد بطحاء است و بنای جمع بر همین مبنی است، و بهمین مناسبت قبیله قریش ابتدای جاهلیت به: قریش البطاح و قریش الظواهر نامیده شده، در صورتیکه هنوز یکتن از آنها در مدینه نبوده است و اما سخن فرزدق و ابن نباته، اینهم دلیل بر آن نیست که بطحا دو بطحا است، چه آنکه عرب " رقمه را " رقمتان و " رامه را " رامتان گفته و مانند اینها نیز بسیار و در این کتاب نیز خواهد گذشت و منظور رعایت و زن (در شعر و یا جمله است) و از لحاظ دلالت نمودن آنها بر تثنیه عاری از اعتبار است.

[صفحه ۱۴۴]

"بطاح " منزل و جایگاهی است مربوط به (قبیله) بنی یربوع و لبید در شعر خود آنان را یاد کرده گوید:

تربعت الاشراف ثم تصیفت
حساء البطاح و انتجعن السلائلا

و گفته شده: بطاح آبی است در دیار قبیله بنی اسد، و در همانجا بین مسلمین با فرماندهی خالد بن ولید و اهل رده کارزار دست داد، و ضرار بن ازور اسدی بعنوان پیش تاز قشون خالد و مالک بن نویره بعنوان پیش تاز یاران خود بمیدان نبرد آمدند و در همان نقطه (که بطاح نامیده شده) با یکدیگر روبرو شدند و در نتیجه ضرار مزبور مالک بن نویره را کشت، و برادر مقتول (متمم) در سوگواری برادر خود گوید:

سابکی اخی ما دام صوت حمامه
تورق فی وادی البطاح حماما

و وکیع به مالک در یادآوری واقعه بطاح گوید:

فلما اتانا خالد بلوائه
تخطت الیه بالبطاح الودایع

و در ص ۲۱۵ (جلد ۲ معجم البلدان) گوید: اصل لغت بطحاء بمعنای مسیل فراخی است که در آن سنگ ریزه باشد و نضر گوید:

ابطح و بطحاء بمعنای زمین گود و نرم و هموار و زمین پست و بلند و وادی- یعنی خاک ها و شنهای نرمی که در اثر جریان سیلها در میان آنها واقع میشود، گفته میشود: به ابطح یا به بطحاء وادی آمدیم که مراد خاک و شن های نرمی است که در وادی یافت میشود و جمع آن اباطح است، و بعضی از علماء لغت گفته اند: بطحاء بمعنای هر زمین فراخی

[صفحه ۱۴۵]

است، و گفتار عمر (رضی الله عنه) که گفت: بطحوا المسجد یعنی سنگ ریزه در کف مسجد بریزید، و نیز بطحاء مکانی است معین در نزدیکی " ذی قار " و گفته میشود بطحاء مکه بامد و ابطح آن و همچنین بطحاء ذی الحلیفه، ابن اسحاق گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله بقصد غزوه ای خارج شد و راه کوهستانی بنی دینار را پیمود، سپس در بطحاء ابن ازهر در زیر درختی که ذات الساق نامند فرود آمد و در زیر درخت مزبور نماز کرد، پس در آنجا مسجد آنجناب است، و نیز بطحاء شهری است در مغرب نزدیک تلمستان.

بطحان و بطحان (بروایت ضم و فتح) یکی از سه وادی مدینه است که نام آنها: عقیق. بطحان. قناه میباشد، و شاعر در آن چنین سروده- و این شعر روایت کسی را که آنرا بسکون طاء دانسته تایید می کند:

ابا سعید لم ازل بعدکم

فی کرب للشوق تغشانی

کم مجلس ولی بلذاته

لم یهننی اذغاب ندمانی

سقیا لسلع و لساحاتها

و العیش فی اکناف بطحان

و ابن مقبل در تایید آنکه طاء را مکسور خوانده چنین گوید:

عفی بطحان من سلیمی فیثرب

فملقی الرمال من منی فالمحصب

و ابو زیاد گوید: بطحان از آب های قبیله ضباب است.

و در ص ۲۲۲ " معجم البلدان " گوید: بطیحه (و جمع آن بطائح است) و بطیحه و بطحاء یکسان است، و وقتی گویند: تبطح السیل، یعنی: سیل در زمین

[صفحه ۱۴۶]

پهن و وسیع گشت و بدین مناسبت بطائح واسط گفته میشود زیرا آبها در آنجا جاری و پهن گشته است و آنها، زمین فراخ و وسیعی است بین واسط و بصره و آنجا در قدیم الایام مشتمل بر قراء پیوسته بهم و زمین آبادی بوده، اتفاقا در زمان کسری پرویز دجله طغیان بسیاری نمود، فرات نیز بر خلاف عادت طغیان کرد و از جلوگیری آن عاجز شدند، ناچار در اثر نشر آب بسیار در آن مناطق عمارات و مزارع آنجا را تباه نمود و ساکنین آندیار را پراکنده ساخت... تا آخر..

و ابن منظور در جلد ۳ " لسان العرب " ص ۲۳۶ و زبیدی در جلد ۲ " تاج العروس " ص ۱۲۴ (بطور خلاصه) گویند: بطحاء وادی خاك نرمی است که در اثر جریان سیلها در مسیر آنها دیده میشود، و ابن اثیر گوید: بطحاء وادی و ابطح آن ریگهای نرمی است که در مجرای سیل تولید میشود، و بر این معنی دلالت دارد حدیثی که: حکایت دارد از اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در ابطح نماز گذارد، یعنی ابطح مکه، ابن اثیر گوید و آن مسیل وادی مکه است، و از ابی حنیفه نقل شده که در ابطح چیزی نمیروید، همانا ابطح توی مجرای سیل است، و از نضر نقل شده که: بطحاء درون زمین پست یا بلند و دره است که عبارت است از خاکهای نرمی که سیل بدرون آنها میاورد گفته میشود: به ابطح وادی آمدیم و بر روی آن خوابیدیم، و بطحاء وادی مانند آنست و آن خاکها و ریگهای نرم و روان در آن است، و ابو عمر گوید: مکانی را ابطح گویند که: آب بر سطح آن انبطاح پیدا کند یعنی بچپ و راست جریان یابد، و جمع آن اباطح و بطائح آمده، و در " صحاح " مذکور است که: تبطح السیل، یعنی سیل وسعت یافت در صفحه وادی. و ابن سیده گوید: معنای آن اینست که آب سیلان عریضی یافت، و ذو الرمه گوید:

و لا زال من نوء السماك علیکما

و نوء الثریا و ابل متبطح

و لبید گوید:

[صفحه ۱۴۷]

یزع الهیام عن الثری و یمده

بطح بهایله عن الکثبان

و دیگری گوید:

اذا تبطحن علی المحامل

بطح البط بجنب الساحل

و بطحاء مکه و ابطح آن بمناسبت گسترش (ریگ و شن در آنجا) معروف است، بطحان بضم باء و سکون طاء و غالب بر این کلمه همین است- ابن اثیر در " النهایه " با سکون طاء را صحیح تر دانسته، و عرایض در " المشارق " گفته که: اهل حدیث چنین

(بسکون طاء) آنرا روایت میکنند، و از استادان خود چنین شنیدیم و لکن صحیح فتح باء و کسر طاء است مانند قطران. و قالی در " البارع " و ابو حاتم و بکری (در " المعجم) " قید و تصریح نموده اند که ضبط درست آن همین است، و بکری اضافه نموده که جز این روا نیست، (در هر صورت) کلمه نامبرده یکی از سه وادی مدینه است (عقیق. بطحان. قتاه) و ابن اثیر آنرا بفتح طاء نیز روایت نموده و جز او بکسر روایت کرده اند. در حدیث وارد است که: عمر اول کسی است که " بطح المسجد " و گفت ": بطحوه من الوادی المبارک. " تبطیح- مسجد بمعنی گستردن سنگ ریزه در آن و هموارہ کردن زمین است با آن، و در حدیث ابن اثیر است: مردم را برای بطح کف مسجد با سنگ ریزه دعوت نمود، یعنی فرض کردن آن با آن.

انبطح الوادی فی هذا المکان و استبطح، یعنی: وادی در این مکان توسعه یافت و در نسبت دادن به بطحان مدینه. بطحانیون. گفته میشود ا ه.

و یعقوبی در کتاب " البلدان " ص ۸۴ گوید: و از واسط تا بصره راه در شن زارها

[صفحه ۱۴۸]

و بطائح واقع است، بعلت اینکه در این فاصله آبهای متعددی جمع میشود سپس راه از آن شن زارها بدجله العوراء منتهی میشود، سپس امتداد پیدا میکند تا بصره تا منتهی میشود به شط (نهر ابن عمر)... اه- و یوم البطحاء (روز بطحاء) از روزهای معروف عرب است، و منسوب به: بطحاء ذی قار است که در آنجا بین کسری و قبیله بکر بن وائل جنگ واقع شد.

در این مورد (یعنی در تعمیم معنای ابطح و بطحاء در لغت عربی) شواهد بسیاری از شعر شعرائی هست که بقول آنان احتجاج میشود از جمله شعری است که منسوب بمولای ما امیرالمومنین علیه السلام است، که از جمله سخنانی است که خطاب به ولید بن مغیره فرماید:

یهددنی بالعظیم الولید

فقلت: انا ابن ابی طالب

انا ابن المبجل بالابطحین

و بالبیت من سلفی غالب

و میبدی در شرح آن ذکر نموده که مراد آنحضرت (از ابطحین) ابطح مکه و مدینه است، و نابغه بنی شیبان در دیوانش در ص ۱۰۴ از جمله قصیده که در ستایش عبد الملک بن مروان سروده گوید:

و الارض منه جم النبات بها

مثل الزرابی للونه صبح

و ارتدت الاکم من تهاویل ذی

نور عمیم و الاسهل البطح

[صفحه ۱۴۹]

و سید حمیری در وصف کوثر که امیرالمومنین علیه السلام شیعیان خود را در روز قیامت از آن سیراب میکند در قصیده که ضمن شعراء قرن دوم با شرح حال او ذکر شده، از جمله چنین گوید:

بطحاوه مسک و حافاته
یهتز منها مونق مربع

و ابو تمام (که شرح حال او در ضمن شعراء قرن سوم مذکور است) در ضمن مدیحی که در ص ۶۸ دیوانش مسطور است چنین گوید:

قوم هم، امنوا قبل الحمام بها
من بین ساجعها الباکی و نائحها

کانوا الجبال لها قبل الجبال و هم
سالوا و لم یک سیل فی اباطحها

و شریف رضی در ضمن قصیده خود در جلد ۱ دیوانش صفحه ۲۰۵ چنین گوید:

دعوا ورد ماء لستم من حلاله
و حلوا الروابی قبل سیل الاباطح

و از قصیده دیگر او است که در دیوانش در ص ۱۹۸ مذکور است:

متی اری البیض و قد امطرت
سیل دم یغلب سیل البطاح

و نیز از قصیده دیگر او در ص ۱۹۴ است که گوید:

[صفحه ۱۵۰]

قلوب عیش فیك رق نسیمه
کالماء رق علی جنوب بطاح

و از قصیده دیگر او در صفحه ۱۹۱ است که گوید:

بکل فلاه تقود الجیاد
تعثر فیها ببیض الاداحی

فیلجم اعناقها بالجبال
و ینعل ارساعها بالبطاح

و مهیار دیلمی در ضمن قصیده ای که برای نهروانی نوشته دایر به تهنیت او نسبت بامر زناشوئی او گوید:

فما اتفق السعدان حتی تکافئا
اعز بطون فی اعز بطاح

و لو قیل غیر الشمس سیقت هدیه
الی البدر لم افرح له بنکاح

[صفحه ۱۵۱]

و در جلد ۱ دیوان او در صفحه ۱۹۹ ضمن قصیده ای که بصاحب ابوالقاسم نگاشته گوید:

فکن سامعا فی کل نادی مسره
شوارد فی الدنیا و لسن بوارحا

حوامل اعباء الثناء خفائفا
صعدن الهضاب او هبطن الا باطحا

و در آغاز قصیده ای که برای ناصر الدوله بعمان نگاشته گوید:

لمن صاغیات فی الجبال طلائح

تسیل علی نعمان منها الاباطح

و ابو اسحق ابن خفاجه اندلسی (متوفای ۵۳۳ (در ضمن منظومه گوید:

فان انا لم اشکرک و الدار غربه

فلا جادنی غاد من المزن رائح

و لا استشرفت یوما الی به الربا

جلالا و لا هشت الی الاباطح

و در قصیده دیگر او است در ص ۳۷ دیوانش که گوید:

تخایل نخوه بهم المذاکی

و تعسل هزه لهم الرماح

لهم همم کما شمخت جبال

و اخلاق کما دمثت بطاح

[صفحه ۱۵۲]

و از قصیده دیگر او است در ص ۳۷ دیوانش در وصف سگ و شغال گوید:

یجول بحیث یکشر عن نصال

موالله و تحمله رماح

و طورا یرتقی حدب الروابی

و آونه تسیل به البطاح

و در قصیده ای که در تهنیت قاضی القضاه سروده گوید:

بشری کما اسفر وجه الصباح

و استشرف الرائد برقا الاح

و ارتجز الرعد بلج الندی

ریا و یحدو بمطایا ال ریاح

فدنر الزهر متون الربی

و درهم القطر بطون البطاح

و در قصیده ای که در وصف میدان جنگی سروده گوید:

زحمت مناکبه الاعادی زحمه

بسطتهم، فوق البطاح بطاحا

و در قصیده دیگر گوید:

[صفحه ۱۵۳]

غلام کما استخشنت جانب هضبه و لان علی طش من المزمن ابطح و ارجانی (متوفای ۵۴۴ (در ضمن قصیده ای که در ستایش وزیر شمس الملک سرده در ص ۸۰ دیوانش گوید:

لا غر و ان فاضت دما مقلتی

و قد غدت ملء فوادی جراح

بل یا اخا الحی، اذا زرته

فحی عنی ساکنات البطاح

و شهاب الدین معروف به " حیص بیص (" در سال ۵۷۴ در گذشته و در مقابر قریش مدفون شده) در سوگواری اهل بیت علیهم السلام از زبان آنها خطاب به ستمکاران که بکشتن آنها بر خدای متعال تجری نمودند گوید:

مکلنا فکان العفو منا سجیه

فلما ملکتم سال بالدم ابطح

و حللتم قتل الاساری و طالما

غدونا عن الاسرا نعف و نصفح

و این مطلب بخوبی معلوم است که محل شهادت اهل بیت علیهم السلام نوعا در عراق و طف (کربلا) و غیر آن بوده و بعض از آنها در فخ کشته شدند که محل مزبور هر چند جز مکه است ولی در بین مکه و مدینه است که از مکه در حدود شش میل مسافت دارد

[صفحه ۱۵۴]

و بنابراین در جهت ابطح مشهور مکه که عبارت است از وادی محصب در نزدیکی منی در طرف شرقی مکه واقع نیست.
و نیز از جمله قصیده یکی از شعرا که در مرثیه و سوگواری امام سبط " سید الشهداء علیه السلام " سروده این ابیات است:

و تئن نفسی للربوع و قد غدا
بیت النبی مقطع الاطناب

بیت لال المصطفی فی کربلا
ضربوه بین اباطح و روابی

وجه دوم (از اشکالات ابن تیمیه) اینکه سوره " المعارج " مکی است باتفاق دانشمندان و بنابراین ده سال یا بیشتر قبل از واقعه غدیر نازل شده
جواب این اشکال- آنچه از اجماع و اتفاق مذکور حاصل میشود اینست که سوره مزبور من حیث المجموع مکی است نه جمیع آیات آن، بنابراین ممکن است این آیات بالخصوص مدنی باشد، کما اینکه در بسیاری از سوره های نظیر دارد و این ایراد وارد نخواهد بود که: وقتی متیقن شد که سوره ای مکی است یا مدنی لازمه آن اینست که آیات اولین آن نیز یا آیه ای که نام سوره از آن گرفته شده چنان باشد، زیرا چنانکه قبلا نیز اشعار نمودیم، ترتیبی که در آیات و سور ملاحظه میشود بمقتضای توقیف است نه ترتیب نزول، بنابراین امکان دارد نزول این آیات متاخر باشد و مقدم داشتن آنها بر آیاتی که قبلا نازل شده بسبب توقیف باشد، هر چند ما بحکمت این امر واقف نباشیم، همانطور که در اکثر موارد ترتیب در آیات و سور قرآن ما بحکمت آن وقوفی نداریم و چه بسیار نظیر دارد، از جمله:
۱- سوره " عنکبوت، " که مکی است، جز ده آیه از ابتداء آن، بطوریکه این امرد را طبری در جزء بیستم تفسیرش در ص ۸۶ و قرطبی در جلد ۱۳ تفسیرش در ص ۳۲۳ و شربینی در ج ۳ " السراج المنیر " ص ۱۱۶ روایت نموده اند.
۲- سوره " کهف، " مکی است، جز هفت آیه از ابتداء آن که مدنی است

[صفحه ۱۵۵]

و این آیه نیز در سوره نامبرده ": و اصبر نفسک "... نیز مدنی است چنانکه در ج ۱۰ تفسیر قرطبی صفحه ۳۴۶ و ج ۱ " اتقان" سیوطی صفحه ۱۶ مذکور است.

۳- سوره " هود " مکی است مگر این آیه مبارکه ": و اقم الصلوه طرفی النهار "... چنانکه در جلد ۹ تفسیر قرطبی صفحه ۱ مذکور است و این آیه ": فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک ".. چنانکه در جزء ۲ " السراج المنیر " صفحه ۴۰ مذکور است.

۴- سوره " مریم " مکی است، مگر آیه سجده و آیه ": ان منکم الا واردها " بطوریکه در جزء ۱ " الاتقان " سیوطی صفحه ۱۶ مذکور است.

۵- سوره " رعد " مکی است، مگر این آیه ": و لا یزال الذین کفروا "... و بعض آیات دیگر آن و یا عکس این است، بطوریکه قرطبی در جزء ۹ تفسیرش در صفحه ۲۷۸ و رازی در جزء ۶ تفسیرش صفحه ۲۵۸ و شربینی در جزء ۲ تفسیرش صفحه ۱۳۷ بدان تصریح نموده اند.

۶- سوره " ابراهیم " مکی است، مگر این آیه ": الم تر الی الذین بدلوا نعمه الله "... و آیه بعد آن، چنانکه قرطبی در جزء ۹ تفسیرش صفحه ۳۳۸ و شربینی در " السراج المنیر " جزء ۲ صفحه ۱۵۹ بان تصریح نموده اند.

۷- سوره " الاسراء " مکی است، مگر این آیه ": و ان کادوا لیستفزونک من الارض "... تا ": و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا " بطوریکه در جزء ۱۰ تفسیر قرطبی صفحه ۲۰۳ و جزء ۵ تفسیر رازی صفحه ۵۴۰ و جزء ۲ " السراج المنیر " صفحه ۲۶۱ مذکور است.

۸- سوره " حج " مکی است، مگر این آیه: و من الناس من یعبد الله علی حرف، چنانکه در جزء ۱۲ تفسیر قرطبی ص ۱ و جزء ۶ تفسیر رازی ص ۲۰۶ و جزء ۲ " السراج المنیر " ص ۵۱۱ مذکور است.

۹- سوره " فرقان " مکی است، مگر آیه: و الذین لا یدعون مع الله الها

[صفحه ۱۵۶]

آخر، چنانکه در جزء ۱۳ تفسیر قرطبی ص ۱ و جزء ۲ " السراج المنیر " صفحه ۶۱۷ مذکور است.

۱۰- سوره " نمل " مکی است مگر آیه: و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم.. تا آخر سوره مزبور، قرطبی در جزء ۱۵ تفسیرش ص ۶۵ و شربینی در جزء ۲ تفسیرش ص ۲۰۵ بان تصریح نموده اند.

۱۱- سوره " قصص " مکی است، مگر آیه ": الذین آتیناهم الکتاب من قبله " و بقولی مگر آیه ": ان الذی فرض علیک القرآن... ، "چنانکه در جزء ۱۳ تفسیر قرطبی ص ۲۴۷ و در جزء ۶ تفسیر رازی ص ۵۸۵ مذکور است.

۱۲- سوره " المدثر " مکی است، مگر یک آیه در آخر آن، بنا بقولی، چنانکه در جزء ۴ تفسیر خازن صفحه ۳۴۳ مذکور است.

۱۳- سوره " القمر " مکی است، مگر آیه ": سیهزم الجمع و یولون الدبر " شربینی در جزء ۴ " السراج المنیر " صفحه ۱۳۶ این قول را ذکر نموده.

۱۴- سوره " واقعه " مکی است، مگر چهار آیه، چنانکه در جزء ۴ " السراج المنیر " ص ۱۷۱ مذکور است.

۱۵- سوره " المطففین " مکی است مگر آیه اول آن که نام سوره از آن گرفته شده چنانکه طبری در جزء ۳۰ از تفسیرش در ص ۵۸ آنرا روایت کرده.

۱۶- سوره " و اللیل " مکی است مگر آیه اول که نام سوره از آن گرفته شده چنانکه در " الاتقان " جزء ۱ ص ۱۷ مذکور است.

۱۷- سوره " یونس " مکی است، مگر آیه ": و ان کنت فی شک ".. تا دو آیه یا سه آیه یا آیه " و منهم من یومن به، "... چنانکه در جزء ۴ تفسیر رازی ص ۷۷۴ و " اتقان " سیوطی جزء ۱ ص ۱۵ و تفسیر شربینی جزء ۲ صفحه ۲ مذکور است.

[صفحه ۱۵۷]

سوره ها مدنی و مکی

از جمله آنها: سوره " مجادله " مدنی است، مگر ده آیه از اول آن که نام سوره از آنها گرفته شده چنانکه در تفسیر ابی السعود در حاشیه جزء ۸ از تفسیر رازی ص ۱۴۸، و جزء ۴ " السراج المنیر " ص ۲۱۰ مذکور است.

و از جمله سوره " البلد " مدنی است، مگر آیه اول آن که نام سوره بلد از آن گرفته شده تا آخر آیه چهارم، چنانکه این قول در جزء ۱ " الاتقان " ص ۱۷ ذکر شده، و سوره های دیگر که ذکر آنها موجب تطویل است.

علاوه بر این، ممکن است یک آیه دوبار نازل شده باشد، مانند بسیاری از آیات که علماء تصریح نموده اند که از نظر پند و یادآوری و یا از لحاظ اهتمام بشان آنها و یا جهت اقتضاء دو مورد که بیش از یک بار نزول آنرا ایجاب کند، نظیر (بسم الله الرحمن الرحیم) و مانند اول سوره (روم) و مانند: آیه (روح) و مانند آیه ": ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین " و آیه ": و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به "... تا آخر سوره (نحل) و آیه ": من کان عدوا لله... " تا آخر آیه و آیه ": اقم الصلوه طرفی النهار... " و آیه " الیس الله بکاف عبده. " و سوره " فاتحه الکتاب " که یکبار در مکه هنگام واجب شدن نماز و یکبار در مدینه. هنگام برگردانیدن قبله نازل شده و بهمین جهت به (مثانی) نامیده شده.

وجه سوم (از اشکالات ابن تیمیه) اینست که: قول خدای تعالی: و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجاره من السماء... باتفاق (مفسرین) بعد از بدر چند سال قبل از روز غدیر نازل شده است.

جواب. گویا این مرد گمان میکند نظر راویان احادیثی که موید همدیگرند

[صفحه ۱۵۸]

اینست که حارث بن نعمان (آنمرد کافر) آنچه بر زبان آورده از آیه کریمه ایست که سابقا نازل شده و او آنرا در قالب دعا درآورده و در آنروز بیان داشته در صورتیکه خواننده این اخبار بخوبی درک میکند که این گمان درست نیست. و یا اینکه این مرد چنین گمان نمود که در آیاتی که سابقا نازل شده مانعی هست که کسی بان سخن گوید، مگر در این روایت (و نقل این واقعه) جز این ذکر شده؟ که این مرد مرتد (حارث- یا- جابر) چنین کلماتی را بر زبان آورده؟ این مطلب چه ربطی با وقت نزول آیه مزبور دارد؟ آیه مزبور در هر موقع که بوده- بدر- یا- احد بجای خود. این مرد کفر خود را بان آشکار ساخته کما اینکه کفار قبل از او الحاد خود را بان آشکار نمودند مطلب معلوم است ابن تیمیه میخواهد با تعداد اشکالاتی که طرح میکند یک مطلب حق و ثابتی را بزعم خود ابطال نماید

وجه چهارم- این آیه به سبب گفتار مشرکین در مکه نازل شده و حال آنکه در آنجا عذاب بر آنها نازل نگردیده بواسطه وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله در بین آنها. بدلیل قول خدای تعالی: و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون.

جواب- بین عدم نزول عذاب در مکه بر مشرکین با عدم نزول عذاب در اینجا بر این مرد معاند ملازمه نیست. زیرا افعال خدای متعال بسبب اختلاف وجوه حکمت مختلف است، در مورد آنها در آنموقع خداوند متعال میدانست که گروهی از آنها بعدا سلام خواهند آورد و یا از صلب آنها افرادی بوجود خواهند آمد که آنها مسلم خواهند بود بنا براین اگر آنروز با نزول عذاب آنها را

نابود میساخت، با منظور اصلی از بعثت رسول گرامی صلی الله علیه و آله منافات داشت، و نسبت باین فرد منکر و معاند که با کفر بعد از ایمان سیر قهقرائی نموده و علم الهی احاطه دارد باینکه با این گفتار خصمانه و سرسختی در عناد بشاهراه سعادت و هدایت دیگر راهی ندارد و از صلب او هم فرد با ایمانی تولید نمیشود (همانطور که حضرت نوح نسبت

[صفحه ۱۵۹]

بگروه کفار این حقیقت را درک نمود و طبق حکایت قرآن کریم از او- عرض نمود: و لن یلدوا الا فاجرا کفارا ریشه حیات او را بر حسب تمنای خودش برکند و او را کشت، بنابراین، خیلی فرق است بین آن گروه در بدو امر که بامید هدایت و صلاحیت بعدی با آنها مدارا شد و همین رفق و مدارا بود که تدریجا از همان افراد و از اعقاب آنها امت مرحومه تشکیل و احیانا افرادی از آنان که از صلاحیت واقعی محروم و نسل و اعقاب آنها هم فاقد صلاحیت ایمانی بودند در جنگهای خونین هلاک و یا دچار بدبختی های دیگر شدند که در نتیجه گمراهی آنها بوجود خود آنها محدود بود و بدیگری نشر نکرد و فسادیهم نتوانستند برانگیزند آری خیلی فرقست میان این گروه نامبرده و میان این فرد نابکار و سرسخت در عناد و دشمنی، و علم خداوندی باینکه وجود او منشاء فتنه و موجب الحاد است بطوریکه نه در خود او امید هدایتی هست و نه استفاده از نسل او پیش بینی میشود، و اما وجود رسول اکرم صلی الله علیه و آله درست است که رحمت است و عذاب را از امت منع میکند ولی باین نکته هم باید توجه داشت که لازمه رحمت کامله اینست که موانع زیان بخش را هم از جلو راه سعادت امت برطرف کند، و روی همین اساس بود که خدای سبحان آن وجود پلید و انگل زیان بخش را بجرم مخالفت با امر خلافت الهیه که از طرف پیغمبر و خدا اعلام و ابرام شده بسزای بد نهادی خودش رساند، همانطور که همین پیغمبر رحمت در جنگها و غزوات با تیغ بی دریغ خود ریشه ستمکاران را بر می کند و نسبت بکسانی که سرکشی میکردند و امر رسالت را به مسخره و بازی میگرفتند نفرین میفرمود و دعوت آنجناب درباره آن افراد مستجاب میشد!

مسلم در جزء ۲ صحیح خود در ص ۴۶۸ باسنادش از ابن مسعود روایت نموده که: چون قریش سر نافرمانی را در قبال پیغمبر و آیات او پیش گرفتند و از پذیرش اسلام خودداری نمودند پیغمبر درباره آنها دعا فرمود و گفت: بار خدایا، مرا بر آنها یاری فرما بقحط و غلائی هفت ساله مانند دوران یوسف در اثر نفرین پیغمبر سختی و قحطی بانها رو آورد که آنچه داشتند مصرف کردند و گرسنگی و بیچارگی بطوری

[صفحه ۱۶۰]

آنها را مستاصل نمود که بخوردن گوشت مردار و لاشه حیوانات پرداختند و گرسنگی آنها بجائی رسید که قوه بینش از چشم آنها گرفته شده بود و فضا در مقابل دیدگانشان بمانند دود نمایان میشد و این مدلول قول خدای تعالی است که فرماید ": یوم تاتی السماء بدخان مبین " و همین داستان را بخاری نیز در جزء ۲ ص ۱۲۵ روایت کرده.

و در جزء ۷ تفسیر رازی ص ۴۶۷ مذکور است: چون در مکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را قومش تکذیب کردند گفت: بار خدایا سالهای آنان را مانند سالهای یوسف گردان در قحط و غلا، در نتیجه باران از آنها منع شد و از زمین گیاه نروئید و شدت گرسنگی و بی قوتی قریش را بانجا رساند که بخوردن استخوانها و سگان و مردارها مجبورشان ساخت، و چشمان آنها در فضا جز دود نمیدید و همین معنی از قول ابن عباس و مقاتل و مجاهد و ابن مسعود نقل شده و فراء و زجاج آنرا اختیار نموده اند.

و ابن اثیر در جلد ۳ " النهایه " ص ۱۲۴ روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در دعای خود چنین فرمود ": اللهم اشدد

وطاتک علی مضر مثل سنی یوسف " در نتیجه کار زندگی چنان بر آنان سخت شد که ناچار بخوردن علهز شدند، و این داستان را سیوطی در جزء ۱ " الخصایص الکبری " ص ۲۵۷ از طریق بیهقی از عروه و از طریق او و طریق ابی نعیم از ابی هریره روایت نموده است.

و ابن اثیر در جلد ۲ " الکامل " ص ۲۷ گوید: ابو زمعه- اسود بن مطلب بن اسد بن عبد العزی و یاران او از روی تمسخر به پیغمبر صلی الله علیه و آله چشمک میزدند و استهزاء مینمودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره او نفرین کرد که کورد شود و در مرگ فرزند سوگوار شود، نامبرده در سایه درختی نشسته بود که جبرئیل با برگ آندرخت و خارهای آن بر صورت و چشم او زد تا نابینا شد.

[صفحه ۱۶۱]

نامبرده نیز گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مالک بن طلاله بن عمرو بن غبشان نفرین کرد، در نتیجه با اشاره جبرئیل بسر او، چرک و جراحت سر او را فرا گرفت و هلاک شد.

و ابن عبد البر در " الاستیعاب " در حاشیه جزء ۱ " الاصابه " ۲۱۸ روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگامی که راه میرفت بدن مبارکش بجلو متمایل میشد و حکم بن ابی العاص کیفیت راه رفتن آنحضرت را تقلید میکرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی ملتفت عمل او شد، و باو فرمود: چنین باش، حکم بن ابی العاص از آنروز دچار ارتعاش و اختلاج شد، عبد الرحمن بن حسان بن ثابت او را نکوهش نمود، و در هجو عبد الرحمن بن حکم چنین سرود:

ان اللعین ابوک فارم عظامه

ان ترم، ترم مخلجا مجنونا

یمسی خمیص البطن من عمل التقی

و یظل من عمل الخبیث بطینا

و ابن اثیر در ج ۱ " النهایه " ص ۳۴۵ از طریق عبد الرحمن بن ابی بکر روایت نموده که: حکم بن ابی العاص بن امیه پدر مروان، پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله مینشست و هنگامی که آنحضرت سخن میگفت از روی خود را بطریق استهزاء دگرگون میساخت و اشکال مسخره آمیز نشان میداد، پیغمبر او را با آن هیئت دید باو فرمود: چنین باش پس تا هنگام مرگ صورتش بهمان هیئت کریه در اختلاج بود بنا بر روایت دیگر تا دو ماه مبتلا به تشنج و اضطراب شد، و پس از افاقه از اضطراب و تشنج مرض صرع او را فرا گرفت و پس از افاقه از آن گرفتار تشنج و اختلاج بود تا در نتیجه نیرو و گوشت بدن او از بین رفت و بجای اختلاج ارتعاش نیز گفته اند.

و ابن حجر در جلد ۱ " الاصابه " ص ۳۴۵ از طریق طبرانی روایت نموده، و بیهقی در " الدلائل " و سیوطی در ج ۲ " الخصایص الکبری " صفحه ۷۹ از حاکم

[صفحه ۱۶۲]

(در حالیکه بصحت آن تصریح کرده) و از بیهقی و طبرانی از عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق روایت نموده اند که: حکم بن ابی العاص در نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و آله مینشست و هنگام سخن گفتن آنجناب با تغییر چهره و شکل خود آنحضرت را استهزاء مینمود، پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود چنین باش، در نتیجه پیوسته مبتلا باختلاج و تشنج بود تا مرد، و مانند این روایت از طریق دیگر نیز روایت شده و در ج ۱ " الاصابه " ص ۳۴۶ مذکور است که: بیهقی از طریق مالك بن دینار آورده که او از هند پسر خدیجه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نموده که: پیغمبر صلی الله علیه و آله از برابر حکم عبور فرمود، و نامبرده با حرکت دادن انگشت آنحضرت را مسخره و استهزاء نمود، پیغمبر که او و حرکت او را مشاهده فرمود نفرین کرد و فرمود: بار خدایا او را چلپاسه گردان، بلا درنگ مبتلا بخزیدن شد.

و در جلد ۱ " الاصابه " ص ۲۷۶ و جلد ۲ " الخصائص الکبری " صفحه ۷۹ مذکور است که: ابن فتحون از طبری ذکر نموده اینکه: پیغمبر صلی الله علیه و آله از حارث بن ابی الحارثه دخترش جمره را خواستگاری فرمود، حارث گفت: دخترم به بیماری بدی مبتلا است، در حالتی که چنین نبود، ولی پس از آنکه بخانه آمد مشاهده نمود که دخترش مبتلا به برص شده، و در جلد ۲ " الخصائص الکبری " صفحه ۷۸ از طریق بیهقی از اسامه بن زید روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را بماموریتی اعزام فرمود، آن مرد دروغ بر رسول خدا بست، پیغمبر او را نفرین کرد، در نتیجه او را مردار یافتند در حالی که شکم او شکافته شده بود و زمین او را نپذیرفته بود.

و باز در جلد ۱ " الخصائص الکبری " صفحه ۱۴۷ مذکور است که بیهقی و ابو نعیم از طریق ابی نوفل ابن ابی عقرب از پدرش روایت نموده اند که گفت: لهب بن ابی لهب بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و آنحضرت را دشنام داد، رسولخدا صلی الله علیه و آله گفت: بار خدایا سگ خود را بر ما مسلط فرما، گوید: ابو لهب مال التجاره بشام میفرستاد و فرزندش لهب را نیز با غلامان و وکلای خود اعزام میداشت، بانها

[صفحه ۱۶۳]

سفارش نمود که مراقب لهو باشید زیرا من در اثر نفرین محمد صلی الله علیه و آله بر او ترسناك هستم، آنها بهر منزل که فرود میامدند لهب را پهلوی دیوار میخوابانیدند و او را با لباس و اثاث میپوشانیدند، مدتی در راه باین کیفیت از او مواظبت میکردند تا شبی درنده ای آمد و او را بزمین زد و بقتل رسانید.

و بیهقی از قتاده روایت نموده که عتبه بن ابی لهب بر ایذاء رسول خدا صلی الله علیه و آله دست یافت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا من از خدا مسئلت میکنم که سگ خود را بر او مسلط فرماید، نامبرده با جمعیتی از قریش بیرون شد و هنگام شب در حوالی شام در محلی بنام (زرقاء) فرود آمدند، ناگاه شیری بر آن گروه دست یافت و پیرامون آنها گردش کرد تا در میان آن قوم عتبه را یافت، باو حمله نمود و سر او را بدهن گرفت و با دندان از بدن جدا کرد.

و بیهقی از عروه روایت کرده که: در آن شب شیر پس از یافتن آن گروه در آن منزل بسوی دیگر برگشت، آنها از جای برخاستند و عتبه را در میان گرفتند، سپس مجددا شیر آمد و در میان آنها رفت تا بعتبه رسید و سرش را گرفت و شکاند.

و از ابی نعیم و ابن عساکر نیز از طریق عروه مانند آن روایت شده، و ابن اسحاق و ابو نعیم این داستان را از طریق دیگر هم از محمد بن کعب قرظی و غیره روایت نموده اند و اضافه نموده اند که: حسان بن ثابت در این موضوع چنین سروده:

سائل بنی الاشقر ان جئتهم
ما کان انباء ابی واسع

لا وسع الله له قبره
بل ضیق الله علی القاطع

رحم نبی جده ثابت
یدعو الی نور له ساطع

اسبل بالحجر لتکذیبه
دون قریش نهزه القارع

فاستوجب الدعوه منه بما
بین للناظر و السامع

[صفحه ۱۶۴]

ان سلط الله بها کلبه
یمشی الهوینا مشیه الخادع

حتی اتاه وسط اصحابه
و قد علتهم سنه الهاجع

فالتقم الراس بیافوخه
و النحر منه فغره الجایع

مولف گوید: در دیوان حسان جز بیت اول یافت نمیشود و بعد از بیت اول چنین سروده:

اذ ترکوه و هو یدعوهم
بالنسب الاقصی و بالجامع

و اللیث یعلوه بانیابه

منعفرا وسط دم ناقع

لا یرفع الرحمن مصروعهم

و لا یوهن قوه الصارع

و ابـو نعیم از طـاووس روایت کرده که گفت: چون رسول خـدا صـلی الله علیه و آله این آیه را " و النجم اذا هوی " تلاوت فرمود، عتبه بن ابی لهب گفت: من کافر شـدم به پروردگارم نجم، رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: خدا بر تو سـگی از سـگان خود را مسلط فرماید.. تا پایان داستان.

و ابو نعیم از ابی الضـحی روایت کرده که: پسـر ابی لهب گفت: او کافر است بکسی که گفت: و النجم اذا هوی، سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله آن نفرین را فرمود.... تا پایان حدیث.

[صفحه ۱۶۵]

و با توجه باین امور خواهیـد دانست که: عـذابی که بسـبب وجود مقدس پیغمبر صـلی الله علیه و آله بمدلول دو آیه معهود نفی شده مراد نفی فی الجملـه است نه نفی کلی و این معنی مقتضـای حکمت و رعـایت مصـلحت عمـومی است، زیرا عضـوی که فاسـد شـد بالضـروره برای مصـمون مانـدن سـایر اعضـاء آن عضو فاسـد بایـد قطع شود، بخلاف عضوی که قسـمتی از آن بیمار است و آنطور نیست که بـاعث سـرایت بسـایر اعضاء شود و یا عضوی که تمامش صـدمه دیـده ولی امیـد هست که با معالجه بهبودی یابـد خـدای متعال قریش را تهدیـد فرمود بماننـد صاعقه عاد و ثمود که اگر همگی از دین اعراض کردنـد آنها را عـذاب فرماید چنانکه این آیه حاکی است ": فان اعرضوا فقل انـذرتکم صاعقه مثل صاعقه عاد و ثمود " و چون مناط حکم اعراض و همگی بوده و افرادی مومن در میان آنها بوجود آمـد، صاعقه بر آنها نازل نشد، و اگر همگی آنان بگمراهی خود ادامه میدادند صاعقه بر طبق تهدیدی که شده بود بر آنها نازل میگشت در حالتیکه اگر وجود رسول خدا صـلی الله علیه و آله بطور کلی مانع از تمام اقسام عذاب میبود این تهدید درست نبود، و احدی از آنها که گفتیم گرفتار عذاب نمیشد و حتی احدی در غزوات و جنگهای آن حضرت بسبب خشم آن جناب کشته نمیشد، زیرا تمام این امور از اقسام عذاب است، خدای ما را پناه دهد از آنها.

وجه پنجم- (از اشـکالهای ابن تیمیه) اگر این داسـتان (داسـتان حارث) درست و مطابق واقع بود، خود آیتی بود مانند آیت اصحاب فیـل- و چنین آیـتی در خـور آنست که بنقـل و روایت آن همت گماشـته شـود- و نظـائر آن که در خـور نقـل و بیـان است و چون ملاحظه میکنیم مصـنفین در علم از صاحبان مسـندها و صـحاح و فضائل و تفسـیر و تاریـخ و ماننـد اینها این موضوع را راسا توجهی ننموده اند و این داستان جز باین اسناد ناشناس روایت نشده، بنابراین دروغ و بی اساس است.

جواب- قیـاس این داسـتان که یـک حـادثه فردی بوده بـا داسـتان اصـحاب فیـل، نامنـاسب و نـاروا و گزاف است چه، این حادثه در اجتماع آن روز زمینه مناسب و کیفیتی که توجه و اعتناء عمومی را بخود جلب کند نداشته، مضافا بر اینکه در

[صفحه ۱۶۶]

عین حال هدف و مقصود گروهی که شاهد این امر بودند اقتضا مینموده که پرده فراموشی بر آن بکشند همانطور که بر اصل موضوع (امر ولایت در غدیر خم) کشیدند و بقدری پیرامون ابطال آن جد و جهد کردند که نزدیک بود بهدف و مقصود خود نائل گردند و با اشتباه کاری و توطئه های متعصبانه وضع را دگرگون سازند ولی خدای توانا برغم بدخواهان و ناسپاسان نور خود را تابان و بحد کمال میرساند.

حادثه اصحاب فیل، حادثه ای بود بزرگ و مهم و از آیات باهره نبی اکرم صلی الله علیه و آله که گروه عظیمی را دچار بدبختی و هلاکت نمود بطوریکه بر جهانیان مشهود گشت و امتی را که باید روزی مترقی ترین امم باشد از کید آنان نجات بخشید و موجبات بقاء و استقرار آن امت و برقراری و عظمت مقدسات او و پایگاه یگانه پرستی او (کعبه) را که باید طواف گاه امم و مرکز زیارت و عبودیت معتقدین بان باشد که رموز خیر و برکات را در بر دارد امضاء فرمود که در نتیجه آن واقعه اکنون پس از قرنها بزرگترین مظاهر پرستش گاه خدائی است.

بنابراین دواعی و مقاصد در حادثه اولی (اصحاب فیل) غیر از دواعی و مقاصدی است که در واقعه نامبرده (داستان مورد بحث) موجود است، و قیاس آن دو بهمدیگر زورگوئی و اغماض از حق است کما اینکه این فرق و تفاوت در میان معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله بخوبی آشکار است، و بر همین مبنی بعضی از معجزات آن جناب فقط با اخبار آحاد نقل شده و در مقابل بعض دیگر از حد تواتر هم تجاوز نموده، و نیز بعضی از معجزات آنجناب بدون اینکه توجه و اعتنائی بسند آن بشود مورد اتفاق و قبول عموم مسلمین است، و این اختلاف و تفاوت مربوط بخود آن معجزه ها است از حیث عظمت و اهمیت یا شرایط و مقارنات آنها.

اما ادعای ابن تیمیه دایر باینکه طبقات مصنفین این موضوع را باهمال گذرانده اند این نیز گزاف گوئی دیگری است چه در صفحات گذشته، روایت مصنفین این واقعه را ذکر نمودیم که همه از پیشوایان علم و حاملان تفسیر و حافظان

[صفحه ۱۶۷]

حدیث و ناقلان تاریخ میباشند و کتب رجال و شرح حال بزرگان فضائل بسیار آنها را متضمن است و دانشمندان یکی پس از دیگری مراتب درایت و شخصیت آنها را ستوده اند، و بالاخره نمیدانیم مقصود این مرد و مشار الیه او (جز باین اسناد ناشناس... (کیست و چیست؟ زیرا روایاتی که در این زمینه ذکر شد منتهی گشته بحذیفه بن یمان صحابی بزرگوار (شرح حال او در ص ۶۰ گذشت) و سفیان بن عیینه که پیشوائی او در علم و حدیث و تفسیر و مورد اعتماد بودن او در روایت معروف است (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۳۹ گذشت) این از نظر شخصیت (که بر خلاف تصور و ادعای ابن تیمیه در نهایت شهرت و معروفیت و موصوف به ثقه و امانت میباشد).

و اما از لحاظ اسناد باین دو نفر نیز، حفاظ و محدثین و مفسرین و اهل تحقیق این اسناد را شناخته و در خور ذکر و اعتماد دانسته و بدون تردید و انکاری، آیه ای از قرآن کریم و ذکر حکیم را بدین اسناد تفسیر نموده اند، و اینان از کسانی نیستند که با اسنادهای کم ارج و روایات پست و سست قرآن را تفسیر کنند، بلی سابقه امر چنین است و روش اهل دانش چنین بوده ولی. ابن تیمیه سند را منکر و ناشناس پنداشته و در متن آن نیز بمناقشه پرداخته زیرا هیچ چیز از این قبیل با روش ناهموار او تطبیق نمی نماید

وجه ششم- (از اشکالات ابن تیمیه): از این حیث چنین بدست میاید که: حارث نامبرده بسبب اعتراف بمبادی پنجگونه اسلام خود مسلم بوده و بالضروره احدی از مسلمین در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله اکرم بعذاب مبتلا نشده است.

جواب- این حدیث همانطور که اسلام نامبرده را ثابت میکند رده و خروج او را از اسلام نیز در بر دارد بدلیل رد فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و شک و تردید او در آنچه آنحضرت از طرف خدای تعالی خبر داده، بنابراین عذاب در هنگام اسلام داشتن بر

او نازل نشده بلکه بعد از کفر و ارتداد عذاب بر او رسیده همانطور که در صفحه ۱۳۶ گذشت نامبردش پس از شنیدن حدیث، در نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله شک

[صفحه ۱۶۸]

نمود گذشته از این مطلب کسانی هم بوده اند که با وصف اسلام مشمول عقوبت واقع شده اند بعلت تجری که بساحت قدس نبوی صلی الله علیه و آله از آنها سر زده مانند جمره دختر حارث که داستان او در ص ۱۶۲ گذشت و مانند بعضی دیگر که داستان آنها در جواب اشکال چهارم ذکر شد و (برای تایید این موضوع کافیست که) مسلم در صحیح خود از سلمه بن اکوع روایت نموده که: مردی در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله با دست چپ غذا خورد، پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود: با دست راست بخور، گفت نمیتوانم، (در صورتیکه میتوانست) پیغمبر فرمود: از دست چپ ناتوان شوی در نتیجه هیچگاه نتوانست دست چپ خود را بدهان برساند!

و در جلد ۵ صحیح بخاری ص ۲۲۷ مذکور است که: پیغمبر صلی الله علیه و آله بعنوان عیادت بر عرب صحرائی وارد شد، و رسم پیغمبر این بود که هر وقت بعیادت مریض میرفت، میفرمود: باکی نیست، و بر حسب همین رویه بان مرد این سخن را فرمود، عرب بیمار در جواب پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: چنین نیست و بلکه تب است که بر مرد سالخورده هجوم کرده و او را بقبر میبرد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حال که چنین پنداشتی، چنین باشد، در نتیجه آن عرب روز بعد را بشام نرسانید و جان سپرد.

(زیادتی چاپ دوم) و در " اعلام النبوه " ماوردی ص ۸۱ مذکور است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله قدغن فرموده بود که نماز گزار در حال نماز باراستن موی خود نپردازد، آنجناب مردی را دید که در حال نماز چنین میکند، باو فرمود خدای موی تو را زشت گرداند، در نتیجه موی آن مرد ریخت و اصلع شد.

وجه هفتم- (از اشکالات ابن تیمیه) حارث بن نعمان در میان صحابه معروف نیست، چه ارباب حدیث از قبیل ابن عبد البر در" استیعاب " و ابن منده و ابو نعیم اصفهانی و ابو موسی در تالیفات خود در ضمن نامهای صحابه نامی از او بمیان نیاورده اند، و بنابراین وجود چنین کسی پیش ما تحقق نیافته

جواب- کتب مشتمل بر نام و شرح حال صحابه متکفل ذکر تمام صحابه نیست، بلکه هر یک از مولفین این موضوع آنچه از صحابه که در حیطه اطلاع و در

[صفحه ۱۶۹]

حدود بررسی او بوده بذکر آن پرداخته و سپس مولف دیگر آمده و آنچه را که توانسته است از زوایای کتب و آثار از نام و نشان افرادی از صحابه بدست بیاورد که سلف او بر آنها وقوف یافته بر گفته مولف اولی اضافه کرده، و جامع ترین کتابی که در این زمینه یافتیم کتاب " الاصابه بتمییز الصحابه " بن حجر عسقلانی است و مع الوصف نامبرده در آغاز کتاب خود مینگارد: همانا از جمله شریف ترین علوم دینی علوم حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است و از جمله مهمترین موضوعات در خور شناسائی تشخیص اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و تمییز آنها از کسانی است که بعد از آنها آمده اند و گروهی از حفاظ آنچه را که از افراد نامبرده (از صحابه و تابعین) توانسته و اطلاع بر آن یافته در تالیفات خود گرد آورده اند و نخستین کسیکه شناخته ام از آنها که در این موضوع کتاب تصنیف نموده است ابو عبد الله بخاری استکه در این باره تصنیف جداگانه ای بکار بسته و ابو القاسم بغوی و غیر

او از نامبرده نقل کرده انـد و جمعی از طبقه مشایـخ نامبرده نام صـحابه را بانضـمام طبقه بعـدی گرد آورده مانند، خلیفه بن خیاط و محمـد بن سـعد و همچنین افرادی نیز همردیف او ماننـد یعقوب بن سـفیان و ابی بکر بن ابی خیثمه و در این زمینه گروه دیگری نیز بعد از آنها تصـنیفاتی کرده اند مانند ابوالقاسم بغوی و ابی بکر بن ابی داود و عبدان و آنها که کمی قبل از آنها بوده اند مانند طین، و سپس مانند ابی علی بن سکن و ابی حفص بن شاهین و ابی منصور ماوردی و ابی حاتم بن حبان و مانند طبرانی در ضمن کتابش "معجم الکبیر " و سپس مانند ابی عبد الله بن منده و ابی نعیم، سپس مانند ابی عمر بن عبد البر که نامبرده کتاب خود را " استیعاب "نامیـده باعتبـار اینکه گمـان برده تمام آنچه را که در کتب قبل از او بوده در آن جمع آوری کرده مع الوصف مقـدار زیادی از او فوت شده که نام نبرده و ابوبکر بن فتحون در تکمیل کتاب او تالیف جامعی نموده و گروهی هم در دنباله کتاب او تتمه های لطیف تالیف نموده اند و ابو موسی مدینی بر تالیف ابن منده تذییل بزرگی نوشته و در عصر اینان مردمانی بوده اند که تعدادشان مشکل و همه را در این زمینه تصنیف نموده اند تا اینکه دور بقرن

[صفحه ۱۷۰]

هفتم رسیده و در این هنگام عز الدین ابن اثیر کتاب جامعی تالیف نموده و آن را " اسد الغابه " نامیده و در آن بسیاری از تصانیف قبل از خود را جمع نموده ولی او هم بپیروی از پیشینیان خود غیر صحابی را باصحاب مخلوط کرده و از توجه و تنبیه بر بسیاری از اوهـام که در کتب آنـان وجود دارد غفلت ورزیـده، سپس، حافـظ ابو عبـد الله ذهبی در کتاب خود نامهائی را که در کتاب او (ابن اثیر) ذکر شده جدا کرده و بر آنها افزوده و کسانی را که وی بغلط از آنها ذکری بمیان آورده و یا آنهائی را که صحابی بودن آنها بصحت نپیوسته نـام برده ولی در عین حـال این اقـدام او شامـل همه نشـده و بمقصود نزدیک نیامـده و با تتبع و کاوشـی که نمودم (دنباله سـخنان ابن حجر است) بنامهائی برخوردم که نه در کتاب او (ذهبی) و نه در اصل آن کتاب (اسـد الغابه) با وجود مطابقت با شرایط آن دو نیست.

در نتیجه کتـاب بزرگی گرد آوردم و در آن صـحابه را از غیر صـحابه جـدا نمودم و با همه این کوششـها حتی بر یکـدهم از اسامی صحابه نسبت بانچه که از ابی زرعه رازی نقل شده وقوف حاصل نگشت، ابو زرعه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات یافت در حالی که، کسانی که او را دیدند و سـخن او را شـنیدند بیش از یکصد هزار تن بوده اند از مرد و زن که همه آنها با وصف دیدار و یا استماع سخنان آنجناب از او روایت کرده اند.

ابن فتحون پس از ذکر این مطلب در ذیل " استیعاب " گوید: ابو زرعه این داسـتان را در جواب پرسـش کسـی که درباره خصوص راویـان از او سـئوال نمود، بیان داشـته، تا چه رسـد بغیر آنها و مع الوصف تمام آنها که در " استیعاب " مـذکور است یعنی آنها که بنـام یـا کنیه ذکر شـده انـد سه هزار و پانصـد نفرنـد، و ابن فتحـون ذکر نمـوده که آنچه را که مطـابق شـرط او (صـاحب استیعـاب) اسـتدارک بان نموده قریب باین تعداد است. و من بخط حافظ ذهبی خواندم که در پشت کتاب تجرید خود نوشته بود: شاید همگی هشـتهزار نفر باشـند، اگر بیش از این تعـداد نباشـند کمتر از این نیسـتند، سـپس بخـط او دیـدم که: تمـام آنها که در " اسـد الغابه" مذکورند

[صفحه ۱۷۱]

هفتهزار و پانصد و پنجاه و چهار نفرند، و از جمله چیزهائی که گفتار ابی زرعه را تایید میکند مندرجات در صحیحین است از قول

کعب بن مالک در داستان تبوک که گوید: مردم بسیاری حضور داشتند که در دفتری آنها را نمیتوان بشمار درآورد و در آنچه که خطیب بسند صحیح از ثوری نقل و ثبت نموده چنین است: آنها که علی علیه السلام را بر عثمان مقدم بدارند در واقع بدوازده هزار نفر نسبت ناروا داده اند که همگی از اشخاصی بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام وفات خود از آنها راضی بود، نووی گوید: این سخن مربوط به دوازده سال بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله است یعنی پس از آنکه در عهد خلافت ابی بکر در قضیه رده و فتوحات مسلمین بسیار از کسانی که نامهای آنان ضبط نشده است از میان رفته بوده اند و سپس در دوره خلافت عمر در ضمن فتح ها و در طاعون عمومی و عمواس و غیر آن کسانی که از شماره بیرون هستند مرده بوده اند و سبب پنهان ماندن نام های آنان اینست که اکثر آنها در حجه الوداع حضور داشته اند: و خدا داناتر است. اه

و چنانکه قبلا در ج ۱ ص ۳۰ اشعار شد: عده حاضر در حجه الوداع که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند یکصد هزار تن یا بیشتر بوده اند در اینصورت چگونه برای این کتب ممکن بوده که نام تمام این گروه عظیم را ثبت و ضبط نمایند؟ اصولا از مجرای طبیعی خارج است که بنام و شرح حال این جمعیت بطور کامل احاطه و تسلط یافت، چه بیشتر این گروه در صحراها و کوهسارها و مناطق متفرقه پراکنده بودند و در مجامع و شهرها مراوده و آمد و رفتی نداشتند مگر برای مقاصد خاص که احیانا در مواقع اتفاقی برای بدست آوردن حوائجی در آنمجامع حاضر میشدند و صحبت و روایتی را درک می نمودند و در آنگونه مواقع دیوان محاسبه و دفاتری نبود که نام هر که وارد و خارج میشود ثبت و ضبط گردد و احوال آنان بررسی شود.

[صفحه ۱۷۲]

در اینصورت برای اهل تحقیق میسر نخواهد بود که باحوال و شئون امتی احاطه پیدا کنند که وضع آنها چنین است، ناچار مصنفین به ثبت و ضبط نام کسانی مبادرت نموده اند که در روایات بیشتر نامشان برده شده و یا وجود آنها در حوادثی که رخ داده واجد اهمیت خاصی بوده است، با این کیفیت که بیان شد اگر نام شخصی در چنین کتب ذکر نشد انکار وجود او از حیطه انصاف خارج است، و با اصول و مقررات بحث و استدلال سازش ندارد، وانگهی، ممکن است مولفین کتب مشتمل بر شرح حال صحابه بعلت رده و کفریکه در سرانجام زندگی از این شخص مشهود گشت از ذکر نام او و صرف نظر نموده باشند.

و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر (سوره لقمان)

[صفحه ۱۷۳]

عید غدیر در اسلام

اشاره

از جمله اموریکه بمنظور ثبات و نشر داستان غدیر و جاودان ماندن خاطره آن و تامین تحقق و ثبوت مفاد آن مورد توجه و اهتمام بوده، عید گرفتن این روز تاریخی است که همه ساله در روز و شب آن مجامع و محافل و تشکیل شود و مراسم بندگی خدا و ابراز خشوع بدرگاه احدیت اجراء گردد و سیره نیکی و بخشش و بذل وجوه بریه و توجه بحال ناتوانان و مستمندان و توسعه بزندگی خانواده ها و عائله ها و در بر کردن لباس های نو و زیبا با آرایش، پیروی و مورد عمل قرار گیرد، و در نتیجه اجراء این تشریفات و

تظاهرات در میان مردم معتقد است که توجه عموم طبقات بطرف یک وضع نوین و منظره جالب معطوف شده و این وضع بیخبران را وا میدارد به تفحص و پرسش علل و موجبات آن و منجر میشود به تجسس از روایت آن و دانایان به بیان روایات متواتره مشتمل بر این امر خطیر پرداخته و گویندگان و سرایندگان به ایراد خطابه و انشاء قصاید و منظومات می پردازند و بدین وسائل رشته روایت غدیر خم و اسناد آن بیکدیگر متصل و پیوسته گشته و در میان هر قوم و گروه و در هر عصر و زمان این خبر تکرار و این داستان بزبانها جاری و طرق متصله آن در اذهان محفوظ و پایدار می گردد.

آنچه از این کیفیت برای اهل تحقیق آشکار میشود دو امر است، یکی اینکه عید غدیر خم اختصاص بگروه شیعه فقط ندارد و هر چند که این گروه نسبت باین امر علاقه خاصی ابراز مینمایند ولی در عین حال دیگران هم از سایر فرق مسلمین در این عید با شیعه شرکت مینمایند، بیرونی در " الاثار الباقیه فی القرون الخالیه " ص ۳۳۴ این روز را از جمله اعیادی ذکر نموده که مورد توجه و اعتناء اهل اسلام است، و در " مطالب السئول " تالیف ابن طلحه شافعی در ص ۵۳ چنین مذکور است: روز غدیر خم را امیرالمومنین علیه السلام در شعر خود یاد کرده و این روز عید گشته برای

[صفحه ۱۷۴]

اینکه روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجناب را باین جایگاه ارجمند (ولایت) منصوب نموده و او را بدین جهت بر جمیع خلق برتری بخشیده، و در ۵۶ گوید: هر معنائی که ممکن است لفظ مولی دلالت بر آن داشته باشد نسبت بشخص رسول خدا صلی الله علیه و آله همان معنی را برای علی علیه السلام قرار داده و این مرتبه ایست عالی و جایگاهی است رفیع و مقامی است شامخ که آنجناب را بدان مخصوص نموده و بهمین جهت این روز، روز عید و هنگام سرور و شادمانی و موسم انبساط و مسرت دوستان او گشته... انتهی

این جمله خود اشتراک تمام مسلمین را در عید گرفتن این روز ثابت مینماید، خواه ضمیر (دوستان او) به پیغمبر صلی الله علیه و آله برگردد و خواه به علی علیه السلام برگردد، اگر به پیغمبر برگردد که مطلب واضح است، و اگر بعلی علیه السلام برگردد باز مقصود حاصل است، زیرا همه مسلمین علی علیه السلام را دوست دارند چه آنها که او را جانشین بلا-فصل پیغمبر صلی الله علیه و آله میدانند و چه آنها که آنحضرت را چهارمین خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده اند.

و در میان تمام فرق مسلمین کسی نیست که با آنجناب سر عداوت و دشمنی داشته باشد جز تعداد ناچیزی از خوارج که آنها از دین اسلام خارج شده اند.

و کتب تاریخ درسهایی از این عید بما میدهد و حاکی است که امم اسلامی در شرق و غرب جهان بر این عید توافق دارند و مردم مصر و مغاربه و عراق از قرون گذشته باین روز دایر بعید بودن آن توجه و اعتناء داشته و روزی بوده نزد آنان که نماز و دعا و خطبه و انشاد شعر در آن معمول بوده چنانکه در کتب مربوطه مفصلا مذکور است.

و در موارد عدیده از " وفیات الاعیان " تالیف ابن خلکان- اتفاق عموم مسلمین بر عید بودن این روز استفاده میشود، مثلا در شرح حال مستعلی پسر مستنصر- در جلد ۱ ص ۶۰ چنین مذکور است: بیعت با نامبرده در روز عید غدیر خم واقع شده و آن هجدهم ذی الحجه است بسال ۴۸۷، و در شرح حال مستنصر بالله عبیدی

[صفحه ۱۷۵]

در جلد ۲ ص ۲۲۳ چنین مذکور است: نامبرده شب پنجشنبه هجدهم ذی الحجه سال ۴۸۷ وفات یافت، سپس خود گوید: و این شب، شب عید غدیر است، یعنی شب هجدهم ذی الحجه، و آن، غدیر خم است، و گروه بسیاری را یافتم که سوال میکنند از این شب که در چندم ذی الحجه بوده؟ و این مکان (غدیر خم) بین مکه و مدینه است و در آن گودال آبی است و گفته میشود که در آنجا درخت زاری است که آب در آن جمع میشود، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفر حجه الوداع از مکه مشرفه بازگشت و باین مکان رسید و با علی بن ابی طالب علیه السلام برادری خود را اعلام فرمود، گفت: علی از من بمنزله هارون است از موسی بار خدایا، دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن دار آنکه را که او را دشمن بدارد و یاری فرما آنکه را که او را یاری نماید و خار گردان آنکه را که او را خار نماید، و شیعه باین روز علاقه زیادی دارند. و حازمی گوید: آنجا وادیی است بین مکه و مدینه و نزد جحفه گودالی است که در آنجا پیغمبر صلی الله علیه و آله خطبه خواند و این وادی بدشواری و شدت گرمی موصوف و معروف است.

و همین مطلب را (دایر بعلاقه زیاد شیعه باین روز) که ابن خلکان ذکر نموده مسعودی نیز در " التنبیه و الاشراف " ص ۲۲۱ بعد از ذکر حدیث غدیر بیان داشته گوید: و فرزندان علی علیه السلام و شیعیان او این روز را بزرگ میشمارند، و مانند این مطلب را ثعلبی در " ثمار القلوب " نگاشته، پس از آنکه شب غدیر را از شبهای مضاف بنام و مشهود در نزد امت شمرده در ص ۵۱۱ گوید: و این همان شبی است که فردای آن رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم بر جهاز شتران خطبه خواند و ضمن خطبه خود فرمود:

[صفحه ۱۷۶]

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، اخذل من خذله.

شیعه این شب را بزرگ میشمارند و آن را بشب زنده داری و قیام بعبادت بسر میبرند... انتهی

بلی آنها معتقدند که نص و تصریح بر خلاف بلا فصل (علی علیه السلام) در آن تحقق یافته، و آنان گرچه باین عقیده از سایرین جدا و منفردند ولی در این که شب غدیر از شبهای مضاف بنام و مشهور است با امت اسلامی متفق و همعقیده میباشند، و این شهرت و اهمیت نیست مگر بسبب اعتقاد بامر خطیر و بزرگی و فضیلت آشکاری که در بامداد آن صورت گرفته. و وقوع همین امر بزرگ و مهم در این روز آنرا روز خاص یا عید مبارکی گردانده است، و در اثر این اعتقاد در فضیلت روز غدیر و شب آن، فرط اشتهار این جهت تا بحدی رسیده که زیبائی و فروغ (در بیانات شاعرانه و مغازلات ادیبانه) بان تشبیه شده، تمیم بن معز صاحب دیار مصریه که در سال ۳۷۴ وفات یافته ضمن قصیده که با خرزی در " دمیه القصر " ص ۳۸ از او نقل نموده چنین سروده:

تروح علینا باحداقها
حسان حکتهن من نشرهنه

نواعم لا یستطعن النهوض
اذا قمن من ثقل اراد فهنه

حسن کحسن لیالی الغدیر
و جئن ببهجه ایامهنه

و از جمله دلائل این امر، تهنیت و مبارك بادی است که بوسیله شیخین و زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و جز آنها از صحابه بامر رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت بامیرالمومنین علیه السلام صورت گرفته، بطوریکه قریبا بچگونگی آن واقف خواهید شد و تهنیت و مبارك

[صفحه ۱۷۷]

باد از خواص عید و مواقع شادمانی و سرور است.

امر دوم، اینست که سابقه این عید امتداد داشته و پیوسته در اعصار و قرون گذشته چنین بوده تا دوران عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و آغاز پیدایش این فضیلت و عید، روز غدیر بوده است در حجه الوداع پس از آنکه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله جایگاه استوار و ثابت خلافت کبری را آشکار و مرکز امارت خود را از وجهه دینی و دنیوی بان گروه عظیم از پیروان خود ابراز فرمود و مبنای رفیع دین مقدسش را معین داشت، در نتیجه روز مزبور عالیترین اشتهار را بدست آوردن تا بحدی که هر کس با اسلام و معالم اسلام وابسته و معتقد بود از موقعیت آنروز قرین مسرت گردید، چه مسرتی از این بالاتر که در چنین روزی مرکز شریعت و سرچشمه ریزش و فیضان انوار تابان احکام دین معلوم و مشهود گشته و دیگر امیال و اهواء این و آن این پایگاه استوار را زایل و منقلب نمیکند و جهل و ابهامی وجود ندارد که این امر صریح را در گودال پست اوهام پنهان نماید، چه روزی بزرگتر از این روز هست؟ در حالتیکه سنن و آداب شریعت در این روز آشکار گشته و شاهراه سعادت نمایانده شده و تکمیل دین و اتمام نعمت در آن صورت گرفته و قرآن کریم آن را تایید و پشتیبانی نموده.

زمانی که پادشاهان صوری بر سریر سلطنت تکیه میزنند ملت آنروز را روز شادی و مسرت و عید میگیرند و بافتخار آن چراغان میکنند، محافل جشن تشکیل میدهند و گروه گروه در آن مجامع و محافل مجتمع شده و خطباء و ادباء بایراد خطابه و سرودن مدایح و قصائد میپردازند و خوانهای نعمت میگسترانند چنانکه این سیره و عادت در هر قوم و ملتی معمول است، بنابر این قاعده روزی که سلطنت اسلامی ولایت عظمای دین تحقق یافته بنام شخصیتی که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بوحی الهی او را با تصریح و تاکید بان مقام منصوب فرموده سزاوارتر است که چنین روزی عید گرفته شود و مجلل ترین مظاهر جشن و سرور در آن نمایان گردد، و باعتبار اینکه چنین روزی از اعیاد دینی است شایسته و روا است که مضافا بر اجراء مراسم شادی و مسرت اموری نیز که موجب قرب بدرگاه حضرت باری است از روزه و نماز

[صفحه ۱۷۸]

و دعا و غیره مورد عمل قرار گیرد چنانکه قریبا بوظائف و مقررات مذکوره نیز واقف خواهید شد انشاء الله تعالی.

و برای تامین همین منظور و اموریکه ذکر شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود، حاضرین در آن مجمع را از امت خود که از جمله آنها شیخین (ابوبکر- و عمر) بودند و دیگر بزرگان قریش و وجوه انصار و همچنین زوجات خود را که بر امیر المومنین علیه السلام وارد شوند و او را باین منصب عالی و حظ وافریکه بسبب عهده دار شدن مقام ولایت کبری و اریکه امر و نهی در دین خدا احراز نموده تهنیت و شاد باش گویند.

داستان تهنیت

امام طبری- محمد بن جریر- در کتاب (الولایه) حدیثی را باسناد خود آورده از زید بن ارقم که قسمت زیادی از آن در صفحات ۹۲- ۸۹ ذکر شد و در پایان حدیث مزبور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای گروه مردم بگوئید: پیمان بستیم با تو از صمیم قلب و عهد نمودیم با زبان و دست بیعت دادیم بر این امر، عهد و پیمان و بیعتی که اولاد و اهل بیت و کسان خود را بدان وادار نمائیم و بجای این سیره مقدس روش دیگری را نپذیریم و تو گواه بر ما هستی و خداوند از حیث گواهی کافی است، بگوئید آنچه را بشما تلقین و تعلیم نمودم و سلام کنید بر علی با تصریح بفرماندهی اهل ایمان و بگوئید: الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله همانا خداوند هر صدا و آهنگی را میشناسد و میشنود و بخیانت هر خائن واقف است، پس هر کس پیمان شکنی کند بزیان خود کرده و کسیکه به پیمان خدائی وفادار بماند خدای پاداش بزرگ باو خواهد داد، بگوئید چیزی را که موجب رضایت خداوند است و اگر ناسپاسی کنید خداوند از شما بی نیاز خواهد بود.

زید بن ارقم گفت: در این هنگام مردم رو بطرف رسولخدا صلی الله علیه و آله شتافتند در

[صفحه ۱۷۹]

حالیکه همه میگفتند ": سمعنا و اطعنا علی امر الله و رسوله بقلوبنا " یعنی: شنیدیم و بر امر خدا و رسولش از صمیم قلب فرمانبرداریم، و اول کسانی که دست خود را بعنوان اطاعت و بیعت بپیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام رسانیدند، ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند با باقی مهاجرین و انصار، و سایر مردم تا هنگامیکه نماز ظهر و عصر در یک وقت خوانده شد و این جریان امتداد یافت تا نماز مغرب و عشاء نیز در یك وقت خوانده شد و تا سه روز امر دست دادن و بیعت پیوسته ادامه داشت.

و این روایت را احمد بن محمد طبری مشهور به (خلیلی) در کتاب " مناقب علی ابن ابی طالب علیه السلام) که در سال ۴۱۱ در قاهره تالیف نموده از طریق استادش محمد بن ابی بکر بن عبد الرحمن آورده و در روایت او چنین مذکور است: در نتیجه (امر بپیغمبر صلی الله علیه و آله) مردم ببیعت با او شتافتند و گفتند: شنیدیم امر خدا و رسولش را بدل و بزبان و بجمیع جوارح و اعضاء خود فرمانبرداریم سپس خود را با دست های گشاده برای مصافحه و بیعت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام افکندند و اول کسیکه دست بیعت به رسول خدا صلی الله علیه و آله داد ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر بود و سپس باقی مهاجرین و سائر مردم بر حسب طبقات و مراتبشان، تا اینکه نماز ظهر و عصر در یکوقت بجا آورده شد و همچنین نماز مغرب و عشاء در یک زمان انجام گرفت و تا سه روز پیوسته امر دست دادن خلق و بیعت آنها ادامه داشت. و رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بیعت هر دسته و گروهی میفرمود: الحمد لله الذی فضلنا علی جمیع العالمین و در نتیجه دست دادن و مصافحه سنت جاریه و رسم متداولی گشت تا آنجا که آن را کسانی بکار بردند که ذی حق بودند.

و در کتاب " النشر و الطی " این داستان چنین ذکر شده: سپس مردم بسوی آنجناب شتافتند در حالتیکه میگفتند بلی. بلی. شنیدیم و امر خدا و رسولش را با

[صفحه ۱۸۰]

ایمان قلبی فرمانبرداریم و با دستهائی که برای بیعت گشوده بودند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام فرو افتادند و این مراسم ادامه داشت تا اینکه نماز ظهر و عصر در یکوقت خوانده شد و بقیه روز نیز ادامه داشت. تا اینکه نماز مغرب و عشاء نیز

در یکوقت انجام یافت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آمدن هر دسته از مردم و بیعت آنها میفرمود: الحمد لله الذی فضلنا علی العالمین.

و مولوی، ولی الله لکهنوی در " مرآت المومنین " در ذکر داستان غدیر باین مضمون نگاشته: سپس عمر آنجناب را ملاقات نمود و باو گفت: گوارا باد تو را ای پسر ابی طالب صبح و شام نمودی در حالیکه مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان هستی. و پیوسته هر یک از اصحاب با آنجناب روبرو میشد و او را تهنیت میگفت.

و مورخ، ابن خاوند شاه- متوفای ۹۰۳ در " روضه الصفا " جزء دوم از جلد ۱ ص ۱۷۳ بعد از ذکر حدیث غدیر باین مضمون نگاشته: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیمه اختصاصی خود جلوس فرمود و بر حسب امر آنحضرت امیرالمومنین علیه السلام در خیمه دیگر نشست، و امر فرمود بطبقات مردم که بخیمه آنجناب روند و او را تهنیت بگویند و پس از پایان تهنیت مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله بمادران اهل ایمان (زوجات خود) امر فرمود که آنها نیز بنزد آنحضرت روند و تهنیت بگویند و آنان نیز باین وظیفه اقدام نمودند، و از جمله کسانی که از صحابه بانحضرت تهنیت گفت: عمر بن خطاب بود که بانجناب گفت: گوارا باد تو را ای پسر ابی طالب صبح نمودی در حالیکه مولای من و مولای تمام مردان و زنان با ایمان هستی.

و مورخ- غیاث الدین، متوفای ۹۴۲ در " حبیب السیر " در جزء سوم

[صفحه ۱۸۱]

از جلد ۱ ص ۱۴۴ باین مضمون نگاشته، سپس امیرالمومنین علیه السلام بر حسب امر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیمه که مخصوص آنجناب بپا شده بود قرار گرفت و مردم بدیدار و تهنیت او شتافتند و در میان آن عمر بن خطاب بود که بانحضرت گفت: به. به ای پسر ابی طالب، صبح کردی در حالیکه مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان هستی، سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله بمادران اهل ایمان (زوجات خود) امر فرمود که بر امیرالمومنین علیه السلام داخل شوند و او را تهنیت گویند.

و خصوص داستان تهنیت شیخین را تعداد بسیاری از پیشوایان حدیث و تفسیر و تاریخ اهل سنت که عده آنان قابل توجه است روایت نموده اند، چه آنها که این داستان را بطور مرسل تردید ناپذیر روایت نموده اند و چه آنها که آنرا بمسانید صحیح- و رجال ثقه و مورد اعتماد روایت نموده اند که سلسله ناقلین منتهی میشود بتعدادی از صحابه مانند ابن عباس و ابی هریره و براء بن عازب و زید بن ارقم.

و از جمله پیشوایان حدیث و تفسیر که داستان مزبور را روایت کرده اند:

۱- حافظ ابوبکر عبد الله بن محمد بن ابی شیبه متوفای ۲۳۵ (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۵۱ ذکر شد) در (المصنف) باسناد خود از براء بن عازب روایت نموده که گفت: در سفری با رسولخدا صلی الله علیه و آله بودیم و در غدیر خم فرود آمدیم، در این هنگام بانگ نماز جماعت بلند شد و زیر درختی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله از خار و خاشاک روفته شد، و آنحضرت نماز ظهر را خواند سپس دست علی علیه السلام را گرفت و (خطاب بمردم) فرمود: آیا میدانید که من اولی هستم بهر مرد و زن مومن از خودش؟ گفتند: آری پس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: بار خدایا هر کس، من مولای اویم، علی مولای او است، بار خدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او. پس از این جریان عمر آنجناب را ملاقات کرد و گفت: گوارا باد تو را، ای پسر ابی طالب، صبح و شام نمودی در حالیکه مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان هستی.

۲- امام و پیشوای حنبلیان، احمد بن حنبل متوفای ۲۴۱ در جلد ۴ مسند

[صفحه ۱۸۲]

خود در ص ۲۸۱ از عفان، از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از عدی بن ثابت، از براء بن عازب روایت نموده که گفت: ما با رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بودیم. تا پایان روایتی که بلفظ مذکور از طریق ابن ابی شـیبه ذکر شد، با این فرق که در روایت مزبور در آغاز اعلام ولایت کلمه اللهم- (بار خدایا) ذکر نشده است

۳- حافظ ابوالعباس شیبانی نسوی، متوفای ۳۰۳ (شرح حال او در ج ۱ صفحه ۱۶۶ گذشت) گوید: حدیث نمود ما را هدبه، از حماد بن سـلمه، از زید، و ابو هارون، از عدی بن ثابت، از براء که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر " حجه الوداع " بودیم چون بغـدیر خم آمـدیم، زیر دو درخت برای رسول خـدا صـلی الله علیه و آله روفته شد و بانگ نماز جماعت بلند شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السـلام را طلبیـد و دست او را گرفت و در طرف راست خود او را بپا داشت، سـپس فرمود: آیا من بهر فردی اولی (سـزاوارتر) نیسـتم از خودش؟ گفتنـد: آری. هستی. فرمود پس این مولاـی کسـی است که من مولاـی اویم، بـار خـدایا، دوست بدار دوسـتان او را و دشـمن دار دشـمنان او را، سپس عمر بن خطاب با او ملاقات کرد و گفت: گوارا باد تو را، صبح و شام نمودی در حالیکه مولای هر مرد و زن با ایمان هستی.

۴- حافظ، ابویعلی موصـلی متوفای ۳۰۷ (شـرح حال او در ج ۱ ص ۱۶۶ گذشت) این داسـتان را در مسـند خود از هدبه، از حماد تا پایان سند و متن مذکور در طریق شیبانی روایت نموده است.

۵- حافظ ابو جعفر، محمـد بن جریر طبری، متوفای ۳۱۰ در جلد ۳ تفسیرش در ص ۴۲۸ بعد از ذکر حدیث غدیر گوید: سپس عمر او را ملاقـات نمود و گفت: گوارا بـاد تو را ای پسـر ابی طـالب، صـبح نمودی در حـالیکه مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان هستی و این گفته ابن عباس و براء بن عازب و محمد بن علی است.

۶- حافظ احمـد بن عقـده کوفی، متوفای ۳۳۳ در کتـاب الولاـیه که آن اول کتـاب است از اسـتاد خود ابراهیم بن ولیـد بن حماد از یحیی بن یعلی از حرب بن صبیح از پسر خواهر حمید طویل، از ابن جدعان، از سعید بن مسیب روایت نموده

[صفحه ۱۸۳]

که گفت: بسـعد بن ابی وقاص گفتم: من میخواهم راجع بامری از تو سوال کنم ولی پرهیز میکنم، گفت: آنچه میخواهی سوال کن، همانـا من عموی تو هسـتم، گفتم: سوال من از برپـا ایسـتادن رسول خـدا صـلی الله علیه و آله است در میان شـما در روز غـدیر خم، گفت: بلی هنگام ظهر در میان ما ایستاد و دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود:

من کنت مولاه، فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، سپس ابوبکر، و عمر گفتند: گردیدی ای پسر ابی طالب مولای هر مرد و زن با ایمان.

۷- حافظ ابو عبد الله مرزبانی بغدادی متوفای ۳۸۴ این داستان را باسنادش از ابی سعید خدری در کتاب خود (سرقات الشعر) روایت نموده است.

۸- حافظ علی بن عمر دار قطنی بغـدادی، متوفای ۲۸۵- حـدیث غدیر را باسـناد خود روایت نموده و در آن مذکور است که: چون ابابکر و عمر جریان را شـنیدند باو گفتند: گردیدی ای پسر ابی طالب مولای هر مرد و زن با ایمان، ابن حجر در صواعق ص ۲۶ این حدیث را از او حکایت کرده و از طریق خطیب بغدادی نیز در ص ۱۱۹- بلفظ دیگر از او ذکر شد.

۹- حافظ ابو عبـد الله ابن بطه حنبلی متوفای ۳۸۷، این داسـتان را باسنادش در کتاب خود " الابانه " از براء بن عازب بلفظ حافظ ابو

العباس شیبانی (که مذکور افتاد) با اسقاط جمله (امسیت " گردیدی) " روایت نموده.

۱۰- قاضی ابوبکر باقلانی بغدادی، متوفای ۴۰۳ (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۷۷ گذشت) داستان مزبور را در کتاب خود " التمهید فی اصول الدین " ص ۱۷۱ با دقت در سند روایت نموده است.

۱۱- حافظ ابو سعید خرگوشی، نیشابوری متوفای ۴۰۷، این حدیث را در تالیف خود (شرف المصطفی) باسنادش از براء بن عازب بلفظ احمد بن حنبل، و

[صفحه ۱۸۴]

باسناد دیگر از ابی سعید خدری روایت نموده و لفظ او چنین است: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرا تهنیت بگوئید. مرا تهنیت بگوئید. همانا خداوند مرا مخصوص فرمود به نبوت و اهل بیت مرا مخصوص فرمود بامامت، پس از این جریان عمر بن خطاب امیرالمومنین علیه السلام را ملاقات نمود و گفت: خوشا بحال تو یا ابا الحسن، گردیدی مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان.

۱۲- حافظ احمد بن مردویه اصفهانی، متوفای ۴۱۶ حدیث مزبور را در تفسیر خود از ابی سعید خدری روایت کرده در آن مذکور است: سپس عمر بن خطاب علی را ملاقات نمود و گفت: گوارا باد تو را ای پسر ابی طالب، صبح و شام نمودی در حالیکه مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان هستی.

۱۳- ابو اسحق ثعلبی، متوفای ۴۲۷ در تفسیر خود (الکشف و البیان) روایت نموده گوید: خبر داد ما را، ابو القاسم یعقوب بن احمد سری، از ابوبکر محمد بن عبد الله بن محمد، از ابی مسلم ابراهیم بن عبد الله کجی، از حجاج بن منهال از حماد (ابن سلمه)، از علی بن زید، از عدی بن ثابت، از براء بن عازب که گفت چون با رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع در غدیر خم فرود آمدیم، نماز جماعت را اعلام کرد و زیر دو درخت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله از خار و خاشاک رفته شد، سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من اولی بمومنین از خودشان نیستم؟ گفتند: بلی. هستی. فرمود این مولای کسی است که من مولای اویم. بار خدایا دوست دار دوستان او را و دشمن دار دشمنان او را. گفت: پس از این جریان عمر او را ملاقات کرد و گفت: گوارا باد تو را ای پسر ابی طالب، گردیدی مولای هر مرد و زن با ایمان.

۱۴- حافظ، ابن سمان رازی، متوفای ۴۴۵ این حدیث را باسناد خود از براء بن عازب بلفظ مذکور از احمد بن حنبل روایت نموده و روایت مزبور را محب الدین طبری در " الریاض النضره " جلد ۲ ص ۱۶۹ و شنقیطی در (حیاه علی بن ابی- طالب علیه السلام) در ص ۲۸ از او حکایت نموده اند.

[صفحه ۱۸۵]

۱۵- حافظ ابوبکر بیهقی، متوفای ۴۵۸، حدیث مزبور را بدون ذکر رجال سند از براء بن عازب- بطوریکه در (الفصول المهمه) ابن صباغ مالکی مکی ص ۲۵ مذکور است روایت نموده و چنانکه در (درر السمطین) جمال الدین زرندی حنفی مذکور است همین حدیث را بسندیکه بعدا خواهد آمد از ابی هریره روایت نموده و از طریق خوارزمی هم خواهد آمد که از او، از براء و از ابی هریره روایت نموده است.

۱۶- حافظ، ابوبکر، خطیب بغدادی متوفای ۴۶۳، روایت از او بدو سند صحیح از ابی هریره در ص ۱۱۹ گذشت.

۱۷- فقیه، ابو الحسن، ابن المغازلی، متوفای ۴۸۳ در کتاب " المناقب " گوید: خبر داد ما را ابوبکر احمد بن محمد بن طاوان از ابوالحسن احمد بن حسین بن سماک، از ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر خلدی، از علی بن سعید بن قتیبه رملی از ضمره... تا آخر سند و لفظ مذکور از طریق خطیب بغدادی ص. ۱۱۹ و نیز نامبرده (ابن مغازلی) گوید: خبر داد ما را: ابوالحسن احمد بن مظفر عطار از ابو محمد ابن سقاء و خبر داد ما را، ابوالحسن علی بن عبد الله قصاب بیع واسطی از جمله اخباری که بمن اذن داد روایت نمودن آنرا، که او گفت: حدیث نمود مرا، ابوبکر محمد بن حسن بن محمد بیاسری، از ابوالحسن علی بن محمد بن حسن جوهری، از محمد بن زکریا عبدی، از حمید طویل، از انس، در ضمن حدیثی که گفت: سپس (رسول خدا صلی الله علیه و آله) دست او را (علی علیه السلام) گرفت و او را ببالای منبر برد و فرمود: بار خدایا، این از من است، و من از اویم، آگاه باشید، همانا او از من بمنزله هارون است از موسی، آگاه باشید هر کس من مولای اویم، علی مولای او است، گوید: پس از این داستان علی با مسرت و شادمانی برگشت و عمر ابن خطاب بدنبال او آمد و باو گفت: به به ای ابوالحسن، گردیدی مولای من و مولای هر مسلم.

۱۸- ابو محمد احمد عاصمی، در تالیف خود " زین الفتی " گوید: خبر داد

[صفحه ۱۸۶]

مرا استادم محمد بن احمد رحمه الله، از ابو احمد همدانی. از ابوجعفر محمد بن ابراهیم ابن محمد بن عبد الله بن جبله قهستانی از ابو قریش محمد بن جمعه بن خلف قاینی، از ابو یحیی محمد بن عبد الله بن یزید مقری که گفت: حدیث نمود مرا پدرم، از حماد بن سلمه، از علی بن زید بن جدعان، از عدی بن ثابت، از براء بن عازب که گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه، عمر گفت: گوارا باد تو را ای ابو الحسن، گردیدی مولای هر مسلم.

و نیز عاصمی گوید: خبر داد ما را محمد بن ابی زکریا رحمه الله از ابوالحسن محمد بن عمر بن بهته بزاز بوسیله قرائت ابوالفتح ابن ابوالفوارس حافظ بر او در بغداد که بدان اقرار نموده گفت: خبر داد ما را، ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن بن عقده همدانی (وابسته بنی هاشم) بوسیله قرائت بر او از اصل کتابش در سال ۳۳۰ هنگامی که در بغداد بر ما ورود نمود، گفت: حدیث کرد ما را ابراهیم ابن ولید بن حماد و گفت پدرم ما را خبر داد از یحیی بن یعلی. تا آخر خبر مذکور در ص ۱۸۳ از طریق حافظ ابن عقده از جهت متن و سند.

۱۹- حافظ، ابو سعد سمعانی متوفای ۵۶۲ در کتاب خود (فضایل الصحابه) باسناد از براء بن عازب بلفظ احمد بن حنبل که در ص ۱۸۲ ذکر شد، داستان تهنیت را ذکر نموده.

۲۰- حجه الاسلام، ابو حامد غزالی، متوفای ۵۰۵ در تالیف خود (سر العالمین) ص ۹ گوید: جماهیر مسلمین اجماع دارند بر متن حدیث از خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم باتفاق همگان که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، و سپس عمر گفت: به به برای تو ای ابوالحسن هر آینه بتحقیق گردیدی

[صفحه ۱۸۷]

مولای من و مولای هر مرد و زن مومن.

۲۱- ابو الفتح اشعری شهرستانی، متوفای ۵۴۸ در " الملل و النحل " چاپ شده در حاشیه کتاب فصل ابن حزم جلد ۱ ص ۲۲۰ گوید: و مانند آنچه جریان یافت در کمال اسلام و انتظام حال هنگام نزول قوله خدای تعالی ": یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من

ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته، " و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بغدیر خم رسید بامر آن جناب خار و خاشاک رفته و زدوده شد و نماز جماعت را اعلام نمودند، سپس آنحضرت در حالیکه بر جهاز شتران قرار داشت فرمود ": من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث دار " و سپس سه بار فرمود: آیا ابلاغ نمودم؟؟ امامیه مدعی هستند که این نص صریحی است، چه آنکه می بینیم: (بمدلول این فرموده) هر کس که پیغمبر صلی الله علیه و آله مولای او است بهر معنی که برای مولی قائل شویم شامل علیه السلام میشود، و صحابه از تولیت همان را که ما فهمیده ایم فهمیده اند تا آنجا که عمر وقتی با علی علیه السلام روبرو شد باو گفت: خوشا بحال تو یا علی، گردیدی مولای هر مرد و زن با ایمان.

۲۲- اخطب خطبای خوارزمی حنفی، متوفای ۵۶۸ در کتاب مناقب خود ص ۹۴ با دقت در سند از ابی الحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی، از اسمعیل بن احمد واعظ، از حافظ ابی بکر بیهقی، از علی بن احمد بن حمدان، از احمد بن عبید از احمد بن سلیمان مودب از عثمان (ابن ابی شیبه) از زید بن حباب از حماد بن سلمه از علی بن زید بن جدعان از عدی بن ثابت، از براء بن عازب روایت نموده که گفت: در سفر حج با رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدیم تا در بین مکه و مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و بامر آنجناب نماز جماعت اعلام شد، سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

[صفحه ۱۸۸]

آیا من اولی (سزاوارتر) بمومنین از خود آنها نیستم؟ گفتند آری هستی. فرمود: پس این (اشاره بعلی علیه السلام) ولی کسی است که من ولی اویم، بار خدایا دوست دار دوستان او را و دشمن دارد دشمنان او را من کنت مولاه، فعلی مولاه، این جملات را با صدای بلند می فرمود بعد از این اعلام، عمر بن خطاب با او روبرو شد و گفت: گوارا باد تو را ای پسر ابی طالب، گردیدی مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان.

و نیز باسناد مذکور از حافظ ابی بکر بیهقی، از حافظ ابی عبد الله حاکم، از ابی یعلی زبیر بن عبد الله ثوری از ابی جعفر احمد بن عبد الله بزاز، از علی بن سعید، از ضمره، از ابن شوذب تا آخر حدیث مذکور از طریق خطیب بغدادی در ص ۱۱۹ از حیث سند و متن روایت شده است.

۲۳- ابوالفرج ابن جوزی حنبلی متوفای ۵۹۷ در مناقب خود از طریق احمد بن حنبل باسناد از براء بن عازب بلفظ او چنانکه مذکور افتاد روایت نموده است.

۲۴- فخر الدین رازی شافعی، متوفای ۶۰۶ داستان تهنیت را در تفسیر کبیر خود جلد ۳ ص ۶۳۶ و در چاپ دیگر ص ۴۴۳ بلفظی که در ص ۹۷ ذکر شد روایت نموده است.

۲۵- ابو السعادات، مجد الدین ابن اثیر شیبانی متوفای ۶۰۶ در جلد ۴ " النهایه " ص ۲۴۶ بعد از شمردن معانی مولا گوید: و از این قبیل است حدیث: من کنت مولاه فعلی مولاه، تا آنجا که گوید: و سخن عمر بن علی علیه السلام ": اصبحت مولی کل مومن."

۲۶- ابو الفتح محمد بن علی نطنزی در کتاب خود- الخصائص العلویه- باسناد خود داستان تهنیت را از ابی هریره بلفظ آن از طریق خطیب بغدادی که در

[صفحه ۱۸۹]

صفحه ۱۱۹ ذکر شد روایت نموده است.

۲۷- عز الدین ابوالحسن ابن اثیر شیبانی متوفای ۶۳۰ داستان تهنیت را باسناد خود از براء بن عازب بلفظی که در صفحه ۳۳ ذکر شد روایت نموده است.

۲۸- حافظ، ابو عبد الله گنجی شافعی، متوفای ۶۵۸ در " کفایه الطالب " ص ۱۶ گوید: خبر داد ما را حافظ یوسف بن خلیل دمشقی در حلب، گفت: خبر داد ما را شریف ابو المعمر محمد بن حیدره حسینی کوفی در بغداد، و خبر داد ما را، ابو الغنائم محمد بن علی بن میمون نرسی در کوفه، از ابو المثنی دارم بن محمد بن زید نهشلی بحدیث از ابو حکیم محمد بن ابراهیم بن سری تیمیی از ابو العباس احمد بن محمد بن سعید همدانی (مشهور به ابن عقده) از ابراهیم بن ولید بن حماد که او گفت پدرم بمن خبر داد باخبار از یحیی بن یعلی از حرب بن صبیح از پسر خواهر حمید طویل... تا آخر آنچه که از ابن عقده در ص ۱۸۳ ذکر شد از متن و سند.

۲۹- شمس الدین، ابو المظفر، سبط ابن جوزی حنفی، متوفای ۶۵۴ در تذکره خود در ص ۱۸ از فضائل احمد بن حنبل حکایت نموده، باسنادش از براء بن عازب بلفظ و سندی که در ص ۱۸۲ ذکر شد.

۳۰- عمر بن محمد ملا، داستان تهنیت را در " وسیله المتعبدین " از براء بن عازب بلفظ احمد روایت نموده.

۳۱- حافظ، ابوجعفر محب الدین طبری شافعی، متوفای ۶۹۴ در (الریاض النضره) جلد ۲ ص ۱۶۹ بطریق احمد بن حنبل از براء بن عازب و زید بن ارقم بلفظ مذکور روایت کرده، و در " ذخائر العقبی " ص ۶۷ از طریق احمد بلفظ براء بن عازب داستان تهنیت را روایت نموده.

۳۲- شیخ الاسلام حموینی، متوفای ۷۲۲ در " فراید السمطین " در باب ۱۳ گوید: خبر داد ما را شیخ- امام (استاد و پیشوا) عماد الدین عبد الحافظ بن بدران بوسیله قرائت من بر او در شهر نابلس در مسجد آنجا باو گفتم: قاضی ابوالقاسم،

[صفحه ۱۹۰]

عبد الصمد بن محمد بن ابی الفضل انصاری حرستانی بر سبیل اجازه بتو خبر داد؟ نامبرده اقرار بدان نمود، گفت: خبر داد ما را ابو عبد الله محمد بن ابی الفضل عراوی بطور اجازه، گفت: خبر داد: شیخ السنه، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی حافظ، گفت: خبر داد حاکم ابویعلی زبیر بن عبد الله نوری باخبار از ابوجعفر احمد بن عبد الله بزاز باخبار از علی بن سعید برقی باخبار از ضمره بن ربیعه از ابن شوذب از مطر وراق، از شهر بن حوشب، از ابی هریره بلفظ خطیب بغدادی مذکور در صفحه ۱۱۹ و گفت: خبر داد ما را پیشوای زاهد. وحید الدین محمد بن ابی بکر بن ابی یزید جوینی بوسیله قرائت من بر او در خیر آباد در جمادی الاولی سال ۶۶۳ باخبار از امام سراج الدین محمد بن ابی الفتوح یعقوبی بطور استماع که گفت: خبر داد ما را پدرم امام فخر الدین محمد بن ابی الفتوح بن ابی عبد الله محمد بن عمر بن یعقوب که گفت: خبر داد ما را استاد پیشوا محمد بن علی بن فضل قاری، و خبر داد مرا- سید و پیشوای منزه فخر الدین مرتضی بن محمود حسینی اشتری بر سبیل اجازه در سال ۶۷۱ بروایت او از پدرش که گفت: خبر داد مرا پیشوا، مجد الدین ابوالقاسم عبد الله بن محمد قزوینی، گفت: خبر داد ما را، جمال السنه ابو عبد الله محمد بن حمویه بن محمد جوینی گفت: خبر داد ما را جمال الاسلام ابو المحاسن علی بن شیخ الاسلام فضل بن محمد فارندی، گفت خبر داد ما را پیشوا عبد الله بن علی استاد زمان خود که در طریقت مشار الیه بود و مورد توجه مسلمین و پیشوا در شریعت، گفت: خبر داد ما را ابوالحسن علی بن محمد بن بندار قزوینی در مکه باخبار از علی بن عمر بن محمد حبری بر سبیل قرائت بر او باخبار او از محمد بن عبیده قاضی باخبار از ابراهیم ابن حجاج، از حماد، از علی بن زید و ابی هارون عبدی، از عدی بن ثابت از براء بن عازب که گفت: با رسولخدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع همراه بودیم، آمدیم تا بغدیرخم رسیدیم، در آنجا نماز جماعت را اعلام فرمود، وزیر

دو درخت برای پیغمبر رفته شد، سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من باهل ایمان اولی (سزاوارتر) از خود آنان نیستم؟ گفتند: آری هستی.

[صفحه ۱۹۱]

فرمود: آیا من بهر مومنی اولی نیستم از خودش؟ گفتند: آری هستی، فرمود آیا زنهای من مادران مومنین نیستند؟ گفتند: چرا فرمود بس این (اشاره بعلی علیه السلام) مولای کسی است که من مولای اویم- بار خدایا دوست بدار آنکه او را دوست بدارد و دشمن بدار آنکه او را دشمن بدارد، بعد از این جریان عمر بن خطاب او را (علی علیه السلام را) ملاقات کرد و باو گفت: گوارا باد تو را ای پسر ابی طالب، صبح و شام نمودی در حالیکه مولای هر مرد و زن با ایمان هستی. سپس (حموینی) گوید: امام حافظ- شیخ السنه ابوبکر احمد بن حسین بیهقی این حدیث را در فضائل امیرالمومنین علی رضی الله عنه وارد کرده و من آن را از خط مبارکش نقل نمودم، و گفت: خبر داد ما را- استاد- پیشوا عماد الدین عبد الحافظ بن بدران بن شبل بن طرحان مقدسی بوسیله قرائت من بر او در شهر نابلس، و شیخ صالح- محمد بن عبد الله انصاری حرستانی بطریق اجازه روایت آن، از ابی عبد الله محمد بن فضل عراوی بطریق اذن روایت آن، از استاد- پیشوا، ابی بکر احمد بن حسین که گفت: خبر داد ما را علی بن احمد بن عبید باخبار از احمد بن سلیمان مودب بحدیث از عثمان و او از زید بن حباب بحدیث او از حماد بن سلمه از علی بن زید بن جدعان، از عدی بن ثابت از براء که گفت: با رسولخدا صلی الله علیه و آله رو آوردیم تا آخر حدیث که ذکر شد.

۳۳- نظام الدین قمی نیشابوری روایت او بلفظ ابی سعید خدری در ص ۹۹ گذشت.

۳۴- ولی الدین خطیب در " مشکاه المصابیح " که در سال ۷۳۷ تالیف شده در ص ۵۵۷ داستان تهنیت را بطریق احمد از براء بن عازب و زید بن ارقم بلفظ مذکور وی در ص ۱۸۲ روایت نموده.

۳۵- جمال الدین زرندی مدنی متوفای هفتصد و پنجاه و اند، داستان تهنیت را در کتاب خود " درر السمطین " از طریق حافظ ابی بکر بیهقی باسنادش از براء بن عازب بلفظ مذکور از حموینی روایت نموده.

[صفحه ۱۹۲]

زیادتی چاپ دوم:- و در روایت او مذکور است: تا اینکه در روز پنجشنبه هجدهم ذی الحجه بغدیر خم رسیدیم پس نماز جماعت اعلام شد...

۳۶- ابو الفداء ابن کثیر شامی، شافعی، متوفای ۷۷۴ در کتاب خود " البدایه و النهایه " جلد ۵ ص ۲۱۰- ۲۰۹ داستان تهنیت را بلفظ احمد بن حنبل از براء بن عازب از طریق حافظ ابی یعلی موصلی و حافظ حسن بن سفیان- نامبردگان- و نیز از براء بن عازب از طریق ابن جریر از ابی زرعه، از موسی بن اسماعیل " منقری " از حماد بن سلمه، از علی بن زید و ابی هارون عبدی از عدی بن ثابت از براء و از حدیث موسی بن عثمان خضرمی از ابی اسحاق سبیعی از براء و زید بن ارقم روایت نموده و در ص ۲۱۲ از ابی هریره بلفظ خطیب بغدادی آورده.

۳۷- تقی الدین مقریزی مصری، متوفای ۸۴۵ داستان تهنیت را در " خطط " ص ۲۲۳ بطریق احمد از براء بن عازی بلفظ پیش گفته روایت نموده است.

۳۸- نور الدین- ابن صباغ مالکی، مکی، متوفای ۸۵۵ داستان تهنیت را در " الفصول المهمه " ص ۲۵ از احمد و حافظ بیهقی از

براء بن عازب بهمان لفظ مذکور آنها حکایت نموده.

۳۹- قاضی نجم الدین اذرعی، شافعی، متوفای ۸۷۶ در " بدیع المعانی " صفحه ۷۵ گوید: و بتحقیق وارد شده که عمر بن خطاب رضی الله عنه هنگامیکه سخن رسولخدا صلی الله علیه و آله را شنید که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، بعلی رضی الله عنه گفت: گوارا باد تو را، گردیدی مولای هر مرد و زن مومن.

۴۰- کمال الدین میبدی در شرح دیوان منسوب به امیرالمومنین علیه السلام در صفحه ۴۰۶ حدیث احمد را از براء بن عازب و زید بن ارقم بلفظ پیش گفته اش ذکر نموده است.

۴۱- جلال الدین سیوطی متوفای ۹۱۱ داستان تهنیت را در " جمع الجوامع " بطوری که در کنز العمال جلد ۶ ص ۳۹۷ مذکور است بنقل از حافظ ابن ابی شیبه بلفظ پیش گفته در ص ۱۸۱- ذکر نموده.

[صفحه ۱۹۳]

۴۲- نور الدین سمهودی، مدنی، شافعی، متوفای ۹۱۱ داستان تهنیت دار در کتاب خود (وفاء الوفا باخبار دار المصطفی) جلد ۲ ص ۱۷۳ نقل از احمد بطریق او از براء و زید روایت نموده است.

۴۳- ابو العباس شهاب الدین قسطلانی، متوفای ۹۲۳ در جلد ۲ " مواهب اللدنیه " ص ۱۳ در معنی مولی گوید: و سخن عمر که گفت: اصبحت مولی کل مومن، یعنی ولی کل مومن.

۴۴- سید عبد الوهب حسینی، بخاری، متوفای ۹۳۲ لفظ او در ص ۱۰۱ گذشت.

۴۵- ابن حجر عسقلانی، هیتمی، متوفای ۹۷۳ در " الصواعق المحرقه " صفحه ۲۶ درباره مفاد حدیث گوید: ما این را قبول داریم که او (یعنی علی علیه السلام) اولی است، ولی تسلیم باین معنی نمیشویم که اولی بامامت است بلکه مراد اینست که او اولی به پیروی و نزدیکی بسوی اوست، تا آنجا که گوید: و همین معنی است که ابوبکر و عمر از حدیث فهمیده اند و فهم این دو نفر کافی است، چه آن دو پس از آنکه (سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را) شنیدند باو (علی علیه السلام) گفتند گردیدی ای پسر ابی طالب مولای هر مرد و زن مومن... این حدیث را دار قطنی روایت نموده است.

۴۶- سید علی بن شهاب الدین همدانی داستان تهنیت را در " موده القربی " بلفظ براء روایت نموده.

۴۷- سید محمود شیخانی، قادری، مدنی در کتاب خود (الصراط السوی فی مناقب آل النبی) گوید ابو یعلی و حسن بن سفیان در مسندشان از براء بن عازب رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: در حجه الوداع با رسولخدا صلی الله علیه و آله بودیم..

[صفحه ۱۹۴]

تا آخر لفظی که از آندو ذکر شد. و سپس گوید: حافظ ذهبی گفته: این حدیث حسن است و تمام علماء اهل سنت بر آنچه ما گفتیم اتفاق نموده اند. سپس درباره آنچه که از خطبه غدیر (بعقیده او) درست است گوید: و صحیح از جمله آنچه ذکر کردیم نیز این فراز از فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله است ": الست اولی بکم مومن من نفسه " یعنی آیا من بهر مومنی اولی نیستم از خودش؟ گفتند: آری، هستی. فرمود: همانا این (اشاره به علی علیه السلام) مولای کسی است که من مولای اویم، بار خدایا، دوست بدار آنکه را که او را دوست دارد و دشمن بدار آنکه را که او را دشمن بدارد، پس از این گفتار عمر رضی الله عنه او را (علی علیه السلام را) ملاقات کرد و گفت: گوارا باد تو را، صبح و شام نمودی در حالیکه مولای هر مرد و زن مومن هستی، قسمتهای صحیح

و حسن پایان یافت و در آنچه ذکر شد چیزی از ساخته ها و افتراآت مدعی در میان نیست تا آخر... تمام سخن او در مورد: سخنان پیرامون حدیث، خواهد آمد.

۴۸- شمس الدین مناوی، شافعی، متوفای ۱۰۳۱ در کتاب " فیض القدیر " جلد ۶ ص ۲۱۸ گوید: چون ابوبکر و عمر این را (حدیث الولایه) شنیدند گفتند (طبق آنچه که دار قطنی از سعد بن ابی وقاص روایت نموده): گردیدی ای پسر ابی طالب مولای هر مرد و زن مومن.

۴۹- شیخ احمد، باکثیر مکی، شافعی، متوفای ۱۰۴۷ داستان تهنیت را در (وسیله المال فی عد مناقب الال) بلفظ براء بن عازب روایت نموده.

۵۰- ابو عبد الله زرقانی، مالکی، متوفای ۱۱۲۲ در " شرح المواهب " جلد ۷ صفحه ۱۳ گوید: دار قطنی از سعد روایت نموده که گفت: چون ابوبکر و عمر این را شنیدند گفتند: گردیدی ای پسر ابی طالب مولای هر مرد و زن مومن.

۵۱- حسام الدین بن محمد با یزید سهارنپوری داستان تهنیت را در (مرافض الروافض) بلفظی که در ج ۱ ص ۲۲۸ گذشت ذکر نموده است.

۵۲- میرزا محمد بدخشانی داستان تهنیت را در دو کتاب خود (مفتاح النجا فی

[صفحه ۱۹۵]

مناقب آل العبا) و (نزل الابرار بما صح فی اهل البیت الاطهار) از براء و زید از طریق احمد ذکر نموده.

۵۳- شیخ محمد صدر العالم داستان تهنیت را در (معارج العلی فی مناقب المرتضی) از طریق احمد از برا و زید ذکر نموده.

۵۴- ابو ولی الله احمد عمری دهلوی، متوفای ۱۱۷۶ لفظ او در ج ۱ ص ۲۳۰ گذشت.

۵۵- سید محمد صنعانی، متوفای ۱۱۸۲ در (الروضه الندیه شرح التحفه العلویه) از محب الدین طبری حدیثی را که از طریق احمد از براء روایت نموده ذکر کرده است.

۵۶- مولوی محمد مبین لکهنوی داستان تهنیت را در (وسیله النجاه) از براء و زید ذکر نموده است.

۵۷- مولوی ولی الله لکهنوی داستان تهنیت دار (مرآت المومنین فی مناقب اهل بیت سید المرسلین) بلفظ احمد ذکر نموده و گفته:.. و در روایتی (چنین مذکور است) به به. یا علی صبح و شام نمودی... تا آخر.

۵۸- محمد محبوب العالم در (تفسیر شاهی) از ابی سعید خدری آنچه را که در صفحه ۹۹ بلفظ نیشابوری گذشت ذکر نموده است.

۵۹- سید احمد زینی دحلان، مکی، شافعی، متوفای ۱۳۰۴ در جلد ۲ " الفتوحات الاسلامیه " ص ۳۰۶ گوید: عمر رضی الله عنه، علی بن ابی طالب و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست میداشت، و در این مورد مطالب بسیاری از او بدست آمده، و از آنجمله است این مطلب که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفتند: گردیدی ای پسر ابی طالب مولای هر مرد و زن مومن.

۶۰- شیخ محمد حبیب الله شنقیطی، مدنی، مالکی، داستان تهنیت را در (کفایه

[صفحه ۱۹۶]

الطالب فی حیاه علی بن ابی طالب) صفحه ۲۸ از طریق ابن سمان، از براء بن عازب و از طریق احمد، از زید بن ارقم بلفظ مذکور

ذکر کرده است.

بازگشت به آغاز مطلب

عید غدیر در اسلام

موضوع تهنیت، مبتنی بر صدور امر از مقام نبوت صلی الله علیه و آله و دست دادن به بیعت نامبرده با ابراز مسرت و خوشحالی پیغمبر صلی الله علیه و آله باین جریان باظهار جمله: الحمد لله الذی فضلنا علی جمیع العالمین مضافا بر نزول آیه کریمه (چنانکه دانستید) در این روز نمایان که در ضمن آن تصریح شده به اکمال دین و اتمام نعمت و خوشنودی پروردگار بانچه در این روز وقوع یافته- و بر همین مبنی، طارق بن شهاب کتابی، هنگامی که در مجلس عمر بن خطاب حضور داشت، گفت: اگر این آیه درباره ما نازل شده بود ما این روز را عید میگرفتیم، و این سخن او را احدی از حاضرین در آن مجلس انکار نکرد و حتی از عمر کیفیتی مشهود گشت که حاکی از تصدیق سخن او بود- و اعلام این امر بعد از نزول آیه تبلیغ که در آن امری شبیه به تهدید در صورت تاخیر تبلیغ این نص روشن برای احتراز از پیش آمدهای انقلاب و تظاهرات متعصبانه ملت وجود داشت.. تمام این امور که بدان اشاره شد این روز را تا حدی جلال و بزرگی و رفعت و بلندی بخشید که صاحب رسالت خاتمیه صلی الله علیه و آله و بعد از او پیشوایان طریق هدایت (ائمه سلام الله علیهم) و پیروان آنها را از اهل ایمان غرق در شادمانی ساخت و اینست آنچه از عید گرفتن مقصود ما است و بهمین معنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اشعار فرموده بنا بروایتی که فرات بن ابراهیم کوفی (در قرن سوم) از محمد بن ظهیر، از عبد الله بن فضل

[صفحه ۱۹۷]

هاشمی از امام صادق علیه السلام از پدر و اجداد گرامیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: روز غدیر خم برترین عیدهای امت من است و این همان روزیست که خدای تعالی مرا امر فرمود که برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام را بعنوان نشانه برای امت منصوب دارم تا بسبب انوار وجود او بعد از من راهنمائی شوند، و این همان روزیست که خداوند در آن دین را کامل فرمود و نعمت خود را بر امت من در آن تمام نمود و دین اسلام را برای آنها دین پسندیده اعلام فرمود. و در حدیثی که حافظ خرگوشی آنرا آورده (بشرحی که در صفحه ۱۸۴ گذشت) فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله مشعر بر این امر است که فرمود: هنئونی. هنئونی- یعنی مرا تهنیت دهید. مرا تهنیت دهید. و امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام نیز شعار پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله را پیروی نموده و شخصا نیز این روز را عید گرفته و در سالیکه عید غدیر در روز جمعه واقع شده بود خطبه ایراد فرمود و از جمله فرمایشات آنجناب در خطبه مزبور این جمله است که فرمود ": ان الله عز و جل جمع لکم معشر المومنین فی هذا الیوم عیدین عظیمین کبیرین و لا یقوم احدهما الا بصاحبه لیکمل عندکم جمیل صنعه و یقفکم علی طریق رشده، و یقفو بکم آثار المستضیئین بنور هدایته، و یسلککم منهاج قصده، و یفور علیکم هنیء رفده فجعل الجمعه مجمعا ندب الیه لتطهیر ما کان قبله و غسل ما اوقعته مکاسب السوء من مثله الی مثله و ذکری للمومنین و تبیان خشیه المتقین، و وهب من ثواب الاعمال فیه اضعاف ما وهب لاهل طاعته فی الایام قبله، و جعله لا یتم الا بالایتمار لما امر به و الانتهاء عما نهی عنه، و البخوع بطاعته فیما حث علیه و ندب الیه فلا یقبل توحیده الا بالاعتراف لنبیه صلی الله علیه و آله بنبوته، و لا یقبل دینا الا بولایه من امر بولایته، و لا تنتظم اسباب طاعته الا بالتمسک بعصمه و عصم اهل ولایته فانزل علی نبیه صلی الله علیه و آله فی یوم الدوح ما بین به عن ارادته فی خلصائه و ذی اجتبائه، و امره بالبلاغ و ترک الحفل باهل الزیغ و النفاق و ضمن له عصمته منهم... تا آنجا که فرماید:

عود و ارحمکم الله بعد انقضاء مجمعکم بالتوسعه علی عیالکم و بالبر باخوانکم،

[صفحه ۱۹۸]

و الشکر لله عز و جل علی ما منحکم، و اجمعوا، یجمع الله شملکم، و تباروا، یصل الله الفتکم و تهادوا نعمه الله کما منکم بالثواب فیه علی اضعاف الاعیاد قبله او بعده الا فی مثله، و البر فیه یثمر المال و یزید فی العمر، و التعاطف فیه یقتضی رحمه الله و عطفه و هیئوا لاخوانکم و عیالکم عن فضله بالجهد من وجودکم و بما تناله القدره من استطاعتکم، و ظهروا البشر فیما بینکم و السرور فی ملاقاتکم. الخطبه.

ترجمه- همانا خدای عز و جل برای شما گروه اهل ایمان در این روز دو عید بزرگ و با عظمت راجع فرموده (جمعه- غدیر) که هیچیک از این دو بدون آن دیگری برقرار و استوار نخواهد بود، این موهبت را بشما فرمود تا کردار شایسته و عنایت خود را درباره شما کامل گرداند، و شما را بر طریق رشد و صلاح را دارد و بدنبال آنان که از نور هدایت او بهره مندند قرار دهد، و در شاهراه مقصود حکیمانه خود براه اندازد، و عطایای گوارای خود را بر شما بیفزاید، از این رو جمعه را مقرر فرمود برای اجتماع شما تا در اثر این اجتماع، خود را از پلیدی های پیش از آن پاك و پاکیزه نمائید و آثار کثیف کسب های ناروا و ناپسند که در ظرف یک هفته فاصله بین دو جمعه دامان شما را آلوده نموده شستشو نمائید این روز برای اهل ایمان یک یادآوری است، و نموداری از خشیت پرهیزگاران است، و در این روز چند برابر پاداش کارهای خوبی را که اهل طاعت در روزهای دیگر اتیان نموده اند بشما موهبت فرماید، و این روز را چنان قرار داده که حق آن ادا نشود مگر بانجام اوامر او، و خودداری از آنچه نهی فرموده، و مجاهدت بسیار در انجام آنچه که بدان با تاکید دعوت نموده اینك اعتراف بیگانگی او پذیرفته نمیشود مگر با اعتراف بنبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله، و دینی پذیرفته نمیشود مگر با پذیرش ولایت آنکه بولایت اوامر فرموده، و موجبات اطاعت او فراهم نشود مگر با پیوستن برشته او و آنانکه اهل ولایت اویند و بهمین مناسبت در روز غدیر خم بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرو فرستاد آنچه

[صفحه ۱۹۹]

را که درباره مخلصین و برگزیدگان خود اراده فرموده بود و او را امر کرد بابلاغ و اینکه باهل شبهه و نفاق اعتنائی نکند و از همکاری های آنان بر ضد حق اندیشه ننماید و مصونیت آنجناب را از کید منافقین تضمین فرمود...

تا آنجا که فرماید: خداوند شما را مشمول رحمت خود فرماید. هنگام بازگشت از این مجلس بر اهل بیت و عیالات خود توسعه دهید و ببرادران خود نیکی کنید و خدا عز و جل را سپاسگذاری نمائید که شما را باین موهبت موفق فرموده و خود را باتفاق و اجتماع وادارید تا خداوند جدائیهای شما را جمع فرماید، و بطور متقابل با یکدیگر نیکی کنید تا خدای الفت و مهربانیهای شما را با یکدیگر پیوسته و ثابت گرداند و نعمت های الهی را بیکدیگر هدیه نمائید بپاس اینکه ثواب و پاداش اعمال شما را در این روز چند برابر اعیاد دیگر قبل و بعد آن قرار داده، و این فضیلت را اختصاص بمثل امروز داده، و نیکی در این روز مال شما را پر بهره میکند و بر عمر شما میفزاید، و مهربانی های متقابل شما در این روز موجب رحمت و عطوفت خداوند بشما میشود و برای برادران و اهل خانه خود از آنچه خداوند بشما تفضل فرموده تا بتوانید مهیا سازید و تا آنجا که استطاعت دارید ببخشید و تا برای شما امکان دارد در این کار بکوشید و با یکدیگر با چهره های گشاده و شادمانی روبرو شوید.. الخ

این روز (غدیرخم) را امامان عترت طاهره صلوات الله علیهم نیز معرفی فرمودند و آنرا عید نامیدند و همه مسلمین را بدان امر

کردند، و فضیلت این روز و پاداش نیکوکاران در این روز را نشر فرمودند.

از جمله: در تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی در سوره مائده از جعفر بن محمد ازدی، از محمد بن حسین صائغ، از حسن بن علی صیرفی، از محمد بزاز، از فرات بن احنف از ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده گوید: بانحضرت عرض کردم: فدای تو شوم، آیا برای مسلمین عیدی است که از عید فطر و اضحی و روز جمعه و روز عرفه افضل باشد؟ فرمود: بلی. افضل و اعظم و اشرف در نزد خدا از حیث منزلت، آنروزی است که خدای متعال در آنروز دین خود را کامل نمود و این آیه را بر پیغمبر

[صفحه ۲۰۰]

خود فرو فرستاد ": الیوم اکملت لکم دینکم، و اتممت علیکم نعمتی، و رضیت لکم الاسلام دینا " عرضکردم: آن چه روزی است؟ فرمود همانا پیغمبران بنی اسرائیل هر وقت میخواستند رشته وصیت و امامت را برای بعد از خود منعقد نمایند، پس از انجام آن، آنروز را روز عید قرار میدادند، و این روز، روزی است که رسولخدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را منصوب فرمود و در آن نازل شد آنچه که نازل شد و دین در آنروز کامل گردید، و نعمت در آنروز بر مومنین تمام گشت، عرض کردم: این روز در ایام سال چه روزی است فرمود: ایام مقدم و موخر میشود گاه بروز شنبه اصابت میکند و گاه بروز یکشنبه... تا آخر ایام هفته. عرض کردم: در این روز چه عملی برای ما سزاوار است که بجا آوریم؟ فرمود: این روز روز عبادت و نماز و شکر و ستایش پروردگار است و روز ابراز مسرت و خوشحالی شما است در قبال نعمت ولایت ما که خداوند در این روز بر شما آن موهبت را بخشیده و همانا من دوست دارم که شما در این روز روزه بدارید.

و در کافی تا یف ثقه الاسلام کلینی جلد ۱ ص ۳۰۳ از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده که گوید: بانحضرت عرضکردم: فدایت شوم، آیا جز دو عید (فطر و اضحی) برای مسلمین عیدی هست؟ فرمود بلی. ای حسن، اعظم و اشرف از آن دو عید، گفتم: چه روزیست؟ فرمود: روزیکه امیرالمومنین علیه السلام در آنروز برای مردم به پیشوائی منصوب گشت، گفتم: فدایت شوم، برای ما چه عملی سزاوار است که در آنروز انجام دهیم؟ فرمود: سزاوار است یا حسن که در آنروز روزه بداری، و درود بر محمد و آل او صلی الله علیه و آله بسیار بفرستی، و در پیشگاه الهی بیزاری بجوئی از آنها که ستم نمودند بر آنها، زیرا همانا پیغمبران علیهم السلام امر میفرمودند اوصیاء خود را تا روزی

[صفحه ۲۰۱]

را که وصی آنها در آن روز بوصایت منصوب شده عید بگیرند، راوی گوید: عرض کردم: کسی که در این روز روزه بدارد پاداش او چگونه است؟ فرمود: معادل پاداش شصت ماه روز داشتن.

و نیز در جلد ۱ کافی ص ۲۰۴ از سهل بن زیاد، از عبد الرحمن بن سالم از پدرش روایت کرده که گفت: از حضرت ابی عبد الله علیه السلام سئوال نمودم: آیا برای مسلمین جز جمعه و اضحی و فطر عیدی هست؟ فرمود: آری، عیدی که حرمتش از عیدهای نامبرده زیادتر و بزرگتر است، عرض کردم: فدایت شوم آن چه عیدی است؟ فرمود روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز امیرالمومنین علیه السلام را منصوب داشت و فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه، عرض کردم آن چه روزی بوده؟ فرمود: تو را چه کار با اینکه چه روزی بوده؟ چه اینکه سال میگردد، ولی آن روز هجدهم ماه ذی حجه است، عرضکردم: ما، در این روز چه عملی سزاوار است انجام دهیم؟ فرمود: در آنروز بوسیله روزه داشتن و عبادت بیاد خدا باشید و محمد صلی الله علیه و آله و آل او را

یاد کنید، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بامیرالمومنین علیه السلام امر فرمود که آنروز را عید بگیرند، و سایر پیغمبران نیز چنین میکردند، و باوصیاء خود امیر میکردند که روز اعلام وصایت را عید بگیرند.

و باسنادش از حسین بن حسن حسینی، از محمد بن موسی همدانی، از علی بن حسان واسطی، از علی بن حسین عبدی روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبد الله علیه السلام میفرمود: روزه روز غدیرخم در هر سال در نزد خداوند معادل است با یکصد حج و یکصد عمره نیکوی پذیرفته شده و این روز بزرگترین عید الهی است الحدیث. و در (الخصال) استاد ما- شیخ صدوق- باسنادش از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: بحضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم: برای مسلمین چند عید

[صفحه ۲۰۲]

وجود دارد؟ فرمود: چهار عید، عرضکردم عیدین (فطر- اضحی) و جمعه را میدانم و میشناسم. فرمود: بزرگتر و شریفتر از آنها روز هجدهم ذی الحجه است، و آن روزیست که رسولخدا صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علیه السلام را بپا داشت و او را برای مردم (بامامت و ولایت) منصوب فرمود، عرض کردم: برای ما در این روز چه تکالیفی هست؟ فرمود: واجب است بر شما روزه داشتن این روز بعنوان شکر و ستایش خداوند با اینکه ذات اقدس او در خور اینست که در هر ساعت شکر و ستایش او انجام گیرد، و همچنین سایر پیغمبران باوصیاء خود امر کردند که روزیرا که وصی آنها منصوب شده عید بگیرند.. الحدیث.

و در (المصباح) شیخ الطایفه- طوسی- صفحه ۵۱۳ از داود رقی، از ابی هارون عمار بن حریز عبدی روایت نموده که گفت: در روز هجدهم ذی الحجه بحضور ابی عبد الله شرفیاب شدم، آنجناب روزه دار بود، و بمن فرمود: این، روز بزرگی است، خداوند حرمت این روز را بر اهل ایمان بزرگ داشته، دین آنها را در این روز کامل فرموده و نعمت خود را بر آنها تمام کرده و عهد و پیمانی را که با اهل ایمان داشته تجدید فرموده، حضور آنجناب عرض شد: ثواب روزه داشتن این روز چیست؟ فرمود: این روز. روز عید و روز خوشحالی و مسرت است و روزی است که بعنوان شکر و سپاسگزاری خداوند باید روزه داشت و همانا روزه داشتن این روز از حیث فضیلت و پاداش معادل شصت ماه روزه داشتن ماههای حرام (یعنی محترم) میباشد الحدیث..

و عبد الله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم. از ابی الحسن لیثی از ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده که آنجناب بدوستان و شیعیان خود که در محضر او بودند فرمود: آیا میشناسید روزیرا که خداوند بسبب آنروز اسلام را بلند مرتبه ساخت و

[صفحه ۲۰۳]

مناره های دین را در آن آشکار فرمود، و آنروز را برای ما و برای دوستان و شیعیان ما عید قرار داده؟ گفتند: خدا و رسولش و فرزند رسولش داناترند، آیا روز فطر است سرور ما؟ فرمود: نه، عرض کردند: آیا روز اضحی است فرمود: نه. و در عین حال این دو روزیکه نام بردید روزهای بزرگ و با شرافتی است. ولی روز تعیین مناره های دین از آندو روز بزرگتر و شریفتر است، و آن روز هجدهم ذی الحجه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازگشت از حجه الوداع هنگامی که بغدیر خم رسید... تا آخر حدیث.

و در حدیث حمیری است: بعد از نماز شکرانه روز غدیر در سجده میگوئی ": اللهم انا نفرج وجوهنا فی یوم عیدنا الذی شرفتنا فیه بولایه مولانا امیرالمومنین علی بن ابی طالب صلی الله علیه. "

فیاض بن محمد بن عمر طوسی در سال ۲۵۹ در سن نود سالگی گفت که: حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را

در روز غـدیر ملاقات نمود در حالیکه گروهی از خواص در محضـر مبارکش بودند و آنها را برای افطار نزد خود نگاهداشـته بود و در عین حـال- غـذا و هـدایا و لبـاس و حتی انگشتری و کفش برای خـانه هـای آنهـا فرسـتاده بود و وضع زنـدگی آنهـا را (از حیث معیشت) تغییر داده بـود و همچنین وابسـتگان و نزدیکـان خـود را از هر جهت بوضع و صورت نوینی درآورده بود بطوریکه در کلیه شئون زندگی و آلات و ادوات معمولی وضع جدید و نوینی بخود گرفته بودند که با روزهای قبل فرق داشت و آنحضرت فضیلت و سبقت این روز را برای آنها بیان میفرمود.

و در مختصـر- بصائر الـدرجات- باسـناد از محمـد بن علاء همـدانی واسـطی- و یحیی بن جریح بغدادی روایت نموده که آندو، در ضمن حدیثی گویند: ما با هم قصد ملاقات احمد بن اسحاق قمی- نماینده حضرت ابی محمد عسکری را (در سال ۲۶۰ وفات یافته) در شـهر قم نمودیم و درب خـانه او را کوبیـدیم، دختر کی عراقی در را گشود و از او دربـاره احمـد بن اسـحاق و قصـد ملاقـات او سئوال نمودیم، دخترك عراقی گفت:

[صفحه ۲۰۴]

آنجنـاب بمراسم عیـدش مشـغول است، زیرا امروز عیـد است، مـا پس از این جریان با خود گفتیم: سـبحان الله عیـدهای شـیعه چهار است: اضحی- فطر- غدیر- جمعه-. الحدیث..

هر قدر زندگانی کنی روزگار شگفتیها بتو نشان میدهد

بحث و کـاوش در پیرامون حقیقت این عیـد تـا اینجـا این معنی را آشـکار و اثبـات نمود که این عیـد (غـدیر خم) مربوط بتمام امت اسـلامی است (اختصاص بگروه خاصـی نـدارد) و تاریخ تاسـیس این عید پیوسـته است تا عهد پیغمبر صـلی الله علیه و آله و از عهد نبوی پیوسـته رشـته این عیـد از هر یـک از اوصـیاء پیغمبر صـلی الله علیه و آله بوصـی بعـد اتصـال داشـته و پیشوایان دین مردم را از فضـیلت و شرافت این عید آگاه فرموده و مرتبه رفیعه این روز را هر یك از امناء وحی تصریح و اشعار فرموده اند، مانند امام ابو عبد الله صادق و امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا بعد از جد گرامیشان امیرالمومنین صلوات الله علیهم.

این دو امام بزرگوار که در دوران زندگی خود بعظمت عید غدیر و اتصال آن بعهد نبوی صـلی الله علیه و آله و سلم تصریح فرموده اند هر یك در زمانی از این دنیا رفته اند که هنوز نطفه های آل بویه منعقد نشده بود و روایات آنها در تفسـیر فرات و در کافی ثبت گردیـده که هر دو در قرن سوم تالیف شـده، و همین روایات و اخبار مدارك شـیعه و مصادر آنها است، که این روز از عهد قدیم و دوران بس درازی بموجب سخنان طلائی صادر از کانهای دانش و مصادر واقعی امور عید مسلمین بوده است.

حال که این مقـدمه را دانسـتیـد و بـدان توجه نمودیـد، اکنون با من بیائیـد تا از نویری و مقریزی در مقام پرسـش برآئیم و سـخنان و نظریـات بی پـایه و خلاـف واقع آنهـا را بررسـی کنیم، دایر بـاینکه: این عیـد را معز الـدوله علی بن بویه در سال ۳۵۲ بوجود آورده است!!!

نویری در کتـاب " نهـایه الارب فی فنون الادب " جلـد ۱ صفحه ۱۷۷ ضـمن ذکر عیدهای اسـلامی گوید:... و دیگر از اعیاد عیدی است که شیعه بوجود آورده و

[صفحه ۲۰۵]

آنرا عیـد غـدیر نامیـده انـد و سـبب تشـکیل برادری پیغمبر صـلی الله علیه و آله بوده است بـا علی بن ابی طـالب در آنروز- و غـدیر (گـودالی است که) چشـمه آبی در آن ریخته میشـود و دور آن درختـان بزرگ و بهم پیچیـده ای وجـود دارد و بین غـدیر (گودال مزبور) و چشـمه آب مسـجد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله است و روزی که آنرا روز عید قرار داده اند هجدهم ذی الحجه است، زیرا در سـال دهم از هجرت که حجه الوداع در آن سـال انجـام یافته در چنین روزی برقراری آئین برادری فیما بین مسـلمین صورت گرفته، شیعه شب آنروز را بنماز و عبادت میگذرانند و در بامداد آنروز تا قبل از ظهر دو رکعت نماز بجا میاورند و رویه و شعارشان در این روز پوشیدن لباس نو و آزاد کردن بردگان و نیکی حتی به بیگانگان و قربانی کردن گوسفندان است.

و اول کسـیکه این عیـد را ابـداع نموده، معز الـدوله، ابوالحسن علیه بن بویه است بشـرحی که در اخبـار مربوط باو و وقائع سال ۳۵۲ انشـاء الله ذکر خواهیم نمود، و در قبال این عیـد که شیعه بوجود آورد و آنرا بعنوان یکی از سـنن (و آداب مـذهبی) ادامه داد، عوام اهل سنت هم در سال ۳۸۹ روز سروری نظیر آن برای خود اختراع نمودند و آنروز هشت روز بعد از عید شیعه است و گفتند که در چنین روزی داخل شـدن رسول خدا صـلی الله علیه و آله با ابوبکر صدیق در غار صورت گرفته و مراسـمی را در آن روز مشـتمل بر آرایش و نصب قبه ها و افروختن آتش اجراء کردند!

و مقریزی در جلد ۲ " خطط " صفحه ۲۲۲ چنین نگاشـته گوید: عید غیر (قبلا) عید شرعی نبوده و از پیشینیان امت آنها که روش و عملشان مورد پیروی مردم بوده چنین عیـدیرا اجرا نمیکرده اند و نخستین زمانی که در اسـلام این عید (غدیر خم) معرفی و در عراق مراسم آن اجراء شـده عهد و زمان معز الدوله علی بن بویه بوده است چه نامبرده در سال ۳۵۲ هجری این روز (غدیر) را عید معرفی کرد و از آنروز شیعه ها آنرا عید گرفتند.. اه

من چه میتوانم بگویم درباره کسـی از اهل کاوش و تحقیق که از تاریخ شیعه مطالبی مینگارد پیش از آنکه بر حقائق آن وقوف یابد یا حقیقت امر را دانسته

[صفحه ۲۰۶]

ولی هنگام نگاشتن آنرا فراموش میکند آیا با وقوف بر حقائق امر- در نتیجه تدبریکه شب هنگام بکار رفته از ذکر آن حقایق صرف نظر مینماید یا اینکه چیزی را می گوید بدون آنکه آنرا درک کند یا باکی ندارد بانچه میگوید؟... بسیار جای شگفتی است!

مگر؟ این مسعودی، (مـورخ شـهیر) که در سـال ۳۴۶ وفـات یـافته نیسـت که در کتـاب " التنبیه و الاشـراف " ص ۲۲۱ مینگارد: و فرزندان علی رضـی الله عنه و پیروان او این روز را بزرگ میشمارند؟ مگر این کلینی که حدیث عید غدیر را در کافی روایت میکند در سال ۳۲۹ وفات نیافته؟ و یا پیش از او فرات بن ابراهیم کوفی نیست، که در طبقه اسـتادان ثقه الاسـلام کلینی نامبرده قرار دارد. و از مفسـرین بنام است که حدیث غدیرخم را در تفسیرش که نزد ما موجود است روایت نموده؟ این علماء و کتب حدیث آنها قبل از تاریخی که نویری و مقریزی عنوان میکننـد (قبل از سال ۳۵۲ (وجود داشـته اند مگر؟ این فیاض بن محمد بن عمر طوسی نیست که وجود عید غدیرخم و سابقه آن را در سال ۲۵۹ خبر داده و خود در محضر امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام که (در سال ۲۰۳ (وفـات یـافته حضور داشـته که آنحضـرت این روز را عیـد گرفته و سابقه ممتـد این عیـد و فضـیلت آنرا (بر اعیاد دیگر اسـلام) ذکر فرموده است؟ و آنرا از پدرانش تا منتهی به امیرالمومنین علیه السلام میشود روایت فرموده است؟

و امام صادق علیه السـلام که در سال ۱۴۸ وفات یافته اصـحاب خود را بتمام این امور تعلیم فرموده و بانها خبر داده که رویه و سـنن پیغمبران صـلی الله علیه و آله این بوده، روزیرا که در آن جانشـین خود را منصوب مینموده انـد عید میگرفته اند چنانکه سـنت بر این در میان ملوک و پادشاهان که روز تاجگذاری و استقرار بر تخت پادشاهی خود را عید میگرفتند جاری بوده است؟

حتی ائمه دین اسلام علیهم اجمعین در اعصار قدیمه (هر یک در عهد و زمان خود) شیعیان خود را بوظایف مخصوصه این روز امر میفرمودند و آنها را وادار میفرمودند

[صفحه ۲۰۷]

بعبادات و طاعات خاصه و کارهای نیک و دعاهای مخصوص باین روز؟ و حدیث مخصوصی که از مختصر " بصائر الدرجات" ذکر شد بالصراحه اشعار دارد بر اینکه این روز در اوایل قرن سوم هجری از جمله اعیاد چهارگانه شیعه بوده است.

اینست حقیقت این عید (غدیر) ولی این دو مرد، برای اینکه طعن بر شیعه بزنند این حقیقت را با همه سوابقی که از صلحای پیشین بوده انکار نموده و آنرا بعنوان یک بدعت تازه به معز الدوله نسبت داده اند و پنداشته اند که تاریخ شناسان متتبع بر این خیانت واقف نمیشوند و بحساب ناروائی های آنها نمی رسند؟

فوقع الحق و بطل ما کانوا یعملون، فغلبوا هنالک و انقلبوا صاغرین سوره اعراف: ۱۱۷ و ۱۱۶

[صفحه ۲۰۸]

تاجگذاری روز غدیر

بشرحی که از مجموع واردات عامه و خاصه مذکور افتاد دانستید که، صاحب مقام شامخ خلافت برای سلطنت اسلامی تعیین شد و مقام ولایت عهد نبوی بدو واگذار گردید...

اکنون، همانطور که سیره ملوک و پادشاهان است. شایسته و سزاوار بوده که مراسم تاج گذاری نیز انجام پذیرد، تاج پادشاهان فرس آرایش صوری داشته و شان و روش آنان این بوده که تاج های جواهر نشان که با دانه های نفیس و گرانبها آراسته شده و بر سر گذارند، ولی بجای آن افسر دیهیم، عرب را این اشعار بوسیله (عمامه) صورت می گرفت، چه آنکه عمامه در عرف عرب لباس و نشانه بزرگان و اشراف قوم بوده و لذا از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است که: العمائم تیجان العرب یعنی: عمامه ها بمنزله تاج و دیهیم عرب است، این حدیث را قضاعی و دیلمی روایت کرده اند و سیوطی در جلد ۲ " جامع الصغیر " صفحه ۱۵۵ صحت آنرا تایید کرده و ابن اثیر در " النهایه " آنرا آورده است.

مرتضی حنفی زبیدی در جلد ۲ " تاج العروس " ص ۱۲ گوید: تاج: یعنی، اکلیل و فضه و عمامه، و لغت اخیره بنا بر تشبیه است- جمع تاج: تیجان و اتواج است، و عرب، عمامه را تاج مینامد، و در حدیث وارد است، العمائم تیجان العرب. که جمع تاج است و آن چیزیست که از طلا-و جواهر برای پادشاهان ساخته میشود، مقصود او اینست که: عمامه ها بمنزله تاجهای پادشاهان است، چه؟ عرب اکثرشان در بادیه ها و صحراها سر برهنه اند و یا نوعی از پوشش بر سر آنها است و عمامه در میان آنها کم است، و اکالیل تاجهای پادشاهان عجم است- و توجه. یعنی باو سروری داد و عمامه بر سر او نهاد.

[صفحه ۲۰۹]

و در جلد ۸ ص ۴۱۰ مذکور است که بر سبیل مجاز گفته میشود: عمم بضم اول، عمامه بر سر او نهاده شد بمعنی: سود، یعنی

سروری یافت، زیرا تاجهای عرب عمامه ها است، پس همانطور که در زبان عجم گفته شده: تاج گذاری کرد در زبان عرب گفته شده: عمامه بر سر او نهاد، و نیز گفته که در عرب وقتیکه تاج بر سر کسی گذاردند گفته میشود معمم، و رسم در میان عرب چنین بود: هنگامی که مردی را بسروری و آقائی منصوب میداشتند عمامه سرخی بر سر او می نهادند، ولی فرس چون تاج بر سر پادشاهانشان میگذاردند باو میگفتند متوج: یعنی تاج گذاری شده.

و شبلنجی در " نور الابصار " ص ۲۵ "- صاحب التاج " را از جمله القاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر نموده و سپس گفته: مراد عمامه است، یعنی دارنده عمامه، زیرا عمامه ها تاج های عرب است، چنانکه در حدیث آمده، بنابراین اساس و مبنی در آنروز (روز غدیر خم) رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه بر سر علی علیه السلام گذارد بهیئت خاصی که مشعر بر عظمت و جلال آنجناب بود. آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله بوسیله عمامه خود که نام آن " سحاب " بود بدست مبارک خود در آن اجتماع عظیم علی علیه السلام را تاج گذاری فرمود و با این عمل اشعار باین معنی فرمود که شخص تاج گذاری شده (علی علیه السلام) بمقام امارت نظیر امارت خود برانگیخته و منصوب گشته، با این فرق که علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ میکند و قایم مقام آنحضرت است بعد از او.

حافظ، عبد الله بن ابی شیبه و ابو داود طیالسی و ابن منیع بغوی و ابوبکر بیهقی، بطوریکه در جلد ۸ " کنز العمال " ص ۶۰ مذکور است از علی علیه السلام روایت نموده اند که فرمود: در روز غدیر خم رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه ای بر سر من پیچید و قسمتی از آنرا از پشت سرم افکند و در لفظ روایتی چنین مذکور است: طرفی از عمامه را بر دوشم افکند، سپس پیغمبر اکرم فرمود: همانا خداوند در روز بدر و حنین مرا

[صفحه ۲۱۰]

بوسیله فرشته هائی یاری و کمک فرمود که آن فرشتگان عمامه هائی باین کیفیت بر سر داشتند، و فرمود: همانا عمامه فاصله و حائلی است بین کفر و ایمان، و این حدیث را سید احمد قشاشی در کتاب " السمط المجید " از طریق سیوطی از اعلام چهارگانه روایت نموده است.

و در جلد ۸ " کنز العمال " ص ۶۰ مذکور است که از مسند عبد الله بن شخیر از عبد الرحمن بن عبدی بحرانی از برادرش عبد الاعلی بن عدی روایت شده که: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السلام را نزد خود خواند و سپس عمامه بر سر او بست و طرفی از آنرا از پشت سر او افکند، (دیلمی).

و از حافظ دیلمی، از ابن عباس روایت شده که گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه سحاب را بر سر علی علیه السلام نهاد باو فرمود: یا علی، العمائم تیجان العرب. یعنی عمامه ها تاجهای عربند.

و از ابن شاذان از طریق شیوخ او از علی علیه السلام رسیده که: همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله بدست خود عمامه بر سر آنجناب نهاد و گوشه آنرا از پشت سر و از جلوی او در آورد و در جلو و عقب او دنباله قرار داد، سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود: روی خود را برگردان، چنین کرد، سپس فرمود: با من روبرو شو، اطاعت کرد، در این موقع پیغمبر صلی الله علیه و آله رو باصحاب نمود و فرمود: تاج های فرشتگان چنین است، و حافظ، ابو نعیم در " معرفه الصحابه " و محب الدین طبری، در جلد ۳ " الریاض النضره " ص ۲۱۷ از عبد الاعلی بن عدی نهروانی با ذکر سند آورده اند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز غدیر خم علی علیه السلام را بسوی خود خواند، و عمامه بر سر او نهاد

[صفحه ۲۱۱]

و گوشه آنرا از پشت سرش افکند، و این روایت را علامه زرقانی در جلد ۵ " شرح المواهب " ص ۱۰ ذکر نموده.
و شیخ الاسلام حموینی در باب دوازدهم از " فراید السمطین " از طریق احمد بن نیع باسنادیکه عده ای از حفاظ و ارباب دقت نظر در آن هستند از ابی راشد از علی علیه السلام روایت نموده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خدای عز و جل مرا در بدر و حنین بفرشتگانی یاری فرمود که چنین عمامه ای بر سر داشتند، و این (عمامه) سد و حائلی است بین مسلمین و مشرکین، این سخن را پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگامی بعلی علیه السلام فرمود که در روز غدیر عمامه بر سر آنجناب نهاد و طرفی از آنرا بدوش آنجناب افکند، و باسناد دیگری از طریق حافظ ابی سعید شاشی (شرح حال او در جلد ۱ ص ۱۷۰ گذشت) روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه خود (موسوم به سحاب) را بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام نهاد و دو طرف آنرا از جلو و عقب او افکند، سپس فرمود: رو بمن کرد، آنحضرت رو نمود، بعد فرمود پشت بمن کن، آنحضرت پشت نمود، سپس فرمود: فرشتگان به نزد من چنین آمدند.
این روایت را بهمین لفظ، جمال الدین زرندی حنفی در (نظم درر السمطین) و جمال الدین شیرازی، در اربعین خود، و شهاب الدین احمد، در توضیح الدلایل روایت نموده و این جمله را افزوده اند: سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:
من کنت مولاه، فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله.
و حموینی باسناد دیگر از طریق حافظ ابی عبد الرحمن ابن عایشه از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم عمامه ای بر سر من نهاد و حاشیه آنرا بر شانه ام افکند و فرمود: همانا خداوند در روز بدر و حنین مرا یاری کرد بفرشتگانی که چنین عمامه بر سر داشتند، و بهمین لفظ

[صفحه ۲۱۲]

حدیث مذکور را، ابن صباغ مالکی در " الفصول المهمه " ص ۲۷ و حافظ زرندی در " نظم درر السمطین " و سید محمود قاری مدنی در " الصراط السوی " روایت نموده اند.
فایده: ابوالحسین ملطی در " التنبیه و الرد " ص ۲۶ چنین گوید: گفتار رافضیان، باینکه: علی در سحاب است- منشاء آن، سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله است بعلی علیه السلام که روی بسوی من کن در حالتیکه او عمامه پیغمبر صلی الله علیه و آله را که موسوم به سحاب بود بر سر داشت، در این هنگام پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بتحقیق، علی علیه السلام آمد در حالیکه، در سحاب است، یعنی عمامه ایرا که نامش سحاب است، پوشیده و رافضیان این موضوع را بغیر معنی خود تاویل نمودند!
و بطوریکه در " بحر الزاخر " ص ۲۱۵ مذکور است، غزالی گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله عمامه ای داشت که سحاب نامیده میشد، و آنرا بعلی علیه السلام بخشید، و چه بسا علی علیه السلام با این عمامه ظاهر میشد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: اتاکم علی فی السحاب- یعنی علی بسوی شما آمد در حالتیکه در سحاب است، و حلبی در جلد ۳ " السیره الحلبیه " ص ۳۶۹ گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله عمامه ای داشت که آنرا سحاب مینامیدند، آنرا بعلی بن ابی طالب کرم الله وجهه پوشانید، و چه بسا که علی کرم الله وجهه با آن عمامه ظاهر میشد و پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود: علی بسوی شما آمد در حالیکه در سحاب است، و مقصود آنحضرت همان عمامه بود که آنرا باو بخشیده بود.
امینی گوید: آنچه به شیعه نسبت داده میشود در گفتار این جمله (علی فی السحاب) همین معنی است، و- احدی از شیعه هیچگاه

معنی دیگری برای این جمله در نظر نگرفته چنانکه ملطی گمان برده بلکه مردمانی این جمله را بمعنای دیگری تاویل و آنرا بر سبیل افترا و تهمت بما نسبت داده اند، حساب

[صفحه ۲۱۳]

خیانت و افتراء آنها در دست خدا است.

بنابر آنچه ذکر شد، این روز تاجگذاری فرخنده ترین روز است در اسلام و بزرگترین روز جشن و سرور است برای دوستداران امیرالمومنین علیه السلام، همانطور که برای دشمنان و بد اندیشان روز غم و غصه و کینه اندوزی است.

وجوه یومئذ مسفره، ضاحکه مستبشره، و وجوه یومئذ علیها غبره، ترهقها قتره

"سوره عبس"

[صفحه ۲۱۴]

سخنی چند از حفاظ حدیث و صحابان نظر پیرامون سند حدیث

در بکار بستن این بحث، نه درباره درستی، و صحت حدیث، و نه بمنظور اثبات تواتر آن نیاز و داعی برای ما وجود نداشته، چه آنکه خود حدیث فی حد ذاته با واقعیت خود از هر گونه دلیل و استدلال بی نیاز است، کرا میرسد که صحت آنرا منکر شود؟ در حالیکه بسیاری از رجال سند آن آنانی هستند که در صحیح مسلم و صحیح بخاری نامشان ثبت و مورد اعتماد و ثقه بودن آنها تایید شده؟، و کدام عنصر لجوج و عناد پیشه را امکان آن هست که تواتر لفظی (در جمله حدیث) و تواتر معنوی (در تفاصیل) و تواتر اجمالی آن را در تمام شئون آن رد یا انکار نماید؟ در حالیکه دور و نزدیک بوقوع آن گواه و در روایت آن اتفاق نموده اند و اکثر مولفین در حدیث و تاریخ و تفسیر و کلام آنرا در مولفات خود ثبت و ضبط نموده اند و گروه دیگر این داستان را جداگانه تدوین نموده و تالیفاتی ببار آورده اند، و خلاصه آنکه این واقعه از هنگامی که منادی رشد و سعادت بشر با صدای روح فزای خود آن را اعلام فرموده در فضای احساسات و مسامع خلق تا عصر حاضر طنین افکنده و در آینده نیز بمرور قرنها و گذشتن زمان برقرار و جاودان است، و هر کس در قبال چنین حقیقت در مقام تردید یا انکار برآید بمانند کسی است که خورشید تابان را نادیده بگیرد و اشعه جهان آرای آن را انکار نماید بنابراین انگیزه ما در ایراد این بحث فقط بیان این حقیقت ثابت است که هم آهنگی و اتفاق همگان (مولف و مخالف) را نسبت باین حقیقت آشکار و مهم نشان دهیم که عموما بر صحت و تواتر این داستان اذعان نموده اند، تا خوانندگان بدانند، هر کس از این شاهراه منحرف شود از مسیر مستقیم حقیقی جدا شده و از وجهه مورد اتفاق و اجتماع امت اسلامی رو گردانده در حالیکه خود معتقد و معترف است که امت

[صفحه ۲۱۵]

اسلامی بر یک امر خبط و خلاف واقع اجتماع و اتفاق نمیکنند.

اینک از جمله بزرگان علماء و حفاظ که به صحت این حدیث تصریح نموده اند:

۱- حافظ، ابو عیسی ترمذی متوفای ۲۷۹ در جلد ۲ صحیح خود در ص ۲۹۸ بعد از ذکر حدیث مزبور گوید: این حدیث، حسن و صحیح است.

۲- حافظ، ابو جعفر طحاوی، متوفای ۲۷۹ در جلد ۲ " مشکل الاثار " در ص ۳۰۸ گوید: ابوجعفر گفته: منکری در مقام دفع ورد این حدیث برآمده و پنداشته که وقوع این امر ممکن نیست و اشعار نموده که هنگام بیرون شدن پیغمبر صلی الله علیه و آله از مدینه بمنظور حج که در راه خود از غدیر خم در جحفه گذشته، علی علیه السلام با آنحضرت نبوده است!!

و در این باره حدیثی را که احمد باسنادش برای ما روایت کرده ذکر نموده وی گفت: حدیث نمود ما را جعفر بن محمد علیهما السلام از پدرش که فرمود بر جابر بن عبد الله داخل شدیم ذکری از حدیث خود در خصوص حج پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بمیان آورد و سپس گفت: علی علیه السلام شتر قربانی پیغمبر صلی الله علیه و آله را از یمن آورد، و سپس بقیه حدیث را ذکر نموده.

ابوجعفر گفته، اسناد این حدیث صحیح است و احدی را نسبت براویان آن طعنی نیست و در آن حدیث چنین است که این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام در غدیر خم هنگام بازگشت آنجناب از حج خود بمدینه بوده، نه هنگام خروج از مدینه برای حج و این گوینده منکر بپندار خود گفته که این حدیث در مورد این داستان از سعد بن ابی وقاص روایت شده و این سخن رسولخدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم هنگامی خروج او از مدینه بسوی حج بوده نه در بازگشت از حج بسوی مدینه.

ابوجعفر گوید: صحیح در این موضوع اینست که: حکم این روایت

[صفحه ۲۱۶]

را از عایشه دختر سعد نگرفته و بلکه آنرا از مصعب بن سعد گرفته، و همچنین غیر لیث آنرا روایت کرده، کسی که در ضبط روایت بصیر و مورد اعتماد است و قول او در آن حجت است، و او شعبه بن حجاج است.

۳- فقیه، ابو عبد الله محاملی بغدادی، متوفای ۳۳۰ صحت این حدیث را در امالی خود بطوریکه در ج ۱ ص ۱۰۳ گذشت تایید نموده.

۴- ابو عبد الله حاکم متوفای ۴۰۵ روایت مزبور را بطرق متعدد آورده و در " المستدرک " صحت آنرا تایید کرده چنانکه در محل خود گذشت.

۵- ابو محمد، احمد بن محمد عاصمی در " زین الفتی " گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه، و این حدیثی است که امت اسلامی آنرا با پذیرش دریافت نموده و با اصول موافق است، سپس آنرا بطوریکه در محل خود گذشت بطرق مختلف روایت نموده.

۶- حافظ، ابن عبد البر قرطبی، متوفای ۴۶۳ در جلد ۲ " الاستیعاب " ص ۳۷۳ بعد از ذکر حدیث مواخات (اعلام و اجراء آئین برادری) و دو حدیث (رایت) و (غدیر) گوید: همه اینها اخباری است که به ثبوت رسیده.

۷- فقیه، ابوالحسن ابن المغازلی شافعی، متوفای ۴۸۳ در کتاب خود " المناقب " بعد از آنکه حدیث مزبور را از استاد خود ابوالقاسم فضل بن محمد اصفهانی روایت کرده گوید: ابوالقاسم گفت این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله صحیح است و آنرا حدود یکصد تن روایت نموده اند که از جمله آنها عشره مبشره است، و این حدیثی است ثابت و هیچ نقص و علتی برای آن بنظر نرسیده، علی علیه السلام مخصوص و متفرد باین فضیلت است و احدی در این فضیلت با آنجناب شریک نبوده است.

۸- حجه الاسلام ابو حامد غزالی متوفای ۵۰۵ در " سر العالمین " ص ۹ گوید: برهان و حجت چهره گشود و تمام فرق (امت

اسلامی) اتفاق نمودند بر متن حدیث از خطبه او (رسول خدا صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خم باتفاق جمیع که آنحضرت میفرمود ": من کنت مولاه فعلی مولاه " سپس، عمر گفت: به. به... تا آخر

[صفحه ۲۱۷]

داستان، تمام سخن در مفاد حدیث انشاء الله خواهد آمد.

۹- حافظ، ابو الفرج، ابن جوزی حنبلی، متوفای ۵۹۷ در " المناقب " گوید: علماء تاریخ اتفاق دارند بر اینکه داستان غدیر بعد از بازگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع در هجدهم ذی حجه بوده، در حالیکه از صحابه و صحرانشینان و ساکنین اطراف مکه و مدینه یکصد و بیست هزار تن با آنجناب بودند، و این گروه کسانی بودند که با پیغمبر صلی الله علیه و آله حجه الوداع را درک نمودند و این سخن را از او شنیدند و شعرا در این موقع و راجع باین داستان اشعار بسیار سرودند.

۱۰- ابو المظفر، سبط ابن جوزی، حنفی، متوفای ۶۵۴ در تذکره خود در ص ۱۸ بعد از ذکر حدیث غدیر و بیان آغاز و انجام آن و تهنیت عمر، بطرق متعدد گوید: و همه این روایات را احمد بن حنبل در " الفضایل " با تفصیل بیشتری بررسی و روایت نموده، بنا بر این هر گاه گفته شود: روایتی که مشتمل بر این سخن عمر رضی الله عنه: اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنه میباشد ضعیف است، پاسخ آن اینست که: این روایت صحیح است، و ضعیف همانا روایتی است که آنرا، ابوبکر احمد بن ثابت خطیب از عبد الله بن علی بن بشر، از علی بن عمر دار قطنی از ابی نصر حبشون بن موسی بن ایوب خلال تا می رساند آنرا به ابی هریره (بطور مرفوع- یعنی- بدون ذکر بقیه راویان) روایت کرده و در پایان آن گفته: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، این آیه نازل شد: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا، گفته اند، حبشون بتنهائی این حدیث را آورده، و ما میگوئیم: بحدیث حبشون استدلال نکرده ایم، و بلکه استدلال ما بحدیثی است که احمد در " الفضایل " از براء بن عازب روایت نموده و اسناد آن صحیح است، تا آنجا که گوید: علماء تاریخ متفقند بر اینکه داستان غدیر بعد از مراجعت پیغمبر صلی الله علیه و آله از

[صفحه ۲۱۸]

حجه الوداع در هجدهم ذی الحجه وقوع یافته که در میان جمع صحابه که یکصد و بیست هزار تن بودند فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.. تا آخر حدیث. پیغمبر صلی الله علیه و آله باین مطالب با عبارات واضح تصریح فرموده نه تلویح و اشاره انتهی و بزودی تتمه سخنش در مبحث " مفاد حدیث " انشاء الله ذکر خواهد شد.

۱۱- ابن ابی الحدید معتزلی، متوفای ۶۵۵ در جلد ۲ شرح نهج البلاغه ص ۴۴۹ حدیث تهنیت را از جمله اخباریکه در فضایل امیرالمومنین شیوع و اشتهار دارد بشمار آورده، در ص ۱۴۸ از او مستفیض و شایع بودن داستان احتجاج امیرالمومنین علیه السلام در روز شوری که در آن حدیث غدیر ذکر شده گذشت.

۱۲- حافظ، ابو عبد الله گنجی شافعی، متوفای ۶۵۸، در " کفایه الطالب " ص ۱۵ بعد از ذکر حدیث از طرق احمد گوید: احمد در مسند خود این حدیث را چنین آورده و کافی است که مثل او یکراوی آنحدیث را بسند واحد بیاورد تا چه رسد باینکه تمام طرق روایت را چنین پیشوائی جمع آوری کند و بعد از آنکه حدیث مزبور را از طرق حافظ ابی عیسی ترمذی (در جامع خود) روایت نموده گوید: حافظ دار قطنی طرق این روایت را در جزء (مستقلی) جمع نموده، و حافظ ابن عقده کوفی کتاب جداگانه ای در این

باره تالیف نموده، و اهل سیر و تواریخ داستان غدیرخم را روایت نموده اند و محدث شامی در کتاب خود آنرا بطرف مختلفه از تعدادی از صحابه و تابعین نقل و ذکر نموده، این موضوع را استادان بطور عالی بمن خبر دادند، و حافظ نامبرده (گنجی) داستان مزبور را در ص ۱۷ باسنادش از محاملی روایت نموده سپس خود گوید این حدیث مشهور و حسن است و راویان مورد اعتماد و ثقه آنرا روایت نموده اند، و پیوستگی این اسنادها بیکدیگر برهانی است در صحت نقل.

۱۳- شیخ ابو المکارم، علاء الدین سمنانی، متوفای ۷۳۶ در " عروه الوثقی " گوید: و رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی (علیه السلام و سلام الملائکه الکرام) فرمود:

[صفحه ۲۱۹]

انت منی بمنزله هارون من موسی و لکن لا نبی بعدی و در غدیرخم بعد از حجه الوداع در حالیکه شانه او را گرفته بود در حضور گروهی از مهاجر و انصار فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.

و این حدیثی است که همگان بصحت آن اتفاق دارند، بنابراین، علی علیه السلام سرور اولیاء شد و قلب او بر قلب محمد علیه التحیه و السلام بود، و بهمین راز، سرور صدیقین یار غار پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر اشاره نموده، در آنهنگام که ابی عبیده ابن جراح را بسوی علی علیه السلام برای حضور در نزد خود فرستاد و گفت: ای ابا عبیده تو امین این امت هستی، من تو را بسوی کسی میفرستم که با آنکه دیروز او را از دست دادیم (یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله) هم مرتبه است، و بنابراین سزاوار و شایسته است که در نزد او با ادب نیکو سخن بگوئی تا پایان گفتار طولانی او.

۱۴- شمس الدین ذهبی شافعی، متوفای ۷۴۸، چنانکه در مقدمه ج ۱ ص ۱۴۶ گذشت نامبرده کتاب جداگانه ای در موضوع داستان غدیر تشکیل داده و در " تلخیص المستدرک " حدیث مزبور را بطرق مختلف ذکر نموده و تعدادی از طرق آنرا صحیح اعلام کرده و این گفتار او خواهد آمد که گفته: صدر حدیث متواتر است و من یقین دارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا (مراد جمله: من کنت مولاه... است) فرموده، اما، جمله " اللهم وال من والاه " زیادتی است که در عین حال اسناد آن قوی است و گروهی از اعلام محدثین اعتماد بصحت آن نموده اند چنانکه بکلمات بعض از آنها قریبا واقف خواهید شد.

۱۵- حافظ، عماد الدین ابن کثیر شافعی دمشقی، متوفای ۷۷۴ در جلد ۵ تاریخش در ص ۲۰۹ از سنن حافظ نسائی از محمد بن مثنی از یحیی بن حماد از ابی عوانه از اعمش (سلیمان) از حبیب بن ثابت از ابی الطفیل از زید بن ارقم بلفظی

[صفحه ۲۲۰]

که در ج ۱ ص ۶۴ بطریق نسائی مذکور شد. این حدیث را روایت نموده سپس گوید: نسائی در نقل این روایت از این جهت منحصر بفرد است (یعنی غیر از او بدین لفظ روایت نکرده)، و استاد ما ابو عبد الله ذهبی گفته است که این حدیث صحیحی است، و حدیث مناشده در رحبه را روایت نموده و گفته، اسناد این حدیث نیکو است و آنرا بطرق احمد از زید روایت کرده و گوید: اسناد آن نیکو و رجال آن با شروط سنن مطابق و ثقه هستند و ترمذی در موضوع ریث حدیثی را بدین سند تصحیح نموده و حدیث مذکور را بطریق ابن جریر طبری از سعد بن ابی وقاص روایت نموده و از قول ذهبی گفته که این حدیث حسن و غریب است و آنرا بطریق دیگر از جابر ابن عبد الله روایت نموده و از قول ذهبی گفته که این حدیث حسن است و آنرا بطریق دیگر نیز روایت کرده و

سپس از قول ذهبی گفته که: صدر حدیث متواتر است (یعنی جمله: من کنت مولاه فعلی مولاه.. (و من بیقین میدانم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا فرموده، و اما جمله ": اللهم وال من والاه ".. زیادتی است که در عین حال اسناد آن قوی است.
۱۶- حافظ، نور الدین هیثمی متوفای ۸۰۷ در جلد ۹ " مجمع الزواید " ص ۱۰۹- ۱۰۴ حدیث مربوط به رکبان را که قبلا از طریق احمد و طبرانی مذکور افتاد روایت کرده سپس گوید: رجال احمد ثقه هستند، و داستان مناشده را از طریق احمد از ابی الطفیل روایت نموده و گفته رجال آن رجال صحیح می باشد، جز، فطر و نامبرده ثقه است و داستان مزبور را از طریق دیگر احمد از سعید بن وهب روایت کرده و گفته رجال آن رجال صحیح میباشد، و آنرا از طریق بزار از سعید و زید

[صفحه ۲۲۱]

روایت نموده سپس گفته: رجال آن رجال صحیح است، مگر فطر و نامبرده ثقه است، و آنرا از طریق ابی یعلی از عبد الرحمن بن ابی یعلی روایت نموده و رجال آنرا توثیق نموده است، و آنرا از طریق احمد از زیاد بن ابی زیاد روایت نموده و رجال آنرا توثیق نموده، و از حبشی بن جناده. از طریق طبرانی روایت نموده و رجال آنرا توثیق کرده و بطرق و اسنادهای دیگر نیز روایت کرده و بصحیح بودن آن طرق و ثقه بودن رجال آنها تصریح نموده بطوری که در محل خود گذشت.
۱۷- شمس الدین جزری شافعی، متوفای، ۸۳۳ حدیث غدیر را بهشتاد طریق روایت نموده و رساله خود را بنام " اسنی المطالب " که بچاپ رسیده تنها در اثبات تواتر حدیث مزبور تالیف نموده است.
و بعد از ذکر داستان مناشده امیرالمومنین علیه السلام در رحبه گفته که: این حدیث از این وجه حسن است و از وجوه بسیار که متواترا از امیرالمومنین رضی الله عنه رسیده صحیح است، و از پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز متواترا رسیده که گروه بسیار از گروه بسیار آنرا روایت نموده اند و کسی که بدون اطلاع در این علم (علم حدیث) خواسته این حدیث را ضعیف قلمداد کند قابل اعتنا و جایز اعتبار نیست، چه آنکه حدیث مزبور از ابی بکر صدیق، و عمر بن خطاب، و طلحه بن عبید الله، و زبیر بن عوام، و سعد بن ابی وقاص، و عبد الرحمن بن عوف، و عباس بن عبد المطلب، و زید بن ارقم، و براء بن عازب، و بریده بن حصیب، و ابی هریره، و ابی سعید خدری، و جابر ابن عبد الله، و عبد الله بن عباس، و حبشی بن جناده، و عبد الله بن مسعود، و عمران ابن حصین و عبد الله بن عمر، و عمار بن یاسر، و ابی ذر غفاری، و سلمان فارسی، و اسعد بن زراده، و خزیمه بن ثابت و ابی ایوب انصاری، و سهل بن حنیف، و حذیفه بن یمان، و سمره بن جندب، و زید بن ثابت و انس بن مالك و غیر آنها از صحابه رضوان الله علیهم مرفوعا رسیده است، و از گروهی از آنها که قطع بخبر آنها حاصر است صحت آن بثبوت رسیده و نیز مسلم شده است که این گفتار از رسول خدا صلی الله علیه و آله

[صفحه ۲۲۲]

در روز غدیر خم صادر گردیده، چنانکه استاد ما ابو عمر محمد بن احمد بن قدامه مقدسی، بطور قرائت بر او- بما خبر داد از امام فخر الدین علی بن احمد مقدسی سپس حدیث مناشده را بطرق متعدد ذکر نموده است.
۱۸- حافظ ابن حجر عسقلانی، متوفای ۸۵۲ حدیث مزبور را در " تهذیب التهذیب " در موارد متعدد و بطرق متعدد روایت نموده، از جمله در جلد ۷ از کتاب مزبور ص ۳۳۷، و در ص ۳۳۹ خود نامبرده گوید: مولف (ابو الحجاج مزی متوفای ۷۴۲ (از آنچه که ابن عبد البر ذکر نموده تجاوز نکرده است، و بهمین مقدار هم میتوان قناعت کرد، لیکن حدیث موالات را از عده ای ذکر نموده که

فقط نام آنها را برده، و ابن جریر طبری در تالیفی از خود آنرا جمع نموده و در تالیف نامبرده چندین برابر آنها مذکور است، و ابو العباس ابن عقده صحت حدیث را تایید و گردآوری طرق آنرا مورد توجه و اعتنا قرار داده و از هفتاد صحابی یا بیشتر با دقت در اسناد حدیث مزبور را روایت نموده، و در جلد ۷ " فتح الباری " ص ۶۱ گوید، کسی که بیشتر از همه مناقب حضرت علی علیه السلام را از میان احادیث نیکو بطور مستوفی گرد آورده نسائی است در کتاب خصائص، و اما حدیث: من کنت مولاه فعلی مولاه، این حدیث را ترمذی و نسائی با بررسی در اسناد آن که جدا دارای طرق زیادی است، روایت نموده اند، و ابن عقده آنها را در کتاب جداگانه ای قرار داده و بسیاری از اسنادهای آن صحیح و حسن است، و روایتی از امام احمد بما گفته است: آنچه از (فضایل و مناقب) علی بن ابی طالب علیه السلام بما رسیده- از هیچ یک از صحابه بمانند آن نرسیده است:

۱۹- ابو الخیر شیرازی شافعی (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۱۳ گذشت) در کتاب " ابطال الباطل " که در رد بر " نهج الحق " نوشته چنین گوید: و اما آنچه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که در روز غدیرخم ذکری از علی بمیان آورده در حالیکه دست او را گرفته بود و فرمود: الست اولی بکم من انفسکم؟ حدیث مزبور در صحاح ثبت و بتحقیق پیوسته و ما سر آنرا در ترجمه کتاب " کشف الغمه

[صفحه ۲۲۳]

فی معرفه الائمه " ذکر نموده ایم.

۲۰- حافظ جلال الدین سیوطی شافعی، متوفای ۹۱۱ بمتواتر بودن این حدیث تصریح نموده و عده ای از علماء حدیث بعد از او این سخن را از او حکایت و نقل نموده اند چنانکه خواهد آمد.

۲۱- حافظ ابو العباس، شهاب الدین قسطلانی، متوفای ۹۲۳ در جلد ۷ کتاب " المواهب اللدنیه " ص ۱۳ گوید: و اما حدیث ترمذی و نسائی: من کنت مولاه فعلی مولاه، شافعی گوید: مراد از این ولاء، ولاء اسلام است، مانند قول خدای متعال: ذلک بان الله مولی الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولی لهم و سخن عمر: اصبحت مولی کل مومن یعنی: ولی کل مومن، و طرق این حدیث خیلی زیاد است، و همه را ابن عقده در کتاب جداگانه جمع کرده و بسیاری از اسنادهای آنها صحیح و حسن میباشد.

۲۲- حافظ شهاب الدین، ابن حجر هیثمی، مکی، متوفای ۹۷۴ در " الصواعق المحرقه " ص ۲۵ در رد استدلال شیعه بحدیث غدیر گوید: و جواب این شبهه که قوی ترین شبهات آنها (یعنی شیعه) است محتاج بمقدمه ایست و مقدمه مزبور بیان حدیث و مخرج آنست، بیان آن اینست که: حدیث مزبور، حدیثی است صحیح و شکی در آن نیست، چه آنکه جماعتی (از علماء حدیث) مانند: ترمذی و نسائی و احمد با بررسی و دقت در اسناد آنرا روایت کرده اند، و طرق آن خیلی زیاد است، و از اینجا است که شانزده نفر از صحابه (پیغمبر صلی الله علیه و آله) آنرا روایت نموده اند، و در روایتی از احمد مذکور است که این حدیث را سی نفر از صحابه- از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده اند و در زمان خلافت علی علیه السلام هنگامیکه با او معارضه و منازعه شد، بمدلول آن درباره او شهادت دادند، و قریبا خواهد آمد، و بسیاری از اسنادهای آن صحیح و حسن است، و آنکه در صحت این حدیث قدح روا داشته نباید

[صفحه ۲۲۴]

مورد توجه باشد و همچنین سخن آنکه در رد آن حدیث ایراد کرده باستناد اینکه (در آن هنگام) علی علیه السلام در یمن بوده، در

خور توجه و قابل اعتناء نیست، چه آنکه بازگشت آنجناب از یمن و درک حج با پیغمبر صلی الله علیه و آله بثبوت رسیده است، و سخن بعضی از معترضین دایر بـاینکه زیـادتی جمله: اللهم وال من والاـه... الی آخر ساختگی است، مردود است، زیرا این جمله (از سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله) از طرقی روایت شده که بیشتر آن طرق را ذهبی صحیح دانسته، سپس (ابن حجر) در خصوص رد بر این داستان در مقامی و رد بر تواتر آن در مقام دیگر، گوید: و لفظ (حدیث مزبور) در نزد طبرانی و غیر او بسند صحیح چنین است که: پیغمبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم- زیر درختان خطبه ایراد نمود و سپس فرمود: ایها الناس، همانا خداوند مهربان و دانا مرا آگاه فرمود... تا آخر حدیث که در ج ۱ ص ۵۹- ۵۸ ذکر شد. و در ص ۷۳ " صواعق " در مقام تعدد مناقب امیرالمومنین علیه السلام گوید: حدیث چهارم- روز غدیرخم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ": من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. "، تا پایان حدیث، و بتحقیق در شبهه، یازدهم گذشت، و همچنین گذشت اینکه سی تن از صحابه آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده انـد و اینکه بسیاری از طرق آن صحیح- یا- حسن است، و سخن در پیرامون معنای حدیث بطور کامل در آنجا مذکور افتاد.

و در شرح قصیده همزیه بوصیری در ص ۲۲۱ در شرح این بیت از قصیده او:

و علی صنو النبی و من دین فوادی وداده و الولاء گوید: یعنی یاری او و دفاع از مقام او و رد بر آنکه با او در امر خلافت نزاع و معارضه نمود و رد آنان که اجماع بر خلافت آنجناب را منظور ننمودند و آنانکه بر او خروج نمودند و در امر خلافت با ستیزه کردند و نسبتهای ناروائی

[صفحه ۲۲۵]

بانجناب دادند، در حالیکه از آن نسبت ها بری بود، و رعایت (دوستی و یاری) آنجناب بمنظور عمل نمودن به مدلول سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله است چه بصحت پیوسته که فرمود: اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، ان علیا منی و انا منه، و هو ولی کل مومن بعدی.. و بمنظور تاکید دفاع از آنجناب، بواسطه زیادی دشمنان او از بنی امیه و خوارج که در دشنام دادن و نکوهش او مدت هزار ماه حتی بر منبرها کوتاهی نکردند، (ناظم مذکور) این معنی را بالاخص در نظم خود آورده. و ولاء او را آئین خود قرار داده و برای تامین همین منظور بزرگان حفاظ نشر فضایل آنجناب را بکار بستند تا نسبت بامت خیراندیشی نموده و حق را یاری نموده باشند، و از همین نقطه نظر است که احمد گوید: بمانند فضائلی که درباره علی بدست آمده درباره احدی (از صحابه) نیامده، و اسماعیل قاضی و نسائی، و ابو علی نیشابوری، گفته اند: اغلب آنچه درباره علی رسیده باسنادهای صحیح و حسن در حق هیچیک از صحابه وارد نشده، از جمله آنها روایتی است بصحت رسیده که ": ان الله تعالی یحبه و ان رسول الله یحبه " یعنی همانا خدای تعالی دوست میدارد او (علی علیه السلام) را و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست میدارد او را، بلکه ترمذی روایت نموده که: (علی علیه السلام) محبوبترین مردم بود در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آنجا که گوید: چون آیه مباهله (آیه ۶۰ از سوره آل عمران) نازل گشت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و دو فرزندش را بسوی خود خواند و سپس گفت: بار خدایا، اینان اهل (خانواده) من هستند، و نیز فرموده است که: من سرور فرزندان آدم هستم و علی سرور عرب است، لکن از طرف بعضی بتصحیح محدث معروف حاکم نسبت باین حدیث اعتراض شده است و نیز بصحت رسیده که (رسول خدا صلی الله علیه و آله) فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.

این حدیث را سی نفر از صحابه روایت نموده اند، و نیز از جمله روایاتی که بصحت پیوسته اینست که خدای متعال امر فرمود پیغمبر

صلی الله علیه و آله را که: چهار نفر را دوست بدارد و خبر داد پیغمبرش را که ذات اقدس او نیز آنها را دوست میدارد، و از

[صفحه ۲۲۶]

جمله آن چهار نفر علی علیه السلام است، و نیز بصحت پیوسته اینکه دوست نمیدارد او را مگر مومن و دشمن نمیدارد او را مگر منافق، و اینکه هر کس باو ناسزا بگوید، به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته، و اینکه او (علی علیه السلام) نبود میکند بر تاویل قرآن همانطور که پیغمبر صلی الله علیه و آله نبرد فرمود بر تنزیل قرآن، و اینکه دو گروه در مورد علی علیه السلام هلاک میشوند، دوستی که افراط در دوستی او کند (یعنی دوستی را منتهی به غلو نماید) و دشمنی که در دشمنی او شدت و عناد بورزد، و همانا کشنده آنجناب (ابن ملجم " لع) " شقی تر آخرین است همانطور که پی کننده ناقه (صالح) شقی تر اولین است.

۲۳- جمال الدین حسینی، شیرازی، متوفای ۱۰۰۰ در کتاب اربعین خود پس از ذکر حدیث غدیر و نزول آیه ": سال سائل " در این داستان گوید: اصل این حدیث سوای داستان حارث متواتر از امیرالمومنین علیه السلام رسیده و داستان حارث نیز متواترا از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است، داستان مزبور را جمع کثیر و گروه بسیاری از صحابه روایت نموده اند و ابن عباس آنرا روایت کرده، سپس لفظ ابن عباس و حذیفه بن اسید غفاری و حدیث رکبان را روایت کرده است.

۲۴- جمال الدین ابوالمحاسن، یوسف بن صلاح الدین حنفی، در کتاب " المعتصر من المختصر " ص ۴۱۳ گوید: ابوالطفیل واثله بن اسقع گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام مردم را در رحبه جمع نمود و سپس فرمود: سوگند میدهم بخدای عز و جل هر مردی را که سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیرخم شنیده (برخیزد و شهادت دهد).

پس جماعتی از آنها برخاستند و شهادت دادند باینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیرخم فرمود:

آیا نمیدانید که ولایت من بمومنین بیشتر و سزاوارتر است از خود آنها؟؟ آنحضرت این سخن را در حال ایستاده فرمود و سپس دست علی علیه السلام را گرفت و

[صفحه ۲۲۷]

فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. ابوالطفیل گوید: من از آن جمع بیرون شدم در حالتیکه از این سخن و این جریان در نفس خود چیزی احساس میکردم پس زید بن ارقم را ملاقات نمودم و آنچه را که شنیده بودم باو خبر دادم، گفت: متهم نخواهی بود، من (نیز) این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، پس آنکسی که خروج علی علیه السلام را به حج با رسول خدا صلی الله علیه و آله و گذشتن او را در راه به غدیر خم انکار نمود، و گفت: علی علیه السلام با شتران قربانی از یمن آمد در خورد توجه و اعتنا نیست زیرا هر چند که آنجناب هنگام خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه بقصد حج در خدمت آنجناب نبود ولی در بازگشت، با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود براهی که از غدیر خم میگذشت، بنابراین جا دارد که این سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله در مراجعت بوده و این نظر را حدیث صحیح تایید میکند، که این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیرخم هنگامی بوده که آنجناب از حج بر میگشته و بمدینه مراجعت میفرموده است، از زید بن ارقم رسیده به او گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع مراجعت کرد و در غدیر خم نزول فرمود حسب امر آن جناب درختانرا کوفتند.. و نامبرده حدیث مزبور را بلفظ زید که ذکر شد از طریق نسائی در ج ۱ ص ۶۴ بیان داشته است.

۲۵- شیخ نور الـدین هروی، قاری حنفی، متوفای ۱۰۱۴ در ج ۵ " المرقاه شـرح المشـکوه " ص ۵۶۸ بعـد از روایت حدیث مزبور بطرق مختلفه گویـد: و حاصـل کلاـم اینست که این حـدیث صـحیح است و شـکی در آن نیست، بلکه بعض از علماء حفاظ آنرا از احـادیث متواتره بشـمار آورده انـد، زیرا در روایتی از احمـد مـذکور است که سـی نفر از صـحابه آنرا از پیغمبر صـلی الله علیه و آله شنیده اند و در آنهنگام که او (علی علیه السـلام) در ایام خلافتش مورد معارضه و منازعه قرار گرفته بود آنچه را که درباره آنجناب (از پیغمبر صلی الله علیه و آله) شنیده بودند درباره او شهادت دادند، و در ص ۵۸۴

[صفحه ۲۲۸]

گوید: احمد آنرا در مسند خود روایت نموده و کمترین مرتبه این حدیث اینست که- حسن- باشد، بنابراین سخن آنکه دایر بقدح و تردید نسـبت بثبوت این حدیث ایراد شده و آنرا بعنوان اینکه علی در آنهنگام در یمن بوده است رد کرده در خور اعتنا و قابل توجه نیست، زیرا به ثبوت رسـیده که آنجنـاب از یمن مراجعت و حـج را بـا پیغمبر صـلی الله علیه و آله درک نموده است، و شایـد سـبب گفتار تردیـد آمیز این گوینـده این بوده که پنداشـته است که پیغمبر این گفتار (من کنت مولاه.. (را هنگام عزیمت از مدینه بمکه و رسـیدن به غدیرخم فرموده است پس از این مرحله سـخن بعض از ارباب حدیث دایر باینکه. زیادتی جمله ": اللهم وال من والاه"..ساختگی است مردود است، چه آنکه این زیادتی از طرقی روایت شده که بسیاری از آن طرق را ذهبی بصحت پذیرفته است.

۲۶- زید الدین مناوی شافعی، متوفای ۱۰۳۱ در ج ۶ " فیض القدیر " صفحه ۲۱۸ گوید: ابن حجر گفته که (حدیث غدیر) حدیثی است که از طرق بسیار زیادی روایت شده و ابن عقده تمام طرق آنرا در کتاب جداگانه ای جمع نموده که بعض از آن طرق صحیح و بعض دیگر حسن است، و در بعض از طرق مـذکوره تصـریح نموده که این (یعنی سـخنان پیغمبر صـلی الله علیه و آله دربـاره علی علیه السـلام) در روز غدیر خم وقوع یافته، و بزار در روایت خود این زیادتی را (در دنبال سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله) روایت نموده که فرمود ": اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و احب من احبه، و ابغض من ابغضه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله." و چون ابوبکر و عمر این سخنان (پیغمبر صلی الله علیه و آله) را شنیدند، طبق روایتی

[صفحه ۲۲۹]

که دار قطنی از سـعد بن ابی وقاص نقل نموده- گفتند ": امسـیت یابن ابی طالب مولی کل مومن و مومنه " یعنی گردیدی ای پسـر ابی طالب مولای هر مرد و زن مومنی و نیز با دقت در سند روایت نموده که بعمر گفته شد: تو نسبت بعلی علیه السلام حسن رفتاری میکنی که ماننـد آنرا نسـبت بهیچ یک از صـحابه ننموده ای؟ عمر گفت: همانا او (علی علیه السـلام) مولای من است، سـپس بعد از روایت حدیث نزول آیه " سال سائل بعذاب واقع " در روز غدیر، گوید: هیثمی گفته که رجال احمد ثقه هسـتند، و در موضع دیگر گفته: رجال او رجال صحیح هستند و مصنف (سیوطی) گفته: حدیث متواتر است.

۲۷- نور الـدین حلبی شـافعی، متوفای ۱۰۴۴، در جلـد ۳ " السـیره الحلبیه " ص ۳۰۲ آنچـه را که دایر بصـحت حـدیث و ورود آن بسندهای صحیح و حسن از ابن حجر گذشت ذکر کرده و قابل توجه نبودن سخن آن کسی را که در صحت حدیث قدح کرده و یا ذیل آن را ساخته دانسته نقل نموده و ورود آن را از طرقی که بسیاری از آن طرق را ذهبی بصحت پذیرفته، بیان داشته است.

۲۸- شیخ احمـد بن با کثیر مکی، شافعی، متوفای ۱۰۴۷ در کتاب " وسـیله المال فی عـد مناقب الال " بعـد از روایت حدیث مزبور بلفـظ حـذیفه بن اسـید، و عـامر ابن لیلی، و ابن عبـاس، و براء بن عازب گفت: این حـدیث را بزار برجال صـحیح از فطر بن خلیفه با

دقت در طریق روایت نموده و نامبرده ثقه است، و نیز از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده، سپس لفظ ام سلمه و بعد لفظ سعد بن ابی وقاص را ذکر نموده، بعد از آن گوید: دار قطنی در فضایل از معقل بن یسار رضـی الله عنه با ذیت در طریق آورده که گفت: از ابی بکر رضی الله عنه شنیدم که میگفت: علی بن ابی طالب عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله است یعنی از آنها است که پیغمبر صلی الله علیه و آله تاکید فرموده بر تمسک بانها و پیروی راه آنها، زیرا آنها ستارگان درخشان راه (سعادت) هستند، هر که از آنها پیروی کند (بسر منزل سعادت) راه یافته است، و ابوبکر او را مخصوص باین فضیلت دانسته، بعلت اینکه آنجناب در این

[صفحه ۲۳۰]

شان و مرتبت امام و پیشوا است و در شهر علم و عرفان است، و بالنتیجه، او امام ائمه و عالم امت است، و گوئی، ابی بکر این روش را از اختصاص دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت را در روز غدیر خم در میان همگان بخصوصیاتی که ذکر شد اتخاذ نموده است، و این حدیث صحیح است و تردیدی در آن نیست و هیچگونه شکی که منافی آن باشد، در آن وجود ندارد و این حدیث از گروه بسیاری از صحابه روایت شده و شیوع و اشتهار کامل یافته. و تنها در شهرت آن مجمع حجه الوداع کافیست، شیخ الاسلام عسقلانی رحمه الله تعالی گوید: حدیث ": من کنت مولاه "... را ترمذی و نسائی با دقت در طریق روایت نموده اند و طرق خیلی زیادی دارد، و ابن عقده تمام طرق حدیث مزبور را در کتاب جداگانه ای جمع نموده، و بسیاری از اسنادهای آن صحیح و حسن است، دلالت بر این معنی دارد آنچه که ابو الطفیل رضی الله عنه روایت کرده که: علی رضی الله عنه و کرم وجهه در دوران خلافتش مردم را در رحبه که موضعی است در عراق جمع کرد سپس بپا خاست و حمد و ثنای الهی را بجا آورد تا پایان روایت که در ص ۲۹ ذکر شده است.

۲۹- شیخ عبد الحق دهلوی بخاری، متوفای ۱۰۵۲ در شرح المشکات گفتاری دارد که مفاد و ترجمه آن اینست: و این حدیث بدون شک و تردید صحیح است جمعی مانند ترمذی و نسائی و احمد آنرا روایت نموده اند، و طرق آن بسیار است شانزده نفر از اصحاب (پیغمبر صلی الله علیه و آله) آنرا روایت کرده اند، و در روایتی مذکور است که: سی تن از صحابه آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدند و در زمانی که آنحضرت در ایام خلافت مورد معارضه و منازعه قرار گرفته بود بانچه شنیده بودند درباره علی علیه السلام شهادت دادند، و بسیاری از اسناد آن صحیح و حسن است، و اظهارات آن کس که در صحت آن سخن گفته قابل توجه و اعتنا نیست. و همچنین گفتار بعض از معترضین باینکه. زیادتی جمله ": اللهم وال من والاه ".. ساختگی است چه آنکه بطرق مختلفه روایت شده که اکثر آن طرق را ذهبی بصحت پذیرفته است

[صفحه ۲۳۱]

و در کتاب (لمعات) خود گوید: این حدیث صحیح است و شکی در آن نیست و بطور تحقیق گروهی مانند ترمذی... با دقت در طریق آنرا روایت نموده اند تا آخر آنچه ذکر کرده سپس گوید: استاد ابن حجر در " الصواعق المحرقه " چنین گفته است.

۳۰- شیخ محمود بن محمد شیخانی، قادری مدنی در کتاب " الصراط السوی فی مناقب آل النبی " گوید: و از جمله حدیثهای صحیحی که وارد شده گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله است درباره علی رضی الله عنه من کنت مولاه فعلی مولاه، ترمذی و نسائی و امام احمد و غیرهم با دقت در طریق آنرا روایت کرده اند، و چه بسا حدیث صحیحی هست که استادان نامبرده نیاورده اند، سپس داستان (رحبه) را بلفظ سعید ابن وهب روایت نموده، سپس گوید: ذهبی گفته که: این حدیث صحیح است و بعد روایت

احمد را در داستان رحبه، از ابی الطفیل و زبد بن ارقم ذکر نموده، و سپس گوید: حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح و غریب است سپس آنرا از طریق ابن عوانه از ابی الطفیل از زید روایت نموده و بعد گوید: حافظ ذهبی گفته این حدیث صحیح است، سپس آنرا از طریق حافظ ابی یعلی و حافظ حسن بن سفیان روایت نموده و بعد از آن گوید: حافظ ذهبی گفته این حدیث حسن است، و جمهور اهل سنت در این نظر ما متفق میباشند.

و اما آنچه که تنها اهل بدعتها از اسماعیلیه در بلاد یمن بزعم خود گفته اند و با این گفتار خود با اهل جمعه و جماعت و سنن مخالفت ورزیده اند: چه آنکه آنها

[صفحه ۲۳۲]

در مورد این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله روز غدیر خم یعنی هنگام بازگشت آنجناب از حجه الوداع که بعد از جمع نمودن اصحاب این جمله را ": الست اولی بکم من انفسکم؟ " سه بار بر آنها تکرار فرمود و آنها در جواب آنجناب تصدیق و اعتراف مینمودند و سپس دست علی رضی الله عنه را گرفت و فرمود ": من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و اخذل من خذله، و انصر من نصره و ادر الحق معه حیث دار."

گفته اند که مولی در این حدیث بمعنی اولی است، نه ناصر، و نه سایر معانی مشترکه آن، مدعی این معنی از فرقه اسماعیلیه گوید: جز این نیست که اراده پیغمبر صلی الله علیه و آله این بوده که همان سمتی که از ولاء (اولویت در تصرف) برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردم هست برای علی علیه السلام نیز مسلم است، و جمله نخست از گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله را " الست اولی بکم من انفسکم " سند (و دلیل) بر این مدعی قرار داده است، مدعی این معنی نیز گوید: اگر (مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله) از مولی ناصر، یا آقا و سید و غیر آن می بود نیازی بجمع کردن صحابه و گواه گرفتن آنها نداشت و موجبی نداشت که دست علی را بگیرد و بلند کند زیرا، اینرا همه کس میدانست، و احتیاجی نبود بدعای پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره او به اللهم وال من والاه تا آخر آن.

و نیز مدعی گوید: که چنین دعائی در خور کسی نمیشود مگر امام معصوم و الطاعه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد مدعی بدلائل گذشته و بدلیل قرار دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله حق را تابع و پیرو علی علیه السلام نه متبوع او، و این مقام شایسته نیست جز برای آنکس که فرمانبرداری و عصمت او واجب باشد، مدعی گوید: بنابر این (دلایل و براهین) ثابت است که: علی رضی الله عنه تنها وصی است و وصایت او از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله منصوص است، و خلافت آنکس که بر او پیشی گرفت معصیت و نافرمانی است، افتراء (ادعاء) مدعی تمام شد.

[صفحه ۲۳۳]

(مولف الغدیر گوید): بتحقیق احادیث صحیح و حسن گذشت، و در آن احادیث تمام آنچه مدعی ذکر نموده نیست، بلکه از آنچه ما ذکر کردیم آنچه بصحت پیوسته عبارتست از (جمله) من کنت مولاه، فعلی مولاه و (جمله) اللهم وال من والاه و (جمله): ان الله ولی المومنین، و من کنت ولیه، فهذا ولیه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و نیز صحیح از آنچه ما ذکر نمودیم این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله است: که بمردم فرمود: آیا میدانید (تصدیق دارید) که من اولی (سزاوارتر) بولایت مومنین هستم از خود آنها؟ گفتند بلی یا رسول الله فرمود: هر کس من مولای اویم، علی علیه السلام مولای او است، بار خدایا:

دوست بـدار آنکه را که او را دوست میدارد، و دشـمن بدار آنکه را که او را دشـمن میدارد و نیز این سـخن پیغمبر صـلی الله علیه و آله است که فرمود: مانند اینست که دعوت شده ام و دعوت را اجابت نموده ام، و همانا من وا گذاشته ام در میان شما دو چیز خطیر و گرانبهـا را: کتـاب خـدا و عترتم: اهل بیتم. پس مراقب باشـید چگونه بعـد از من درباره آنـدو رفتار مینمائیـد؟ (آنـدو) هرگز جـدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، سپس فرمود: همانا خداوند مولای من است، و من ولی هر مومن هستم، سپس دست علی علیه السـلام را گرفت و فرمـود: هر کس من مولای اویم، این ولی او است، بـار خـدایا دوست بـدار آنکه را که او را دوست دارد و دشمن بدار آنکه را که او را دشمن دارد، و نیز صحیح از آنچه ما ذکر کردیم، این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: آیا من بهر مومنی اولی (سزاوارتر) از خود او نیستم؟ گفتند: بلی هستی، در این موقع فرمود: پس همانا این (اشاره بعلی علیه السلام) مولای کسی است که من مولای اویم، خدایا دوست بدار دوستان او را، و دشمن بدار دشمنان او را پس از این جریان عمر رضی الله عنه او را (علی علیه السلام) ملاقات کرد و گفت: گوارا باد تو را، صبح و شام نمودی در حالیکه مولای هر مرد و زن مومن هستی، تمام شد آنچه (از اخبار و روایات صحیح و حسن) بدست آمده و در آنچه ذکر شد، چیزی از

[صفحه ۲۳۴]

اختراعات مدعی و افتراهای او وجود ندارد.

و ابن عقده تمامی طرق احادیث مذکوره و غیر آنها را در کتاب جداگانه ای جمع نموده است.

۳۱- سـید محمد برزنجی، شافعی، متوفای ۱۱۰۳ در تالیف خود " النواقض " گوید: بدانکه، شـیعه ادعا میکنند که این حدیث نصـی است آشـکار و نمایان در امامت علی رضـی الله عنه، و این مهم ترین شـبهه های آنها است، و مقـداریکه (از حدیث مذکور) ما ذکر نمودیم ": من کنت مولاه، فعلی مولاه، بدون آن زیادتی (اللهم وال من والاه... (صحیح است و از طرق بسیار روایت شده است

۳۲- ضیاء الدین مقبلی، متوفای ۱۱۰۸ حدیث غدیر را در کتاب خود " الابحاث المسدده فی الفنون المتعدده " از احادیث متواتره و قطعی بشمار آورده است.

و در تعلیق " هـدایه العقول الی غایه السـئول " در جلد ۲ ص ۳۰ (مینگارد): علامه، سید عبـد الله بن وزیر، در تاریخ معروف خود- موسوم- به (طبق الحلوی) از سـید محمد ابراهیم نقل نموده که: حدیث " من کنت مولاه. " یکصد و پنجاه طریق دارد، ولی همه آن طریق را جز افرادی از حفاظ حـدیث نشـناخته انـد، و علامه بزرگوار محمـد بن اسـمعیل امیر رحمه الله گفته: حدیث مزبور یکصد و پنجاه طریق دارد، و

[صفحه ۲۳۵]

علامه مقبلی (شـرح حال او در ج ۱ ص ۲۲۷ گـذشت) بعـد از تحقیق و بررسـی بعض طرق این حدیث گوید: هر گاه این امر معلوم نباشد پس در دین معلومی (امری مقطوع) وجود نخواهد داشت و در فصول خود این حدیث و همچنین حدیث منزلت را از احادیث متواتر لفظی قرار داده، و جلال، نسبت بتواتر حدیث غدیر کلام (فصول) را اقرار نموده ولی بمتواتر بودن حدیث منزلت تسلیم نشده و چنین گوید: حدیث منزلت صحیح و مشهور است، نه متواتر.

و سـید- امیر محمد صـنعانی- نامرده در کتاب " الروضه الندیه- شـرح التحفه العلویه- " گوید: و حدیث غدیر نزد بیشتر از پیشوایان حـدیث متواتر (شـناخته شـده) است، حافظ ذهبی، در " تذکره الحفاظ " در شـرح حال طبری گوید: محمد بن جریر (طبری) درباره

حدیث غدیر کتابی جداگانه تالیف نموده است، ذهبی گوید: من بر آن کتاب دست یافتم و از بسیاری طرق آن دچار دهشت شدم!! و نیز ذهبی در شرح حال حاکم (از او نقل نموده که) گوید: حدیث مزبور دارای طرق نیکوئی است، که طرق آنرا جداگانه تصنیف و جمع نموده ام.

سپس گوید: استاد- مجتهد، ضیاء الدین صالح بن مهدی مقبلی (که در حرم خداوند " مکه " مسکن گزیده) در " ابحاث خود" حدیث غدیر را در احادیث متواتره که جمع نموده بشمار آورده، و نامبرده از پیشوایان علم و تقوی و انصاف است، و با انصاف پیشوایان حدیث دایر بتواتر آن دیگر لزومی ندارد که با ایراد طرق آن ایجاد ملال شود، بلکه برای تیمن و تبرک بذکر بعضی از آنها پرداخته میشود.

۳۳- شیخ محمد صدر العالم در کتاب " معارج العلی فی مناقب المرتضی " چنین گوید: سپس بدان که حدیث موالات در نظر سیوطی رحمه الله بطوریکه در " قطف الازهار " ذکر نموده متواتر است، لذا من خواستم طرق آنرا وارسی کنم تا این تواتر آشکار گردد، بنا بر این میگویم: احمد و حاکم از ابن عباس و ابن ابی شیبه

[صفحه ۲۳۶]

و احمد از نامبرده (ابن عباس) از بریده، و احمد و ابن ماجه از براء، و طبرانی از جریر. و ابو نعیم از جندع انصاری. و ابن قانع از حبشی بن جناده اند. و ترمذی با دقت در سند روایت نموده و گفته حدیث- حسن و غریب است.

و نسائی و طبرانی و ضیاء مقدسی از ابی الطفیل، از زید بن ارقم یا حذیفه بن اسید. و ابن ابی شیبه و طبرانی از ابی ایوب، و ابن ابی شیبه و ابن ابی عاصم و ضیاء از سعد بن ابی وقاص. و شیرازی در " الالقاب " از عمر. و طبرانی از مالک بن حویرث. و ابو نعیم در "فضایل الصحابه " از یحیی بن جعده، از زید بن ارقم، و ابن عقده در کتاب الموالات از حبیب بن بدیل بن ورقاء. و قیس بن ثابت و زید بن شراحیل انصاری.

و احمد از علی و سیزده نفر. و ابن ابی شیبه از جابر. و احمد و ابن ابی عاصم با دقت در طریق در " السنه " از زاذان بن عمر روایت کرده اند، گفت: در رحبه از علی علیه السلام شنیدم... تا آخر حدیث را ذکر نموده، سپس گوید: و احمد با دقت در طریق از براء ابن عازب و زید بن ارقم روایت نموده... و لفظ آندو را ذکر نموده، سپس گوید: و طبرانی از ابن عمر. و ابن ابی شیبه از ابی هریره و دوازده تن از صحابه و احمد و طبرانی و ضیاء از ابی ایوب و جمعی از صحابه و حاکم از علی و طلحه. و احمد و طبرانی و ضیاء از علی و زید بن ارقم و سی نفر از صحابه. و ابو نعیم در فضایل الصحابه از سعد. و خطیب از انس روایت نموده اند. و عبد الله بن احمد و ابو یعلی و ابن جریر و خطیب و ضیاء از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت نموده اند که گفت: علی علیه السلام را در رحبه دیدم... و تمام حدیث را ذکر نموده. و سپس گوید: و طبرانی از عمرو بن مره و زید بن ارقم با هم روایت نموده. و طبرانی و حاکم از ابی الطفیل از زید بن ارقم روایت نموده اند و حدیث را بلفظی که ذکر نمودیم بیان داشته و سپس گوید: و طبرانی از حبشی بن جناده روایت کرده. و ابو نعیم در " فضایل الصحابه " از زید بن ارقم و براء بن عازب روایت نموده.

۳۴- سید ابن حمزه، حرانی، دمشقی، حنفی، متوفای ۱۱۲۰ حدیث غدیر

[صفحه ۲۳۷]

را در کتاب خود " البیان و التعریف " جلد ۲ ص ۱۳۶ و ۲۳۰ از طریق ترمذی و نسائی و طبرانی و حاکم و ضیاء مقدسی روایت

نموده سپس گوید: سیوطی گفته که حدیث متواتر است.

۳۵- ابو عبد الله زرقانی، مالکی، متوفای ۱۱۲۲ در جلد ۷ " شرح المواهب " ص ۱۳ بعد از ذکر کلام مصنف مذکور در ص ۳۰۰- گوید: و مخصوص فرمود (رسول خدا صلی الله علیه و آله) او (علی علیه السلام) را بسبب زیادتی علم او، و دقایق استنباط و فهم او، و حسن سیرت و صفای سریره او، و اخلاق کریم، او، و استواری و استحکام قدم او- (تا آنجا که گوید): و طبرانی و غیر او باسناد صحیح آورده اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه در غدیر خم ایراد فرمود هنگام بازگشت از " حجه الوداع " و آن موضعی است در جحفه- سپس حدیث را ذکر نموده- و در حدیث مزبور است: ای مردم، همانا خداوند مولای من، و من مولای اهل ایمان هستیم و من باهل ایمان اولی (سزاوارتر) هستم از خود آنها، پس هر که من مولای اویم، علی علیه السلام مولای او است، بار خدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن دار دشمنان او را و یاری کن کسی را که او را یاری نماید، و خوار نما کسی را که او را خوار نماید و او را محور و مدار حق قرار ده، و بعضی پنداشته اند که زیادتی " اللهم وال من والاه "... ساختگی است و این پندار مردود است باینکه این جمله ها از طرقی آمده که بسیاری از آن طرق را ذهبی بصحت پذیرفته و دار قطنی از سعد روایت کرده که چون ابوبکر و عمر این کلمات (پیغمبر صلی الله علیه و آله) را شنیدند، گفتند: گردیدی ای پسر ابی طالب مولای هر مرد و زن مومن، سپس داستان نزول آیه ": سال سائل ".. را پیرامون قضیه ذکر نموده و شرح حال ابن عقده را ذکر و او را ستوده سپس گوید: و این حدیث متواتر است، شانزده نفر صحابی آنرا روایت نموده اند، و در روایتی

[صفحه ۲۳۸]

از احمد مذکور است که: سی تن صحابی این خطبه و سخن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدند و هنگامی که علی علیه السلام در ایام خلافتش مورد معارضه و منازعه واقع شده بود بانچه شنیده بودند برای آنحضرت شهادت دادند، بنابراین سخن کسی که بر صحت آن معترض و یا داستان مزبور را رد نموده باعتبار اینکه علی علیه السلام در یمن بوده- قابل توجه و التفات نیست، زیرا بثبوت رسیده که آنجناب از یمن مراجعت فرمود و با رسول خدا صلی الله علیه و آله " حجه الوداع " را درک فرمود.

۳۶- شهاب الدین حفظی شافعی، یکی از شعرای الغدیر است در قرن دوازدهم نامبرده در کتاب ذخیره الاعمال فی شرح عقد جواهر اللال- گوید: این حدیث صحیح است و شکی در آن نیست، ترمذی و نسائی و احمد آنرا روایت کرده اند و طرق آن بسیار است، امام احمد رحمه الله گوید: و سی تن صحابی هنگامی که علی علیه السلام در ایام خلافتش مورد معارضه و منازعه قرار گرفته بود باین حدیث برای آنحضرت شهادت دادند.

۳۷- میرزا محمد بدخشی در کتاب " نزل الابرار " ص ۲۱ گوید: این حدیث صحیح و مشهور است، و نسبت بانکار صحت این حدیث سخن نگفته مگر متعصب انکار پیشه که سخن او بی اعتبار است چه آنکه حدیث مزبور طرق بسیار زیادی دارد و ابن عقده تمام طرق آنرا در کتاب جداگانه جمع نموده و ذهبی بصحت بسیاری از طرق آن تصریح نموده، و تعداد بسیاری از صحابه آنرا روایت نموده اند.

و در کتاب " مفتاح النجا فی مناقب آل العبا " گوید: حکیم در " نوادر الاصول " و طبرانی بسند صحیح در " تاریخ کبیر " از ابی الطفیل، از حذیفه بن اسید رضی الله عنه روایت نموده اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم زیر درختی خطبه ایراد فرمود و گفت: ایها الناس بتحقیق خدای مهربان و دانا مرا آگاه فرمود. تا آخر خطبه که در صفحه ۵۹ جلد ۱ گذشت، سپس گوید: و احمد از براء ابن عازب و زید بن ارقم رضی الله عنهما روایت نموده، بلفظی که در ص ۶۳ و ۶۴- جلد اول بیان داشتم، سپس گوید: و احمد از علی و ابی ایوب انصاری و عمرو بن مره

[صفحه ۲۳۹]

و ابو یعلی از ابی هریره. و ابن ابی شیبه از او و از دوازده تن از صحابه. و بزار از ابن عباس و عماره و بریده. و طبرانی از ابن عمر و مالک بن حویرث و ابی ایوب و جریر و سعد بن ابی وقاص و ابی سعید خدری و انس. و حاکم، از علی و طلحه. و ابو نعیم در " فضایل الصحابه " از سعد. و خطیب از انس رضی الله عنهم روایت نموده اند، سپس حدیث را ذکر نموده و گوید: و در روایت دیگر طبرانی از عمرو بن مره و زید بن ارقم و حبشی بن جناده رضی الله عنهم، مرفوعا بلفظ: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اعن عن اعانه، روایت شده و در نزد ابن مردویه از ابن عباس رضی الله عنهما مرفوعا چنین است: اللهم: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه و اخذل من خذله، و انصر من نصره، و احب من احبه و ابغض من ابغضه، و در روایت دیگر از ابی نعیم در کتاب " فضایل الصحابه " از زید بن ارقم و براء بن عازب با هم مرفوعا چنین مذکور است: الا ـ ان الله ولیی و انا ولی کل مومن، من کنت مولاه فعلی مولاه و از احمد در روایت دیگر. و از ابن حبان و حاکم و حافظ ابی بشر اسماعیل بن عبد الله عبدی اصفهانی، مشهور بسمویه از ابن عباس از بریده روایت شده (و لفظ روایت را ذکر نموده) و از طبرانی در روایت دیگر از ابی الطفیل از زید بن ارقم روایت شده- و لفظ آن را ذکر کرده- و نزد ترمذی و حاکم، از زید بن ارقم روایت شده- و لفظ آن ذکر نموده-.

سپس گوید:- این حدیث صحیح و مشهور است، حافظ ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی ترکمانی فارقی، سپس دمشقی، بصحت بسیاری از طرق حدیث مزبور تصریح نموده، و این حدیث طرق بسیار زیادی دارد، و حافظ، ابو العباس احمد بن محمد بن سعید کوفی، معروف به ابن عقده تمام طرق این حدیث را در یک کتاب جداگانه جمع نموده، و احمد از ابی الطفیل روایت کرده که: علی کرم الله وجهه در رحبه مردم را جمع نمود... سپس داستان (مناشده) رحبه را ذکر نموده است.

[صفحه ۲۴۰]

۳۸- مفتی شام، عمادی حنفی، دمشقی، متوفای ۱۱۷۱ در کتاب " الصلاه الفاخره " ص ۴۹ حدیث مزبور را از احادیث متواتره بشمار آورده، و بطوریکه در آغاز کتابش متعرض است، حدیث مزبور را از ده تن و بیشتر از استادان به نقل از ترمذی و بزار و احمد و طبری و ابی نعیم و ابن عساکر و ابن عقده و ابی یعلی روایت کرده است.

۳۹- ابو العرفان- صبان شافعی، متوفای ۱۲۰۶ در کتاب " اسعاف الراغبین " در حاشیه نور الابصار ص ۱۵۳ بعد از روایت حدیث گوید: سی تن صحابی آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده، و بسیاری از طرق آن صحیح یا حسن است.

۴۰- سید محمود آلوسی بغدادی، متوفای ۱۲۷۰ در جلد ۲ کتاب " روح المعانی " ص ۲۴۹ گوید: بلی در نزد ما بثبوت پیوسته که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق امیر علیه السلام در آنجا (یعنی غدیرخم) فرموده ": من کنت مولاه فعلی مولاه، " و بر این جمله چنانکه در بعضی روایات هست اضافه فرموده، لیکن در جمیع آنچه روایت شده بر آنچه ادعا دارند از امامت کبری و زعامت عظمی دلالتی نیست و در جلد ۲ ص ۳۵۰ صحت آنرا از قول ذهبی نقل نموده.

و نیز از ذهبی نقل کرده که گفت: همانا جمله ": من کنت مولاه " متواتر است و متیقن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا فرموده، و اما: جمله ": اللهم وال من والاه، " زیادتی است که اسناد آن قوی است.

۴۱- شیخ محمد، حوت، بیروتی، شافعی، متوفای ۱۲۷۶ در کتاب " اسنی المطالب " ص ۲۲۷ گوید: حدیث ": من کنت مولاه،

فعلی مولاه، " اصحاب سنن جز ابی داود، آنرا روایت نموده اند، و احمد آنرا روایت کرده، و صحت آنرا اشعار نموده اند، و بلفظ: "من کنت ولیه، فعلی ولیه " نیز روایت شده، و احمد و نسائی و حاکم آنرا روایت و صحت آنرا اشعار نموده اند.

۴۲- مولوی، ولی الله لکهنوی در کتاب (مرآت المومنین فی مناقب اهل

[صفحه ۲۴۱]

بیت سید المرسلین) بعد از ذکر حدیث بطرق متعدد کلامی ایراد نموده که مفاد و ترجمه آن اینست: و باید دانست که این حدیث صحیح است و دارای طرق عدیده است، و آنکس که در صحت آن سخنی دارد خطا نموده، زیرا حدیث مزبور را جمعی از علماء حدیث مانند ترمذی و نسائی، با دقت در طریق روایت نموده اند، و جمعی از صحابه در ایام خلافت علی علیه السلام آنرا برای آنجناب شهادت داده اند سپس حدیث مناشده و گیرا شدن نفرین (حضرت علیه السلام) را ذکر نموده!

۴۳- حافظ معاصر، شهاب الدین، ابو الفیض، احمد بن محمد بن صدیق حضرمی در کتاب خود " تشنیف الاذان " ص ۷۷ گوید: و اما حدیث ": من کنت مولاه فعلی مولاه، " این حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله بتواتر رسیده است، از روایت قریب شصت نفر، اگر اسنادهای همه آنها را بیاوریم بسیار طولانی خواهد بود ولی از نظر تمام نمودن فایده بذکر آنها که با دقت در طریق آنرا روایت نموده اند اشاره مینمائیم، و هر کس بخواهد بر طرق و اسنادهای این روایت وقوف یابد به کتاب ما در متواتر رجوع نماید، اینک میگوئیم:

حدیث مزبور را احمد در مسند خود، و ابن ابی عاصم در " السنه " از علی علیه السلام و سیزده تن از صحابه روایت نموده اند، و نسائی در " خصایص " از علی و ده وانـد نفر مرد، و طحاوی در " مشکل الاثار " و بزار در " مسند، " و ابن عساکر و کسان دیگر آنرا آورده اند، و ابن راهویه در " مسند " و ابن جریر در " تهذیب الاثار " و ابن ابی عاصم در " السنه " و طحاوی در " مشکل الاثار " و محاملی در " امالی " و ابن عقده و خطیب از حدیث ابن عباس روایت نموده اند، و احمد و نسائی در " الکبری " و" خصایص " و ابن ماجه و حسن بن سفیان و دولابی در " الکنی " و ابن عساکر در " التاریخ " از حدیث براء بن عازب روایت نموده اند، و احمد و ترمذی و نسائی در " الکبری " و ابن حبان در " صحیح " و بزار و دولابی در " الکنی " و طبرانی و حاکم و محدثین دیگر از زید بن ارقم روایت نموده اند، و احمد و نسائی در " الکبری " و " خصایص " و سمویه در " فوائد " خود و عثمان بن

[صفحه ۲۴۲]

ابی شیبه و ابن جریر در " التهذیب " و ابن حبان و حاکم و طبرانی در " الصغیر " و ابو نعیم در " الحلیه " و " تاریخ اصفهان " و" الفضایل " و ابن عقده و ابن عساکر، از طرقی که بحد تواتر میرسد از بریده روایت کرده اند، و احمد و نسائی در " الکبری " و طبرانی از حدیث ابی ایوب روایت نموده اند، و ترمذی و ابن عقده و طبرانی و دار قطنی و از طریق دار قطنی، ابن عساکر، از حدیث حذیفه ابن اسید روایت کرده اند، جز آنکه این طریق در نزد ترمذی مورد شک است.

و نسائی و ابن ماجه و سعید بن منصور و ابن جریر " در تهذیب " و بزار و ابن عقده و ابن عساکر از حدیث سعد بن ابی وقاص روایت نموده اند، و ابن ابی شیبه و بزار هر دو در مسند خود و ابویعلی و طبرانی در " الاوسط " و ابن عقده و نیز طبرانی در " الصغیر " و ابن عقده و ابو نعیم در " حلیه " و " تاریخ " و خطیب و ابن عساکر از حدیث انس بن مالك روایت نموده اند، و حاکم

و طبرانی در " الاوسط " و ابو نعیم در تاریخ و ابن عساکر، از حدیث ابی سعید روایت کرده اند و عثمان بن ابی شیبه و نسائی هر دو در سنن خود و ابن عقده و ابویعلی و طبرانی و بانیاسی در " جزء " خود، و ابو نعیم در تاریخ اصفهان و ابن عساکر در تاریخ دمشق، از حدیث جابر بن عبد الله روایت نموده اند، و طبرانی از حدیث عمرو بن ذی مر و عثمان بن ابی شیبه در سنن خود و ابن عقده و طبرانی و ابن عدی و از طریق ابن عدی ابن عساکر، از حدیث ابن عمر روایت کرده اند، و ابن عقده و طبرانی و ابن عساکر از حدیث مالک بن حویرث، و ابو نعیم در حیله و طبرانی و ابو طاهر مخلصی و ابن قانع و ابن عساکر از حبشی بن جناده روایت نموده اند، و طبرانی و ابن عقده از حدیث جریر بن عبد الله بجلی، و بزار از حدیث عماره، و طبرانی و ابن عقده و ابن عساکر از حدیث عمار بن یاسر، و نیز ابن عساکر از حدیث رباح بن حارث و از حدیث عمر بن خطاب، و از حدیط نبیط بن شریط، روایت نموده اند، و ابن عقده و ابن عساکر از حدیث مسمره بن جندب، و طوسی در امالی خود، از حدیث ابی یعلی و ابو نعیم در " الصحابه " از حدیث جنب انصاری، و ابن عقده در کتاب

[صفحه ۲۴۳]

"الموالات " از حدیث جماعتی باسنادهای متعدد، از جمله: حبیب بن بدیل، و قیس بن ثابت، و زید بن شرحبیل، و عباس بن عبد المطلب و حسن بن علی و برادر علیهما السلام و عبد الله بن جعفر، و سلمه بن اکوع، و زید بن ابی ثابت، و ابوذر، و سلمان فارسی و یعلی بن مره و خزیمه بن ثابت و سهل بن حنیف، و ابو رافع، و زید بن حارثه و جابر بن سمره، و ضمره الاسلمی و عبد الله ابن ابی اوفی، و عبد الله بن بسر مازنی و عبد الرحمن بن یعمر دیلمی، و ابوالطفیل، و سعد بن جناده، و عامر بن عمیره و حبه بن جوین، و ابو امامه، و عامر بن یعلی، و وحشی بن حرب، و عایشه، و ام سلمه روایت نموده اند و حاکم، از حدیث طلحه بن عبید الله روایت نموده است.

و تمت کلمه ربک صدقا و عدلا، لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم. و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخرصون سوره انعام آیه ۱۱۶ و ۱۱۵

[صفحه ۲۴۴]

دادرسی پیرامون سند حدیث

و ان احکم بما انزل الله و لا تتبع اهوائهم سوره مائده

تحقیق و کاوشهائی که (در خلال مطالب گذشته) صورت گرفت، شما (خواننده گرامی) را آگاه ساخت بر گروههای بسیار از علماء امت و حفاظ حدیث و روساء مذهب (سنت و جماعت) که حدیث غدیر را روایت کردند و با اطمینان و سکوت خاطر آنرا تلقی نمودند، و بر گروه دیگر که در قبال هر گونه شک و ریب نسبت بان دفاع و هواداری کردند و بصحیح بودن اسنادهای زیادی از طرق حدیث مزبور و حسن بودن طرق دیگر و قوی بودن اسناد بعضی دیگر از طرق حدیث حکم نمودند، و در این زمینه گروهی از بزرگان علماء بمتواتر بودن حدیث مزبور حکم نموده اند و آنها را که منکر این معنی شده اند مورد انتقاد و سرزنش قرار داده اند، و بر شما محقق شد و دانستید که بر حسب آنچه بدان وقوف یافتیم یکصد و ده تن از صحابه، حدیث غدیر را روایت نموده اند و در ص ۱۴۵ مقدمه جلد اول " در تکمیل تعداد مولفین حدیث غدیر " ذکر شده که: حافظ سجستانی حدیث مزبور را از یکصد و

بیست تن از صحابه روایت نموده و نیز در ص ۱۴۹ مقدمه فوق الذکر از حافظ ابو العلاء همدانی نقل شد که نامبرده حدیث مذکور را بدویست و پنجاه طریق روایت کرده، و بر همین مقیاس است روایت تابعین و آنها که متاخرتر از آنانند (که در جلد اول ذکر شد) و با این کیفیات در احادیث وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز حدیثی را نخواهید یافت که باین مرتبه از ثبوت و یقین و تواتر رسیده باشد!

شمس الدین جزری (شرح حال او در ص ۲۰۹جلد اول بیان شده) یک رساله جداگانه در اثبات تواتر این حدیث ترتیب داده و منکر تواتر آنرا منسوب بنادانی نموده، بنابراین همانطور که از فقیه، ضیاء الدین مقبلی در ص ۲۳۵

[صفحه ۲۴۵]

ذکر شد، اگر تحقق و ثبوت این حدیث (با این همه شواهد و دلایل) غیر معلوم پنداشته شود، هیچ امری در دین معلوم (و مدلل) نخواهد بود و در ص ۲۱۶ از عاصمی نقل شد که: حدیث مزبور را امت (اسلامی) بقبول تلقی نموده و پذیرش (صحت و تواتر آن) موافق با اصول (درایت) است، و در ص ۲۱۶ از غزالی نقل شد که: همگان اجماع بر متن حدیث مزبور دارند، و در ص ۲۳۱ از ذهبی نقل شد که جمهور اهل سنت بر این حدیث اتفاق دارند، و در ص ۲۳۸ از بدخشی نقل شد که: این حدیث صحیح و مشهور است، و پیرامون صحت آن سخن نگفته مگر متعصب انکار پیشه که بسخن او اعتباری نیست و در ص ۲۱۹ ذکر شد که: این حدیثی است که صحت آن مورد اتفاق همگانی است، و اینکه صدر حدیث متواتر است، و متیقن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن (من کنت مولاه... (را فرموده و ذیل حدیث (اللهم وال من والاه... (زیادتی است که اسناد آن قوی است، و در ص ۲۴۱ اشعار شد که: این حدیث صحیح است و هر کس در صحت آن سخنی گفته بخطا رفته، و در ص ۲۳۹ ذکر شد که: این حدیث مشهور است و دارای طرق بسیار زیادی است، و نیز در ص ۲۳۹ از قول آلوسی ذکر شد که: بلی نزد ما ثابت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا در حق علی علیه السلام فرموده.. و در ص ۲۲۷ ذکر شد که: حدیث مزبور صحیح است و شکی در آن نیست، و در ص ۲۲۱ و ۲۲۶ مذکور گشت که: این حدیث متواتر است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از امیرالمومنین علیه السلام نیز متواترا رسیده و آنرا گروه بسیاری (از راویان و محدثین) روایت نموده اند، و اعتباری نمیتوان قایل شد برای کسی که بدون آگاهی و تسلط در علم حدیث نسبت بحدیث مزبور اسناد ضعف داده و در ص ۲۳۰ ذکر شد که: این حدیث صحیح است و شکی که منافی آن باشد در آن نیست، و سخن کسی که در پیرامون صحت آن تردید کرد در خورد توجه و التفات نیست، و همچنین سخن کسی که جمله بعدی " اللهم وال من والاه "... را زیادی دانسته و آنرا نفی نموده قابل اعتنا نخواهد بود!

[صفحه ۲۴۶]

و در ص ۲۲۱ ذکر شد که: این حدیث متواتر است و سخن آنکه در صحت آن تردید کرده قابل توجه نخواهد بود، و صحت حدیث مزبور از گروهی حاصل شده که قطع بخبر آنها هست، و در ص ۲۱۶ از اصفهانی نقل شده که: حدیث مزبور صحیح است و هیچگونه علت (و نقصی) در آن بنظر نمیرسد، و این حدیث را حدود یکصد تن روایت نموده اند که از جمله آنها ده نفری هستند که بشارت به بهشت یافته اند،... تا آخر سخنانی که به تفصیل مذکور گشت.

لیکن (با همه این کیفیات) از خلال عصبیت ها و پشت تپه های کینه ها محصول شومی بدست آمده که گروهی (جفا پیشه و معاند) را از (شعاع فضیلت علوی) بسوی دیگر کشانیده تا صفای حق و حقیقت را تیره و کدر ساختند و آرامش و اطمینانی را (که در ساله

ولایت مطلقه الهیه) وجود داشته باضطراب مبدل نمودند و با آهنگ های ماجرا جویانه و جنجالهای ناموزون در قبال یک حقیقت آشکار بمخالفت و بی انصافی گرائیدند!!

در نتیجه، آن یک- منکر صحت صدور حدیث غدیر خم شد و علت انکار خود را مسافرت علی علیه السلام به یمن و نبودن او با پیغمبر صلی الله علیه و آله در سفر حجه الوداع بیان داشت و آندیگری منکر صحت صدر حدیث شد و گفت: بیشتر آنهائی که داستان غدیر خم را روایت نموده اند- صدر حدیث را روایت نکرده اند سومی ذیل حدیث را بضعف (سند) نسبت داد و گفت: شکی نیست که ذیل حدیث عاری از حقیقت است چهارمی در اصل حدیث نکوهش و طعن نمود و دعاء

[صفحه ۲۴۷]

ملحق بان را معتبر دانست و گفت: غیر از احمد، جز قسمت اخیر حدیث را که عبارتست از ": اللهم وال من والاه... الخ روایت ننموده!! تا آخر

در حالیکه (بر حسب مطالبی که تفصیلا بیان شد) دانستید که: تمام حدیث مزبور متواتر است و عموم علماء حدیث اتفاق بر صحت آن نموده اند و باعتبار تمام حدیث (در کلمات خود) تصریح نموده اند و به بیهوده سرائی ها و سخنان بی اساس و ماجراجویانه اهمیت نداده اند، و در نتیجه اجماع علماء اهل حدیث (بر صحت تمام حدیث) بر بیهوده سرایان سبقت گرفته و آنها را تعقیب کرده و دیگر پناهگاهی در وادی اعتبار برای آنها باقی نمانده در زمینه انکار و تردید بعضی از (نادانان معاند) یکبار گوید: علماء ما این حدیث را روایت نکرده اند بار دیگر گوید: از طریق راویان ثقه صحت این حدیث تایید نشده است و برخی از متاخرین بتقلید از او گوید: محدثین مورد اعتماد و ثقه این حدیث را ذکر ننموده اند و در عین حال خود این گوینده مقلد در موضع دیگر از کتابش قائل بتواتر آن میشود و ما در قبال آن گروه پیشینه ساز و پیروان آنان جز با سلام روبرو نمیشویم، چنانکه خدای سبحانه ما را به آن امر فرموده.

و من نمی دانم نارسائی نیروی دانش مانع آن گشته که گوینده بدوی (این ترهات) علماء هم کیش خود را بشناسند؟ یا بر کتب صحیح و مسند وقوف حاصل نماید؟. و یا اینکه او همه این اعلام (دانشمندان مشهور اهل سنت) را ثقه و مورد اعتماد نمیداند؟

[صفحه ۲۴۸]

فان کان لا یدری فتلک مصیبه

و ان کان یدری فالمصیبه اعظم

اگر نمیداند این خود مصیبتی است و اگر میداند مصیبت بزرگتر است در میان این گروه (معاند) کسی هست: که دهان بی پروای خود را باین سخن میالاید که: این حدیث را غیر از احمد در مسندش کسی روایت نکرده!!

و مسند احمد هم مشتمل بر حدیث صحیح و ضعیف میباشد این شخص گوئی بهیچ تالیفی جز مسند احمد دست نیافته؟ و یا سیر و سلوک علمی او را بر اسنادهای صحیح و بهم پیوسته و نیرومند در کتاب های صحیح و مسندها و سنن و غیرها واقف ننموده و گوئی بر آنچه که علماء بنام و مشهور در پیرامون احمد و مسند او جداگانه تالیف نموده اند آگاهی نیافته یا سخن سبکی بگوش او

نخورده که در جلد ۱ طبقاتش ص ۲۰۱ گوید که: احمد، مسند خود را تالیف نموده و این کتاب اصلی از اصول این امت است، امام حافظ، ابو موسی مدنی (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۹۰ گذشت) گوید: مسند امام احمد، اصل بزرگ، و مرجع استوار و محکمی است برای اصحاب حدیث، کتاب مزبور منتخبی است مشتمل بر احادیث بسیار و مسموعات فراوان، و در نتیجه، این کتاب پیشوا و تکیه گاه است، و در موقع تنازع پناه گاه و مورد استناد است، بنابر آنچه پدرم و دیگری ما را خبر دادند، باینکه مبارک بن عبد الجبار از بغداد کتبا بانها نوشت و گفت که خبر داد ما را... سپس سند را از طریق حافظ ابن بطه تا احمد ذکر نموده و گوید، که احمد گفت: همانا من این کتاب (مسند) را جمع نمودم و آنرا از بیش از هفتصد و پنجاه هزار حدیث انتخاب کردم بنابراین هر زمان مسلمین درباره حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله اختلاف نمودند به آن (مسند) مراجعه نمایند، اگر در آنجا بود هیچ و اگر نبود آن حدیثی که مورد اختلاف واقع شده فاقد حجیت و سندیت است، و عبد الله گوید: بپدرم گفتم چرا از وضع کتب کراهت داری؟ در حالیکه خود مسند را بکار بستی

[صفحه ۲۴۹]

(تالیف نمودی)؟ گفت این کتاب را تنظیم نمودم تا هنگام اختلاف مردم در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشوای آنها باشد و برای رفع و حل اختلاف بدان مراجعه نمایند. و نیز از قول ابو موسی مدینی گوید: حدیثی را (احمد- در مسند) نیاورده مگر از کسی که صدق و دیانت او در نزد او به ثبوت رسیده باشد نه از آنهائی که امانتشان مورد نکوهش و طعن است و (نیز) ابو موسی گوید: از جمله دلائل بر اینکه آنچه امام احمد در کتاب خود قرار داده از حیث سند و متن در آن احتیاط نموده و جز آنچه که سند آن صحیح بوده در کتاب خود وارد ننموده اینست که... سپس دلیل این مدعای خود را ذکر نموده (بطور خلاصه پایان یافت) و گوئی آنکس که این عقیده را درباره احمد و مسندش دارد بسخن حافظ جزری (شرح حال او را در ج ۱ ص ۲۰۹ ذکر شده) واقف نشده که در قصیده که بدان امام اجمد و مسند او را توصیف و ستایش نموده و قصیده مزبور را در " المصعد الاحمد فی ختم مسند احمد " ص ۴۵ ذکر و ثبت کرده، از جمله چنین سروده:

و ان کتاب المسند البحر للرضی
فتی حنبل للدین ایه مسند

حوی من حدیث المصطفی کل جوهر
و جمع فیه کل در منضد

فما من صحیح کالبخاری جامعا
و لا مسند یلفی کمسند احمد

و اینست حافظ سیوطی، در دیباچه کتاب " جمع الجوامع (" بطوریکه در جلد ۱ کنز العمال ص ۳ مذکور است) گوید: و هر چه (از احادیث) در مسند

[صفحه ۲۵۰]

احمد ذکر شده پذیرفته است، پس حدیث ضعیف مذکور در آن نزدیک بحدیث حسن است، پس- بفرض اینکه ما بانچه این مرد (صاحب عقیده مزبور درباره احمد و مسندش) گوید تن دهیم، گناه احمد چیست؟ و بر مسند چه جرمی است که این حدیث از جمله احادیث صحیح باشد که در آن آورده؟ وانگهی مسالمت و تن دادن بسخن این مرد دایر به تخصیص روایت حدیث مزبور و احمد ممکن نخواهد بود، در حالتیکه راویان حدیث مزبور گروهی هستند از پیشوایان رواه حدیث که این حدیث را در کتب صحیح و مسندهای خود درج نموده اند و افرادیکه همه ثقه و مورد اعتمادند از افراد ثقه و مورد اعتماد آنرا دریافت و روایت کرده اند و مردم بسیاری از رجال اسناد آن رجالی هستند که در صحیح مسلم و بخاری مذکورند.

دیگری (از اهل عناد) آمده و میگوید: و حدیث غدیر) در غیر کتب صحیح نقل شده و او غافل است از اینکه حدیث مزبور را ترمذی در صحیح خود و ابن ماجه در سنن خود، و دار قطنی بطرق متعدد، و ضیاء الدین مقدسی در (المختاره) و و و... آنرا با دقت در طریق روایت نموده اند [زیادتی چاپ دوم- و در ص ۲۴۰ سخن شیخ محمد حوت را شنیدی که گوید: این حدیث را اصحاب سنن (جز ابی داود) روایت نموده اند، و احمد نیز آنرا روایت کرده و همه صحت این حدیث را اقرار نموده اند] و اصحاب آن گویند که: این کتب کتب صحیحی است و بنابراین آنچه از حدیث نسبت بکتب مذکوره داده شود نمودار صحت آنحدیث است.

و با این مطالب خواهید دانست که گفتار آنکه در صحت این حدیث باستناد روایت ننمودن دو استاد (مسلم و بخاری) آنرا در صحیح خودشان- طعن و قدح نموده، چه ارزشی خواهد داشت؟!!

[صفحه ۲۵۱]

با اینکه دیگری آمده و صحت حدیث را تایید و حسن بودن آنرا مدلل میداند و اتفاق جمهور اهل سنت را بر آن نقل میکند و میگوید: چه بسا حدیث صحیح هست که در عین حال- دو استاد نامبرده آنرا روایت نکرده اند چنانکه در ص ۲۳۱ گذشت.

و ما میگوئیم: این مطلب (عدم روایت مسلم و بخاری بسیاری از احادیث صحیحه را) تا حدی است که حاکم نیشابوری کتاب بزرگی که از حیث حجم کمتر از صحیح مسلم و صحیح بخاری نیست در تدارک و جبران احادیثی که آندو در صحیح خود روایت نکرده اند تالیف نموده و با ذهبی در آنچه که در " الملخص " روایت کرده هم دست شده و در شرح حال علماء کتب دیگری نیز خواهید یافت که در تدارک و جبران احادیث صحیحی که در صحیح مسلم و بخاری ثبت نگشته تالیف شده است.

و همین حاکم نیشابوری است که در جلد ۱ (مستدرک) صفحه ۳ گوید: بخاری و مسلم- هیچ یک چنین عنوانی ننموده اند که: حدیث صحیح منحصرا احادیثی است که آندو مورد بررسی و روایت قرار داده اند، و گروهی از بدعت گذاران در همین عصر حاضر، بظهور پیوسته اند که راویان آثار را مورد شماتت قرار داده اند باینکه آنچه از حدیث در نزد شما صحیح تلقی شده تمام آن بده هزار حدیث نمیرسد و این همه اسنادهائی که جمع آوری شده و مشتمل بر یکهزار جزء (مجلد) یا کمتر یا بیشتر گردیده همه آنها غیر صحیح و ناپذیرفتنی است!

و گروهی از برجستگان اهل علم در این شهر و غیر آن از من (گفتار حاکم نیشابوری است) خواستار شدند که کتابی تالیف نمایم مشتمل بر احادیثی که روایت شده است باسنادهائیکه محمد بن اسمعیل (بخاری) و مسلم بن حجاج بامثال آنها استدلال و احتجاج مینمایند، زیرا راهی برای اخراج کردن احادیثی که معلول نیست وجود ندارد، و خود آندو (رحمهما الله) این ادعا را شخصا هم ننموده اند، و جماعتی از علما عصر آنها (بخاری و مسلم) و اعصار بعد از آنها احادیثی را بدست آورده و

[صفحه ۲۵۲]

برخ آنها کشیده انـد که آندو احادیث مذکوره را آورده اند در حالتیکه آنها معلول است و من کوشـش بسیاری بکار بردم در پیدا کردن راه تصحیح آنهـا تـا بطریقی که مورد پسـند و رضـایت اهـل فن حـدیث باشـد از آن احـادیث دفـاع نمایم، و من از خـداوند استعانت میجویم برای بررسی و روایت احـادیثی که راویان آنها ثقه بوده و هر دو اسـتاد نامبرده (مسلم و بخاری) یا یکی از آنـدو بامثال آنها اسـتدلال و احتجاج نموده اند و شـرط صحیح بوده در نظر تمام فقهاء اهل اسلام همین است که زیادتی در اسنادها و متن احادیث از اهل وثوق و مورد اعتماد پذیرفته و مقبول است. اه.
و حافظ بزرگوار عراقی در کتاب " فتح المغیث " ص ۱۷ در شرح این دو بیت خود در الفیه حدیث. "

و لم یعماه و لکن قل ما
عند ابن الاخرم منه قد فاتهما

گویـد: مقصود اینست که: (مسلم و بخاری) تمام احادیث صحیح را ثبت و روایت نکرده اند، یعنی کتاب آندو شامل تمام احادیث صحیحه نیست و آندو به چنین امری ملتزم و متعهد نشده اند، و الزام دار قطنی و غیره آندو را باحادیث غیر لازم است.
حـاکم، در خطبه " مسـتدرک " گویـد: (بخـاری و مسـلم) هیچیـک از آنها چنین حکیمی ننموده انـد که: جز آنچه از حـدیث آنها بررسی و روایت نموده اند حدیثی صحیح نیست. اه.
بخاری گوید: در کتاب جامع جز احادیث صـحیح حدیثی داخل ننمودم و بعضـی از احادیث صحیحه را بعلت طولانی بودن ترک و از ذکر آنها صـرف نظر نمودم و مسلم گوید: من هر حدیث صحیحی را در اینجا (یعنی در کتاب صحیح خود) قرار نداده ام، و فقط احادیثی را در آن نهادم که (اهل حـدیث) اجماع بر آن نموده انـد مرادش آن احادیثی است که شـرایط مجمع علیه بودن بنظر او در آن احادیث وجود داشـته هر چنـد اجتماع شـرایط مـذکوره در بعض از آن احادیث در نظر بعض از اهل حـدیث ظاهر نشده باشد، و عراقی نیز در ص ۱۹ در شرح این دو بیت خود:

[صفحه ۲۵۳]

و خذ زیاده الصحیح اذ تنص
صحته او من مصنف ینص

بجمعه نحو ابن حبان الزکی
و ابن خزیمه و کالمستدرک

گوید: چون در پیش عنوان شد که: بخاری و مسلم تمام احادیث صحیحه را جمع و بررسی و روایت نکرده اند کانه گفته شد که (با

این کیفیت) صحت احادیث زاید بر آنچه در صحیح مسلم و بخاری است چگونه و از کجا شناخته شود؟ و او در پاسخ گوید: آن حدیث زائد را که تصریح بصحت آن شده باشد بصحت قبول کن، یعنی پیشوای مورد اعتمادی چون ابی داود و ترمذی و نسائی و دار قطنی و خطابی و بیهقی در مصنفات مورد اعتماد خود صحت آنرا تصریح نموده باشند، ابن الصلاح این قید را (در مصنفات آنها) آورده و من موضوع را باین قید مقید نمیکنم و (میگویم) همینکه طریق صحیح بدست آمد مشعر بر اینکه آنها حدیث را صحیح اعلام نموده اند اگرچه در غیر مصنفات خود آنها باشد یا صحت حدیثی را پیشوائی از ائمه حدیث اعلام نمود که تصنیف مشهوری از او بدست نیامده مانند یحیی بن سعید قطان و ابن معین و مانند آنها که در این صورت هم حکم بصحت حدیث بجا و درست است. و اینکه ابن الصلاح مذکور بودن حدیث را در مصنفات آنها قید نموده برای اینست که او معتقد شده باینکه در این عصرها و ازمنه کسی را نمیسزد که صحت احادیث را بررسی و بدان حکم نماید، باین علت بر صحت سندیکه بوسیله کسی در غیر تصنیف مشهوری اعلام شده باشد اعتماد ننموده است، و نیز حدیث صحیح اخذ میشود از مصنفاتی که بجمع احادیث صحیحه فقط اختصاص داشته باشد مانند صحیح ابی بکر، محمد بن اسحاق بن خزیمه، و صحیح ابی حاتم محمد بن حبان و کتاب مستدرک بر صحیح مسلم و بخاری تالیف ابی عبد الله حاکم، و آنچه از زیادتی (متصل بحدیثی) و یا تتمه حدیثی که از آن چیزی حذف شده باشد که در مستخرجه های بر صحیح بخاری و مسلم یافت شود، آن زیادتی یا تتمه نیز محکوم بصحت خواهد بود.
و بر ارباب تحقیق و بحث پوشیده نباشد که در قرون نخستین در برابر امر (ولایت)

[صفحه ۲۵۴]

که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز غدیر بدان تصریح و اعلان فرمود، اینگونه سر و صداهای ناموزون و همهمه های بی اساس وجود نداشته، جز اینکه در آنزمان معدودی از اهل کینه و عداوت ورزی بر آل الله وجود داشته که برای این داستان (اعلام ولایت) علت و قضیه شخصی میتراشیدند که بین امیرالمومنین علیه السلام و زید بن حارثه واقع شده برای کوچک نمودن موقعیت بزرگ آنجناب در نفوس. تا اینکه زمان مامون خلیفه عباسی رسیده و نامبرده چهل نفر از فقهاء عصر را احاضر و با آنها درباره موضوع غدیرخم مناظره نمود و حق مطلب را بر آنها اثبات و مدلل ساخت بطوریکه در صفحه ۸۲ گذشت، سپس در قرن چهارم امت اسلامی داستان غدیر را با پذیرش تلقی نمودند و علما حفاظ و صاحبان دقت نظر در برابر این قضیه خاضع و سر تمکین فرود آوردند بدون اینکه کمترین اعتراضی بنمایند و سخن تردید آمیز کسی را که باسم و رسم ناشناس است دایر بر اینکه: علی علیه السلام در این سفر (حجه الوداع) با رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده رد و ابطال کردند بطوریکه در ص ۲۱۵ گذشت، و صریح کلمات بزرگان (علم حدیث) را باتفاق جمهور اهل سنت دایر بصحت حدیث مزبور و سخن آنها را در تواتر آن در مطالب گذشته بیان نمودیم و در میان آنها بزرگان استادان دو مرد بزرگ حدیث (مسلم و بخاری) حدیث مزبور را بتحقیق با اسنادهای صحیح و حسن روایت نموده و (بثبوت و تحقق آن) اطمینان حاصل نموده اند، و در میان بزرگان اساتید مذکور گروهی از اساتید قرن سوم هستند که دو استاد نامبرده از آنها باسنادهای آنها در کتابهای صحیح خود روایت میکنند و آنها از اینقرارند:
یحیی بن آدم متوفای ۲۰۳، شبابه بن سوار متوفای ۲۰۶، اسود بن عامر متوفای ۲۰۸، عبد الرزاق بن همام متوفای ۲۱۱، عبد الله بن یزید متوفای ۲۱۲ عبید الله بن موسی متوفای ۲۱۳، حجاج بن منهال متوفای ۲۱۷، فضل بن دکین متوفای ۲۱۸، عفان بن مسلم متوفای ۲۱۹، علی بن عیاش متوفای ۲۱۹، محمد بن کثیر متوفای ۲۲۳، موسی بن اسماعیل متوفای ۲۲۳، قیس بن حفص متوفای ۲۲۷ هدیه بن خالد متوفای ۲۳۵، عبد الله بن ابی شیبه متوفای ۲۳۵، عبید الله بن عمر

[صفحه ۲۵۵]

متوفای ۳۲۵، ابراهیم بن منـذر متوفای ۲۳۶، ابن راهویه اسـحاق متوفای ۲۳۷، عثمان بن ابی شـیبه متوفای ۲۳۹، قتیبه بن سعید متوفای ۲۴۰، حسـین بن حریث متوفای ۲۴۴، ابو الجوزاء احمد متوفای ۲۴۶، ابو کریب محمد متوفای ۲۴۸، یوسف ابن عیسی متوفای ۲۴۹، نصر بن علی متوفای ۲۵۱، محمـد بن بشار متوفای ۲۵۲، محمـد بن مثنی متوفای ۲۵۲، یوسف بن موسـی متوفای ۲۵۳، محمد صاعقه متوفای ۲۵۵ و غیر اینها.

بنـابراین عـدم بررسـی و روایت از طرف بخـاری و مسـلم نسبت بـاین حـدیث که صـحت و تواتر آن مورد اتفاق است اگر بحساب نقصـان صـحیح مسـلم و صـحیح بخـاری و طعن بمولفین آنها گزارده نشود، طعن یا نقص حـدیث مزبور نخواهـد بود و گوئی شـیخ محمود قـادری این مطلب را دریـافته و بـا عنوان جمله: چه بسـا حـدیث صـحیح که دو اسـتاد نامبرده آنرا روایت ننموده انـد) که در صفحه ۲۳۱ ذکر شـد) منظورش منزه سـاختن ساحت دو کتاب مـذکور (صـحیح مسـلم و صـحیح بخاری) و دو مولف آنها از نقص بوده، نه اینکه میخواسـته حـدیث را اثبات نمایـد چه آنکه نامبرده (در مورد حـدیث) گویـد: جمهور اهل سـنت بانچه ما ذکر کردیم اتفاق دارند.

و بر هر فرد هوشـیار و بینا پوشیده نیست که آغاز کننده رد حدیث بر خلاف اجماع ابن حزم اندلسی است در حالتیکه همین شخص معتقـد است باینکه: امت اجتماع بر خطا نمیکند، سپس ابن تیمیه از او پیروی کرده و سـخن ابن حزم را مدرک طعن خود بر حدیث مزبور قرار داده و جز آن دسـتاویزی برای خود در این امر نیافته مگر اینکه بر سخن ابن حزم افزوده گوید: از بخاری و ابراهیم حرانی و طائفه از اهل علم بحـدیث نقل شـده که نامبردگان نسبت بحـدیث مزبور نکوهش و طعن زده و آنرا ضـعیف شـمرده انـد این مرد سخن خود را نیز از یاد برده که در جلد ۴ " منهاج السنه " ص ۱۳ گوید: همانا داستان غدیر در هنگام بازگشت رسول

[صفحه ۲۵۶]

خـدا صـلی الله علیه و آله از حجه الوداع واقع شـده و مردم بدین اتفاق و اجماع دارنـد، سـپس افرادی که شـیفته انحراف و جدائی از حق ثابت بودند نظیر: تفتازانی، و قاضی ایجی، و قوشچی، و سید جرجانی، از این دو نفر (ابن حزم و ابن تیمیه) تقلید و پیروی نموده و بلیه ای بر بلیه افزودند و در رد حدیث مزبور اکتفا باستناد عدم آن در صحیحین نکردند و بر افتراء و تهمت ابن تیمیه دایر به نسبت دادن طعن در حدیث مزبور به بخاری و حرانی واقف نشدند یا نسبت این مطالب به بخاری و حرانی بسـبب ضـعف ناقل (ابن تیمیه) آنهـا را خوشـدل و آسوده نسـاخت تا (از روی تجری) بطور ارسال مسـلم گفتنـد: ابن ابی داود و ابو حـاتم سجسـتانی این حـدیث را مورد طعن و نکوهش قرار داده انـد، سـپس، ابن حجر بمیان آمد و بر نسـبت دادن این موضوع به ابی داود و سجسـتانی کلمه (و غیر آنهـا) را افزود: تا اینکه روزگار وجود هروی را بخشـید و او سجسـتانی را بر کنار و بجای او واقـدی و ابن خزیمه را قرار داد چنانکه در " الهـام الثـاقبه " گویـد: بسـیاری از ائمه حـدیث صـحت حـدیث مزبور را مورد طعن و نکوهش قرار داده انـد، ماننـد ابی داود و واقدی و ابن خزیمه و غیر آنها از علماء مورد وثوق و اعتماد!!

نمیدانم اینها تا چه حد بر خدای مهربان جری و بی باکند؟ (در حالیکه مفتری سرانجام محروم و بی نصیب است!).

من چه بگویم و چه میتوان گفت دربـاره یـک دانشـمند اهـل بحث و تحقیق که اینگونه نسـبت هـای ساختگی و بی اساس را به ائمه حـدیث و حفاظ سـنت در کتاب خود روا می بیند؟ آیا از اینان سوال نمیشود که منشا و مصدر این نقل ها و اضافات کجا است؟ آیا در کتابی که گردآوری شـده آنرا یافته انـد؟ آن کتاب چه کتابی است و در کجا است؟ و چرا نام آنکتاب را نبرده اند؟ یا از اساتید

حدیث آنرا روایت نموده اند؟ چرا از ذکر اسناد خودداری کرده اند آیا کسی از اینها نمی پرسد: طعن و نکوهش کسی چون بخاری و نظایر او در حدیث چگونه بر گروه بسیاری از حفاظ و معاریف علماء و دانایان ماهر در فن حدیث در قرنهای نخست تا قرن هفتم و

[صفحه ۲۵۷]

هشتم (قرن ابن تیمیه و مقلدین او) پنهان مانده؟ بطوریکه احدی از این مقوله دم نزده و اثری از این مطلب در هیچ تالیف و مسندی یافت نمیشود؟ یا اینکه بررسی و سیر (در مدارک) آنها را بر این امر واقف و مطلع نمود ولی آنها در بازار حق ارزشی برای آن قائل نشده و لذا آنرا نادیده انگاشتند؟!!

و بعد از همه اینها، در پهنه حقیقت کجا کسی را سراغ داری که گناه قول بانکار تواتر آنحدیث را بخشیده و از این گفتار ناروا که: شیعه اتفاق دارند بر اعتبار تواتر در آنچه که بدان بر امامت استدلال مینمایند، پس چگونه برای آنها جایز و روا است که بحدیث غدیر احتجاج و استدلال کنند، در حالیکه حدیث مزبور از احادیث آحاد باشد؟ اغماض روا دارد این مرد این سخن را میگوید در حالیکه او حدیث را باستناد اینکه هشت نفر صحابی آنرا روایت نموده اند متواتر میداند و همانا در این گروه هست کسی که حدیث را باستناد اینکه چهار نفر از صحابه آنرا روایت نموده متواتر میداند و میگوید: مخالفت آن روا نیست و بمتواتر بودن حدیث (الائمه من قریش) قطع دارد در حالیکه میگوید: این حدیث را انس ابن مالك و عبد الله ابن عمر و معاویه روایت کرده اند، و معنای حدیث مزبور را جابر ابن عبد الله و جابر بن سمره و عباده بن صامت روایت نموده اند، و دیگری این سخن را درباره حدیث دیگری میگوید که آنرا علی علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده و دوازده نفر آنرا از علی علیه السلام روایت کرده اند و سپس میگوید: این دوازده

[صفحه ۲۵۸]

طریق منتهی باو (علی علیه السلام) میشود و چنین حدیثی در حد تواتر است، و دیگری حدیث ": تقتلك الفئه الباغیه " را (در مورد عمار بن یاسر) متواتر میداند و میگوید: روایات بتواتر رسیده است نسبت به این حدیث، این حدیث از عمار و عثمان و ابن مسعود و حذیفه و ابن عباس درباره دیگران روایت شده، و سیوطی سخن کسیرا که تواتر (حدیث) را بده نفر محدود ساخته نیکو شمرده و در الفیه خود صفحه ۱۶ گوید:

و ما رواه عدد جم یجب
احاله اجتماعهم علی الکذب

فمتواتر و قوم حددوا
بعشره و هو لدی اجود

اینها است نظریات مشهوره اینان در حد تواتر، لکن هنگامی که بر خورد بحدیث غدیر نمودند، برای پذیرش آن حد و میزان را

بقدری بالا میبرند که روایت یکصد و ده تن صحابی یا بیشتر بهر تعداد باشد- بحدی که آنها در نظر گرفته اند نمی رسد؟
و از غرائب و شگفتی هـای امروز مطلبی است که احمـد امین در کتاب خود " ظهر اسلام " تعلیق صـفحه ۱۹۴ آورده بمفاد اینکه: حـدیث غـدیر را شـیعه از براء بن عـازب روایت نموده، و تو خواننـده (گرامی) میـدانی که: نصیب و سـهم براء بن عـازب از نقـل و بررسـی عماء اهل سـنت از بسیاری از روایات صـحابه وافرتر و زیادتر است، چه آنکه ضـمن صـفحات ۴۸- ۴۵ ج اول و صـفحات ۱۹۶- ۱۸۱ این مجلـد دانستی که متجـاوز از چهـل مرد از برجسـته گـان علمائشـان حـدیث را با بررسـی و دقت در طریق از براء ابن عازب روایت نموده اند، که در آنها شخصیتهائی چون: احمد و ابن ماجه و ترمذی

[صفحه ۲۵۹]

و نسائی و ابن ابی شـیبه و نظایر اینها وجود دارد، و جمله از اسـنادهای آن صحیح است و رجال آنان همگی ثقه هستند، لیکن احمد امین چنین پسـندیده که این روایت فقط منسوب بشـیعه باشد؟ برای اینکه از صـلاحیت استدلال ساقط شود بلی این سخن احمد امین تـازگی و غرابتی نـدارد در میـان سایر سـخنان ساختگی و بی اساسـش که در صـفحات اسـلامی در بامـداد و پیش از ظهر و نیمروز انباشته.
کبرت کلمه تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا. فلعلك باخع نفسك علی آثارهم ان لم یومنوا بهذا الحدیث اسفا سوره کهف

[صفحه ۲۶۰]

رای همگانی درباره ابن حزم اندلسی

متوفای ۴۵۶
چه میتوانم نگـاشت از شخصـیتی که فقهـاء زمـانش در دادن گمراهی نسـبت باو و نکوهش شدیـد اجماع نموده و عوامرا از نزدیک شدن باو بر حذر داشته اند و همگان حکم دادند باینکه تالیفات و مدونات او را هر زمان مشتمل بر گمراهی یافتند بسوزانند، چنانکه در جلد ۴ " لسان المیزان " صفحه ۲۰۰ مذکور است، و آلوسی- هنگامی که از او نام می برد او را باین جمله معرفی مینماید: ضال، مضل- گمراه و گمراه کننده است چنانکه در جلد ۲۱ صفحه ۷۶ تفسیرش مذکور است؟
چه میتوانم گفت درباره نویسـنده و مولفی که از دروغ بسـتن بخـدا و رسول او ترس نـدارد و بر جسارت ورزیدن به مقدسات شـرع نبوی صلی الله علیه و آله و متهم ساختن مسلمین بهر ناوا و فحشائی و پیشه ساختن سخنان باطل و رایهای فرو مایه بی باکست؟
چگونه یاد کنم از سـخندان و اهل بحثی که در گفتارهای خود به مبدئی قائل نبوده و در رای خود بماخذی از کتاب و سـنت استناد ندارد جز اینکه هر وقت رایی اظهار کند بنیانش زورگوئی است، و هر زمان حکم کند دروغ و بی اساس است.!
اموریرا بـامت اسـلامی نسبت میدهـد که از آن مبرا هسـتند و مطالبی را به پیشوایان و حفاظ مـذهب اسـناد میدهـد که از آن دورند تالیفات نامبرده بهترین نموداری است که حق سـخن را درباره رای همگان بر گمراهی او ادا میکند، اینک نمونه های چندی از آراء او.
در کتاب فقه خود (المحلی) جلد ۱۰ صفحه ۴۸۲ گوید: مسئله، کسی کشته شده و در میان اولیاء مقتول کسانی هستند که غایب و یا کودك و یا مجنون میباشند، در این مورد اختلاف نموده اند، سپس از ابی حنیفه نقل میکند که او میگوید:

[صفحه ۲۶۱]

همانا حق قصاص (کشتن) از قاتل باولی مکلف و بالغ است و در انتظار کودکان نمی ماند.
و از شافعی نقل کرده که: مادام در اولیاء مقتول کودکی است ولی بزرگ قصاص نباید بکند، تا کودک بحد بلوغ و رشد برسد، سپس بر شافعیها اعتراض میکند باینکه: حسن بن علی علیهما السلام عبد الرحمن بن ملجم را کشت در حالتیکه علی علیه السلام فرزندان صغیر داشت، سپس (ابن حزم) گوید: این داستان (یعنی قتل ابن ملجم) برابر آنچه شافعی ها را با آن طعن می کنند موجب طعن بر خود آنان نیز هست، زیرا همانا آنها و مالکی ها اختلاف ندارند در اینکه هر کس، کسی را بر تاویل بکشد، در این قتل قصاصی بر او نیست، و بین احدی از امت اسلامی خلافی نیست در اینکه: عبد الرحمن بن ملجم، علی علیه السلام را نکشت مگر در حال تاویل و اجتهاد و در نظر گرفتن اینکار اینکار درست و مقرون بصواب است و در این باره عمران بن حطان شاعر طائفه صفریه گوید:

یا ضربه من تقی ما اراد بها
الا لیبلغ من ذی العرش رضوانا

انی لاذکره حینا فاحسبه
او فی البریه عند الله میزانا

مراد اینست: من در خصوص او (ابن ملجم) اندیشه میکنم و سپس چنین میپندارم.... پس بنابراین، حنفیون در مخالفت با حسن بن علی گرفتار نظیر طعن و ملامتی هستند که آنرا بشافعی ها روا میداشتند و از بازگشت تیرهای (ملامت و سرزنش) بسوی خودشان هرگز نقل نمیکنند و از افتادن خودشان در چاهی که

[صفحه ۲۶۲]

کندند دم نمیزنند!
اکنون با من بیائید، تا از هر وابسته بدین اسلام سئوال کنیم این یگانه فتوی از چه قسمت از سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفته شده است. آیا از این فرموده او است که در حدیث صحیح وارد شده که بعلی علیه السلام فرمود: کشنده تو پست ترین و نابکارترین آخرین است؟ و در لفظ حدیث دیگر: پست ترین و نابکارترین مردم است؟ و در حدیث سوم: پست و نابکارترین امت است چنانکه پی کننده ناقه (صالح) پست و پلیدترین قوم ثمود است؟ این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را حفاظ صاحبان دقت نظر و بزرگان از ائمه حدیث بطرق متعددی- که بنا بر تعیین حد تواتر ابن حزم، نزدیک باینست که متواتر باشد- روایت نموده اند، از جمله راویان آن است:
پیشوای حنبلیان، احمد، در جلد ۴ " المسند " صفحه ۲۶۳، و نسائی در " الخصائص صفحه ۳۹، و ابن قتیبه در جلد ۱ " الامامه و السیاسه " صفحه ۱۳۵، و حاکم در جلد ۳ " المستدرک " صفحه ۱۴۰- از عمار، و ذهبی در " تلخیص " خود که هر دو صحت

آنرا تثبیت کرده اند و حاکم نیز آنرا در صفحه ۱۱۳ از ابن سنان دولی روایت کرده و صحیح بودن آنرا تایید نموده و این مطلب را ذهبی در تلخیص خود ذکر کرده است، و خطیب در جلد ۱ تاریخش صفحه ۱۳۵، از جابر بن سمره، و ابن عبد البر در " الاستیعاب ("حاشیه الاصابه) در جلد ۳ صفحه ۶۰- این روایت را از نسائی نقل کرده سپس گوید: و طبری و غیره نیز آنرا ذکر کرده اند، و ابن اسحاق در " السیر " آنرا ذکر نموده و این روایت از محمد بن کعب قرظی از یزید بن جشم از عمار بن یاسر- معروف است، و روایت مزبور را از ابی خیثمه از طرقی ذکر کرده، و محب الدین طبری در " ریاض " خود از طریق احمد و ابن ضحاك از علی علیه السلام

[صفحه ۲۶۳]

و از طریق ابی حاتم و ملا- از صهیب با دقت در طریق روایت نموده، و ابن کثیر در جلد ۷ تاریخش صفحه ۳۲۳ از طریق ابی یعلی و در صفحه ۳۲۵ از طریق خطیب، و سیوطی در جلد ۶ " جمع الجوامع " صفحه ۴۱۱ چنانکه در ترتیب جمع الجوامع او است از ابن عساکر و حاکم و بیهقی، و در صفحه ۴۱۲ بچند طریق از ابن عساکر، و در صفحه ۴۱۳ از طریق ابن مردویه، و در صفحه ۱۵۷ از طریق دار قطنی و در صفحه ۳۹۹ از طریق احمد و بغوی و طبرانی و حاکم و ابن مردویه و ابی نعیم و ابن عساکر و ابن نجار- روایت نموده.؟

و این سخن ابن حزم چه سازش و مناسبتی دارد؟ با فرمایش دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام: آیا تو را خبر دهم از کسی که عذاب و شکنجه او روز قیامت از همه مردم سخت تر است؟ علی علیه السلام عرض نمود: خبر ده مرا یا رسول الله، فرمود: همانا معذب ترین مردم در روز قیامت پی کننده ناقه ثمود است، و آنکس که ریش تو را بخون سرت خضاب میکند، این روایت را ابن عبد ربه در جلد ۲ " العقد الفرید " ص ۲۹۸ آورده.

و نیز چه سازش دارد؟ با فرمایش دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله (خطاب بعلی علیه السلام-): کشنده تو شبه یهود است ولی او خود یهود است، این روایت را، ابن عدی در " الکامل " و ابن عساکر بطوریکه در ترتیب جمع الجوامع جلد ۶ صفحه ۴۱۳ مذکور است- با دقت در طریق آورده اند.

و نیز سخن ابن حزم چه تناسب دارد با سخنی که ابن کثیر در جلد ۷ تاریخش در صفحه ۳۲۳ ذکر نموده که: علی علیه السلام بسیار میفرمود: چه چیز باز میدارد شقی ترین امت را؟ و این خبر را سیوطی در جلد ۶ " جمع الجوامع " چنانکه در ترتیب او جلد ۶ ص ۴۱۱ مذکور است بدو طریق از ابی سعد و ابی نعیم و ابن ابی شیبه، و در صفحه ۴۱۳ از طریق ابن عساکر با دقت در طریق ذکر نموده.

و یا چه مناسبتی دارد؟ با سخن دیگر امیرالمومنین علیه السلام بابن ملجم: نمی بینم تو را، جز از بدترین خلق خدا، این خبر را طبری در جلد ۶ تاریخش در ص ۸۵

[صفحه ۲۶۴]

و ابن اثیر در جلد ۳ " کامل " صفحه ۱۶۹، روایت نموده اند.

و یا با سخن دیگر آنحضرت: در کمین من نیست جز یك شقی. این خبر را احمد باسنادش- بطوریکه در جلد ۷ " البدایه و النهایه "صفحه ۳۲۴ مذکور است با دقت در طریق آورده و با سخن چهارم آنجناب باهل بیتش: بخدا سوگند دوست دارم شقی ترین امت

برانگیخته شود؟ ابو حاتم و ملا در سیره خود بطوریکه در جلد ۲ " ریاض " صفحه ۲۴۸ مذکور است، این خبر را با دقت در طریق آورده اند، و با سخن پنجم آنحضرت: چه چیز مانع است، شقی ترین شما را؟ بطوریکه در جلد ۳ " کامل " صفحه ۱۶۸ و در جلد ۶ "کنز العمال " صفحه ۱۲ از طریق عبد الرزاق و ابن سعد ذکر شده. و با سخن ششم آنجناب: شقی ترین امت منتظر چیست؟ بطوریکه در جلد ۲ " الریاض " صفحه ۲۴۸ مذکور است، محاملی با دقت در طریق آنرا روایت کرده.

ایکاش میدانستم: کدام اجتهاد باین نتیجه میرسد که قتل امام مفترض الطاعه واجب شود؟ و کدام اجتهاد تجویز میکند که کشتن امام بجای مهریه نکاح زنی خارجیه قرار داده شود که شقی ترین فرد قبیله مراد دلداده او شده؟ و یا برای اجتهاد در برابر نص روشن و نمایان پیغمبر صلی الله علیه و آله چه مجال و موقعیتی باقی است؟ و اگر چنین فتح بابی بشود، اجتهاد شامل کشتن همه پیغمبران و خلفاء پیغمبران میشود؟

ولی ابن حزم (با این نظریه سخیف خود که در چنین مورد اجتهاد را مجوز قتل امام میداند) رضایت نمیدهد که کشنده عمر و عثمان نیز مجتهد و معذور باشند؟ ما نیز چنین نظری نداریم.

سپس ایکاش میدانستم: کدام امتی از امم اتفاق کرد در معذور داشتن عبد الرحمن بن ملجم در جنایتی که مرتکب شد؟ کاش ابن حزم ما را بان امت راهنمائی میکرد؟ زیرا امت اسلامی دارای چنین عقیده سخیف نبوده و نیست، مگر خوارج

[صفحه ۲۶۵]

که از دین خارج شده اند و این مرد از آنان پیروی نموده و بشعر شاعر ایشان استدلال کرده است؟

بار خدایا، عمران بن حطان خود کیست؟ و داوری او درباره ابن ملجم دایر به نیکو شمردن عمل وی در ریختن خون ولی خدا و امام منزه امیرالمومنین منشا چه اثری است؟ سخن (شعر) او چه ارزشی دارد تا بدان استدلال شود و در احکام اسلام تکیه گاه قرار گیرد؟ و ارزش فقیهی (ابن حزم) که مسیر کسی چون عمران را پیروی میکند و در دین خدا سخن او را دستاویز میکند و با پیغمبر بزرگ صلی الله علیه و آله در نصوص صحیحه و ثابته آنحضرت مخالفت می ورزد و آن نصوص را رد میکند و بسخنان سخیف و کودکانه یکنفر خارجی که از دین بیرون رفته امت اسلامی را متهم میسازد چیست؟؟ در حالیکه این قاضی هم زمان او ابوالطیب، طاهر بن عبد الله شافعی درباره عمران و روش او چنین میسراید:

انی لابرء مما انت قائله

عن ابن ملجم الملعون بهتانا

یا ضربه من شقی ما اراد بها

الا لیهدم للاسلام ارکانا

انی لاذکره یوما فالعنه

دنیا و العن عمرانا و حطانا

علیه ثم علیه الدهر متصلا

لعائن الله اسرارا و اعلانا

فانتما من کلاب النار جاء به

نص الشریعه برهانا و تبیانا

ترجمه ابیات- همانا من از آنچه که درباره ابن ملجم ملعون بر خلاف واقع گفته ای بیزارم. شگفت از ضربت یک شقی که اراده نداشت از آن جز اینکه پایه های اسلام را منهدم و ویران سازد، همانا من روزی او را یاد میکنم، و عمران، و حطان

[صفحه ۲۶۶]

(پدر عمران) را لعن می فرستم، بطور مداوم در نهان و آشکار لعنت های خدا بر او و آندیگری باد، شما دو تن (منظور ابن ملجم و سراینده اشعار ستایش آمیز برای او (عمران) است و ممکن هم هست که منظور عمران و پدرش حطان باشد) از سگان جهنم هستید. که نص شریعت دلیل و برهان آنست:

و بکر بن حسان باهلی گوید:

قل لابن ملجم و الاقدار غالبه

هدمت ویلک للاسلام ارکانا

قتلت افضل من یمشی علی قدم

و اول الناس اسلاما و ایمانا

و اعلم الناس بالقرآن ثم بما

سن الرسول لنا شرعا و تبیانا

صهر النبی و مولانا و ناصره

اضحت مناقبه نورا و برهانا

و کان منه علی رغم الحسود له

مکان هرون من موسی بن عمرانا

و کان فی الحرب سیفا صارما ذکرا

لیثا اذا ما لقی الاقران اقرانا

ذکرت قاتله و الدمع منحدر

فقلت سبحان رب الناس سبحانا

انی لاحسبه ما کان من بشر

یخشی المعاد و لکن کان شیطانا

اشقی مراد اذا عدت قبائلها

و اخسر الناس عند الله میزانا

کعاقر الناقه الاولی التی جلبت

علی ثمود بارض الحجر خسرانا

قد کان یخبرهم ان سوف یخضبها

قبل المنیه ازمانا فازمانا

فلا عفی الله عنه ما تحمله

و لا سقی قبر عمران و حطانا

لقوله فی شقی ظل مجترما

و نال ما ناله ظلما و عداونا

(یا ضربه من تقی ما اراد بها

الا لیبلغ من ذی العرش رضوانا)

بل ضربه من غوی اورثته لظی

و سوف یلقی به الرحمن غضبانا

کانه لم یرد قصدا بضربته

الا لیصلی عذاب الخلد نیرانا

[صفحه ۲۶۷]

ترجمه ابیات- بگو ابن ملجم را، در حالیکه مقدرات غلبه کننده است، وای بر تو که ارکان اسلام را خراب نمودی، برترین آنان را که با پای خود راه میروند (یعنی بشر) و نخستین کسی را که ایمان آورده و اسلام را کیش خود قرار داد کشتی و آنکه داناترین مردم بوده بقرآن و بانچه پیغمبر آئین و شریعت قرار داد داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سرور ما، و یاور پیغمبر صلی الله علیه و آله، آنکه مناقبش بعالمیان مورد برهان است، آنکه مقام و منزلت او نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله برغم حسودش همانند جایگاه هارون از موسی بن عمران است، آنکه در نبرد شمشیری برنده و حساس و در برابر اقران (شجاعان) بمانند شیری بود، من بیاد آوردم کشنده او را در حالیکه اشک چشمانم جاری است گفتم: منزه است پروردگاهر خلق بمنتهای منزهی، من گمان ندارم کشنده او از بشر بوده که از روز بازگشت ترسان باشد، بلکه شیطانی بوده است (سر تا سر وجود او غرض در گمراهی و پلیدی) آنکه در میان شقی ترین قبیله مراد است هنگامیکه قبائل بشمار آینـد و در نزد خداوند و در میزان عدل او زیانکارترین مردم است، بمانند پی کننده ناقه نخستین، که بر قوم ثمود در سرزمین " حجر " خسران و زیان بار آورد- آنجناب (علی علیه السلام) بمردم زمان بزمان خبر میداد قبل از مرگ خود، که بزودی محاسن او را (کشنده اش با خون مقدسش) رنگ خواهد نمود!!

پس خدای از او نگذرد جنایتی را که متحمل شد، و قبر عمران و حطان را سیراب نگرداند، بعلت سخن او درباره پلیدیکه مرتکب جنایت شد و رسید باو (علی علیه السلام) آنچه رسید از راه ظلم و دشمنی: که شگفت از ضربتی که از پرهیزکاری (چون ابن ملجم) صادر گشت که اراده نکرده بان ضربت مگر اینکه بخشنودی خداوند نائل آید (نه چنین است)- بلکه ضربتی بود از گمراهی که او را در شراره آتش دوزخ افکند و بزودی بدان سبب گرفتار خشم الهی خواهد شد، گوئی او با این ضربت اراده نکرد مگر اینکه در آتش عذاب دائمی بسوزد.

زیادتی چاپ دوم: [ابن حجر در جلد ۳ صفحه ۱۷۹ صاحب ابیات

[صفحه ۲۶۸]

مذکوره را بکر بن حماد تاهرتی ثبت نموده، و نامبرده از اهل قیروان بوده و در زمان بخاری میزیسته و جواب داده از آن اشعار (عمران) سید حمیری شاعر مشهور شیعه و این اشعار در دیوان او است. اه-

و در جلد ۲ " استیعاب " ص ۴۷۲: ابوبکر بن حماد تاهرتی ثبت شده. و اشعاریهم از او در سوگواری امیرالمومنین علیه السلام ذکر نموده که با این بیت آغاز میشود:

و هز علی بالعراقین لحیه

مصیبتها جلت علی کل مسلم

یعنی علی علیه السلام بحرکت آورد در بصره و کوفه محاسنی که مصیبت آن بهر مسلمانی سخت گردید.

و محمد بن احمد طبیب در مقام رد بر عمران بن حطان گوید:

یا ضربه من عدور صار ضاربها

اشقی البریه عند الله انسانا

اذا تفکرت فیه ظلت العنه
العن الکلب عمران بن حطانا

یعنی چه ضربتی بود که از مردی بسیار مکار سر زد و زننده آن بدان سبب در نزد خداوند پلید ترین خلق گردید هر زمان که من در آن اندیشه مینمایم او را لعن میکنم و لعن میکنم آن سگ (عمران بن حطان) را[.
مضافا بر آنچه ذکر شد، اقدام امام مجتبی علیه السلام بکشتن ابن ملجم در حضور گروه مسلمین که از صحابه و تابعین در آنمیان بودند و این اقدام را شایسته و صحیح تلقی نمودند و حتی هر یک از آنها دوست میداشت که او مباشر کشتن آن پلید باشد این جهات ما را دلالت میکند بسوی این حقیقت که: این عمل (جنایات بزرگ) آن لعین از اموری نبوده که اجتهاد در آن راه داشته باشد، تا چه رسد باینکه اجتهاد این عمل را نیکو شمرده؟ اجتهاد در چنین مورد بر فرض وجود آن اجتهاد در برابر

[صفحه ۲۶۹]

نصوص آشکار است، بنابراین مصلحت عمومی ایجاب مینمود برای تمام مسلمین که این جرثومه و منشاء شرور و پلیدیها را نابود سازند و این اقدام عمل واجب بهمه مسلمین بود، جز اینکه: امام وقت حضرت مجتبی باحراز این فضیلت مانند سایر شئون و فضائل بر دیگران پیشی گرفت، پس این کیفیت از آنموضوعهائی نیست که ابن حزم برشته تحریر درآورده و بر شافعی و حنفی و مالکی، خودخواهانه حکم کند و یا آنها را بباد مسخره و استهزاء بگیرد.
این امر از ضروریات اسلام است در مورد کشنده هر امام و پیشوای بحقی (که باید قاتل او کشته شود) و بهمین جهت می بینید آنها که بامامت عمر بن خطاب معتقدند در وجوب کشتن قاتل او شک و تردیدی ندارند. و هیچیک از آنها در چنین موردی مجال و محلی برای اجتهاد نمی بیند- چنانکه قریبا در سخنان خود ابن حزم نیز خواهد آمد: که نامبرده در مورد کشندگان عثمان برای اجتهاد محلی و مجالی نیافت.
پس چه قدر فرق است بین ابن حزم و ابن حجر، آن یک، عمل عبد الرحمن (ابن ملجم) را پسندیده میشمارد و این یک از ذکر نام او در کتاب خود " لسان " المیزان " معذرت میخواهد!!-
زیادتی چاپ دوم[۰۰- و در جلد ۷ " تهذیب التهذیب " ۳۳۸ او را از بقایای خوارج و یک مرد آدم کش حیله گر میشمارد.
ابن حجر در این نظر و گفتار خود از حافظ، ابی زرعه عراقی پیروی نموده آنجا که در جلد ۱ " طرح التثریب " صفحه ۸۶ گوید: گروهی از خوارج بر او (علی علیه السلام) هجوم بردند، و او با آنها جنگ نمود و بر آنان پیروز گشت، سپس: از بقایای آنها شقی ترین آخرین عبد الرحمن بن ملجم مرادی که مردی لعنت زده و غافل گیر بود بر او حمله ور شد و آنحضرت را از پای درآورد[.
و از جمله نمونه های آراء او (ابن حزم) سخن او است در الفصل ۴ ص ۱۶۱ درباره مجتهدی که بخطا رفته باشد:... و عمار رضی الله عنه را ابو الغادیه، یسار

[صفحه ۲۷۰]

بن سبع سلمی کشت، عمار در بیعت رضوان حضور داشته، و باین جهت او از کسانی است که خداوند برای او گواهی داده که دانسته است آنچه در قلبش بوده و سکینه (آرامش و اطمینان) را بر او فرستاده و از او خشنود گردیده است، پس ابو الغادیه رضی الله

عنه (قاتل او) متاول و مجتهدیست که درباره او بخطا رفته و بر او ستم نموده و بیک پاداش نائل گردیده، و این شخص مانند کشندگان عثمان رضی الله عنه نیست، زیرا برای آنها مجالی و محلی برای اجتهاد در کشتن او نیست، بجهت اینکه او (عثمان) کسی را نکشته است و با کسی نبرد و کشتار نکرده و دفاع ننموده و پس از داشتن همسر زنا نکرده و پس از ایمان کافر نشده تا تاویلی محاربه را تجویز نماید، بلکه آنان (کشندگان عثمان) گناهکار، جنگ جو، ریزنده خون حرام بعمد و بلا تاویل بر سبیل ظلم و ناحقی میباشند، پس آنان گناهکار و ملعونند... تمام شد!

من برای اجتهاد ابی الغادیه (باغین نقطه دار) معنائی نیافته ام چه این مرد از افراد ناشناس است در دنیا و از افراد بی شخصیت و بی ارزش عهد نبوی است، جز باینکه او (جهنی) است بعنوان و سمت دیگری معرفی نشده است و در هیچ کتاب مشتمل بر شرح حال رجال چیزی که مشعر بر اجتهاد او باشد ذکر نشده و از علم الهی چیزی از او نقل نشده جز این فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: دمائکم و اموالکم حرام یعنی: خونها و مالهای شما حرام است (یعنی محترم و مصون از تعرض است) و این فرمایش آنجناب: لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض- یعنی: بعد از من بازگشت بکفر ننمائید که بعض از شما بعض دیگر را بکشد. و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله تعجب داشتند از اینکه او این (سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله) را شنیده و مع الوصف مباشر قتل عمار میشود و احدی از علماء اعلام در دین تا پیدا شدن ابن حزم از اجتهاد کسی چون ابو الغادیه دم نزده و سخنی نگفته اند!!

گذشته از این، ندانسته ام که در برابر نص ها و تصریحهای نبوی درباره

[صفحه ۲۷۱]

عمار، این اجتهاد چه معنی دارد؟؟.

مقصودم از نصوص تنها این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست که در روایت صحیح و ثابت و متواتر آنجناب بعمار فرمود: "تقتلك الفئه الباغیه " یعنی کشنده تو دسته ستمکارند، و در لفظ روایت دیگر ": الناکبه عن الطریق " یعنی دسته از کسانی که از راه راست منحرفند، هر چند همین سخن مجالی باقی نمیگذارد برای اجتهاد در نیکو پنداشتن قتل او، زیرا کشنده او هر قدر قائل به تاویل باشد، دشمنی بر عمار نموده و از راه راست منحرف شده، و ما اجتهادی نمیشناسیم که عدوان را تجویز نماید عدوانی که عقل خود قباحت آنرا ثابت دانسته و دین اقدس الهی هم در قبیح شمردن آن قانون عقل را پشتیبانی نموده است، هر چند معاویه آنرا تاویل یا رد نمود با گفتارش بعبد الله بن عمر وقتیکه حدیث نبوی را راجع بقتل عمار معاویه نقل کرد، و عمرو بن عاص باو گفت: آیا سخن عبد الله را نمیشنوی، معاویه گفت همانا تو پیری احمق هستی که پیوسته حدیث نقل میکنی و حال آنکه در میان بولت شسته میشوی یعنی از پیری غرق در بول هستی، آیا ما او را کشتیم؟ جز این نیست که علی و یارانش او را کشتند او را آوردند و در میان نیزه های ما افکندند!

و با این گفتار دیگری (معاویه) بعمرو بن العاص: اهل شام را بر من تباه نمودی: آیا هر چیزیکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای آنرا بازگو میکنی؟ عمرو گفت: من گفتم، ولی علم بغیب نداشتم و نمیدانستم صفین (جنگ صفین) دست میدهد؟ من هنگامی آنرا گفتم که عمار دوست متبع تو بود و تو هم مانند من درباره او روایت کردی!..

[صفحه ۲۷۲]

و برای آنـدو (معاویه و عمرو بن عاص) در این قضـیه معاتبه و مواخـذه مشـهوری است و شـعری نقل شده، از جمله این ابیات عمرو است:

تعاتبنی ان قلت شیئا سمعته

و قد قلت لو انصفتنی مثله قبلی

انعلک فیما قلت نعل ثبیته

و تزلق بی فی مثل ما قلته نعلی

و ما کان لی علم بصفین انها

تکون و عمار یحث علی قتلی

و لو کان لی بالغیب علم کتمتها

و کابدت اقواما مراجلهم تغلی

ابی الله الا ان صدرک و اغر

علی بلا ذنب جنیت و لا ذحل

سوی اننی و الراقصات عشیه

بنصرک مدخول الهوی ذاهل العقل

ترجمه- مرا عتاب و مواخـذه میکنی بگفتن چیزی که آنرا شـنیده ام؟ در حالتیکه اگر با من انصاف کنی خودماننـد آنرا پیش از من گفته ای، آیا پاپوش تو، در آنچه گفتی ثابت و اسـتوار است و پاپوش من در گفتن سـخنی نظیر سـخن تو مرا میلغزاند؟ و مرا بصفین آگـاهی نبود که فراهم میشود و عمـار تحریص برکشـتن من مینمایـد، اگر مرا علم غیبی بود آن گفتار را کتمان میکردم و مشـقتهای گروهی را که سینه هایشان از حسد میجوشد تحمل میکردم، خداوند ابا فرموده جز اینکه سینه تو بر من خشمناک باشد بدون گناه و جنـایتی که مرتکب شـده باشم و یا خونی که بر گردن من باشـد، جز اینکه من قسم بشتران راه رو در وقت شام نسبت بیاری تو کم میل و پریده عقل میباشم.

و معاویه با ابیاتی باو پاسخ داد، از جمله آن ابیات:

فیا قبح الله العتاب و اهله

الم تر ما اصبحت فیه من الشغل

فدع ذا و لکن هل لک الیوم حیله

ترد بها قوما مراجلهم تغلی

دعاهم علی فاستجابوا لدعوه

احب الیهم من ثری المال و الاهل

[صفحه ۲۷۳]

ترجمه- خدای زشت گرداند عتاب و اهل آنرا، آیا نمی بینی در چه روزگار گرفتاری بسر میبرم؟ این سخنان را واگذار، آیا امروز حیله داری که بدانوسیله گروهی را که حسد می ورزند رد کنی علی آنها را دعوت کرد و آنها اجابت نمودند دعوتی را که در نزد آنها از ثروت و مال و عیال محبوب تر است.

کما اینکه مقصودم آن خبری نیست که طبرانی آنرا از ابن مسعود از پیغمبر صلی الله علیه و آله با دقت در طریق روایت نموده که فرمود ": اذا اختلف الناس کان ابن سمیه مع الحق " یعنی زمانی که مردم اختلاف نمودند پسر سمیه (عمار- نام مادرش سمیه است) با حق است. هر چند این روایت هم برهانی است قاطع، چه آنکه با این وصف معارض با ابن سمیه (عمار) ناچار بر باطل خواهد بود، و نمیتوانی پیدا کنی اجتهادیرا که غلبه مبطل را بر محق بعد از چنین نص جلی و آشکاری نیکو بشمارد؟

همانا من مقصودم خبری است که حاکم در ج ۳ " مستدرک " ص ۳۸۷ با دقت در طریق روایت نموده و صحت آنرا اعلام داشته و همچنین ذهبی در تلخیصش باسناد از عمرو بن عاص روایت نموده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: پروردگارا قریش (در آزار) عمار حریص است، همانا کشنده عمار و برهنه کننده او در آتش است، و این خبر را سیوطی از طریق طبرانی در جلد ۲ " جامع صغیر " ص ۱۹۳ و ابن حجر در جلد ۴ " الاصابه " ص ۱۵۱ آورده اند.

و سیوطی بطوریکه در جلد ۷ " ترتیب جمع الجوامع " ص ۷۳ مذکور است در جمع الجوامع این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله را روایت کرده که بعمار فرمود: برهنه کننه تو و کشنده تو داخل در آتش میشود، این خبر را سیوطی در جلد مزبور از طریق ابن عساکر روایت کرده و در جلد ۶ ص ۱۸۴ از طریق طبرانی (در الاوسط) و در ص ۱۸۴ از طریق حاکم آنرا روایت نموده است.

و حافظ، ابو نعیم، و ابن عساکر- بطوریکه در جلد ۷ ترتیب جمع الجوامع

[صفحه ۲۷۴]

ص ۷۲ مذکور است، از زید بن وهب روایت کرده اند که گفت: عمار بن یاسر بخورده گرفتن بقریش حریص بود و قریش نیز معامله بمثل می کرد و در نتیجه بر او دست یافته و او را زدند، وی در خانه خود نشست، عثمان بعیادت او آمد و سپس از نزد او بیرون شد و بر منبر برآمد و گفت: شنیدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله بعمار فرمود ": تقتلک الفئه الباغیه، قاتل عمار فی النار" یعنی (خطاب بعمار) گروهی ستمکار تو را میکشند، کشنده عمار در آتش است.

و حافظ، ابویعلی و ابن عساکر، بطوریکه در جلد ۷ ترتیب- جمع الجوامع- ص ۷۴ مذکور است، با دقت در طریق از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که گفت: شنیدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله بعمار میفرمود: تقتلک الفئه الباغیه، بشر قاتل عمار بالنار. یعنی گروه ستمکار تو را میکشند، بشارت ده کشنده عمار را باتش.

و در " جمع الجوامع " بطوریکه در جلد ۷ ترتیب آن ص ۷۵ و جلد ۶ ص ۱۸۴ مذکور است، از طریق حافظ ابن عساکر از اسامه بن زیـد آورده که گفت: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود ": مالهم و لعمار یدعوهم الی الجنه و یدعونه الی النار قاتله و سالبه فی النار " یعنی آنها را چکار است بکار عمار؟ میخوانـد آنها را بسوی بهشت، و آنها او را دعوت میکننـد بسوی آتش، کشـنده و برهنه کننده عمار در آتش است، ابن کثیر در جلد ۷ تاریخش ص ۲۶۸ آنرا روایت نموده.

و در ترتیب الجمع- جلـد ۷ ص ۷۵ از طریق ابن عسـاکر، از مسـند علی علیه السـلام مـذکور است ": ان عمـارا مع الحق و الحق معه یـدور عمـا مع الحق اینما دار، و قاتل عمار فی النار، " یعنی همانا عمار با حق است و حق با او است میگردد عمار با حق بهر کجا که حق بگردد و کشنده عمار در آتش است.

و احمد و ابن عساکر از عثمان. و ابن عساکر از ام سلمه روایت نموده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعمار فرمود: تقتلك الفئه الباغیه قاتلك فی النار. یعنی گروه ستمکار تو را میکشند، کشنده تو در آتش است. کنز العمال جلد ۶ ص. ۱۸۴

[صفحه ۲۷۵]

و ابن کثیر در جلد ۷ تاریخش این حدیث را از طریق ابی بکر بن ابی شیبه از ام سلمه آورده.

و احمد در جلد ۴ مسندش ص ۸۹ از خالـد بن ولید روایت کرده که گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: من عادی عمارا عاداه الله، و من ابغض عمارا ابغضه الله یعنی هر که با عمار دشـمنی کند خدا با او دشمنی میکند و هر کس با عمار کینه ورزد خدا با او کین می ورزد، و این خبر را حـاکم در جلـد ۳ " مسـتدرك " ص ۳۹۱ بـدو طریق بـا دقت آورده و او و ذهبی دو طریق مزبور را بصـحت پـذیرفته اند، و خطیب در جلد ۱ تـاریخش ص ۱۵۲، و ابـن اثیر در جلـد ۴ " اسـد الغـابه " ص ۴۵، و ابن کـثیر در جلـد ۷ تاریخش ص ۳۱۱، و ابن حجر در جلـد ۲ " الاصابه " ص ۵۱۲، و سـیوطی در " جمع الجوامع " بطوریکه در جزء ۷ ترتیب آن ص ۷۳ مـذکور است از طریـق ابن ابی شـیبه و احمـد و بطوریکه در جزء ۶ ترتیـب ص ۱۸۴ مـذکور است از طریق احمـد و ابن حبان و حاکم آنرا آورده اند.

و حاکم در جلد ۳ " المسـتدرك " ص ۳۹۰ باسـنادیکه او و ذهبی بصـحت پذیرفته اند از رسول خدا صـلی الله علیه و آله باین لفظ روایت نموده: من یسب عمارا یسبه الله، و من یبغض عمارا یبغضه الله و من یسـفه عمارا یسفهه الله، یعنی هر کس عمار را سب نماید (دشـنام دهـد) خـدا او را سب میکند و هر کس بغض عمار را در دل بگیرد خدا باو کین ورزد، و هر کس عمار را بسـفاهت نسـبت دهد خدا او را سـفیه میداند. و این خبر را سیوطی در جمع الجوامع بطوریکه در جزء ۷ ترتیب آن ص ۷۳ مذکور است، از طریق ابن النجار، آورده.

و طبرانی بلفـظ ": من سب عمارا سبه الله، و من حقر عمارا حقره الله و من سـفه عمار سـفه الله " روایت نموده، یعنی هر کس دشـنام دهـد عمار را خـدا او را دشـنام دهـد و هر کس تحقیر نمایـد (کوچك بشـمارد) عمار را خـدا او را تحقیر نمایـد و هر کس عمار را بسفاهت نسبت دهد خدا او را تسفیه کند.

و حاکم در ج ۳ " مستدرك " ص ۳۹۱ باسناد خود، بلفظ ": من یحقر عمارا یحقره

[صفحه ۲۷۶]

الله و من یسب عمارا یسبه الله و من یبغض عمارا یبغضه الله، روایت کرده. و سیوطی آنرا در جمع الجوامع- بطوریکه در جزء ۷ تریب

الجمع ص ۷۳ مذکور است، از طریق ابی یعلی و ابن عساکر و در جزء ۶ ص ۱۸۵ از ابی یعلی و ابن قانع و طبرانی. و ضیاء مقدسی- در " المختاره " روایت نموده.

و حاکم در جلد ۳ " مستدرک " ص ۳۸۹ باسنادی که او و ذهبی در تلخیصش آنرا بصحت پذیرفته اند، بلفظ: من یسب عمارا یسبه الله و من یعاد عمارا یعاده الله روایت کرده.

و احمد در جلد ۴ " مسند " ص ۹۰ باسنادش، بلفظ: من یعاد عمارا یعاده الله عز و جل و من یبغضه یبغضه الله عز و جل و من یسبه یسبه الله عز و جل، روایت نموده.

این نصوص صحیحه و متواتره کجا؟ و اجتهاد ابو الغادیه کجا؟- یا- آنها کجا و نیکو شمردن ابن حزم عمل ابی الغادیه را کجا؟- یا- رای او در اجتهادش کجا؟ یا بخشیدنش بابی الغادیه پاداش واحد را کجا؟ در حالیکه بموجب نص شریف نبوی صلی الله علیه و آله ناچار (کشنده عمار) در آتش است، آیا بغض و تحقیری بزرگتر از کشتن متصور است؟

و در این زمینه و از مجموع آنچه ذکر شد درسهائی هست راجع باین مطالب که تاریخ بما میاموزد، ابن اثیر در جلد ۳ " کامل " ص ۱۳۴ گوید: همانا ابو الغادیه عمار را کشت و تا زمان حجاج زندگی نمود و بر حجاج داخل شد و حجاج مقدم او را گرامی داشت، و باو گفت: ابن سمیه (یعنی عمار) را تو کشتی؟ گفت: آری، حجاج گفت: هر کس مسرور میشود که در روز قیامت فردی توانا و مقتدر را به بیند، باین شخص که ابن سمیه (عمار) را کشته بنگرد، سپس ابو الغادیه از حجاج حاجتی مسئلت نمود و حجاج نپذیرفت ابو الغادیه (بر سبیل اعتراض و با تاثر) گفت: ما دنیا را برای اینان مهیا و رام نموده ایم و اینان از دنیا (که با کوشش ما برای آنها مسخر

[صفحه ۲۷۷]

شده) بما بهره نمی دهند و در عین حال چنین میپندارد که من در روز قیامت توانا هستم حجاج گفت: آری. بخدا سوگند کسی که دندان او مانند (کوه) احد است و ران او مانند کوه و رقان است و نشیمن گاه او مانند مدینه و ربذه است، همانا چنین کسی در روز قیامت بزرگ و مقتدر است سوگند بخدا اگر تمام اهل زمین در کشتن عمار شرکت نموده بودند همه داخل آتش میشدند: [زیادتی چاپ دوم: و این داستان را ابن حجر در جلد ۴ " اصابه " ص ۱۵۱ ذکر نموده است].

و در " استیعاب "- " حاشیه اصابه " جزء ۴ ص ۱۵۱ مذکور است که: ابو الغادیه دوستدار عثمان بود و او کشنده عمار است، نامبرده هر وقت برای ورود بمجلس معاویه و غیره اذان میطلبید، میگفت: کشنده عمار بر در است، و هر وقت نسبت بداستان کشتن عمار از او سئوال میشد، چگونگی کشتن او را وصف میکرد و باکی نداشت و در نزد اهل علم در داستان او شگفتی است، زیرا همان مرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بعد از من بازگشت بکفر نکنید که بعض از شما بعض دیگر را بکشد، او این سخن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده مع الوصف عمار را بقتل رسانید!!

و این جهات من حیث المجموع حاکی و مشعر است از هدف مورد علاقه او در کشتن عمار و آگاهی و وقوف او بر آنچه پیغمبر گرامی و منزه صلی الله علیه و آله درباره قاتل عمار فرموده، و عدم خودداری و بی پروائی او در کشتن عمار، پس از این غیر از اینکه بالطبع این مرد (ابو الغادیه) پیرو و همعقیده با پیشوایش معاویه بوده که به محدثین فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله، سخن نامبرده اش را میگفت که: تو پیری احمق هستی و پیوسته حدیث مینمائی در حالی که در بول خود شستشو میشوی!!

و تو (خواننده گرامی) بمقصد این سخن (معاویه) و مقدار علاقمندی گوینده آن بسنت نبویه و پیروی او از آنچه که از مصدر وحی الهی روایت شده داناتری و بامثال این (مبانی و معتقدات) بوده اجتهاد ابو الغادیه در آنچه که مرتکب شد و در آن ورطه ای که

افتاد!!

و منتهای آنچه ابن حزم درباره کشندگان عثمان معتقد است، اینست که:

[صفحه ۲۷۸]

اجتهاد آنها در برابر این نص نبوی است: روا نیست " ریختن " خون مرد مسلمی که بوحدانیت خدا و رسالت من شهادت میدهد، مگر یکی از سه شخص: ثیب زناکار. نفس در مقابل نفس " قصاص در قبال قتل " کسی که دین خود را واگذارد و از جماعت جدا شود- ولی این عقیده را درباره قاتل علی علیه السلام و آنان که با او مقاتله نمودند، و درباره قاتل عمار قائل نیست و حال آنکه دانستی که جریان در مورد اینان عین همان جریانی است که درباره کشندگان عثمان پنداشته!!

علاوه بر اینکه، این مبنی بنابر اصلی که این شخص درست کرده- در موارد عدیده منتهی نمیشود مگر به خطاء این گروه در اجتهادشان، پس چرا درباره آنها روا نمی داند استحقاق یک پاداش را همانطور که برای عبد الرحمن بن ملجم و نظراء او روا میداند؟ بلی. ممکن است، معتذر باین معنی شود که این: قاتل علی است و آنها کشندگان عثمان!!!

گذشته از اینکه در این مورد (در مورد کشندگان عثمان) مجال و محلی برای اجتهاد قائل نیست، این معنی بنابر پندار او فقط در مورد اجتهادیست که درست و بر وفق صواب باشد و اما اجتهاد ناصواب، در این مورد نیز جاریست چنانکه در امثال این بنا بعقیده اش جریان دارد.

بعد از این مراتب این مرد در اثبات و پا بر جا نمودن نظریات فاسده که پنداشته خود را در یک ورطه نامطلوبی افکنده است: یعنی دشنام دادن بصحابه، که گفت: آنها (یعنی کشندگان عثمان) گناهکار و ملعون هستند در حالیکه تمام یاران و هم کیشان او بر آنند که هر کس آنها را دشنام دهد گمراهست و در خور تکفیر یا تفسیق است و این امر در نظر بسیاری از پیشوایان بقول مطلق بدون تفکیک بین فرقه با فرقه دیگر و یا استثناء احدی از آنان موجب تعزیر است، زیرا اجماع دارند

[صفحه ۲۷۹]

بر عدالت تمام صحابه و خود این شخص در جلد ۳ " فصل " ص ۲۵۷ میگوید: اما کسیکه یکی از صحابه رضی الله عنهم را دشنام دهد، اگر نادان باشد معذور است، و اگر بر او دلیل و حجتی قائم شود مع هذا او بروش خود ادامه دهد بدون عناد و لجاج چنین کسی فاسق است، مانند کسی که زنا و دزدی مرتکب شود، و اگر بخدا و رسول صلی الله علیه و آله در این کار عناد و لجاج ورزید او کافر است، و بتحقیق رسیده که عمر رضی الله عنه در محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به حاطب (که از مهاجرین و از اصحاب بدر است) گفت: بگذار، این منافق را گردن بزنم، عمر در تکفیر حاطب، کافر نشد، بلکه متاول خطاکار بود، در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: علامت نفاق کینه ورزی با انصار است، و به علی فرمود: با تو کینه نمی ورزد مگر منافق...

و در نظر ابن حزم چه بسیار مجتهدین نظیر عبد الرحمن بن ملجم و ابو الغادیه هستند که در " فصل " حکم داده باینکه آنها مجتهدند و در آنچه بخطا تشخیص دهند در خور پاداش هستند در جلد ۴ ص ۱۶۱ گوید: قطع داریم که معاویه رضی الله عنه و یاران او بخطا اجتهاد نمودند و مستحق یک پاداش و اجر هستند، و در ص ۱۶۰ معاویه و عمرو بن عاصی را از مجتهدین شمرده، سپس گوید: جز این نیست که اینان در مسائل خونهائی اجتهاد نمودند مانند خونهائی که اهل فتوی درباره آنها اجتهاد میکنند، و در

میان فتوی دهندگان کسانی هست که رای آنها بر کشتن ساحر است و کسان دیگری هستند که چنین رای ندارند.

و کسانی هستند که نظرشان کشتن آزاد است بقصاص کشتن بنده، و کسانی هستند که رایشان چنین نیست، و کسانی در میان آنها معتقدند که مومن بقصاص کشتن کافر کشته شود و کسانی نه چنینند، پس چه فرقی هست بین این گونه اجتهادها با اجتهاد معاویه و عمرو و غیرهما؟ اگر نادانی و نابینائی و درهم

[صفحه ۲۸۰]

نمودن مطالب بدون دانش در میان نبود تمام شد.

و چقدر تفاوت هست، بین فتوی دهندگانی که ادله در فتوی بر آنها مشتبه گشته و یا از جهت صراحت و ظهور و لو نسبت بفهم مفتی اختلاف داشته یا اینکه مفتی یکی از دو دسته دلائل را از دسته دیگر بعلت صحت طریق در نزد او یا تعدد اسناد قویتر یافته و در نتیجه بجانب قوت تمایل پیدا کرده و مفتی دیگر بنوعی از استنباط جانب دیگر را بر خلاف مفتی اول قویتر دانسته پس هر یک بنا بمذهب خود فتوی داده و همه در رای خود تکیه و اعتماد بکتاب و سنت کرده و آنرا دلیل مدعی قرار داده اند چقدر فرق و تفاوت است بین اینان و بین جنگجویان با علی علیه السلام در حالیکه کتاب عزیز الهی در برابر چشم و گوش ملت اسلامی واقع و آیه تطهیر که ناطق بعصمت پیغمبر و داماد برگزیده او و دو دختر زاده اوست و در آن کتاب مقدس آیه مباهله در حق آنان نازل گشته و علی در آن آیه نفس پیغمبر خوانده شده و غیر از آندو از آیات دیگر بالغ بر سیصد آیه که همگی درباره امام امیرالمومنین شرف صدور یافته هر روز و هر ساعت خودنمائی میکند.

و اینست تصریحات و نصوص حفاظ دارای دقت نظر و پیشوایان مشهور و در مقابل آنها کتب صحیح و مسندها است و در آن کتب داستان تطهیر، و حدیث منزلت و حدیث برائت، همان بانگ رسا و روشن و متواتر نبوی صلی الله علیه و آله که صحابه همه آنها را بر زبان خود جاری ساخته و از آنان بتابعین رسیده است.

آیا در نظر شما امکان دارد؟ که مولی سبحانه و تعالی در مجتمعی پاکی و منزه بودن ذات و شخصیتی را از هر گونه ناپاکی و تیرگی اعلام فرماید و عصمت او را از هر پلیدی اشعار یا او را بمنزله نفس نفیس پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگوار قرار دهد و (این مناقب او را) بگوش بندگانش برساند، یا بموجب نص کتاب

[صفحه ۲۸۱]

مقدسش بر امت پیغمبر صلی الله علیه و آله اقدسش مودت خویشاوندان او را واجب گرداند (در حالیکه امیرالمومنین سرور آنها است) و ولاء آنها را پاداش تحمل بار سنگین رسالت نهائی عظمی قرار دهد و بلسان پیغمبرش صلی الله علیه و آله بامت او خبر دهد که طاعت علی علیه السلام طاعت او و تمرد و عصیان باو تمرد و عصیان او است و با همه اینها مجال و محلی برای اجتهاد باقی باشد که بر طبق آن جایز گردد که با او جنگ نمایند، و یا کشته شود و یا از روی زمین نفی شود، یا در ملاء عام باو دشنام و ناسزا گویند؟ و یا بر منابر مسلمین بر او لعن کنند و علنا با او محاجه و معارضه شود آیا فهم آزاد و دراکه تو (خواننده عزیز) حکم میکند باینکه این چنین اجتهادها در این گونه موارد بمانند اجتهاد اهل فتوی است در مورد قتل ساحر و امثال آن؟؟!!

در حالیکه خود ابن حزم در جزء ۳ فصل ص ۲۵۸ میگوید: هر کس از اهل اسلام تاویل کند و بخطا رود اگر حجتی بر او قائم نشود و حق بر او آشکار نگردد او معذر است و مستحق یک پاداش است بپاس اینکه در طلب حق بوده و قصد بسوی حق داشته، و چون

تعمد نداشته، خطاء او بخشوده است بدلیل قول خدای تعالی " و لیس علیکم جناح فیما اخطاتم به و لکن ما تعمدت قلوبکم " یعنی و باکی بر شما نیست در امری که در آن بخطا افتادید ولی دلهای شما بان تعمد نداشته، و اگر در تاویل خود بواقع و صواب رسیده، برای او دو پاداش است، یکی برای رسیدن او بواقع و صواب و یکی هم برای طلب و کاوش او، و اگر حجت بر او قائم شده باشد و حق برای او آشکار شده باشد و معذلک عناد نموده باشد ولی معارض با خدا و رسول نباشد، او فاسق است، برای اینکه بسبب اصرار در امر حرام بر خدای تعالی جرات نموده، و اگر ضمن عناد از حق با خدا و رسولش معارضه کند او کافر و مرتد است و خون و مال او حلال است و در این احکام فرقی نیست بین

[صفحه ۲۸۲]

خطای در اعتقاد در هر چیزی که از شریعت باشد و خطاب در فتوی در هر امری که باشد.. تمام شد.

بنابراین: آیا ممکن است انکار حجیت کتاب عزیز خداوند؟ یا نفی آنچه تلاوت نمودیم از آن؟ یا ممکن است احتمال داده شود که این حجت های قاطع کلا بر این مجتهدین پنهان مانده و حق بر آنها آشکار نشده؟؟ و حجت بر آنها قائم نگشته؟ یا اجتهاد و تاویل در این نصوص نیز جریان یافته؟

مضافا بر آنچه ذکر شد، در این زمینه نصوص دیگری از پیغمبر صلی الله علیه و آله هست درباره حرب با علی علیه السلام و سلم با او از جمله آن نصوص: حدیثی است که حاکم در جلد ۳ مستدرک ص ۱۴۹ با دقت در طریق از زید بن ارقم از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنجناب بعلی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرمود ": انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالتم " یعنی من با کسی که شما بجنگید در جنگم و با کسی که شما مسالمت کنید در حال سلم و آرامشم، و ذهبی این حدیث را در تلخیص خود ذکر کرده و گنجی در " الکفایه " ص ۱۸۹ از طریق طبرانی، و خوارزمی در مناقب ص ۹۰ و سیوطی در جمع الجوامع بطوریکه در جزء ۶ ترتیبش ص ۲۱۶ مذکور است از طریق ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم روایت نموده اند، و خطیب در جلد ۷ تاریخش در ص ۱۳۷ حدیث مزبور را باسنادش از زید بلفظ ": انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم: " یعنی من با کسی که با شما بجنگد در جنگم، و با کسی که با شما مسالمت کند در سلم میباشم، آورده و حافظ ابن عساکر در جلد ۴ تاریخش ص ۳۱۶ آنرا ذکر نموده، و گنجی در " کفایه " ص ۱۸۹ از طریق ترمذی، و ابن حجر در " صواعق " ص ۱۱۲ از طریق ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم، و ابن صباغ مالکی در فصولش ص ۱۱ و محب الدین در جلد ۲ " الریاض " ص ۱۸۹، و سیوطی در " جمع الجوامع " بطوریکه در جزء ۷ ترتیبش ص ۱۰۲ مذکور است از طریق ابن ابی شیبه و ترمذی و طبرانی و حاکم، و ضیاء مقدسی در مختاره اش- روایت نموده اند. [زیادتی چاپ دوم: و ابن

[صفحه ۲۸۳]

کثیر در جلد ۸ تاریخش این روایت را ص ۳۶ بلفظ اول از ابی هریره از طریق نسائی از حدیث ابی نعیم- فضل بن دکین و ابن ماجه از حدیث وکیع- هر دوی آنها از سفیان ثوری روایت کرده اند].

و احمد در جلد ۲ مسندش ص ۴۴۲ از ابی هریره بلفظ: انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم روایت نموده. و حاکم در جلد ۳ "مستدرک " ص ۱۴۹، و خطیب در جلد ۴ تاریخش ص ۲۰۸ و گنجی در " الکفایه " ص ۱۸۹، از طریق احمد آنرا روایت نموده و گفته: این حدیث، حسن و صحیح است، و متقی در " کنز " جلد ۶ ص ۲۱۶ از طریق احمد و طبرانی و حاکم روایت کرده.

و محب الدین طبری در جلد ۲ " الریاض " ص ۱۸۹ از ابی بکر صدیق با دقت در طریق آورده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که خیمه برپا نموده در حالیکه بر کمان عربی تکیه داشت و در خیمه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند پس فرمود معشر المسلمین، انا سلم لمن سالم اهل الخیمه، حرب لمن حاربهم، ولی لمن والاهم، لا یحبهم الا سعید الجد طیب المولد، و لا یبغضهم الاشقی الجد ردی المولد، یعنی: ای گروه مسلمین، من با هر کس که با اهل این خیمه در مسالمت باشد مسالم هستم و با هر کس که با آنها بجنگد در جنگم و با دوستان آنها دوستم، دوست نمیدارد آنها را مگر کسی که نیک بخت و پاک زاد باشد و با آنها کین نمیورزد مگر بدبخت و ناپاک زاده.

و حاکم در جلد ۳ مستدرک صفحه ۱۲۹ با دقت در طریق از جابر بن عبد الله روایت نموده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه بازوی علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفته بود فرمود ": هذا امیر البرره، قاتل الفجره، منصور من نصره مخذول من خذله، ثم مد بها صوته " یعنی این فرمانده نیکان است. کشنده بدان و فاجران است، کسی که او را یاری کند یاری شده است، و کسی که او را خوار نماید خوار و زبون است. سپس صدای خود را بگفتن این سخنان کشید (که جلب توجه بیشتری در شنوندگان نماید) و این روایت را ابی طلحه شافعی در " مطالب السول "

[صفحه ۲۸۴]

صفحه ۳۱ از ابی ذر با دقت در طریق بلفظ ": قائد البرره و قاتل الکفره " تا آخر آورده است. یعنی پیشوای نیکان و کشنده ناسپاسان و کافران. و ابن حجر آنرا در صواعق ص ۷۵ از حاکم روایت کرده. و احمد زینی دحلان در ج ۲ " فتوحات اسلامیه " صفحه ۳۳۸ آنرا ذکر نموده.

بر این مبنی احادیث بسیار زیادی هست که اگر آنها را جمع نمایم مشتمل بر مجلدات بزرگ و پر حجم خواهد بود.

علاوه بر این. رسول خدا صلی الله علیه و آله بین اصحاب خود دائر بمقاتله او نشر تبلیغ میفرمود و همگان را از تکالیف امیرالمومنین علیه السلام (در نبرد با پیمان شکنان و متمردان و منحرفین) آگاهی میداد. همین مقاتله ای که ابن حجر در آن معتقد به اجتهاد معاویه و عمرو بن عاص و همراهان آنهاست (برای اینکه آنها را در آن مقاتله معذور و ماجور قلمداد نماید) در حالیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله اهل ایمان و امیر آنها (ولی منزه خداوند) را امر میفرمود بجنگ و کشتار گروههای نامبرده (ناکثین، قاسطین، مارقین) و بالطبع این امر بر احدی از اصحاب پوشیده و مخفی نمی ماند اینکه نمونه هائی از دعوتها و اوامر و اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله دایر باین امر.

حاکم در جلد ۳ مستدرک صفحه ۱۳۹ و ذهبی در تلخیص خود از ابی ایوب انصاری با دقت در طریق روایت نموده اند که گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود علی بن ابی طالب علیه السلام را به جنگ ناکثین (پیمان شکنان) و قاسطین (منحرفین از حق) و مارقین (خارجین از دین بضلالت و بدعت). و این روایت را گنجی در کفایه ص ۷۲ روایت کرده.

و حاکم در جلد ۳ مستدرک ص ۱۴۰ با دقت در طریق از ابی ایوب آورده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام میفرمود: تو با ناکثین و قاسطین و مارقین نبرد خواهی نمود.

[صفحه ۲۸۵]

و خطیب در جلد ۸ تاریخش ص ۳۴۰ و در جلد ۱۳ ص ۱۸۷ و همچنین ابن عساکر روایت نموده اند از امیرالمومنین علیه السلام که

فرمود امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بقاتل ناکثین و قاسطین و مارقین، و حموینی این روایت را در باب ۳۵ " فراید السمطین " با دقت در طریق، و سیوطی در " جمع الجوامع " بطوریکه در جزء ۶ ترتیبش ص ۳۹۲ ذکر شده روایت نموده اند، و حاکم و ابن عساکر بطوریکه در جزء ۶ ترتیب جمع الجوامع مذکور است، از ابن مسعود روایت نموده اند که گفت: رسولخدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و بمنزل ام سلمه رسید سپس علی علیه السلام آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله بام سلمه فرمود: بخدا سوگند، این قاتل قاسطین و ناکثین و مارقین است بعد از من، و حموینی در " فراید السمطین (" در باب پنجاه و چهارم) بدو طریق از سعد بن عباده از علی علیه السلام روایت نموده که فرمود: من مامور به نبرد با ناکثین و مارقین و قاسطین هستم.

و بیهقی در " المحاسن و المساوی " ج ۱ ص ۳۱ (این قسمت زیادتی چاپ دوم است) و خوارزمی در مناقب ص ۵۲ و ۵۸ از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود:

هذا علی بن ابی طالب، لحمه من لحمی و دمه من دمی، و هو منی بمنزله هارون من موسی الا ـ انه لا ـ نبی بعدی یا ام سلمه، هذا امیرالمومنین و سید المسلمین و وعاء علمی و وصیی، و بابی الذی اوتی منه، اخی فی الدنیا و الاخره و معی فی المقام الاعلی، علی یقتل القاسطین و الناکثین و المارقین

یعنی: اینست علی بن ابی طالب، گوشت او از گوشت من است و خون او از خون من است، و او از من بمنزله هارون است از موسی، جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود، ای ام سلمه، این است امیرالمومنین و سید المسلمین و جایگاه علم من و وصی من و دری است که از آن در بمن راه خواهند یافت، او برادر من است و دنیا و آخرت، او با من است در مقام برتر و بالاتر، علی میکشد منحرفین از حق و پیمان شکنان و خارجین از دین را.

[صفحه ۲۸۶]

و این خبر را حموینی در باب ۲۷ و ۲۹ " فراید " بسه طریق روایت نموده (و در روایت او این جمله: و عیبه علمی " بجای ": وعاء علمی " مذکور است یعنی جعبه علم من).

و گنجی در " الکفایه " ص ۶۹ و متقی در ج ۶ " کنز " ص ۱۵۴، از طریق حافظ عقیلی آنرا روایت نموده اند.

و شیخ الاسلام حموینی در فرایدش با دقت در طریق از ابی ایوب از طریق حاکم روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود بقتال ناکثین و قاسطین و از طریق دیگرش از غیاث بن ثعلبه از ابی ایوب روایت کرده- غیاث- گوید که ابو ایوب این سخن را در خلافت عمر بن خطاب گفت.

و حموینی در فراید در باب ۵۳ از ابی سعید خدری روایت نموده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امر فرمود بقتال ناکثین و قاسطین و مارقین. ما عرض نمودیم: یا رسول الله ما را بقتال اینها امر فرمودید، با چه کس این امر را انجام دهیم؟ فرمود: با علی بن ابی طالب.

[زیادتی چاپ دوم: و ابن عبد البر در جلد ۳ " الاستیعاب " ص ۵۳ حاشیه اصابه گوید: و روایت شده از حدیث علی علیه السلام و از حدیث ابن مسعود و از حدیث ابی ایوب انصاری اینکه: (رسول خدا صلی الله علیه و آله) امر فرمود بقتال ناکثین و قاسطین و مارقین].

تو (خواننده گرامی) شاید که بانچه واقف شدی از حق اذعان نمودی و فقط اکنون جویای سخن قاطع درباره معاویه و عمرو بن عاص هستی، بنابراین بر تو باد مراجعه بانچه که در طی کتابهای تاریخ از سخنان آندو ثبت است، و بزودی ما نیز ضمن شرح حال عمرو بن عاص و در بحث و بررسی از معاویه در جلد دهم شما را واقف خواهیم ساخت بر آنچه که رشد و صلاح را از غمی و

گمراهی متمایز و آشکار خواهد نمود.

[صفحه ۲۸۷]

این اجمال سخن بود در آراء ابن حزم و گمراهی و زورگوئیهای او، و بنا بر این (همانطور که خودش گفته) شما (خواننده گرامی) اگر نادانی و نابینائی و درهم نمودن مطالب بدون علم و اطلاع در کار نباشد، رای عمومی را در گمراهی نامبرده خواهید یافت که از اهلش صادر و در محلش واقع گشته، و در اینجا دیگر مجالی نیست برای نسبت دادن حسد و کینه بکسانی از مالکین یا غیر آنها که باین موضوع (یعنی گمراهی ابن حزم) حکم نموده اند، چه آنها که همزمان با او بوده اند و چه متاخرین از او، و کتاب او (فصل) قوی ترین دلیل بر گفتار حق و رای درست ما است.

ابن خلکان در جزء ۱ تاریخش در ص ۳۷۰ گوید: نامبرده (ابن حزم) نسبت بعلماء پیش از خود بسیار بدگوئی کرده و کسی از زبان او ایمن نمانده. ابن عریف گوید: زبان ابن حزم و شمشیر حجاج همانند یکدیگر بودند این سخن را درباره او گفته بعلت بدگوئی بسیار او نسبت به پیشوایان که در نتیجه دلها از او منتفر گشت، و فقهاء زمان او را هدف بدگوئی قرار دادند و کینه او را بدل گرفته و سخن او را رد کردند و اجماع بر گمراهی او کردند، و بر او طعنها زدند و سلاطین و بزرگان را از فتنه او ترساندند و عوامشان را از نزدیک شدن باو و اخذ آراء او نهی نمودند، در نتیجه پادشاهان او را تبعید نمودند و از خاندانش آواره کردند تا ناچار خود را به صحرای لبله رسانید و در پایان روز یکشنبه دو روز از ماه شعبان مانده سال ۴۵۶ در آنجا چشم از جهان بست.

و لقد حق علیه کلمه العذاب. افانت تنقذ من فی النار

[صفحه ۲۸۸]

مفاد حدیث غدیر خم

اشاره

پس از آنچه در مباحث این کتاب شرح و بیان شد امید است که دیگر زمینه و راهی برای شک و تردید در صدور حدیث غدیرخم از مصدر مقدس نبوی باقی نمانده باشد، و اما دلالت آن بر امامت مولای ما امیرالمومنین علیه السلام اگر هر چیز در خور شک و تردید باشد شکی نداریم در اینکه لفظ (مولی) خواه بر حسب وضع لغوی، صریح در معنای مقصود ما باشد، و خواه بواسطه مشترک بودن آن بین معانی بسیار و متعدد، مفاد آن مجمل باشد، و خواه از قرائن تعیین کننده معنای امامت که منظور ما است عاری و برهنه باشد، و خواه چنین قرائتی را در بر داشته باشد، در هر صورت این لفظ در این مقام جز بهمین معنی بمعنای دیگر دلالت نخواهد داشت زیرا آنانکه در آن اجتماع عظیم (روز غدیر خم) این لفظ را شنیده و درک نموده و یا پس از زمانی این خبر مهم بانها رسیده از کسانیکه بنظر و سخن آنها در لغت استدلال میشود (و نظر آنها حجیت دارد) همه، همین معنی را از این لفظ فهمیده اند بدون اینکه در میان آنها منع و انکاری دیده شود؟ و درك و فهم همین معنی پیوسته بعد از آنها در میان شعرا و رجال ادب جریان داشته تا عصر حاضر ما و همین (وحدت تشخیص) برهانی است قاطع در معنای مقصود و در طلیعه این گروههای پی در پی شخص مولی امیرالمومنین علیه السلام نامبردار است، آنجا که در پاسخ نامه معاویه ابیاتی انشاء و مرقوم داشته که در محل خود

خواهید شنید و این بیت در آن منصوص است.

و اوجب لی ولایته علیکم

رسول الله یوم غدیرخم

و از جمله آنـان حسـان بن ثـابت است که در سـرزمین خم و روز معهود شـخصا حضور داشـته و از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله رخصت خواست که داستان حدیث و امر ولایت را بنظم درآورد و از جمله ابیات او این بیت است:

[صفحه ۲۸۹]

فقال له قم یا علی فاننی

رضیتک من بعدی اماما و هادیا

و از جمله آنان صحابی بزرگوار، قیس بن سعد بن عباده انصاری است که ضمن ابیاتی گوید:

و علی امامنا و امام

لسوانا اتی به التنزیل

یوم قال النبی: من کنت مولاه،

فهذا مولاه خطب جلیل

و از جمله آنگروه: محمد بن عبد الله حمیری است که گوید:

تناسوا نصبه فی یوم خم

من الباری و من خیر الانام

و از جمله آنها: عمرو بن عاصی صحابی است: که گوید:

و کم قد سمعنا من المصطفی

وصایا مخصصه فی علی

و فی یوم خم رقی منبرا

و بلغ و الصحب لم ترحل

فامنحه امره المومنین

من الله مستخلف المنحل

و فی کفه کفه، معلنا

ینادی بامر العزیز العلی

و قال فمن کنت مولی له

علی له الیوم نعم الولی

و از جمله آنها: کمیت بن زید اسدی است که در سال ۱۲۶ بشهادت رسید در منظومه که ضمن آن گوید:

[صفحه ۲۹۰]

و یوم الدوح دوح غدیر خم

ابان له الولایه لو اطیعا

و لکن الرجال تبایعوها

فلم ار مثلها خطرا مبیعا

و از جمله آنها: سید اسمعیل حمیری است که در سال ۱۷۹ وفات یافته، در این باره اشعار بسیاری سروده که خواهد آمد، و از جمله آنها است:

لذلک ما اختاره ربه

لخیر الانام وصیا ظهیرا

فقام بخم بحیث الغدیر

و حط الرحال و عاف المسیرا

و قم له الدوح ثم ارتقی

علی منبر کان رحلا و کورا

و نادی ضحی باجتماع الحجیج

فجاوا الیه صغیرا کبیرا

فقال و فی کفه حیدر

یلیح الیه مبینا مشیرا

الا ان من انا مولی له

فمولاه هذا قضا لن یجورا

فهل انا بلغت؟ قالوا نعم

فقال اشهدوا غیبا او حضورا

یبلغ حاضرکم غائبا

و اشهد ربی السمیع البصیرا

فقوموا بامر ملیک السماء

یبایعه کل علیه امیرا

فقاموا لبیعته صافقین

اکفا فاوجس منهم نکیرا

فقال: الهی وال الولی

و عاد العدو له و الکفورا

و کن خاذلا للاولی یخذلون

و کن للاولی ینصرون نصیرا

فکیف تری دعوه المصطفی

مجابا بها ام هباء نثیرا

احبک یاثانی المصطفی

و من اشهد الناس فیه الغدیرا

[صفحه ۲۹۱]

و از جمله آنها: عبدی کوفی. از شعرای قرن دوم است در قصیده بائیه بزرگ او که از جمله آن این ابیات است:

و کان عنها لهم فی خم مزدجر
لما رقی احمد الهادی علی قتب

و قال و الناس من دان الیه و من
ثاو لدیه و من مصغ و مرتقب

قم یا علی فانی قد امرت بان
ابلغ الناس و التبلیغ اجدر بی

انی نصبت علیا هادیا علما
بعدی و ان علیا خیر منتصب

فبایعوک و کل باسط یده
الیک من فوق قلب عنک منقلب

[صفحه ۲۹۲]

و از جمله آنها: استاد عربیت و ادب ابو تمام متوفای ۲۳۱ است، در قصیده رائیه ای که از جمله آن این ابیاتست:

و یوم الغدیر استوضح الحق اهله
بضحیاء لا فیها حجاب و لا ستر

اقام رسول الله یدعوهم بها
لیقربهم عرف و ینئاهم نکر

یمد بضبعیه و یعلم انه

ولی و مولیکم فهل لکم خبر؟

یروح و یغدو بالبیان لمعشر

یروح بهم غمر و یغدو بهم غمر

فکان لهم جهر باثبات حقه

و کان لهم فی بزهم حقه جهر

و گروهی از نوابغ دانشـمندان که عـارف برموز علم و عربیت بوده انـد بـا التزام بموارد لغت و آگـاهی بوضع الفاظ و تقیـد بموازین صحیـح در ترکیب کلام و شـعر از آن دسـته پیروی نموده انـد ماننـد: دعبل خزاعی، و حمانی کوفی، و امیر ابو فراس، و علم الهدی: مرتضی، و سید شریف، رضی، و حسین بن حجاج و ابن رومی، و کشاجم، و صنوبری، و مفجع، و صاحب بن عباد، و ناشیء صغیر و تنـوخی، و زاهی، و ابـو العلاـء سـروی، و جـوهری، و ابن علـویه، و ابن حمـاد و ابن طباطبـا، و ابی الفرج، و مهیـار، و صـولی نیلی، و فنجکردی و غیر آنها از بزرگان ادب و استادان لغت، که آثار آنها با گذشت روزگاران پیوسته نقل و ثبت

[صفحه ۲۹۳]

گشـته تا عصر و زمان ما، و برای هیچ سخندان و اهل فن روا و ممکن نیست که بخطای همه آنها در تشخیص حکم کند، چه تمامی آنان خود سرچشمه لغات و مرجع اصلی امت در ادب میباشند.

و در این زمینه افراد و دسـته هائی از مردم بوده انـد که از آن لفظ (مولی و ولی) این معنی را فهمیده اند و آنها اگر چه با شـعر بدان اشـعار نکرده اند، ولی در سـخنان صـریح خود آنرا آشـکار ساخته اند و یا از مضـمون خطابشان این معنی آشـکار گشته، و از جمله آنان شـیخین (ابوبکر و عمر) هسـتند، هنگامیکه بمنظور تهنیت و بیعت به نزد امیرالمومنین علیه السـلام آمدند در حالیکه میگفتند": امسیت یـابن ابی طالب مولی کل مومن و مومنه " نمیـدانم کـدام یک از معانی مولی که تطبیق آن بر مولای ما امکان داشته قبل از آنروز وجود نداشـته تا تازه شـناخته شود و شیخین بیایند و برای خاطر آن او را تهنیت گویند و تصریح نمایند که در آنروز موسوم و موصوف بان گردیده؟ آیا آن معانی عبارت از نصـرت و محبت است که علی علیه السلام از روزیکه از پستان ایمان شیر خورده و با برادر و پسـر عم برگزیـده خـود نشـو و نمـا کرده پیوسـته متصف بانهـا بوده؟ یـا معـانی دیگر مولی که نمیتوان آنهـا را در این مقـام بخصوص منظور و مراد دانست؟ نه بخدا قسم نه این و نه آن هیچیک نبود و جز همان معنائی نبود که همه حاضـرین آنرا فهم نموده انـد یعنی اولویت علی علیه السـلام بانـدو نفر و بجمیع مسـلمین از خودشـان و بر همین معنی و مبنی با او بیعت کردنـد و او را تهنیت گفتند.

و از جمله آنها (که همین معنی را از کلمه مولی فهمید) حارث بن نعمان فهری (یا جابر بن نعمان فهری) است که فورا پاداش عناد و انکار او باو رسـید، آنروزیکه آمـد نزد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و گفت: یا محمد ما را بشـهادتین و بنماز و زکات و حج امر کردی و بـاین اوامر اکتفـا ننمودی تـا بازوی پسـر عمت را گرفتی و او را بلنـد نمودی و بر ما برتری دادی و گفتی ": من کنت مولاه فعلی

[صفحه ۲۹۴]

مولاه. " که داستان آن در صفحه ۱۳۷- ۱۲۷ گذشت.
آیا مقصود ملازم با تفضیل (برتری دادن) که این کافر حسود و معاند را گران آمد و تردید نمود که آن از طرف خداوند است و یا بمقتضای محبت و علاقه شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله است ممکن است دو معنی پیش گفته (ناصر- محب) یا غیر آن از سایر معانی (مولی) باشد؟ گمان ندارم فکر آزاد تو (خواننده عزیز) چنین احتمالی را بپذیرد و روا بداند؟ بلکه ضمیر روشن و نیروی درك تو با کمال صراحت بتو میگوید: معنی این کلمه همان ولایت مطلقه ایست که ستمکاران قریش درباره خود رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان ایمان نیاوردند مگر بعد از آنکه بوسیله آیات باهره (و معجزات) مقهور گشتند و نیروی برهان و نبردهای خورد کننده آنها را زبون ساخت تا نصرت الهی و پیروزی حق رسید و دیدی که مردم دسته دسته و فوج فوج بدین خدائی گرائیدند، ناچار پذیرش این معنی درباره امیر المومنین علیه السلام بالطبع بر آنها گران تر و مهم تر است، منتهی آنچه را که معاندین در دل داشتند حارث بن نعمان آنرا آشکار نمود و خدای عزیز و توانا او را مورد عقوبت خود قرار داد!!
و از جمله آنان (که همین معنی را از ولایت فهم نموده اند) آنگروهی هستند که بر امیرالمومنین علیه السلام در میدان وسیع کوفه وارد شدند در حالیکه عرض میکردند: السلام علیك یا مولانا امام علیه السلام برای واقف ساختن سایر شنوندگان و حاضرین بر معنی درست، از آنها توضیح خواست و فرمود: من چگونه مولای شما هستم در حالیکه شما گروهی از عرب هستید؟ آنان در جواب آنحضرت عرض کردند: ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم شنیدیم که میفرمود ": من کنت مولاه فعلی مولاه " خواننده گرامی خود میداند: آن مولویت که در نظر عرب (عربی که هرگز در برابر هر کس خاضع نمیشود) مورد اهمیت و دارای عظمت

[صفحه ۲۹۵]

است تنها، محبت یا نصرت و یا سایر معانی عرفی مولی نبوده. بلکه این مولویت همان ریاست کبری و سروری است که تحمل آن برای آنان سخت و دشوار بوده مگر موجبی برای خضوع و گردن نهادن آنها در قبال آن معنی دست دهد، و معنای مزبور همانست که در حضور آنجمعیت امیرالمومنین علیه السلام بطور استفهام توضیح خواست و آنها را ملزم ساخت که در جواب آنحضرت عرض نمودند که از نص و تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا فهمیده اند و درك نموده اند.
درك و فهم این معنی حتی بر زنان پرده نشین پوشیده نبود چنانکه در ص ۷۹ از زمخشری در ربیع الابرار نقل نمودیم که بانو دارمیه حجوبیه که معاویه از سبب دوستی او نسبت به امیرالمومنین علیه السلام و کینه او نسبت بخودش پرسش نمود؟ آن بانو استدلال باموری نمود، از جمله باین امر که: رسول خدا صلی الله علیه و آله سمت ولایت را برای امیرالمومنین علیه السلام در روز غدیر خم برقرار فرمود و کینه خود را نسبت باو (معاویه) باین علت اعلام نمود که او (معاویه) با کسی جنگ کرده که بر امر خلافت از او (معاویه) اولی بوده و آنمقامی را که در خور آن نبوده طلب نموده، و معاویه بر او در این امور انکاری ننمود و قبل از همه این امور و دلائل مناشده شخص امیرالمومنین علیه السلام و احتجاج و استدلال آنجناب است در روز رحبه که به تفصیل اسنادها و طرق صحیحه آن در صفحات ۴۴- ۱۴ اشعار شد و جریان مناشده و احتجاج آنجناب در هنگامی صورت گرفت که در امر خلافت مورد معارضه و منازعه قرار گرفته بود و بانجناب رسیده بود که مردم (در اثر القائات مغرضانه و تبلیغات سوء) آنحضرت را نسبت بانچه که دایر بتفضیل (برتری و اولویت) خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل و روایت فرموده بود، متهم ساخته و در مقدم داشتن

آنحضرت بر سایرین تردید نموده بودند مناشدات و استدلال آنحضرت بشرحی که در صفحات ۴۰ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۳۰ و ۲۳۸ مذکور است بیان شد و برهان الدین حلبی در جلد ۳ " سیره الحلبیه " ص ۳۰۳ گوید آنجناب بحدیث غدیر احتجاج و استدلال فرمود پس از آنکه امر خلافت بانحضرت برگشت،

[صفحه ۲۹۶]

بمنظور رد و ابطال دعاوی آنکه با آنجناب در امر خلافت معارضه و منازعه نمود.

با این حالات و کیفیات آیا معنای دیگری برای مولی جز آنچه ما میگوئیم و جز معنائی که خود آنجناب فهم و درک کرده یا آنانکه از صحابه برای او شهادت و گواهی دادند و آنانکه برای پنهان داشتن فضیلت او کتمان شهادت کردند تا مبتلای بلای افتضاح آور شدند یا آنانکه با او طریق منازعت پیمودند تا دهنهایشان بواسطه آن شهادت بسته شد، فهمیدند معقول و متصور هست؟ وگرنه در برابر معارضه و منازعه امر خلافت در معنی حب و نصرت چه گواهی برای آن جناب بود و حال آنکه این دو معنی شامل سایر مسلمین هم بود و اختصاص بانجناب نداشت مگر بنا بر تعریفی که بزودی ذکر آنرا خواهیم نمود و آن همان معنی اولویت است که مطلوب ما است.

و آنها که بر موارد استدلال و احتجاج بین افراد امت و اجتماعات آنان یا باحتجاجاتی که در خلال کتب بسیار از قدیم ترین ازمنه تا عصر حاضر تالیف و تصنیف گردیده بررسی و وقوف یافته اند بخوبی میدانند که اهل لسان از حدیث غدیر خم جز همان معنی اولویت که در اثبات امامت مطلقه بدان استدلال میشود. معنی دیگر نفهمیده اند که عبارتست از همان اولویت از هر فرد نسبت بجان و مال او در امر دین و دنیایش، همان اولویت که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشینان منصوص او بعد از او مسلم و ثابت است، ما وقوف بر این حقیقت را بمقدار احاطه اهل بحث و قدرت علمی اهل تتبع و تحقیق محول نموده و بیش از این در این مقام بسط سخن نمیدهیم.

[صفحه ۲۹۷]

مفعل بمعنای افعل

اما در خصوص اینکه مراد از لفظ " مولی " در لغت همان " اولی است " و یا اینکه " اولی " یکی از معانی " مولی " است، برای بدست آوردن برهان بر این امر شما خواننده (گرامی) را کافی است آنچه که در کلمات مفسرین و محدثین خواهید یافت در تفسیر قول خدای تعالی در سوره (حدید): فالیوم لا یوخذ منکم فدیه و لا من الذین کفروا ماواکم النار هی مولیکم و بئس المصیر بعض از مفسرین منحصرا کلمه مولی را در تفسیر این آیه به (اولی) تفسیر نموده و بعضی- اولی- را یکی از معانی مولی دانسته- از جمله دسته اول (یعنی آنها که مولی را منحصرا به اولی تفسیر کرده اند).

۱- ابن عباس در تفسیرش- از تفسیر فیروزآبادی ص ۳۴۲

۲- کلبی که فخر رازی در جلد ۸ تفسیرش در ص ۹۳ از او حکایت نموده

۳- فراء- یحیی بن زیاد کوفی نحوی متوفای ۲۰۷، که فخر رازی در جلد ۸ تفسیرش در ص ۹۳ از او حکایت نموده.

۴- ابو عبیده معمر بن مثنی بصری، متوفای ۲۱۰، که فخر رازی در جلد ۸ تفسیرش در ص ۹۳ از او نقل نموده و استشهاد او را به

بیت لبید ذکر نموده بیت لبید:

فغدت کلا الفرجین تحسب انه

مولی المخافه خلفها و امامها

[صفحه ۲۹۸]

و استاد بزرگوار مفید نیز این معنی را از ابو عبیده در رساله خود که معنی مولی تالیف نموده ذکر کرده، و شریف مرتضی در " شافی " از کتاب خود (غریب القرآن) نیز ذکر نموده و استشهاد او را به بیت لبید نیز قید کرده- و شریف جرجانی در جلد ۳ (شرح المواقف) ص ۲۷۱ با نقل این قول از او استدلال نموده برای رد بر صاحب متن.

۵- اخفش اوسط. ابو الحسن سعید بن مسعده نحوی متوفای. ۲۱۵ این معنی را فخر رازی در " نهایه العقول " از او و همچنین استشهاد او را به بیت لبید نقل نموده.

۶- ابو زید سعد بن اوس لغوی بصری، متوفای ۲۱۵، صاحب کتاب " جواهر العبقریه " معنی مزبور را از او نقل کرده.

۷- بخاری ابو عبد الله محمد بن اسماعیل، متوفای ۲۱۵ این معنی را در ج ۷ صحیح خود ص ۲۴۰ بیان نموده.

۸- ابن قتیبه، متوفای ۲۷۶ (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۶۱ ذکر شده) در جلد ۲ " القرطین " در صفحه ۱۶۴ این معنی را عنوان نموده و به بیت لبید استشهاد جسته.

۹- ابو العباس تغلب احمد بن یحیی نحوی شیبانی، متوفای ۲۹۱، قاضی زوزنی حسین بن احمد، متوفای ۴۸۶ در شرح- سبعه معلقه- در بیت لبید نامبرده گوید:

[صفحه ۲۹۹]

تغلب گفته: همانا مولی در این بیت بمعنای اولی بچیز است، مانند قول (خدای تعالی ") ماویکم النار هی مولاکم " یعنی: آتش اولی بشما است.

۱۰- ابوجعفر طبری، متوفای ۳۱۰ معنی مزبور را در ج ۹ تفسیر خود ص ۱۱۷ ذکر نموده است.

۱۱- ابوبکر انباری، محمد بن قاسم لغوی، نحوی، متوفای ۳۲۸ معنی مزبور را در تفسیر خود بنام (مشکل القرآن) ذکر نموده و شریف مرتضی در " الشافی " از او نقل و استشهاد او را به بیت لبید آورده است، ابن بطریق نیز در " العمده " ص ۵۵ از او نقل نموده است.

۱۲- ابوالحسن رمانی، علی بن عیسی مشهور به وراق نحوی، متوفای ۸۲/۳۸۴ فخر رازی در " نهایه العقول " معنی مزبور را از او نقل نموده.

۱۳- ابوالحسن واحدی، متوفای ۴۶۸ (شرح حال او در صفحه ۱۸۳ ج ۱ مذکور است) در " الوسیط " آورده ": ماویکم النار هی مولاکم " یعنی جایگاه شما آتش است، آتش اولی (سزاوارتر) است بشما بعلت آنچه از گناهان مرتکب شده اید یعنی همانا آتش است که بر شما ولایت میکند، بعلت اینکه امر شما در اختیار آن میباشد پس آتش اولی بشما است از هر چیزی.

۱۴- ابوالفرج ابن جوزی، متوفای ۵۹۷ (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۹۱ ذکر شده) معنی مزبور را در تفسیر خود " زاد المسیر " از ابی عبیده نقل و آنرا پسندیده است.

۱۵- ابو سالم محمد بن طلحه شافعی، متوفای ۶۵۲ این معنی را در " مطالب السول " ص ۱۶ عنوان نموده.

۱۶- شمس الدین سبط ابن جوزی حنفی، متوفای ۶۵۴ در " التذکره " صفحه ۱۹ آنرا ذکر کرده.

۱۷- محمد بن ابی بکر رازی صاحب " مختار الصحاح " در " غریب القرآن "

[صفحه ۳۰۰]

(که در سال ۶۶۸ از آن فراغت یافته) گوید: مولی آنکسی است که اولی (سزاوارتر) بچیز است و از این قبیل است قول خدای تعالی ": ماواکم النار هی مولاکم " یعنی آن (آتش) اولی (سزاوارتر) است بشما، و مولی در لغت بر هشت وجه است و از جمله آن هشت وجه اولی بالشیء را بشما آورده است.

۱۸- تفتازانی، متوفای ۷۹۱، در " شرح المقاصد " ص ۲۸۸ نقل از ابی عبیده معنی مزبور را ذکر کرده.

۱۹- ابن صباغ مالکی، متوفای ۸۵۵ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۱۱ ذکر شده) در " الفصول المهمه " ص ۲۸ اولی بالشیء، را از معانی کلمه مولی که در قرآن عزیز استعمال شده بشمار آورده است.

۲۰- جلال الدین محمد بن احمد محلی شافعی، متوفای ۸۵۴ در " تفسیر جلالین."

۲۱- جلال الدین احمد خجندی، در " توضیح الدلائل علی ترجیح الفضایل " از او نقل شده که گوید: مولی بچند معنی اطلاق می شود، و از جمله آن معانی اولی است، در قول خدای تعالی ": هی مولاکم " یعنی آن (آتش) اولی بشما است.

۲۲- علاء الدین قوشچی، متوفای ۸۷۹، همان معنی را در شرح تجرید ذکر نموده.

۲۳- شهاب الدین احمد بن محمد خفاجی حنفی متوفای ۱۰۶۹، در حاشیه تفسیر بیضاوی با استشهاد به بیت لبید معنی مزبور را آورده است.

۲۴- سید امیر محمد صنعانی، در " الروضه الندیه " با نقل از فقیه حمید محلی معنی مزبور را ذکر کرده.

۲۵- سید عثمان حنفی مکی، متوفای ۱۲۶۸، در ج ۲ " تاج التفاسیر " ص ۱۹۶ آنرا ذکر کرده.

[صفحه ۳۰۱]

۲۶- شیخ حسن عدوی حمزاوی مالکی، متوفای ۱۳۰۳ در " النور الساری " حاشیه صحیح بخاری ج ۷ س ۲۴۰ گوید ": هی مولاکم " یعنی آتش اولی (سزاوارتر) است بشما از هر جایگاهی بنا بر کفر و تردید شما (در دین).

۲۷- سید محمد مومن شبلنجی، در " نور الابصار " ص ۷۸ همان معنی را ذکر کرده.

و از جمله گروه دوم- یعنی آنها که (اولی) را یکی از معانی مولی دانسته اند:

۲۸- ابو اسحاق احمد ثعلبی، متوفای ۴۲۷ در " الکشف و البیان " گوید ": ماویکم النار هی مولاکم " یعنی آتش یار و مونس شما و اولی و احق است باینکه مسکن شما باشد، سپس به بیت لبید مذکور استشهاد نموده.

۲۹- ابو الحجاج یوسف بن سلیمان شنتمیری، متوفای ۴۷۶ در " تحصیل عین الذهب (" ط- حاشیه کتاب سیبویه) ج ۱ ص ۲۰۲ این معنی را در گفتار لبید ذکر نموده و بایه کریمه استشهاد کرده است.

۳۰- فراء حسین بن مسعود بغوی، متوفای ۵۱۰ در " معالم التنزیل " همان معنی را ذکر کرده.

۳۱- زمخشری، متوفای ۵۳۸، در ج ۲ " الکشاف " ص ۴۳۵ " آنرا ذکر و استشهاد به بیت لبید نموده، سپس گوید: جایز نیست که (در آیه مبارکه: هی مولاکم) مراد " هی ناصرکم " باشد تا آخر.

۳۲- ابوالبقاء محب الدین عکبری بغدادی، متوفای ۶۱۶ در ص ۱۳۵ تفسیرش آنرا ذکر نموده.

۳۳- قاضی ناصر الدین بیضاوی متوفای ۶۹۲، در ج ۲ تفسیرش ص ۴۹۷ آنرا ذکر و به بیت لبید استشهاد نموده.

۳۴- حافظ الدین نسفی متوفای ۷۱۰/۷۰۱ در تفسیر خود (حاشیه تفسیر خازن) جلد ۴ ص ۲۲۹ آنرا بیان نموده.

[صفحه ۳۰۲]

۳۵- علاء الدین علی بن محمد خازن بغدادی، متوفای ۷۴۱ در ج ۴ تفسیرش صفحه ۲۲۹ آنرا ذکر کرده.

۳۶- ابن سمین احمد بن یوسف حلبی، متوفای ۸۵۶ در تفسیر خود " المصون فی علم الکتاب المکنون " گوید ": هی مولاکم،" جایز است که مولی مصدر باشد یعنی آتش ولایت شما است، یعنی دارای ولایت شما، و نیز جایز است اسم مکان باشد، یعنی: مکان ولایت شما، و جایز است که بمعنای اولی بکم باشد مانند اینکه میگوئی " هو مولاه (" یعنی او اولی باو است).

۳۷- نظام الدین نیشابوری، در تفسیر خود (حاشیه تفسیر رازی) ج ۸ آنرا ذکر کرده.

۳۸- شربینی شافعی، متوفای ۹۷۷ در ج ۴ تفسیرش ص ۲۰۰ آنرا ذکر و استشهاد به بیت لبید نموده.

۳۹- ابو السعود محمد بن محمد حنفی قسطنطینی متوفای ۹۷۲ در ج ۸ تفسیرش (حاشیه تفسیر رازی) ص ۷۲ این معنی را ذکر نموده سپس بقیه معانی (مولی) را بیان کرده است.

۴۰- شیخ سلیمان جمل، در حاشیه که بر تفسیر جلالین نوشته و آنرا به (فتوحات الهیه) نامیده و در سال ۱۱۹۸ از آن فراغت یافته این معنی را ذکر کرده است.

۴۱- مولی جار الله، الله آبادی، در حاشیه تفسیر بیضاوی گوید: مولی مشتق از اولی است بحذف زیادتی.

۴۲- محب الدین افندی، در کتاب خود (تنزیل الایات علی الشواهد من الابیات) چاپ سال ۱۲۸۱ در شرح بیت لبید، معنای مزبور را عنوان نموده.

اگر این گروه که همه پیشوایان علم عربیت و اساتید لغت هستند این معنی را از معانی لغوی فقط مولی نمیدانستند برای آنها روا نبود که آنرا به " اولی " تفسیر نمایند، و اما سخن بیضاوی بعد از ذکر معنی اولی که گوید: و حقیقت معنای

[صفحه ۳۰۳]

آن " محراکم " میباشد یعنی جایگاهی که درباره آن سزاوار است گفته شود که " هو اولی بکم " یعنی آن لایقتر است بشما مانند اینکه گوئی ": هو مئنه الکرم " یعنی او مکان گفتار گوینده است که ": انه الکریم " یعنی براستی او کریم است یا معنای ": اولی بکم " بمعنی ": مکانکم عما قریب " میباشد که از ولی بمعنای قرب است- یا بمعنی " ناصرکم " است یعنی یار شما به طبق قول شاعر که گفته: تحیه بینهم ضرب وجیع " یعنی سلام و تحیت میان ایشان عبارت است از ضربت دردناك، یا معنای " مولاکم:" متولیکم باشد، یعنی: (آتش) عهده دار شما است چنانکه موجبات آنرا در دنیا عهده دار بوده اید.

مقصود بیضاوی از این شرح بیان معنی حقیقی لغوی آن که در آغاز بدان تصریح نموده نیست، بلکه مقصودش بیان حاصل معنی

است و مقدم داشتن این معنی که ": هی اولی بکم، " و استشهاد او به بیت لبید که جز این معنی (اولی) در آن احتمال داده نشده است، مشعر بر اینست که معنی اصلی و حقیقی کلمه (مولی) همان (اولی) است و سخن اخیر او که گفته: جایگاهی که درباره آن سزاوار است گفته شود الخ و نکته سنجی او در تقریب بقیه معانی بنحوی از عبارات که هر یک از آنها مناسب با یکی از آن معانی است باستثنای معنی " اولی " از لحاظ تقریب معنی از وجهه لغوی نیست بلکه معنی لغوی را با مقدم داشتن آن و استشهاد به بیت لبید تثبیت نموده و در اینجا مراد تقریب معنی از وجهه قصد و اراده است (بعبارت دیگر مرادش اینست که از آن معنی لغوی در آیه، مراد و مقصود آن معانی است که بیان داشته است) و آنچه در تفسیر نسفی مذکور است قریب باین است.

و خازن گوید ": هی مولاکم: ای ولیکم " یعنی (در آیه مورد استشهاد) مولی بمعنای ولی است، و گفته شده که بمعنای اولی است، یعنی آتش اولی. (سزاوارتر) بشما است برای گناهی که مرتکب شده اید، و معنی چنین میشود: آتش است که متولی امر شما میشود زیرا آتش امر شما را در اختیار گرفته و شما خود را (بسبب کفر و نفاق) تسلیم آن نموده اید، پس آتش از هر چیزی اولی (سزاوار)

[صفحه ۳۰۴]

تر است بشما، و گفته شده که معنای جمله " هی مولاکم " اینست که: مولی و ناصری برای شما نخواهد بود، زیرا کسی که آتش مولای او باشد مولای دیگر نداره، اه.

اما تفسیر آن به ولی، اینهم منافاتی با نظر ما ندارد زیرا ثابت و محقق شده که ولی با مولی در معانی متعددی یکسان است و از جمله آن معانی: اولی بامر است و قریبا این موضوع برای شما بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی، بنابراین هر دو قول تنها در تعبیر مغایرت دارند و در حقیقت مباینتی ندارند، و آنچه بعد از این امر بیان شده همانطور که قبلا اشعار نمودیم تقریبی است برای اراده معنی، و قول سوم عبارتست از ذکر لازمه معنی خواه ولی باشد و خواه اولی، و بنابراین بین آن نیز با آنچه از تفسیر لفظ بیان شد منافاتی وجود نخواهد داشت، و در اینجا آیات دیگری نیز هست که مولی در آنها به معنای اولی بامر استعمال شده، از جمله آن آیات است: قول خدای تعالی در سوره بقره ": انت مولانا " ثعلبی در " الکشف و البیان " میگوید: یعنی: ناصرنا و حافظنا و ولینا و اولی بنا.

و قول خدای تعالی در سوره آل عمران ": بل الله مولاکم " احمد بن حسن زاهد در واجکی در تفسیر خود به زاهدی گوید: یعنی " الله اولی بان یطاع " خداوند اولی (سزاوار) تر به اینست که اطاعت شود.

و قول خدای تعالی در سوره توبه ": ما کتب الله لنا هو مولانا و علی الله فلیتوکل المومنون " ابو حیان در جلد ۵ تفسیرش در ص ۵۲ گوید: کلبی گفته است ": هو مولانا یعنی هو اولی بنا من انفسنا فی الموت و الحیاه " یعنی: او اولی (سزاوار) تر است بما از خود ما در مرگ و زندگی، و گفته شده ": مالکنا و سیدنا فلهذا یتصرف کیف یشاء " یعنی مالک ما و آقای ما است پس برای این سمت (که بر ما دارد) هر طور بخواهد تصرف مینماید، و سجستانی عزیزی در " غریب القرآن " ص ۱۵۴ گوید: یعنی ولی ما است، و مولی بر هشت وجه است: معتق (آزاد کننده) معتق (آزاد کرده شده) و ولی، و اولی بالشیء، و ابن عم، و داماد، و همسایه و هم پیمان.

[صفحه ۳۰۵]

سخن رازی در مفاد حدیث

رازی آمده و شبهه هائی را از روی شک و تردید که از اظهار آن عاجز و ناتوانست در دهن جویده گاهی فرو برده و زمانی نشخوار کرده و بمیان می گذارد و با تمایل بفراز و نشیب میخواهد آنها را با صورت پسندیده و کسوت زیبا نشان دهد.
نامبرده بعد از نقل معنی " مولی " به اولی از جماعتی، چنین میگوید ": قال تعالی: ماویکم النار هی مولیکم و بئس المصیر " در لفظ مولی اینجا اقوالی است، یکی از آن اقوال از ابن عباس است که گفته: مولیکم، یعنی مصیرکم (بازگشت شما) و تحقیق این معنی اینست که: مولی موضع ولی است و آن عبارتست از قرب (نزدیکی) و بنابراین معنی چنین میشود: همانا آتش جایگاه شما است جایگاهی که بدان نزدیک میشوید و بان میرسید. معنی دوم از کلبی است، یعنی: اولی بکم، و همین- قول زجاج و فراء و ابی عبیده است، و بدان، آنچه را که اینان گفته اند معنای (کلمه است) نه تفسیر لفظ، زیرا اگر مولی و اولی در لغت یکی بودند، استعمال هر یک از آنها بجای آندیگری صحیح می بود، آنوقت لازم بود که گفته شود: هذا مولی من فلان (همانطور که گفته میشود هذا اولی من فلان) و چون این درست نیست خواهیم دانست که آنچه در این باره گفته اند معنی است نه تفسیر و اینکه ما باین نکته دقیق آگاهی دادیم برای اینست که: شریف مرتضی هنگامیکه تمسک جسته در امامت علی علیه السلام بقول (رسول خدا صلی الله علیه و آله "): من کنت مولاه فعلی مولاه، " گفته که: یکی از معانی مولی- اولی- است و برای اثبات این امر استدلال باقوال ائمه لغت در تفسیر این آیه نموده باینکه معنای مولی- اولی- میباشد، و چون ثابت شد که لفظ مزبور (لغه) متحمل این معنی (اولی) میشود ناچار (در این مورد) باید حمل بهمین معنی شود زیرا معانی دیگر

[صفحه ۳۰۶]

مولی یا ثبوت آن در مورد علی علیه السلام آشکار است، مانند ابن عم و ناصر بودن و یا محققا در این مورد منتفی است، مثل معنی- معتق و معتق (آزاد کننده و آزاد شده)- بنابراین بر تقدیر اول (تحقق ثبوت) اطلاق این لفظ عبث خواهد بود و بر تقدیر دوم (تحقق نفی) اطلاق کذب و خلاف واقع است و اما- ما- با دلیل بیان کردیم که سخنان اینان در این مورد بیان معنی است نه تفسیر و هنگامی که چنین شد استدلال بان ساقط میشود- جلد ۸ تفسیر رازی ص ۹۳.
و در " نهایه العقول " گوید: اگر روا باشد که مولی بمعنای اولی بیاید باید صحیح باشد که آنچه قرین یکی از این دو لفظ قرار میگیرد قرین آن لفظ دیگر نیز قرار گیرد و حال آنکه چنین نیست، پس ممتنع است که مولی بمعنای اولی باشد.
بیان این ملازمه اینست که: واضع لغت جز در وضع الفاظ مفرده در برابر معانی مفرده آن بتنهائی تصرف دیگری ندارد، ولی پیوستن بعض از این الفاظ ببعض دیگر بعد از آنکه هر یک از آن دو بمعنای مفرد خود وضع شده، امریست عقلی (نه وضعی)، مثلا، زمانی که ما گفتیم: انسان حیوان است، افاده لفظ انسان حقیقت مخصوصه را بر حسب وضع آن است و افاده لفظ حیوان نیز حقیقت مخصوصه خود را بر حسب وضع آن میباشد، اما نسبت دادن حیوان بانسان بعد از پی بردن باینکه هر یک از این دو لفظ در برابر معنای مخصوص وضع شده است امریست عقلی نه وضعی و پس از ثبوت این امر وقتیکه لفظ " اولی " برای معنائی وضع شده و لفظ (من) برای معنای دیگر، درست بودن دخول یکی از آنها بدیگری بتجویز عقلی است نه وضع، و پس از ثبوت این موضوع، هر گاه مفهوم از لفظ " اولی " بدون کم و

[صفحه ۳۰۷]

زیاد همان مفهوم از لفظ " مولی " باشد و عقل مقرون شدن مفهوم " من " را بمفهوم " اولی " درست تشخیص داد لازمه اش اینست که مقرون شدن آن (مفهوم من) بلفظ " مولی " نیز درست باشد، زیرا صحت این اقتران بین دو مفهوم است نه بین دو لفظ.
بیان اینکه چنین نیست که: هر چه صحیح باشد دخول آن بر یکی از آندو، صحیح باشد دخول آن بر آندیگری، اینست که: گفته نمیشود هو مولی من فلان: او مولی از فلانی است، ولی درست است که گفته شود هو مولی و هما مولیان: او یک مولی است، و آندو دو مولی هستند، و درست نیست که گفته شود هو اولی بدون " من " و هما اولیان.
و نیز میگوئی هو مولی الرجل و مولی زید: او مولای آن مرد است و مولای زید است، و نمیگوئی: او اولای آنمرد- او اولای زید است، و نیز درست است که بگوئی هما اولی رجلین و هم اولی رجال: آندو، اولای دو مرد هستند یا- آنها اولای مردانی هستند، ولی نمیتوانی بگوئی: هما مولی رجلین و هم مولی رجال: آندو مولای دو مرد هستند و آنها مولای مردانی هستند، و نیز درست است که گفته شود هو مولاه و مولاک: او مولای او است و او مولای تو است، ولی گفته نمیشود هو اولاه و اولاک: او اولای او است و او اولای تو است، این ایراد هم وارد نیست که: مگر درست نیست گفته شود: ما اولاه؟ یعنی: چه مولائی است او؟ زیرا میگوئیم که این، افعل تعجب است، نه افعل تفضیل، بعلاوه در اینجا کلمه اولی فعل است و در مورد قبلی اسم است، و ضمیر در اینجا منصوب است و در مورد قبلی مجرور است، بنابراین جهت حمل مولی بر اولی جایز نیست، تمام شد.
و اگر بخواهی تعجب کنی جای تعجب است که: اختلاف احوال در مشتقات از حیث لازم بودن و متعدی بودن بر حسب صیغه های مختلف آنها بر رازی پوشیده باشد اتحاد معنی یا مرادف بودن الفاظ مربوط بذات و جوهر معانی است نه

[صفحه ۳۰۸]

بعوارضی که از انواع ترکیب یا تصریف الفاظ و صیغه های آنها بوجود میاید؟ بنابراین اختلاف حاصل بین مولی و اولی از لحاظ در بر گرفتن لفظ (اولی) حرف- ب- را و برهنه بودن لفظ (مولی) از آن همانا ناشی از ناحیه صیغه (افعل) است از این ماده- همانطور که مصاحبت حرف (من) بطور مطلق مقتضای این صیغه (افعل) است، و بنابراین، مفاد و معنای- فلان، اولی بفلان است، و معنای: فلان مولای فلان است، یکی است وقتیکه از مولی معنی اولی به (سزاوارتر باو از دیگری) اراده شود، کما اینکه لفظ افعل با حال اضافه به تثنیه و جمع یا ضمیر آنها استعمال میشود، (مثلا) گفته میشود: زید افضل الرجلین- یا- زید افضلهما- یعنی: زید فاضل ترین آندو مرد است- یا- زید فاضل ترین آندو است- و- زید افضل القوم- یا- زید افضلهم- یعنی: زید: فاضل ترین آنگروهست- یا- زید فاضل ترین آنها است، ولی اگر ما بعد کلمه مزبور مفرد باشد چنین (با حال اضافه) استعمال نمیشود- یعنی گفته نمیشود: زید افضل عمرو، و در چنین مورد ناچار با کمک حرف دیگر (من) باید استعمال شده و گفته شود زید افضل من عمرو- یعنی زید فاضل تر است از عمرو، و با این کیفیت هیچ عاقلی تردید ندارد که در تمام این موارد معنی یکی است، و همین طور است در سایر کلمات هم وزن با (افعل) مثل: اعلم اشجع. احسن. اسمح. اجمل و نظایر آنها.
خالد بن عبد الله ازهری در باب (افعل التفضیل) در کتاب خود (تصریح) گوید: واقع شدن لفظی بجای لفظ دیگر که با او مرادف (از حیث معنی متحد) است، وقتی درست است که مانعی در کار نباشد، و در این مورد، مانع همان (دستور) استعمال است زیرا، اسم تفضیل جز با لفظ (من) که خاص آن میباشد با هیچیک از حروف جاره سازش ندارد، و گاه این لفظ (من) با مجرورش (یعنی اسمی که بر سر آن درآمده) حذف میشود، و این در جائی است که حذف آن معلوم باشد، مثل ": و الاخره خیر و ابقی. "

[صفحه ۳۰۹]

مضافا بر آنچه ذکر شد، اشکالی را که رازی بان تشبث نموده شامل معانی دیگر مولی که او و غیر او ذکر نموده اند نیز میشود، از جمله معنای (ناصر) که در مورد حدیث (من کنت مولاه... (برای کلمه ": مولی " اختیار کرده، چه آنکه بجای: ناصر دین الله، مولی دین الله، استعمال نشده، و آنجا که (حکایت از) عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام در قرآن ذکر شده که ": من انصاری الی الله" بجای آن ": من موالی الی الله، " نگفته، و حواریون نیز در جواب ": نحن موالی الله " بجای نحن انصار الله نگفته اند.

و از جمله معانی مولی، ولی است، درباره- مومن- ولی الله- گفته شده ولی در لغت: مولی الله: وارد نشده، در حالیکه، گفته میشوند: الله ولی المومنین و مولاهم. چنانکه راغب در کتاب خود (مفردات) در ص ۵۵۵ باین نکته تصریح نموده.

و با من بیائید تا یکی از معانی مولی را که همه بر آن متفق هستند، بررسی کنیم، یکی از معانی مورد اتفاق منعم علیه است، و محسوس است که این معنی در مصاحبت " علی " با اصل آن (لفظ مولی) مخالف است، و رازی ناگزیر است این معنی را در این مورد منع نماید، مگر اینکه بگوید لفظ منعم با مجرورش (علیه) مجموعا و روی هم معنای مولی است، ولی نامبرده این معنی را در مورد (اولی به) که مجموع لفظ اولی و مجرور (به) روی هم معنای مولی باشد، نمی پذیرد و علت خودداری او در این مورد وجود امری است که هنگام شب آنرا اندیشیده است.

و این حالت در تفسیر الفاظ و مشتقات و بسیاری از کلمات مترادف اگر

[صفحه ۳۱۰]

قائل بثبوت ترادف باشیم شایع و مطرد میباشد مثلا، گفته میشود: اجحف به و جحفه- یعنی او را بفوق طاقتش تکلیف نمود- اکب لوجهه و کبه الله یعنی او را بر روی افکند خدا- احرس به و حرسه- یعنی او را نگاهداری نمود- و زیت علیه زریا و ازریت به: یعنی او را تحقیر و عتاب نمودم- و نسا الله فی اجله و انسا اجله- یعنی اجل او را بتاخیر انداخت خدا، و رفقت به و ارفقته- یعنی با او مدارا و نرمی کردم، و خرجت به و اخرجته، یعنی او را خارج نمودم، و غفلت عنه و اغفلته- یعنی: از او غافل شدم- و ابذیت القوم و بذوت علیهم، یعنی سخن زشت بان گروه گفتم، و اشلت الحجر و شلت به- یعنی سنگ را بلند نمودم، چنانکه گفته میشود رامت الناقه ولدها- یعنی عطفت علیه: شتر ماده متمایل بفرزند خود شد- اختتاله- یعنی خدعه- با او مکر نمود، صلی علیه- یعنی دعا له، برای او دعا کرد، خنقته العبره- یعنی غص بالکباء- گریه او را گلوگیر کرده، احتنک الجراد الارض یعنی استولی علیها: ملخ بر زمین مستولی شد، و (در قرآن) لاحتنکن ذریته، یعنی استولین علیهم: بر ذریه او مستولی میشوم، و گفته میشود: استولی علیه- یعنی: غلبه- بر او غالب شد و قدرت یافت، و همه این الفاظ که مرادف یکدیگر استعمال میشوند یک معنی را در بر دارند، و گفته میشود: اجحف فلان بعبده- یعنی- کلفه ما لا یطاق- بنده خود را بامری که توانائی نداشت تکلیف نمود.

و شاه صاحب، در مورد حدیث غدیر (و خطبه پیغمبر صلی الله علیه و آله) گوید: همانا لفظ (اولی) در گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود " الست اولی بالمومنین من انفسهم " مشتق از ولایت است، بمعنای دوستی.. اه پس گفته میشود " اولی بالمومنین " یعنی: محبوب تر نزد آنان، و گفته میشود: بصربه- و نظر الیه- و رآه- همه یکی است یعنی او را دید، و این اختلاف را در اکثر الفاظ مترادفه که (رمانی- متوفای ۳۸۴ (آنها را در یک تالیف جداگانه شامل ۴۵ ص (چاپ مصر ۱۳۲۱ (

[صفحه ۳۱۱]

جمع نموده خواهید یافت، و احدی از علماء لغت نسبت باین امر بمجرد اختلاف کیفیت با پیوستن حروف انکار ننموده است، همانطور که بسایر اختلافات وارده از حیث ترکیب انکاری ننموده اند،- (مثلا) گفته میشود ": عندی درهم غیر جید " و اجازه داده نشده که گفته شود عندی درهم الا جید (غیر و الا هر دو از ادات استثنا هستند و موارد استعمال آنها مختلف است) و گفته میشود: انک عالم، ولی گفته نمیشود: ان انت عالم (ان و ان هر دو از حروف مشبهه بالفعل است و موارد استعمال آن مختلف است) و (الی) بر ضمیر داخل میشود ولی (حتی) داخل بر ضمیر نمیشود با اینکه معنای آنها یکی است، یا ملاحظه کنید در دو حرف- ام- و- او- که هر دو در مورد تردید استعمال میشوند ولی در ترکیب کلام بچهارم وجه از یکدیگر جدا هستند و همچنین، هل و همزه که هر دو در مورد استفهام استعمال میشوند ولی از ده جهت با یکدیگر فرق دارند، و- ایان- و حیث- از حیث معنی متحدند و در عین حال از سه جهت با یکدیگر در استعمال فرق دارند، و- کم- و کاین- یک معنی میدهند ولی از پنج جهت با یکدیگر در استعمال فرق دارند، و- ای- و من- با وجود اتحاد معنی از شش جهت فرق دارند،- و- عند- و- لدن- و لدی- با اتحاد معنی از شش جهت متباین هستند، و شاید- نظام الدین نیشابوری در تفسیر خود بعد از نقل محصل کلام رازی تا آنجا که گفته: و در این هنگام استدلال بان ساقط میشود بهمین گزافه گوئی او اشاره نموده که بعد از نقل آخرین کلام او گوید: در این اسقاط (ساقط کردن استدلال) بحثی است که (بر ارباب خرد) پوشیده نیست!

شبهه مزبور نزد علماء

این شبهه بی اساس رازی بر (اهل لسان) عرب و علماء پوشیده نبوده و قبل از رازی و بعد از او مورد بررسی قرار گرفته و چون اساس و پایه درستی نداشته بطلان و غیر وارد بودن آنرا تشخیص داده اند، و لذا طرح این شبهه آنها را از

[صفحه ۳۱۲]

رای و نظر خود یعنی آمدن لفظ مولی بمعنای اولی منحرف نساخته و تفتازانی در " شرح المقاصد " ص ۲۸۹ و قوشچی در " شرح تجرید " با بیان متحد گفته اند: مولی، گاه از آن اراده میشود معتق (آزاد کننده) و حلیف (هم پیمان) و جار (همسایه) و ابن عم، و ناصر، و اولی بتصرف، خدای متعال فرماید: ماویکم النار هی مولیکم، یعنی: اولی بکم، ابو عبیده آنرا ذکر کرده، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر زنی بدون اذن مولایش ازدواج نماید.. یعنی بدون اذن کسی که باو اولویت دارد و مالک و عهده دار امر او است و اولی (سزاوارتر) بتصرف در (شئون) او است، و این تعبیر در شعر عرب فراوان است خلاصه استعمال مولی بمعنی متولی و مالک امر و اولی بتصرف در کلام عرب شایع و از غالب پیشوایان لغت نقل شده است، و مقصود اینست که این کلمه (مولی) برای این معنی اسم است، نه اینکه صفتی است بمنزله اولی، تا مورد اعتراض واقع گردد که صیغه افعل التفضیل نیست و بنابراین مانند آن استعمال نمیشود.. اه

نامبردگان (تفتازانی و قوشچی) این معنی را در مورد تقریب استدلال بحدیث (غدیر) بر امامت ذکر نموده اند سپس از جهات مختلفه آنرا رد نموده اند جز از این جهت و در نتیجه این معنی را در این مورد پذیرفته اند، چنانکه، شریف جرجانی در " شرح المقاصد " با آندو در پذیرش این معنی هم گام و متفق شده و اضافه نموده باینکه: تفتازانی با این معنی (و اثبات آن) مناقشه قاضی عضد را رد نموده دایر بر اینکه: مفعل را بمعنای افعل، احدی ذکر نکرده، سپس جرجانی گوید: پاسخ داده شده است از این مناقشه باینکه: مولی بمعنای متولی (عهده دار) و مالک امر و اولی (سزاوارتر) بتصرف در کلام عرب شایع و از پیشوایان لغت نقل شده

است، ابو عبیده گوید: هی مولیکم، یعنی: اولی بکم، و (رسول خدا صلی الله علیه و آله) فرموده: ایما امرئه نکحت بغیر اذن مولیها، یعنی بغیر اذن آنکس که اولی باوست و مالک (و عهده دار) تدبیر در امر او است.. اه و ابن جحر با همه سختی و شدتی که در رد استدلال بحدیث مزبور دارد

[صفحه ۳۱۳]

معذلک در " صواعق " ص ۲۴ به آمدن مولی بمعنی اولی بالشیء- تسلیم شده منتها در متعلق اولویت مناقشه نموده که آیا این اولویت در تمام امور است و یا از بعض جهات؟ و دومی را اختیار کرده و فهم این معنی را از حدیث (غدیر) بشیخین (ابوبکر و عمر) نسبت داده- در گفتار آنها (بعلی علیه السلام "): امسیت مولی کل مومن و مومنه " و این عنوان را شیخ عبد الحق در " لمعات "خود از او ذکر کرده و همچنین شیخ شهاب الدین احمد بن عبد القادر شافعی در " ذخیره المال " با او هم گام (و در عقیده) شده، گوید: تولی: بمعنای ولایت است و بمعنای دوست و یاور- و یا بمعنای، اولی (سزاوارتر) به پیروی و نزدیک شدن باو است، مانند قول خدای تعالی ": ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه ".. یعنی همانا نزدیک ترین مردم به ابراهیم آنانند که از او پیروی کردند.. و همین معنا است که عمر رضی الله عنه از حدیث (غدیر) فهمید، چه او پس از شنیدن (سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله) گفت ": هنیئا یابن ابی طالب امسیت ولی کل مومن و مومنه " یعنی گوارا باد تو را ای پسر ابی طالب، گردیدی ولی هر مرد و زن مومن. اه.

قبلا- نیز از انباری در " مشکل القرآن " نقل شد که: برای مولی هشت معنی است و یکی از آنمعانی: اولی بالشییء است، و رازی این را از او و از ابی عبیده حکایت نموده. سپس در " نهایه العقول " گوید: ما نمی پذیریم این مطلب را که هر کس لفظ مولی را بمعنای اولی حمل کرده قائل باینست که حدیث (غیر) دلالت بر امامت علی رضی الله عنه دارد، مگر نه اینست که ابا عبیده و ابن انباری حکم نموده اند باینکه لفظ مولی بمعنای اولی است و معذلک قائل بامامت ابی بکر رضی الله عنه میباشند.. اه

و شریف مرتضی از ابی العباس مبرد نقل نموده که: ولی در اصل یعنی آنکه اولی و احق (سزاوارتر) است، و مانند آنست، مولی، و ابو نصر فارابی

[صفحه ۳۱۴]

جوهری متوفای ۳۹۳ در جلد ۲ " صحاح اللغه " ص ۵۶۴ در ماده (ولی) گوید: در قول لبید (در بیتی که قبلا ذکر شد) مراد از مولی اولی (سزاوارترین) موضعی است که محل ترس است، و ابو زکریا خطیب تبریزی در جلد ۱ دیوان حماسه ص ۲۲ در قول جعفر بن علبه حارثی:

الهفی بقری سحبل حین احلبت
علینا الولایا و العدو المباسل

یکی از معانی هشت گانه مولی را ولی و اولی بالشیء بشمار آورده، و از عمر بن عبد الرحمن فارسی قزوینی در " کشف الکشاف "در مورد بیت (لبید) مذکور است: مولی المخافه. یعنی اولی (و سزاوارتر) و لایق تر باین که در آن خوف باشد و سبط ابن جوزی

در " تـذکره " ص ۱۹ این معنی را از معـانی ده گـانه مـولی که بعلمـاء عربیت مسـتند است شـمرده است، و ماننـد اوست ابن طلحه شـافعی در " مطالب السول " ص ۱۶ وی (اولی) را در آغـاز معانی که نامبرده در کتابش آورده قرار داده است و شـبلنجی در " نور الابصار " ص ۷۸ از او پیروی کرده و این معنی را اسـناد به علماء داده و عبـد الرحیم ابن عبد الکریم و رشـید النبی، شـرح دهندگان معلقات سبع در بیت لبید گویند: که شاعر مزبور از: مولی المخافه: اولی بمخافه را اراده نموده.

با تمام این کیفیات که ذکر شد معلوم میشود که: اسـناد صاحب " تحفه اثنی عشـریه " انکار اسـتعمال مولی بمعنای، اولی بالشیء را بقـاطبه اهـل عربیت تـا چه انـدازه عـاری از حقیقت است آیـا این مرد گمـان کرده، اینها را که ما نام بردیم پیشوایان ادبیات فارسـی هسـتند؟ یا اینکه آنان بقـدر شاه صاحب هندی از موارد لغت عربی آگاه نداشـته اند؟ نهاد پاك و ضـمیر آزاد تو (خواننده ارجمند) خود در این امر داوری نماید.

[صفحه ۳۱۵]

مضافا بر آنچه بیان شد، اظهار عقیده رازی دایر باینکه اولی در حال اضافه اسـتعمال نشده است بطور مطلق ممنوع است، زیرا چنانکه دانستیـد، این لفظ به تثنیه و جمع اضافه شده و حتی در حدیث نبوی اضافه شدن آن به نکره ملاحظه میشود، در صـحیح بخاری جزء دهم صفحات ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۳ باسـنادهای بسـیار که از حیث لفظ متفق هسـتند، از ابن عباس روایت شده، از رسول خدا صـلی الله علیه و آله که فرمود ": الحقوا الفرائض باهلهـا فما ترکت الفرائض فلاولی رجل ذکر " و مسـلم در صـحیح خود جزء دوم ص ۲ آنرا روایت نموده، و در روایتی که احمـد در جزء ۱ " مسـند " ص ۳۱۳ آورده ": فلاولی ذکر " نقل شـده و در صـفحه ۲۳۵ ": فلاولی رجل ذکر " و در جزء ۲ " نهایه " ابن اثیر ص ۴۹ ": لاولی رجل ذکر " ثبت گردیده.

و حـدیثی که از لحاظ سـیاق با حـدیث غـدیر هم مثل است جـدا نظریه ما را درباره حدیث دیر تایید می نماید و آن فرمایش رسول اکرم صـلی الله علیه و آله است که فرمود: مـا من مومن الا انا اولی الناس به فی الـدنیا و الاخره، اقرووا ان شـئتم: النبی اولی بالمومنین من انفسهم، فایما مومن ترك ما لا فلیرثه عصبته من کانوا، فان ترك دینا او ضیاعا فلیاتنی و انا مولاه.

این روایت را بخاری در جز هفتم صـحیح خود صفحه ۱۹۰ آورده، و مسـلم در جزء دوم صحیح خود ص ۴ باین لفظ آنرا آورده": ان علی الارض من مومن الا انا اولی الناس به، فایکم ما ترك دینا او ضیاعا فانا مولاه"

[صفحه ۳۱۶]

سخن دیگر رازی

رازی را سـخن دیگری است که گاه در آن بالا رفته و گاه پائین آمده و در کتابش " نهایه العقول " چنین پنداشـته که: هیچ کس از پیشوایان نحو و لغت اشـعار باین امر نکرده که- وزن مفعل که وضع شـده است برای معنی مصدری یا زمان یا مکان بمعنای- افعل- آمده باشد که از آن معنای تفضـیل بدست می آید، و تو (خواننده عزیز) پس از درك آنچه که برای تو خواندیم از نص و تصـریح (ائمه لغت) مشـعر بر آمـدن مـولی بمعنـای- اولی بالشـیء، بـوهن و بی اساسـی گفتـار او و کسـانی که از او پیروی کرده انـد واقف خواهی شـد از قبیل قاضـی عضـد ایجی در " المواقف " و شاه صاحب هندی در " التحفه الاثنی عشـریه " و کابلی در " صواقع " و عبد الحق دهلوی در " لمعات " و قاضـی سـناء الله پانی پتی در " السـیف المسـلول " و در میان آنان کسانی هستند که در انکار راه

مبالغه پیموده تا بحدی که باهل عربیت نسبت انکار اینموضوعرا داده اند و چنانکه دانستید اساس این شبهه از رازی است و او آنرا بدیگری اسناد نداده و این اشخاص هر جا که طعنی در دلالت بر نظریه امامیه پیدا کرده اند کورکورانه از او تقلید و پیروی نموده اند.

من این گروه را ملامت نمیکنم که بر کلمات اهل لغت و بکار بردن عرب الفاظ خود را وقوفی ندارند، زیرا اینان از فن عربیت و از آئین اهل لسان دورند زیرا از رازی تا ایجی، و از هندی تا کابلی، و از دهلوی تا پانی پتی چه نسبتی با زبان خالص عرب و چه سازش با عربیت (زبان آنان) دارند بلی بقول عرب حن قدح لیس منها یعنی بناله درآمد تیری ناتراشیده که از آنها نبود و هنگامیکه بقول دیگر تازیان اختلط الحابل بالنابل یعنی تور انداز و تیرانداز داخل هم شدند شکار بدست نمی آید و کسانی که

[صفحه ۳۱۷]

از فن لغت بدور و بیگانه اند اگر در آن داوری نمایند نتیجه این سخنان پوچ و پا در هوا بدست میاید.

اذا ما فصلت علیا قریش
فلافی العیرانت و لا النفیر

آیا آنان که تصریح نموده اند باینکه لفظ مولی گاه بمعنای اولی بالشیء میاید، داناتر بمواقع لغت نبوده اند از این کسیکه مانند شبکور در خبط و اشتباهست و حال آنکه در میان آنان کسانی هستند که خود منشاء لغت و پیشوای ادب و محیط بفنون عربیت هستند و در علم تفسیر مرجع هستند، آیا تصریح اینان دلیل قاطع نیست باینکه: مفعل بمعنای افعل (در بعض موارد) آمده، بنابراین چه شایستگی در این انکار مطلق خواهد بود؟

بقول عرب " لامر ما جدع قصیر انفه " برای مجوزی و به خاطر امری قصیر دماغ خود را برید برای رازی که این سفسطه را بوجود آورده کافی است قول ابی الولید ابن شحنه حنفی حلبی در " روض المناظر " در حوادث سال ۶۰۶ که گوید: رازی در انواع علوم دست داشت جز علم عربیت، و ابو حیان در ج ۴ تفسیرش در ص ۱۴۹ بعد از نقل کلام رازی گوید: تفسیر او از نحوه کلام عرب و مقاصد آنان خارج است و سخنان او در اکثر مطالبش شباهت دارد بکلام آنها که خود را از حکماء مینامند (زیادتی چاپ دوم) و شوکانی در ج ۴ تفسیرش در ص ۱۶۳ در مورد قول خدای تعالی ": لا تخف نجوت من القوم الظالمین (" سوره قصص) گوید: رازی را در این موضع اشکالاتی است که بسیار سرد است بحدی که سزوارا نیست چنین مطالبی در تفسیر کلام خدای عز و جل ذکر شود او جواب اشکالات بارده او در نظر افراد مبتدی آشکار است تا چه رسد به کاملین ·

[صفحه ۳۱۸]

وانگهی دلالت وزن مفعل بر زمان و مکان چون دلالت وزن افعل بر تفضیل و مانند خواص هر یك از مشتقات، از جمله عوارض هیئت های لفظ میباشد و ربطی با جوهر و مواد الفاظ ندارد، و این امری است غالبی که از این راه بقاعده و قیاس مادام که خلاف آن از عرب نرسیده پی برده میشود، ولی موردیکه خلاف آن از عرب ثابت شد باید حکومت را در معانی الفاظ بدانها سپرد، و اگر بر رازی معلوم شده باشد که مولی اختصاص دارد بحدوث یا بحدوثیکه در زمان و مکان واقع است در اینصورت ملزم خواهد بود

که آمدن آنرا بمعنای فاعل و مفعول و فعیل انکار نماید و حال آنکه خود تصریح نموده که مولی بمعانی ناصر، و معتق، و حلیف آمده و تمام اهل عربیت هم با او در این امر متفق هستند و همگی مقرند باینکه مولی بمعنای ولی آمده و عده از اهل لغت از جمله معانی آن: شریک، و قریب، و محب و عتیق، و عقید، و مالک، و ملیک را ذکر نموده اند علاوه بر این، جماهیر اهل لغت یعنی آنان که از قول شان سندیت دارد و اولی را از جمله معانی مولی ذکر نموده اند قصدشان این نبوده که اولی معنای وصفی مولی است تا مورد مناقشه واقع شود باینکه معنای تفضیل از مفاد مولی خارج است و بر آن زیادتی دارد و در نتیجه نمیتواند مولی با اولی یکی باشد؟ بلکه مقصود آنان اینست که مولی اسم است برای این معنی (اولی) و بنابراین دیگر دستاویزی وجود ندارد که نیروی تشخیص و نظر اهل لغت را ضعیف سازد؟.

بفرض اینکه رازی و آنها که همانند اویند بر نظیر این استعمال در غیر مولی واقف و آگاه نشدند، این عدم وقوف آنهم با اینهمه نصوص که دانستید مستلزم آن نیست که از اصل آنرا انکار نمایند؟ چه بسیار است در لغت عرب از استعمال مخصوص بیک ماده، از جمله کلمه (عجاف) جمع اعجف که بر حسب قاعده وزن افعل جمع آن بوزن فعال نیامده مگر در این یک ماده مخصوص چنانکه جوهری در صحاح بان تصریح نموده.

و خود رازی هم در تفسیرش، و سیوطی در جلد ۲ " المزهر " ص ۶۳ باین امر

[صفحه ۳۱۹]

تصریح نموده اند و در قرآن کریم چنین آمده ": و قال الملک انی اری سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف (سوره یوسف) و از همین ماده است شعر عرب در مدح سید مضر هاشم بن عبد مناف:

عمرو العلی هشم الثرید لقومه

و رجال مکه مسنتون عجاف

و از این قبیل است: مطابق قاعده (صرف) فعل مضاعف و متعدی که بر وزن فعلت (مفتوح العین) باشد مضارع آن مضموم العین است مثل رددت و عددت مگر سه حرف (سه ماده) که مضارع آنها مضموم و مکسور آمده که عبارتند از: شد. نم، عل، و بعضی بر آنها افزوده اند: بث (ادب الکاتب ص ۳۶۱).

و نیز از جمله (قواعد استثنائی) اینست که ضمیر تثنیه و جمیع در هیچیک از اسماء افعال ظاهر نمیشود مانند، صه و مه، مگر در " ها "که بمعنای خذ " بگیر " است، که در آن گفته میشود: هاوما، و هاوم، و هاون، و در کلام خدای سبحانه (قرآن) است ": هاوم اقروا کتابیه " به تذکره ابن هشام و " اشباه و نظایر " سیوطی مراجعه کنید.

و از جمله: قیاس شایع در مصدر- تفاعل- تفاعل (بضم عین است) مگر در ماده " تفاوت " که جوهری در مصدر این ماده اول ضم و او را ذکر کرده سپس از ابن سکیت از کلابیین (قبیله ای از عرب) فتح و او را نقل نموده و از عنبری کسر و او را، و از ابی زید بطوریکه در ادب الکاتب ص ۵۹۳ مذکور است، فتح و کسر هر دو حکایت شده و سیوطی در ج ۲ " المزهر " ص ۳۹ حرکات ثلاثه را در آن نقل نموده.

و از جمله: قیاس شایع در مضارع- فعل- مفتوح العین که مضارع آن یفعل بکسر عین است اینست که مضموم العین استعمال نمیشود، مگر در ماده- وجد-

[صفحه ۳۲۰]

که عامریین (قبیله ای از عرب) بطوریکه در صحاح مذکور است مضارع آنرا مضموم العین استعمال نموده اند و شاعر قبیله مزبور لبید گفته:

لو شئت قد نقع الفواد بشربه
فدع الصوادی لا یجدن غلیله

و ابن قتیبه در " ادب الکاتب " ص ۳۶۱ و فیروز آبادی در جلد ۱ " قاموس " جلد ۳۴۳ بدان تصریح نموده اند و در ج ۲ " المزهر "ص ۴۹ از ابن خالویه در " شرح الدریدیه " نقل شده که گفته: در کلام عرب در ماده ای که فاء الفعل آن واو باشد،- فعل یفعل- نیست مگر در یک حرف (یک ماده) و آن: وجد یجد است.
و از جمله: قیاس شایع اینست که: اسم فاعل وزن افعل بر فاعل نیامده مگر در ماده های: ابقل دارای حبوبات باشد و اورس دارای برگ شد و ایفع نورس گردید که گفته میشود ": ابقل الموضع فهو باقل و اورس الشجر فهو وارس و ایفع الغلام فهو یافع. " در ج ۲ "المزهر " ص ۴۰ چنین مذکور است، و در " صحاح " ذکر شده: بلد عاشب جای علف دار: در حالیکه در ماضی آن گفته نمیشود مگر: اعشبت الارض.
و از جمله، اینست که: اسم مفعول از باب افعل بوزن فاعل نیامده مگر در یک حرف (یک ماده) و آن قول عرب است: اسامت الماشیه فی المرعی فهی سائمه " چرانیدم چهارپا را در چراگاه و نگفته اند: مسامه، و قول خدای تعالی است: فیه تسیمون، که از ماده: اسام یسیم میباشد، سیوطی در ج ۲ " المزهر " ص ۴۷ این مطلب را ذکر نموده.
و شما بسیاری از این نوادر و استثنائات را در " المخصص " تالیف ابن سیده و لسان العرب خواهید یافت، و سیوطی در جلد ۲" المزهر " چهل صفحه از آنها را ذکر نموده است.

[صفحه ۳۲۱]

جواب رازی

در قبال مردم آنچه در این زمینه ما بثبوت رساندیم، رازی را سخنی است که کاشف از تیره گی درون و سوء نیت اوست نامبرده در "نهایه العقول " گوید: و اما آنچه را که از علماء اهل لغت نقل کرده اند دایر باینکه: مولی بمعنای اولی است برای آنان در این امر حجت و دلیلی نیست، زیرا در اثبات لغت این گونه نقل صلاحیت آنرا ندارد که بدان استدلال شود، بنابراین ما میگوئیم (سخن رازی است): هر چند که ابا عبیده گفته: در قول خدای تعالی ": ماویکم النار هی مولاکم " معنای آن " هی اولی بکم " میباشد، و این معنی را اخفش و زجاج و علی بن عیسی نیز ذکر نموده اند و به بیت " لبید " هم استشهاد کرده اند، ولی این مطالب از ناحیه این پیشوایان تساهل است نه تحقیق بعلت اینکه بزرگان از ناقلین چون خلیل و هم طرازهای او این معنی را فقط در تفسیر این آیه و تفسیر آیه دیگر بطور مرسل و غیر مسند) ذکر نموده اند و در کتب اصلی لغت ذکری از این معنی بمیان نیاورده اند. سخن رازی

تمام شد.

کـاش ایـن نکته برای من روشن بـود که چه کسـی برازی خبر داد که این تـوجیه از طرف پیشوایـان (تفسـیر و لغت) جنبه تساهـل و تحقیق نیست؟ و آیـا این اظهـار عقیـده رازی در تمام آنچه از معانی لغویه از آنان نقل شـده شایع و شامل همه موارد است؟ یا اینکه این شـخص با لفظ مولی حساب دیگری دارد؟ و آیا برای یکنفر لغوی هنگامیکه معنائی را برای لفظی قائل میشود جز اینکه استشهاد به بیت عرب یا آیه ای از قرآن کریم بنماید (که این کار را کرده اند)، تکلیف دیگری هم هست؟

و آیـا عـدم ذکر خلیـل و هم طرازهای او را چگونه دلیل بر تسامـح گرفته آنهم بعـد از بیان نقل از ائمه لغت؟ برای تحقق یک معنی شرط نشده که معنای

[صفحه ۳۲۲]

مزبور در تمام کتب ذکر شده باشد، و آیا رازی در این مورد فقط کتاب " العین (" تالیف خلیل) و همانند آن را دلیل منحصـر برای تحقق معنـای لغوی میدانـد؟ و آیا تاکنون چه کسـی شـرط نموده در نقل لغت که حتما سلسـله اسـناد بطور تصـریح ذکر شود؟ مگر بـدست آوردن لغتی جز اتکاء به بیت شـعر (که از عرب نقل شـده) و یا آیه کریمه ای از (قرآن) یا سـنت ثابته و یا استعمالی که (از اهـل اصـطلاح) شـنیده شـده باشـد راه دیگری دارد؟ و آیـا رازی بهتر از اینـان (ابو عبیـده و اخفش و غیره) کسـی برای تعلیم معانی میتوانـد معرفی کند این مرد چرا در سایر موارد که یکی از این گروه معنائی از معانی " لغت " عربی را ذکر نموده اند سـخنی را که در این مورد مخصوص (معنائی مولی) میگویـد در آنمورد نمیگویـد؟ آری ناچاریم بگوئیم که در این مورد هدف خاصـی دارد که نمیتواند از آن هدف خود تجاوز نماید!

این مرد آیـا در ثبوت یـک معنای لغوی فقط وجود آن معانی را در فرهنگ لغات شـرط میدانـد؟ بطوریکه اگر در تفسـیر آیه ای، یا معنای حـدیثی، یا بررسـی بیت شـعری ذکر شـده باشـد ارزش و وزنی برای آن قائل نیست؟ در صورتی که ما می بینیم که علماء در ثبوت یک معنای لغوی بگفتار هر کسـی که اطلاع از لغت داشـته باشـد اعتماد مینماینـد، اگرچه دخترکی از عرب بیابانی باشد و در نظر اکثریت چیزی از قبیـل ایمان، یا عـدالت، یا بلوغ در این مورد شـرط نیست اینست قسـطلانی در ج ۷ " شـرح البخاری " ص ۷۵ گوید: در اثبات لغت تنها همان قول شافعی حجت و دلیل است.

و سیوطی در ج ۱ " المزهر " صفحه ۷۷ گوید: نقل یکتن از اهل لغت محکوم بقبول است، و در ص ۸۳ از انباری حکایت شده نقل یکفرد عـادل کـافی است و شـرط نیست که دیگری هم با او در آن نقل موافقت کرده باشـد، و در ص ۸۷ گوید: بقول یک شیخ و یک عربی لغت ثابت میشود، و در ص ۲۷ از خصایص ابن جنی نقل کرده

[صفحه ۳۲۳]

که نـامبرده گویـد: هر کس بگویـد که لغتی شـناخته نمیشود مگر آنکه نقل شـده باشـد (بخطا رفته) زیرا لغت گاه بوسـیله قرائن هم بدست می آید (مثلا) هنگامی که انسان گفتار شاعری را بشنود که سروده:

قوم اذا الشر ابدی ناجدیه لهم

طاروا الیه زرافات و وحدانا

خواهد دانست که: زرافات بمعنای جماعات است، و نیز ثبوت لغت را بوسیله قرینه و بگفتار یک شاعر عربی کافی دانسته و تمام این مصادر و دلایل در مورد لفظ مولی (بمعنای اولی) وجود دارد منتهی رازی نمیداند که لغت بچه وسیله ثابت میشود؟ و لذا می بینید در سخن خود تردید داشته و حرف در دهان توام باضطراب است و بدون مبنی و قاعده ای مانند رعد و برق تندی و خشونت بخرج میدهد و با همه زد و بدنهایش گمان ندارم بتواند حتی یکی از این سوالات را که در برابر او گذارديم جواب دهد.

گوئی در استدلالش بکتاب " العین " و تهی بودن کتاب مزبور از این لغت، فراموش کرده و یا خود را بفراموشی زده درباره آنچه که در " المحصول " خود بزبان آورده مشعر بر اینکه: تمامی اهل لغت بالاتفاق کتاب " العین " را مورد نکوهش قرار داده اند؟ بطوریکه این معنی را سیوطی در جلد ۲ " المزهر " ص ۴۷ و ۴۸ از او نقل نموده است.

و من نمیدانم مقصود او از کتب اصلی لغت چیست و چه کسی به کتب فرهنگ لغات که مقصود از آنها بررسی الفاظ و تطبیق آنها بر معانی است در مقام احتجاج، این نام را اختصاص داده و آنچه را که درباره لغات غیر معلوم قرآن یا حدیث یا ادبیات عرب تالیف شده از کتب اصلیه خارج و جدا ساخته؟ و آیا نیت صاحبان فرهنگ لغات در صحت استدلال بان دخالت دارد؟ و یا مورد وثوق و اطمینان بودن صاحبان کتب و تسلط آنها بفن و تحقیق و جستجوی آنها در موارد استعمال عرب

[صفحه ۳۲۴]

موجب آن گشته که به کتب مذکوره استدلال شود؟ در حالتیکه تمام این جهات در کتب پیشوایان و علماء بنام و مشهوریکه آمدن مولی بمعنای اولی از آنها نقل شد موجود است.

مفعل بمعنای فعیل

(خواننده عزیز) با من بیا تا داد و فریاد و هیجان شاه ولی الله صاحب هندی را که در (تالیف خود) تحفه الاثنی عشریه براه انداخته و بر عربیت هجوم آورده بررسی کنیم (و این از اموریست که بر ملت عرب و آئین عربیت بسی گران و ناگوار است) این مرد در مقام رد دلالت حدیث " من کنت مولاه فعلی مولاه (" بر ولایت امیرالمومنین علیه السلام) چنین پنداشته که استدلال باین حدیث تمام نخواهد بود مگر بامدن مولی بمعنای ولی در صورتیکه وزن مفعل بمعنای فعیل نیامده است.

و با این بیان خواسته تصریح اهل لغت را از میان ببرد دایر باینکه مراد از آمدن مولی بمعنای ولی همان معنائی است که از: ولی امر، ولی زن، ولی یتیم ولی بنده مملوک، و ولایت سلطان و ولی عهد (ولیعهد) نسبت بکسی که پادشاه و سرپرست مملکت او را برای زمان بعد از خود بر می انگیزد (و انتخاب مینماید) فهمیده میشود.

آری! گفتار فراء- متوفای ۲۰۷ در " معانی القرآن " و ابی العباس مبرد مشعر بر اینکه: ولی و مولی در لغت عرب یکی است از نظر این (عالم) دهلوی مستور گشته و اتفاق پیشوایان علم لغت را بر این امر از یاد برده که در کتب فرهنگ لغات، ولی را از جمله معانی مولی بشمار آورده اند و سخنان سایرین (از علماء لغت و تفسیر) را نادیده گرفته، از قبیل " مشکل القرآن " تالیف انباری و" الکشف و البیان " تالیف ثعلبی- در قول خدای تعالی: انت مولینا و " صحاح " تالیف جوهری جلد ۲ ص ۵۶۴ و " غریب القرآن" تالیف سجستانی ص ۱۵۴ و " قاموس " تالیف فیروز آبادی جلد ۴ ص ۴۰۱ و " الوسیط " تالیف واحدی- و تفسیر قرطبی

[صفحه ۳۲۵]

جلد ۳ ص ۴۳۱ و " نهایه " تالیف ابن اثیر جلد ۴ ص ۲۴۶- گوید: و از این قبیل است- گفتار عمر بعلی علیه السلام: اصبحت مولی کل مومن، و " تاج العروس " جلد ۱۰ ص ۳۹۹ که استشهاد کرده بقول خدای تعالی: بان الله مولی الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولی لهم و بقول رسول خدا صلی الله علیه و آله ": و ایما امراه نکحت بغیر اذن مولیها.. " و بحدیث غدیر: من کنت مولاه فعلی مولاه.

نظری در معانی مولی

اشاره

علماء لغت از جمله معانی مولی ذکر نموده اند: سید را که غیر از مالک و معتق است، همانطور که از جمله معانی ولی ذکر نموده اند: امیر و سلطان را، با اتفاقشان بر اتحاد معنای ولی و مولی، و هر یک از این دو معنی (امیر و سید) پیوسته متضمن معنای اولویت بامر میباشد، و بر این مبنی: امیر کسی است که در تعیین برنامه مربوط به نظم جامعه اولی (سزاوارتر) است از افراد رعیت و همچنین در اجرای قواعد- قوانین مربوط به تهذیب و تربیت افراد و جلوگیری از تجاوز هر فردی از آنان نسبت بدیگری و همچنین- سید- یعنی آقا و سرور، نسبت بتصرف در شئون قومی که بانان سیادت می کند اولی (سزاوارتر) است و دایره این دو وصف از حیث وسعت و تنگی بنسبت اختلاف در مقادیر امارت و سیادت مختلف خواهد بود، بنابراین دامنه وظایف و اختیارات امارت و سیادت در والی یک شهر وسیع تر است از اختیارات متصدیان دیوان خانه ها و وسیع تر از اختیارات والی مدینه اختیارات کسی است که یک ایالت و منطقه را در اختیار دارد (مانند استانداران) و بالاتر از همه این مقامات مقام پادشاهان است (که بر یک کشور سروری مینمایند) و بالاتر از مقام سلاطین از حیث توسعه در اختیارات مقام پیغمبری است که بر

[صفحه ۳۲۶]

جمیع جهان مبعوث شده باشد، و آنکس که پیغمبر او را جانشین و خلیفه خود قرار میدهد (برای اجراء قوانین شریعت خود).
و ما اگر (برای مماشات با این گروه مخالف) از آمدن مولی بمعنای اولی بالشییء غمض عین و صرف نظر نمائیم از این دو معنی نمیتوانیم صرف نظر کنیم و این دو معنی (امیر و سید) را در این حدیث (حدیث غدیرخم) جز بعالی ترین مراتب آن و یا دامنه دارترین دوایر آن نمیتوان منطبق ساخت، بعد از اینکه هر یک از معانی مولی را دانستیم که (با بررسی در لغت عرب) بالغ بر بیست و هفت معنی میشود که اراده آن معانی در حدیث مزبور امکان (و مناسبت) ندارد مگر آنمعنائیکه با این دو معنی مطابقت داشته باشد و معانی بیست و هفت گانه مولی از اینقرار است:
۱- رب (پروردگار) ۲- عم- ۳- ابن عم- ۴- ابن (فرزند)- ۵- ابن اخت (خواهرزاده) ۶- معتق (آزاد کننده) ۷- معتق (آزاد کرده شده)- ۸- عبد (برده و مملوک)- ۹- مالک ۱۰- تابع (پیرو)- ۱۱- منعم علیه (مورد احسان قرار گرفته)- ۱۲- شریک- ۱۳- حلیف (هم پیمان) ۱۴- صاحب (رفیق)- ۱۵- جار (همسایه)- ۱۶- نزیل (وارد و ساکن)- ۱۷- صهر (داماد)- ۱۸- قریب (نزدیک)- ۱۹- منعم (خداوند نعمت)- ۲۰- عقید (هم عهد و وابسته)- ۲۱- ولی- ۲۲- اولی بالشیء- ۲۳- سید (سرور و آقا) ۲۴- محب (دوستدار)- ۲۵- ناصر (یاور)- ۲۶- متصرف در امر- ۲۷- متولی در امر. (

بررسی هر یک از معانی و تطبیق به مورد بحث

اما معنای اول (رب)، اراده آن کفر است، زیرا برای عالمیان پروردگاری

[صفحه ۳۲۷]

جز خدای تعالی نیست، و اما معانی دوم و سوم تا چهاردهم- اراده هر یک از آنها در حدیث مزبور مستلزم کذب است، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله عم فرزندان برادرش خواهد بود، اگر دارای برادری باشد و امیرالمومنین علیه السلام ابن عم پدر آنها خواهد بود و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرزند عبد الله است و امیرالمومنین علیه السلام پسر برادر عبد الله (ابوطالب) است، و واضح است که مادر هر یک جدا است و در نسب مختلف است، بنابر این دائی های هر یک از آندو با دائی های آندیگری مغایر است، و در نتیجه علی علیه السلام خواهرزاده آنکس که پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهرزاده او است نخواهد بود، و شما (خواننده عزیز) بخوبی میدانید: کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را آزاد کرده بار دیگر (معقول نیست) که علی علیه السلام او را آزاد کرده باشد و نیز بخوبی میدانید که آندو (پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام) هر یک سرور و آقای آزاد مردان از اولین و آخرین میباشند و بنابراین هیچکدام آزاد شده هیچ فرزند زنی نبودند و نسبت بندگی و بردگی بهر یک از آندو در سخافت و شناعت معلوم است و این مطلب نیز معلوم است که وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به بردگان مملوک پیغمبر صلی الله علیه و آله مالکیت نداشته، بنابراین مالک هم (که یکی از معانی مزبور است) مناسبت ندارد، و پیغمبر صلی الله علیه و آله تابع و پیرو احدی (جز خدای عز و جل فرستنده او) نبوده پس عاری از معنی است که در ملاء مسلمین با صدای رسا بفرماید: هر کس که من تابع اویم علی تابع او است و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را سمت منعمی نبوده و بلکه منت و نعمت از ناحیه آنجناب بر تمام خلق بوده، پس معنای (منعم علیه) نیز مورد نخواهد داشت، و پیغمبر صلی الله علیه و آله با کسی در تجارت و غیره شرکتی نداشته تا وصی او نیز با او شریک باشد.

مضافا بر اینکه، این تصور (تسلیم حق شرکت بدیگری) در شمار تصورات بی پایه و اساس است، بفرض اینکه برای آنجناب شرکتی با دیگری وجود داشته است

و اما تجارت آنجناب برای ام المومنین خدیجه علیها السلام قبل از بعثت صرفا کار کردن بنفع خدیجه و برای او بوده نه اینکه با او شرکت داشته است، و بفرض اینکه

[صفحه ۳۲۸]

بگوئیم شرکت داشته و ذی نفع بوده وصی گرامی او (علی علیه السلام) نه در سفر با آنجناب بوده و نه دخالتی در امر تجارت او داشته.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با احدی هم پیمان نبوده که بدانوسیله کسی قدرت و عزت کند و همانا عزت مخصوص خداوند و رسول او و اهل ایمان است، و همه مسلمانان بسبب آنجناب کسب عزت و نیرو کردند، و بنابراین قصد اینمعنی در اینمقام امکان پذیر نیست و بفرض ثبوت، ملازمه بین آندو نیست، و اما، صاحب و جار و نزیل و صهر و قریب، خواه مراد قرابت رحمی باشد و خواه قرابت از حیث مکان، اراده هیچ یک از این معانی ممکن نیست زیرا کم ارجی این معانی با برپا ساختن آن اجتماعی بزرگ و مهم در اثناء مسافرت و در منطقه ریگ زار غیر مسکون، در آن گرمای طاقت فرسا، بثبوت می رسد، آنهم بکیفیتی که حسب الامر پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش روان از آن کاروان را متوقف سازند و دنباله کاروان را از ادامه سیر باز دارند در جائی که محل

فرود آمدن نیست، (این خصوصیات حکایت دارد) که چیزی جز امر موکد الهی توام با تهدید (در صورت عدم تبلیغ) موجب بازداشت در آن نقطه نبوده، اینست که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین محفلی را بر پا میدارد در حالیکه مردم از رنج سفر صدمه دیده و حرارت آنقطه در آنزمان توقف را دشوار میسازد تا حدی که بعضی از افراد ردای خود را بزیر پای خود می افکند، در چنین شرایط سخت و موقعیت فوق العاده منبری از جهاز شتران برپا می نمایند و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر فراز آن مردم را بامر خداوند آگاه می فرماید که در گذشت او فرا رسیده و او مامور بتبلیغ امر مهمی است که اندیشناك است از اینکه بواسطه پایان یافتن روزگار زندگانیش فرصتی دیگر برای انجام این امر باقی نمانده باشد، در حالیکه این امر بزرگترین اهمیت را در دین خدائی و در امر دنیای خلق دارا است، آیا با این همه مقدمات فوق العاده و تشکیلات مهم و بی سابقه معقول است که آنحضرت بمردم از طرف خداوند خبر دهد باموریکه چندان ارزش و اهمیتی نداشته باشد مثلا بمردم خبر دهد که: هر کس، پیغمبر صلی الله علیه و آله با او رفاقت و مصاحبت داشته

[صفحه ۳۲۹]

یا همسایه او بوده یا علاقه دامادی با او داشته و یا بخانه او ورود نموده و منزل گزیده یا با او (بهر یك از دو معنی که ذکر شد) قرابت داشته، با علی علیه السلام نیز چنان خواهد بود؟ نه، خدا میداند که چنین معانی را نمیتوان پذیرفت حتی از افراد کم خرد و ضعیف العقل تا چه رسد از کسیکه عقل نخستین و انسان کامل و پیامبر دانا و خطیب موصوف به بلاغت باشد؟ راستی تهمت پست و ناروائی است اگر اراده کردن چیزی از این معانی به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت داده شود و اگر چنین فرض کنیم که یکی از این معانی مراد بوده چه فضیلت و مزیتی برای امیرالمومنین علیه السلام در آن معنی بوده که باو در قبال آن تهنیت و آفرین گفته شود؟ و مورد اعجاب و تحسین قرار گیرد؟ و سعد بن ابی وقاص در حدیث خود آنرا بر شتران سرخ مو برتری دهد که برای او باشند یا در نظر او از دنیا و ما فیها محبوبتر باشد و آرزو کند که با داشتن آنمقام عمر نوح را دارا باشد.

و اما منعم (فرض اراده این معنی) نیز مورد ندارد، زیرا هر کس که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او انعام و احسان کرده باشد ملازمه ندارد باینکه امیر المومنین علیه السلام نیز باو انعام نموده باشد، بلکه خلاف این معنی بدیهی است، مگر اینکه مراد این باشد که: هر کس پیغمبر صلی الله علیه و آله بسبب دین و هدایت و تهذیب (اخلاق) و ارشاد و عزت در دنیا و نجات در آخرت نسبت باو انعام فرموده علی علیه السلام نیز بتمام این امور باو انعام نماید بعلت اینکه قایم مقام آنجناب و متحمل وظایف از طرف او است، و حافظ شرع او است، و ابلاغ کننده دین او است و برای همین سمت و مقام او است که خدای متعال دین (اسلام) را بسبب او (و ولایت او) کامل فرمود و نعمت خود را بسبب این دعوت آشکار تمام فرمود، در این صورت این همان معنی امامت و ولایتی است که ما آنرا میجوئیم و مساوی با همان معنائی است که ما در مقام اثبات آن میباشیم و جز این مقصودی نداریم؟

و اما معنی عقیده بدیهی است که مراد از این کلمه معاقده و معاهده با بعض قبایل

[صفحه ۳۳۰]

است برای برقراری آرامش و صلح یا یاری کردن و هم آهنگی، بنابراین معنی ندارد که امیرالمومنین چنین باشد مگر از آنجهت که آنجناب در تمام اقدامات و مقاصد آنجناب از مثبت و منفی پیرو او است، و بنابراین معنی تمام مسلمین در این وصف با آنجناب مساوی هستند و تخصیص آنجناب بذکر آنهم با این تشریفات و اهتمامی که بیان شد معنی ندارد مگر آنکه مراد این باشد که در

معاهدات و قراردادهائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله منعقد فرموده علی علیه السلام برای سلطنت اسلامی و نگهداری دولت اسلامی از پراکندگی و انحلال و حفظ و صیانت آن از هر گونه مشکلات و حوادث دخالت خاصه دارد، و بنابراین معنی دخالت و سمت آنجناب چون شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود، و اگر مراد معاقده در اوصاف و فضایل باشد چنانکه گفته میشود: فلانی عقید کرم و عقید فضل است، یعنی: کریم است و فاضل هر چند حمل این معنا را ذوق عربی نمی پذیرد معذلک نتیجه معنی و مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین میشود که هر کس، من در نزد او عقیده فضایل شناخته شده ام باید بمانند این درباره علی علیه السلام معتقد باشد، و بنابراین تقریب، این معنی با مقصد ما نزدیک است.

و نزدیک ترین معانی کلمه عقیده اینست که از آن اراده شود عهودی که پیغمبر با مسلمانانی که با او بیعت کردند منعقد ساخت بر این مبنی که دین او را باغوش گیرند و در راه مصالح آن و دور ساختن هر ناروا و فساد از آن بکوشند در اینصورت مانعی برای اراده این معنی نیست بلکه این معنی تعبیر دیگری است از گفتار آن جناب ": انه خلیفتی و الامام من بعدی " همانا او (علی علیه السلام) جانشین من است و بعد از من امام است.

و اما محب و ناصر، بفرض اراده این دو معنی، از این دو حال بیرون نیست، یا مراد تحریص مردم است بر محبت و یاری او بعلت اینکه از جمله مومنین باو و مدافعین از او است، و یا امر باو (علی علیه السلام) است بمحبت و یاری مومنین و بر هر تقدیر یا جمله اخباری است، یا انشائی، اما احتمال اول یعنی اخبار بوجوب دوستی او بر اهل ایمان، این یک امر مجهول و بی سابقه نبوده که پیغمبر اکرم ابلاغ نکرده و باین

[صفحه ۳۳۱]

کیفیت بی سابقه و با این ترتیب آنحضرت مامور بابلاغ آن باشد و کوتاهی در ابلاغ آن برابر با عدم تبلیغ امر رسالت باشد بطوریکه در قرآن حکیم بان تصریح شده و مسلتزم این باشد که گروههای خلق (در آنمکان) بازداشت شوند و یک چنین مجمع مهمی در چنین نقطه پر حرجی که قرارگاه نیست منعقد گردد و سپس با ابلاغ آن تکمیل دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار تحقق پذیرد که گوئی: یک امر تازه را ابلاغ فرموده و چیزی را که مسلمان ها نمیدانسته اند اعلام و مقرر فرموده است، و سپس آنها که در مقام تهنیت او برآمدند با جمله های ": اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنه " او را تهنیت دهند، حاکی از حدوث یک امر بزرگ و بی سابقه که گوینده این سخنان (تهنیت) تا آنموقع آنرا نمیدانسته چگونه چنین احتمالی را میتوان داد؟ در حالیکه آنان شب و روز تلاوت میکردند این آیات را ": و المومنون بعهضم اولیاء بعض: " اهل ایمان دوستان یکدیگرند " انما المومنون اخوه" اهل ایمان برادرانند، که این مشعر است بلزوم دوستی متقابل بین آنها همانطور که بین دو برادر است؟ حاشا پیغمبر صلی الله علیه و آله اعظم از اینستکه چنین امر بی ارزشی را ابلاغ و خدای حکیم ما پاکتر از اینست که شبیه این امر بیهوده را تشریع فرماید!!

و اما احتمال دوم- یعنی انشاء وجوب دوستی و نصرت او با آن گفتار، این احتمال نیز در سستی دست کمی از احتمال اول ندارد زیرا در آن هنگام امری وجود نداشته که انشاء نشده باشد و حکمی نبوده که تشریع و ابلاغ نشده باشد تا نیازی به بیان انشائی آن باشد، چنانکه دانستید، بعلاوه بنابر این دو وجه حق مقام این بوده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرماید ": من کان مولای، فهو مولی علی " یعنی هر که محب و ناصر منست باید محب و ناصر علی نیز باشد پس این دو احتمال از مفاد لفظ خارج است، و شاید سبط ابن جوزی که در تذکره اش در ص ۱۹ گوید: جایز نیست که لفظ مولی در این حدیث بر ناصر حمل شود، نظرش بهمین معنی بوده، و قریبا تمام لفظ او ذکر خواهد شد، مضافا بر اینها، بنابراین

[صفحه ۳۳۲]

احتمال وجوب محبت و مبادله نصرت اختصاص بامیرالمومنین علیه السلام نخواهد داشت و بلکه یک سیره و روش است که بطور مساوی برای همه مسلمین است، بنابراین دلیل تخصیص آن بانجناب و اهتمام در شان او چیست؟ و اگر مقصود محبت و نصرت مخصوص بوده که از حدود محبت و نصرت رعیت بالاتر بوده، از قبیل وجوب متابعت و پیروی و امتثال اوامر و تسلیم در قبال او، این خود همان معنای حجیت و امامت است، خصوصا بعد از مقارنه آن بانچه که نظیر آن در خود پیغمبر صلی الله علیه و آله است با تصریح باین جمله ": من کنت مولاه... " و در اینصورت تفکیک بین معنای مولی در مورد آندو (پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام) در یک سیاق و عنوان مستلزم ابطال کلام خواهد بود!!
و اما احتمال سوم- یعنی، اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باینکه محبت مردم و یاری بر ایشان بر ذمه علی علیه السلام است، در این صورت لازم بود که روی سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام میبود و باو تاکید میفرمود، نه اینکه به شنوندگان ابلاغ و تاکید نماید، و همچنین احتمال دیگر یعنی انشاء وجوب دوستی و یاری در حق مردم بر ذمه علی علیه السلام که در این فرض هم باید گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله از این اهتمام و بوجود آوردن آن تشریفات خاصه و ایراد خطبه و جلب توجه خلق برای استماع و مبالغه در تبلیغ.. از همه این امور بی نیاز بود مگر اینکه مقصودش جلب عواطف مردم و افزایش محبت آنان نسبت بعلی علیه السلام بوده باشد که مردم وقتی که دانستند علی علیه السلام دوست و یاور آنها است از او تبعیت کنند و در هیچ امری مخالفت او را روا ندانند و هیچ گاه سخن او را رد نکنند!!
و با نحوه سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی ابتدا نمودن به جمله ": من کنت مولاه... " ما خواهیم دانست که بر این تقدیر آنجناب از محبت و نصرت اراده نفرموده مگر آن اندازه و مقدار را که در خود پیغمبر صلی الله علیه و آله وجود داشته، زیرا دوستی و یاری آنجناب نسبت بامتش (از حیث کیفیت و جهت) غیر از دوستی و

[صفحه ۳۳۳]

یاری است که در افراد مومنین (نسبت بیکدیگر) وجود دارد، چه آنجناب امت خود را دوست دارد و آنها را یاری میفرماید از نقطه نظر اینکه زعیم (فرمانده) دین و دنیای آنها است، مالک امر آنها است، نگهبان حوزه آنها است، حافظ شخصیت آنها است، و از خود آنها بانها اولی (سزاوارتر) است، اگر آنجناب نسبت بانها این درجه از محبت و نصرت را اجراء و عملی نمیفرمود گرگان خونخوار و وحشیان سرکش و بی باک آنها را پراکنده و نابود میساختند و از هر طرف دستهای ستم و تجاوز بطرف آنها گشوده میشد و چه حوادث نابود کننده از قبیل هجوم دشمنان، و تاراج اموال و کشتن نفوس و هتک حرمت اشخاص رخ میداد که در اینصورت غرض اصلی صاحب شریعت از بپا داشتن دعوت و گسترش بساط دین و بلند داشتن آیات الهی با پراکندگی جامعه اسلامی از بین میرفت، پس هر کس در محبت و نصرت خلق در این حد و باین کیفیت معرفی شود، ناچار او خلیفه الله است در زمین و خلیفه فرستاده خدا است (در میان خلق) و بنابراین فرض معنای حدیث نیست مگر همان معنی که ما گفتیم.

معانی که اراده آنها از حدیث امکان دارد

از معانی که برای مولی بیان شد و مورد بررسی قرار گرفت باقی نماند جز ": ولی و اولی بالشیء و سید (بمعنای سرور و آقا- نه بمعنای مالک و آزاد کننده) و متصرف در امر و متولی امر. "

"اما ولی " ایجاب مینماید که از آن اراده شود خصوص آنمعنائی که از " اولی " اراده میشود، بعلت عدم صحت بقیه معانی بطوریکه بشما (یکایک آنمعانی و فقدان مناسبت آنها را) مدلل و معلوم ساختیم "، و اما سید " بمعنای پیش

[صفحه ۳۳۴]

گفته، این معنی پیوسته از معنای ": اولی بالشیء " جدائی ناپذیر است، زیرا تقدم آن بر غیرش محرز است، خصوصا در کلمه که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را متصف بدان فرموده و سپس پسر عم خود (علی علیه السلام) را برابر با وصف خود قرار داده بنابراین امکان نخواهد داشت که (مثلا) مراد از آن کسی باشد که با پیش دستی و غلبه و ستم سروری یافته باشد، و بلکه این سیادت دینی است و بر همه عمومیت دارد بطوریکه تبعیت و پیروی از آن بر تمام کسانی که سیادت بر آنان است واجب خواهد بود.
و همچنین است ": متصرف در امر " و این معنی را رازی در جلد ۶ تفسیرش از قفال در مورد قول خدای تعالی ": و اعتصموا بالله، هو مولیکم (" سوره حج) ذکر نموده که قفال گفته ": هو مولیکم: سیدکم و المتصرف فیکم. " و این دو معنی را، سعید چلپی، مفتی روم، و شهاب الدین، احمد خفاجی در حاشیه خود بر بیضاوی ذکر نموده اند و (ابن حجر) در صواعق ص ۲۵ این معنی را از معانی حقیقی آن (مولی) بشمار آورده است، و کمال الدین جهرمی هم در ترجمه صواعق و همچنین محمد بن عبد الرسول برزنجی در " النواقض " و شیخ عبد الحق در " لمعات " در این مطلب از او پیروی نموده اند، پس در این مقام امکانی نیست جز اینکه مراد بان: متصرفی باشد که خدای سبحان او را برانگیخته که در خور تبعیت باشد، و او بشر را بسوی طرق رستگاری رهبری نماید.
پس چنین شخصی در انواع تصرف نسبت بجامعه انسانیت اولی (سزاوارتر) است از غیرش، و بنابراین کسی که دارای چنین سمتی است، یا پیغمبری است مبعوث و یا امامی است مفترض الطاعه که از طرف پیغمبر مبعوث، بامر پروردگار تصریح و معرفی شده که در گفتار و کردارش از آن امر جدا نمیشود و از روی میل شخصی و دلخواه خود سخنی نمیگوید و آنچه بگوید، نیست مگر وحی الهی که باو ابلاغ میشود.
و همچنین است: متولی امر، که ابوالعباس مبرد آنرا از جمله معانی مولی

[صفحه ۳۳۵]

بشمار آورده، در تفسیر قول خدای تعالی ": ان الله مولی الذین آمنوا " گوید: ولی و مولی در معنی یکسانند، و اوست که سزاوار بخلق خود و متولی امور ایشان است و ابوالحسن واحدی در تفسیرش " الوسیط " و قرطبی در جلد ۴ تفسیرش در ص ۲۳۲ در تفسیر قول خدای تعالی در سوره آل عمران ": بل الله مولیکم " و ابن اثیر در جلد ۴ " النهایه " ص ۲۴۶، و زبیدی در جلد ۱۰ " تاج العروس " ص ۳۹۸، و ابن منظور در " لسان العرب " ص ۲۰ (باین معنی اشعار نموده اند) و چنین گفته اند: و از این قبیل است حدیث ": ایما امراه نکحت بغیر اذن مولیها فنکاحها باطل " و در روایت دیگر ": بغیر اذن ولیها " مذکور است، یعنی ": متولی امرها ، "و بیضاوی در تفسیر قول خدای تعالی... ": ما کتب لنا هو مولینا (" سوره توبه) در جلد ۱ تفسیرش در ص ۵۰۵، و در قول خدای تعالی ": و اعتصموا بالله هو مولیکم (" سوره حج) در جلد ۲ ص ۱۱۴، و در قول خدای تعالی ": و الله مولیکم (" سوره تحریم) در جلد ۲ ص ۵۳۰ و ابو السعود عمادی در تفسیر قول خدای تعالی " و الله مولیکم (سوره تحریم در حاشیه تفسیر رازی) جلد ۸ ص ۱۸۳ و در قول خدای تعالی ": هی مولیکم، " و راغب در " مفردات " و احمد بن حسن زاهد در واجکی در تفسیرش گویند:

مولی، در لغت کسی است که متولی (عهده دار) مصالح تو است، بنابراین، او مولای تو است: قیام بامور تو را دنبال میکند و تو را بر دشمنانت یاری مینماید، و بهمین مناسبت، ابن عم و معتق، مولی نامیده شده و سپس این کلمه (مولی) اسم گردیده برای کسی که چیزی (امری) را در بر میگیرد (عهده دار میشود) و از آن جدا نمیشود، و زمخشری در " کشاف " و ابو العباس، احمد بن یوسف شیبانی کواشی- متوفای سال ۶۸۰ در تلخیصش، و نسفی در تفسیر قول خدای تعالی ": انت مولینا، " و نیشابوری در " غریب القرآن "در قول خدای تعالی ": انت مولینا " و قول خدای تعالی ": فاعلموا ان الله مولیکم " و قول خدای تعالی ": هی مولیکم، (" باین معنی اشعار نموده اند)، و قسطلانی

[صفحه ۳۳۶]

در حدیثی که در ص ۳۱۵ گذشت از قول بخاری و مسلم- در قول رسول خدا صلی الله علیه و آله " انا مولاه " گوید ": ای: ولی المیت (یعنی ولی مرده) اتولی عنه اموره- " از جانب او امور او را عهده دار خواهم بود، و سیوطی در تفسیر (جلالین) در قول خدای تعالی ": انت مولینا، " و قول خدای تعالی ": فاعلموا ان الله مولیکم " و قول خدای تعالی ": لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولینا (" همین معنی را ذکر نموده) بنابراین، این معین نیز از- اولی- جدائی نخواهد داشت، خاصه بمعنائی که صاحب رسالت خود را بدان توصیف فرموده بنابراین که آنرا اراده کرده باشد.

اما آنچه که در خصوص این مقام نظریه و عقیده ما است، بعد از فرو رفتن در اعماق لغت و مجموعه های ادبی و جامعه های عربی اینست که: حقیقت معنی مولی از میان معانی (متعدد) نیست مگر: اولی بالشیء، و این معنی جامع تمامی آن معانی است و در هر یک از آن معانی با نوعی از توجه ماخوذ است و لفظ مولی بر هیچیک از آن معانی اطلاق نشده مگر بمناسبت این معنی، بنابراین مقدمه:

۱- پروردگار سبحان اولی (سزاوارتر) است بخلق خود از هر غالب و قاهر، ما سوی را آفریده، بطوریکه حکمتش خواسته و تصرف میکند بمقتضای اراده خود.

۲- و عم از همه مردم محافظت فرزند برادرش و عطوفت باو اولی (سزاوارتر) است و او جایگزین پدر او است، که اولی (سزاوارتر) باو بوده.

۳- و ابن عم اولی (سزاوارتر) بیگانگی و پشتی بانی پسر عم خود است چه آندو دو شاخه های یک درختند.

۴- و فرزند اولی (سزاوارترین) خلق است باطاعت پدر و فروتنی در برابر او- خدای متعال فرماید ": و اخفض لهما جناح الذل من الرحمه."

۵- و فرزند خواهر، نیز اولی (سزاوارترین) خلق است بفروتنی و خضوع

[صفحه ۳۳۷]

نسبت به دائی خود که برادر مادرش بوده.

۶- و معتق (آزاد کننده) اولی (سزاوارتر) است به تفضل نسبت بکسی که آزاد کرده است از غیر خود.

۷- و معتق (آزاده شده) اولی (سزاوارتر) است باینکه احسان و نیکی کسی را که او را آزاد کرده منظور دارد و بوسیله فرمانبردن اوامر او و فروتنی در قبال او سپاسگذاری او را بنماید.

۸- و عبد (بنده مملوک) نیز اولی (سزاوارتر) است به تبعیت و اطاعت امر مولای خود از غیرش و این اطاعت امر مالک بر او واجب است و سعادت او منوط بان میباشد.

۹- و مالک اولی (سزاوارتر) است بسرپرستی و حفاظت بنده های مملوک خود و امور آنها و تصرف در آنان تا حدودیکه بحد ستم نرسد.

۱۰- و تابع اولی (سزاوارتر) است به یاری متبوع خود از کسی که تابع (پیرو) او نیست.

۱۱- و منعم علیه، اولی (سزاوارتر) است بسپاسگذاری منعم خود از غیرش.

۱۲- و شریک اولی (سزاوارتر) است برعایت حقوق شرکت و حفظ رفیق و شریکش تا باو زیانی نرسد.

۱۳- و حلیف (هم پیمان) امر او واضح است، چه او اولی (سزاوارتر) است بقیام بحفظ کسی که با او هم پیمان است و دفع هر ستمکاری از ساحت او.

۱۴- و همچنین است صاحب (رفیق)، او اولی (سزاوارتر) است بادای حق صحبت از غیرش.

۱۵- همانطور که- جار (همسایه) اولی (سزاوارتر) است برعایت حقوق همسایگانش از آنها که دور هستند.

[صفحه ۳۳۸]

۱۶- و مانند آنست- نزیل (وارد بر قومی)- او اولی (سزاوارتر) است بقدردانی و حقشناسی آنهائی که در میان آنها قرار گرفته و بدانها پناه برده و در پرتو آنها (از آنچه گریزان بوده) ایمن گردیده است.

۱۷- و صهر (داماد) اولی (سزاوارتر) است بمراعات حقوق کسیکه داماد او گردیده و بدینوسیله پشتی بانی یافته و در زندگی نیرومند گشته، در حدیث است که: سه کس دارای سمت پدری است، پدریکه تو را بوجود آورده، کسی که بتو زن داده، کسیکه بتو تعلیم داده.

۱۸- و بر آن قیاس کن، قریب (نزدیک) را، چه او اولی (سزاوارتر) است بامر نزدیکانش و دفاع از آنان و کوشش در راه مصالح آنان.

۱۹- و منعم، اولی (سزاوارتر) است بزیادتی مهر و صفا بر کسی که مورد انعام او واقع گشته و اینکه نیکی را نسبت باو تکرار نماید.

۲۰- و عقیده (وابسته) مانند حلیف (هم پیمان) است در اولویت برای یاری کردن آنکس که با او پیوند نموده (عهد بسته).

۲۱- و همانند آندو است محب و ۲۲- ناصر، چه هر یک از ایندو اولی (سزاوارتر) هستند بدفاع از کسی که او را دوست دارند یا یاری او را بعهده گرفته اند.

۲۳- و در مورد " ولی " و ۲۴- سید- و ۲۵- متصرف در امر- و ۲۶- متولی امر- بشرحی که قبلا داده شد از چگونگی حال آگاه شدید.

حال که وضعیت معانی مشروحه بالا و عدم تناسب آنها با مورد بحث روشن گشت، دیگر برای مولی باقی نمانده مگر یک معنی، و آن: اولی بالشیء است و این اولویت بحسب استعمال در هر یک از مواردش مختلف است، و بنابراین اشتراک در مولی، اشتراک معنوی است، و این اشتراک (معنوی) است از اشتراک لفظی اولی بهتر است، چه آنکه اشتراک لفظی مستلزم وضع های زیاد و نامعلوم است بنص ثابت که بنا باصل مسلم آنها وضعها منتفی است و شمس الدین ابن بطریق در " العمده"

[صفحه ۳۳۹]

ص ۵۶ در بعض از این نظریه بر ما پیشی گرفته و نامبرده یکی از اعلام طائفه است در قرن ششم و از کلمات تعدادی از علماء اهل سنت نیز در این زمینه قسمتی ریزش نموده آنجا که مناسبات بعضی از معانی مولی را ذکر نموده اند مانند آنچه ما ذکر کردیم.
و روایتی که مسلم باسناد خود در صحیح ص ۱۹۷ از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده ": لا یقل العبد لسیده مولای- " یعنی نباید بنده مملوک بمالک خود بگوید: مولای من، و در حدیث ابی معاویه این جمله را افزوده ": فان مولاکم الله، " یعنی: زیرا همانا مولای شما خدا است، و این روایت را تعدادی از پیشوایان حدیث در تالیفات خود با بررسی در طریق آورده اند، این روایت کاشف از اینست که معنای مقصود، که " اولی " است متبادر بذهن است وقتیکه بطور مطلق گفته شود از مولی بیان اینمطلب از بعضی ها در ضمن مطالبی که پیرامون مفاد حدیث (غدیر) ایراد میشود خواهد آمد.

قراین معینه متصله و منفصله

تا اینجا (با توضیحاتی که داده شد) اهل بحث و کاوش را گزیری نمانده و ناچار باید تسلیم باشند باینکه مولی بمعنای- اولی بالشیء- است و چنانچه ما از آنکه گفتیم تنزل کرده و بگوئیم: یکی از معانی مولی این معنی است، و آنرا مشترك لفظی بدانیم، (باز هم مقصود حاصل است) زیرا در حدیث مزبور (حدیث غدیر) قرینه های متصله و گاهی منفصله وجود دارد که با وجود این قرائن اراده

[صفحه ۳۴۰]

غیر این معنی از بین میرود- اینك بیان مطلب:
قرینه اولی- مقدمه حدیث است و آن، سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمود ": الست اولی بکم من انفسکم (" یعنی آیا من سزاوارتر نیستم بشما از خود شماها) یا سخنان دیگر آنجناب بالفاظ دیگر که همین معنی را میفهمانند، و متفرع فرمود بر این سخن خود این جمله را ": فمن کنت مولاه فعلی مولاه، " و این حدیث را بکیفیتی که بیان شد بسیاری از علماء فریقین- روایت نموده اند، و از حفاظ اهل سنت و پیشوایان آنان اینهاست:
۱- احمد بن حنبل- ۲- ابن ماجه- ۳- نسائی- ۴- شیبانی- ۵- ابو یعلی- ۶- طبری- ۷- ترمذی- ۸- طحاوی- ۹- ابن عقده- ۱۰- عنبری- ۱۱- ابو حاتم- ۱۲- طبرانی- ۱۳- قطیعی- ۱۴- ابن بطه- ۱۵- دار قطنی- ۱۶- ذهبی- ۱۷- حاکم- ۱۸- ثعلبی- ۱۹- ابو نعیم- ۲۰- ابن السمان- ۲۱- بیهقی- ۲۲- خطیب- ۲۳- سجستانی- ۲۴- ابن المغازلی- ۲۵- حسکانی- ۲۶- عاصمی- ۲۷- خلعی- ۲۸- سمعانی- ۲۹- خوارزمی- ۳۰- بیضاوی- ۳۱- ملا- ۳۲- ابن عساکر- ۳۳- ابو موسی- ۳۴- ابو الفرج- ۳۵- ابن اثیر- ۳۶- ضیاء الدین- ۳۷- قزاوغلی- ۳۸- گنجی- ۳۹- تفتازانی- ۴۰- محب الدین- ۴۱- وصابی- ۴۲- حموینی- ۴۳- ایجی- ۴۴- ولی الدین- ۴۵- زرندی- ۴۶- ابن کثیر، ۴۷- شریف- ۴۸- شهاب الدین- ۴۹- جزری- ۵۰- مقریزی- ۵۱- ابن الصباغ- ۵۲- هیثمی- ۵۳- میبدی- ۵۴- ابن حجر ۵۵- اصیل الدین- ۵۶- سمهودی- ۵۷- کمال الدین- ۵۸- بدخشی- ۵۹- شیخانی- ۶۰- سیوطی- ۶۱- حلبی- ۶۲- ابن باکثیر- ۶۳- سهارنپوری- ۶۴- ابن حجر مکی.
در بیان طرق حدیث از صحابه و تابعین بطور وضوح موارد ذکر مقدمه حدیث غدیر را با تعیین اجزاء کتب این دسته از علماء اعلام و صفحات آنها سابقا بیان نمودیم، و گروه دیگری نیز از راویان این مقدمه هستند که عده آنها در

[صفحه ۳۴۱]

خور توجه است و ما در اینجا با ذکر (مجدد) آنها اطاله سخن نمیدهیم، مضافا بر آنها تعداد بی شماری از علماء شیعه را نیز در نظر بگیرید که این حدیث را روایت نموده اند.

بنابراین، مقدمه (سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله) از جمله واردات صحیح و ثابت است و بطوریکه تعداد بسیار از اعلام نامبرده تصریح نموده اند چاره و مفری جز اعتراف بان نیست.

بنابراین مطلب، اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از معنائی که در مقدمه سخن خود " الست اولی بکم من انفسکم ".. بدان تصریح فرموده معنای دیگری را اراده فرموده بود، فرمایش آنجناب بصورت کلامی در میامد که رشته ارتباط آن گسیخته باشد و قسمتی از آن با قسمت دیگر بی ارتباط باشد (و ما پیغمبر بزرگوار را بزرگتر میدانیم از هر لغزش و سخن نارسائی) و در اینصورت سخن آنحضرت از مرز بلاغت جدا میبود در حالیکه آنجناب افصح بلغا و بلیغ ترین کسانی است که بزبان عربی دهن گشوده است، پس جز از اذعان و اعتراف بارتباط اجزاء کلام آن حضرت با متحد دانستن معنی در مقدمه و ذی المقدمه راهی نیست و حق هم در هر کلامیکه از وحی الهی سرچشمه گرفته جز آن نیست.

و مزید بر توضیح و بیان مطلب برای شما (خواننده گرامی) شرحی است که در تذکره سبط ابن جوزی در ص ۲۰ مذکور است، نامبرده بعد از تعداده ده معنی برای مولی و تصریح باینکه معنای دهم مولی (اولی) است، چنین گوید: و مراد از (مولی) در حدیث (غدیر) طاعت مخصوص است، پس معنای دهم (که: اولی است) متعین است و معنای حدیث چنین میشود: هر کس من اولی باو هستم که از خودش، پس علی علیه السلام اولی باو است، و حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب خود

[صفحه ۳۴۲]

مسمی به " مرج البحرین " تصریح باین نموده، چه او اینحدیث را باسناد خود به استادانش روایت نموده و در روایت مزبور چنین گفته: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود ": من کنت ولیه و اولی به من نفسه، فعلی ولیه" یعنی هر کس، من ولی اویم و اولی (سزاوارتر) باو هستم از خودش، پس علی علیه السلام ولی او است. پس دانسته شد که تمام معانی بازگشت بمعنای دهم (اولی بالشیء) دارد. و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ": الست اولی بالمومنین من انفسهم" نیز دلالت بر همین معنی دارد، و این (حدیث) نص صریح است در اثبات امامت او (علی علیه السلام) و پذیرش طاعت او... اه-

و ابن طلحه شافعی در " مطالب السول " ص ۱۶ تصریح نموده است که طایفه (از علماء حدیث) لفظ (مولی) را در حدیث (غدیر) حمل بر (اولی) نموده اند، و نظیر این جمله ها (از اعترافات علماء) قریبا نیز در محل خود ان شاء الله بنظر شما خواهد رسید.

قرینه دوم- دنباله حدیث است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ": اللهم وال من والاه. و عاد من عاداه " در جمله از طرق حدیث بر فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله این جمله ها نیز افزوده شده ": و انصر من نصره و اخذل من خذله " یا جمله هائی که متضمن همین معانی است، و با ذکر گروه های راویان که قبلا ذکر نمودیم دیگر موجبی برای تطویل باعاده ذکر آنها نیست، و ضمن کلمات رسیده پیرامون سند حدیث در صفحات ۲۴۳- ۲۱۴ بر شما (خواننده عزیز) گذشت اینکه صحیح دانستن عده بسیاری از علماء، حدیث (غدیر) را مبتنی بر مبنای مجموع حدیث است با دنباله آن " اللهم وال من والاه "... و با این کیفیت برای اهل تحقیق و بحث امکان خواهد داشت که ذیل حدیث مزبور را قرینه مدعی بداند بدلایل و وجوهیکه جز با معنای اولویت اولویتی که ملازم با سمت امامت باشد ملتئم نخواهد بود.

وجوه و دلائل مزبور: اول: در آن زمان که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

[صفحه ۳۴۳]

نسبت بموهبت خدای سبحانه بوصی او دائر باحراز مقام شامخ ریاست عامه بر تمامی امت اسلامی و امامت مطلقه او بعد از خودش قیام و این امر مهم را اعلام فرمود آن جناب بر حسب اوضاع و احوال بالطبع میدانست که تمامیت این امر نیازمند بهواداران بسیار و یاران با اقتدار است تا بدانوسیله متصدیان امور ولایات و عمال در قبال این امر گردن نهند، از طرفی آنحضرت مطلع بود که در میان آن گروه کسانی هستند که بر علی علیه السلام رشک میبرند چنانکه در قرآن بدان اشعار شده و نیز اشخاصی هستند که با آن جناب کین میورزند و در دسته اهل نفاق افرادی هستند که بر مبنای خونهای جاهلیت دشمنی با او را در دلهای خود نگاهداشته اند و بعد از آن جناب بر مبنای حرص و آز آنها که فکر سروری و ریاست و افزایش بهره های مادی در مغز خود می پرورانند حوادث ناگواری رخ خواهد داد و جنب و جوشهائی بکار خواهد افتاد، و علی علیه السلام هم بحکم حق خواهی و عدالت آرزوها و اطماع آنها را اجابت نخواهد کرد و آنها را جهت بی تجربگی و بی کفایتی لایق و سزاوار مقامهائیکه چشم طمع بدان دوخته اند نخواهد دانست، ناچار آنها هم بر سر مخالفت و رزمجوئی با او رفته و اوضاع را آشفته خواهند نمود، کما اینکه بطور اجمال پیش گوئی و اخبار فرمود با این جمله از فرمایش خود ": ان تومروا علیا و لا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا " و در لفظ (روایت) دیگر چنین فرمود ": ان تستخلفوا علیا و ما اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا " یعنی اگر علی را بفرماندهی- خلافت- بپذیرید در حالتیکه نمی بینم که این کار را بکنید، خواهید یافت او را راهنمائی با بصیرت و مطلع (به ص ۳۶ و ۳۷ ج ۱ مراجعه نمائید) در نتیجه توجه باین کیفیات و امور، آن جناب (بعد از ابلاغ ولایت علی علیه السلام) شروع فرمود بدعا کردن بانها که پیرو

[صفحه ۳۴۴]

و دوست و یاور اویند و نفرین بانها که بر سر دشمنی و اعراضی از اویند تا بدینوسیله امر خلافت برای او تمامیت یابد و مردم بدانند که پیروی و دوستی علی علیه السلام موجب بهره مندی از موالات خدای سبحان و دشمنی و اعراض از علی علیه السلام موجب خشم و سخط پروردگار است، تا بدین وسیله بسوی حق و اهل حق بگرایند، و چنین دعائی آنهم بلفظ عمومی نخواهد بود مگر درباره کسیکه شان و مقامی چنین دادا باشد و لذا افراد اهل ایمان که خدای متعال دوستی متقابل را بر آنها واجب فرموده، نظیر این سخن و دعاء درباره آنها نقل نشده چه آنکه منافرت و بی مهریهائی که در آنها یافت میشود جزئیاتی است که باین پایه از اهمیت نمیرسد این چنین دعائی درباره کسی خواهد بود که در امر دین در حکم ستون و پایه باشد و در اسلام شخصیت و مقام او نمایان باشد و بر امت اسلامی امامت و سروری داشته باشد که ضعف و عدم پیشرفت او در آنمقام باعث ناتوانی حق و گسیختن رشته اسلام گردد.

دوم- سیاق این دعاء است " اللهم وال من والاه "... از حیث افاده عمومیت افرادی که از کلمه من فهمیده میشود و عمومیت زمانی و حالی که از حذف متعلق معلوم میگردد دلالت بر عصمت امام علیه السلام دارد، زیرا از جمله مزبور استفاده میشود که موالات و یاری او و احتراز از دشمنی و اعراض از او بر هر کس و در هر زمان و در هر حال واجب است، و این معنی مستلزم اینست که آنحضرت در تمام احوال و ازمان موصوف بعصمت و مصون از معصیت باشد، و جز حق هیچگاه سخنی نگوید و جز بحق کاری از او سر نزند و جز با حق نباشد زیرا اگر در معرض ارتکاب خلافی و معصیتی قرار گیرد لازم است که بر او اعتراض شود و بخاطر

عمل ناروایش مورد عداوت قرار گیرد و از او اعراض شود، پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت بهیچیک از شون و زمانهای او استثنائی در فرمایش خود نیاورده، ما خواهیم دانست که آنجناب (علی علیه السلام) در هیچ زمان و در هیچ حال فاقد عصمت و عدالت و حق خواهی نبوده، و کسی که دارای چنین مقامی باشد واجب است که امام بر خلق باشد، چه امامت کسیکه ما دون او باشد بر او طبق موازین استدلالی که در محل خود بیان شده قبیح

[صفحه ۳۴۵]

و ناروا خواهد بود، پس چون او امام است ناچار اولی (سزاوارترین) مردم است به آنها از خودشان.

سوم- مناسب ترین مقصود رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این دعا که سخنان خود را با آن پایان داده (و ناچار جمله های دعا مرتبط با جمله های قبل از آن است) اینست که آنجناب در مقام بیان تکلیف بر حاضرین بوده که عبارت باشد از وجوب طاعت (فرمانبرداری امت در قبال علی علیه السلام) و وجوب موالات که در نتیجه ترغیب مردم است در آن دعا به فرمانبرداری و گردن نهادن در قبال او و تهدید است از تمرد و سرپیچی از اوامر او، و این معنی فقط در صورتی است که مولی نازل منزله اولی باشد بخلاف اینکه بگوئیم مراد پیغمبر صلی الله علیه و آله از (مولی) محب و ناصر بوده که در این صورت از سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله جز این بدست نمی آمد که: علی علیه السلام محب و دوستدار کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دوست بدارد یا یار و مددکار کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله یار او باشد، و در اینصورت مناسب این بود که دعا اختصاص باو (علی علیه السلام) داشته باشد در موقعیکه او قیام بمحبت یا نصرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بنماید، نه اینکه شامل عامه ملت شود اگر قیام و اقدام بموالات او نمایند و نفرین بعامه آنان باشد اگر قیام بدشمنی با او بنمایند، مگر اینکه (فرض نمائیم) غرض آنجناب تاکید موجبات پیوستگی مراسم دوستانه بین او و امت بوده وقتیکه دانستند او (علی علیه السلام) دوست میدارد و یاری میکند هر فردی از آنها را در هر حال و در هر زمان کما اینکه آنجناب چنین است و در این صورت و در نتیجه پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را از خود خلیفه قرار میدهد تا وظیفه محبت و نصرت را انجام دهد و با این تعیین برای امت وسیله نجات از هر مهلکه و خلاص از هر ترس و احتفاظ از هر پستی فراهم گردد چنانکه بین سلاطین و رعایا و امراء و ماموران ترتیب بدان جاریست.

چون محبت و نصرت در وجود نازنین پیغمبر صلی الله علیه و آله بر این مبنا و صفت است ناچار در آنکسی هم که قدم بجای قدم آنجناب میگذارد باید بر همین منوال و خصوصیت باشد و الا سیاق کلام مختل و ارتباط سخن گسیخته میشود، در نتیجه با

[صفحه ۳۴۶]

این تقریب و توضیح پس از مماشات با آنها که مولی را بمعنای محب و ناصر گرفته اند باز معنی مولی با معنای امامت یکی است و همان مفاد اولی را میرساند. و برای حدیث (غدیر) از حفاظ علماء در طرف گوناگون الفاظ و کلماتی است که متصل بحدیث مزبور روایت شده که جز با معنائی که مقصود ما است از کلمه مولی سازش و التیام ندارد.

قرینه سوم- قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است باین شرح: ای گروه مردم چه امری شهادت میدهید؟ مردم گفتند: شهادت میدهیم بیگانگی خدا، فرمود بعد از آن بچه؟ گفتند: باینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است، فرمود: ولی شما کیست؟ گفتند: خدا و رسولش مولای مایند، سپس بازوی علی علیه السلام را گرفت و او را بپا داشت و فرمود: هر کس، خدا و

رسول او مولای او است، این مولای او است.. تا آخر حدیث.
این جمله ها در حدیثی که از روایت جریر رسیده مذکور است، و لفظ روایت رسیده از خود امیرالمومنین علیه السلام و روایت زید بن ارقم و عامر بن لیلی نیز قریب باین مضمون است، و در لفظ حذیفه بن اسید بسند صحیح چنین مذکور است: آیا شما نیستید که شهادت میدهید بیگانگی خدا و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است؟ تا آنجا که راوی گوید: گفتند بلی، باین شهادت میدهیم، فرمود: خداوندا گواه باش، سپس فرمود: ای مردم، همانا خدا مولای من است، و من مولای مومنین هستم، و اولی (سزاوارتر) هستم بانها از خودشان، پس هر کس که من مولای او هستم، این (یعنی علی علیه السلام) مولای او است.
بنابراین، واقع شدن ولایت در سیاق شهادت بتوحید و رسالت و ردیف نمودن آن در دنبال مولویت مطلقه خدای سبحان و رسول او بعد از او، (این ترتیب و نظام در انشاء سخن) ممکن نیست مگر اینکه اراده شود از آن معنی ولایت و امامتی که ملازم با اولویت بخود خلق از خود آنان باشد.

[صفحه ۳۴۷]

قرینه چهارم- این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله است در دنباله لفظ حدیث ": الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولایه لعلی بن ابی طالب، " و در لفظ شیخ الاسلام حموینی ": الله اکبر تمام نبوتی و تمام دین الله بولایه علی بعدی " آیا شما (خواننده گرامی) چه معنائی را در دریف رسالت در نظر میگیرید؟ که بسبب آن دین تکمیل شود و نعمت تمام شود و خدا بدان خشنود گردد؟ غیر از امامتی که تمامیت امر رسالت و تکمیل نشر آن و استحکام پایه های آن بسته بان است؟ بنابراین کسی که این وظیفه مقدس و مهم را بر عهده دارد (بالطبع) اولی (سزاوارترین) مردم است بانها از خودشان.
قرینه پنجم- این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله است قبل از بیان ولایت: گوئی که من خوانده شده ام و دعوت الهی را (برای انتقال بسرای دیگر) اجابت نموده ام،- یا- نزدیک است که خوانده شوم و اجابت نمایم،- یا- آگاه باشید، همانا نزدیک است که من از شما جدا شوم- یا- نزدیک است که فرستاده پروردگارم بیاید و من اجابت نمایم و این کلمات از روایات حفاظ حدیث مکرر نقل شده است. از این سخن این حقیقت معلوم میشود که از وظایف تبلیغی آنجناب موضوع مهمی باقی است که خوف دارد از اینکه مرگش در رسد و آن را اعلام نفرموده باشد، و اگر قیام بان امر نکند امر رسالت ناتمام خواهد ماند، و آنحضرت بعد از آن کلمات و اشعار باهمیت، امری را غیر از ولایت امیرالمومنین علیه السلام و ولایت عترت طاهره که او سر حلقه آنان است، بیان و اعلام نفرمود، بطوریکه در نقل

[صفحه ۳۴۸]

مسلم مصرح است، با این کیفیت، آیا جایز است که آن امر مهم منطبق با این ولایت، جز معنای امامت که مورد تصریح کتب صحاح است، معنای دیگری باشد؟ و آیا دارای این مقام جز اینست که اولی (سزاوارتر) بمردم از خود آنها باشد؟
قرینه ششم- سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است بعد از بیان ولایت علی علیه السلام: تهنیت دهید مرا، تهنیت دهید مرا، همانا خداوند متعال مخصوص گردانید مرا به نبوت و اهل بیت مرا بامامت، چنانکه در ص ۱۸۴ گذشت. بنابراین صریح عبادت مزبور همان امامت مخصوص باهل بیت است که سرور و سر حلقه آنها امیر المومنین علیه السلام است، و آنجناب در این موقع منظور (مستقیم) رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

گذشته از این، خود همین تهنیت و بیعت و دست دادن و گرد آمدن برای انجام این مراسم و ادامه پیوسته این مراسم تا سه روز- بطوریکه- در صفحات ۱۹۶- ۱۷۷ مذکور شد، جز با معنای خلافت و اولویت با معنای دیگری سازش و مناسبت ندارد و بهمین جهت است که می بینید، شیخین: ابوبکر و عمر با امیرالمومنین علیه السلام روبرو شدند و او را بولایت تهنیت گفتند، و در این جریان بیان معنای مولی شده، همان- مولی- که در فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، در اینصورت کسیکه این خلعت را پوشیده، نیست مگر اولی (سزاوارترین) مردم بانها از خود آنها.

قرینه هفتم، فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است بعد از بیان ولایت ": فلیبلغ الشاهد الغایب " یعنی آنها که حضور دارند مراتب را بغایبین ابلاغ نمایند: چنانکه در صفحات ۶۹ جلد ۱ و ص ۳ و ۶۳ همین مجلد گذشت.

آیا این گونه تاکید پیغمبر صلی الله علیه و آله دایر باینکه حاضرین بغایبین ابلاغ نمایند گمان میکنید نسبت بموالات و محبت و نصرت بوده که بموجب کتاب و سنت هر فردی آنرا میدانسته که بایستی در میان افراد مسلمین برقرار باشد؟ گمان ندارم هیچ کوته نظر و ضعیف الرای چنین گمانی بنماید و در برابر این همه تشریفات و اهتمام و تاکید موضوع مورد نظر پیغمبر اسلام را یک امر ساده و عمومی تصور کند

[صفحه ۳۴۹]

و بدون شک و تردید شما (خواننده فکور) تشخیص خواهید داد که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از این امر موکد نبوده است مگر موضوع مهمی که تا آنهنگام فرصت ابلاغ آن نبوده و طوائف و قبایل مختلفه که در آنمجمع حضور نداشته اند اطلاعی از آن نداشته اند، و این امر مهم نیست مگر همان امامت که کمال دین و تمام نعمت و خشنودی پروردگار بسته بان میباشد و گروهی که حضور داشتند از سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله جز این امر مهم چیز دیگری درک و فهم نکرده اند و رسول گرامی صلی الله علیه و آله لفظ دیگری که در آن مجمع بزرگ در خور تبلیغ باشد بر لفظ (مولی) اختیار نفرمود و با اینهمه اهمیت که بنحوه تبلیغ خود داد از معانی مولی- جز اولی اراده نفرموده است-

قرینه هشتم- قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است بعد از بیان ولایت- در لفظ ابی سعید و جابر (مذکوردر ص ۸۵ جلد ۱ و ۱۲۲- ۱۱۸ و ۱۲۵ همین مجلد): الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولایه لعلی من بعدی- یعنی: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله (از فرط سرور و اعجاب) بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار برسالت خود و ولایت علی علیه السلام بعد از خود، تکبیر فرمود: و در لفظ وهب مذکور در ص ۱۱۰ جلد ۱ ": انه ولیکم بعدی " است و در لفظ علی که در ص ۱۲ همین مجلد (در مناشده آنحضرت در ایام عثمان): ولی هر مومن است بعد از من، آمده.

و بهمین مضمون است روایتی که ترمذی و احمد و حاکم و نسائی و ابن ابی شیبه و طبری و بسیاری دیگر از حفاظ بطرق صحیحه از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند: همانا علی از من است و من از اویم، و او ولی هر مومن است بعد از من، و در روایت دیگر: و او ولی شما است بعد از من.

و همچنین روایتی که ابو نعیم در جلد ۱ " حلیه الاولیاء " ص ۸۶ آورده و افراد دیگر (از علماء حدیث) باسناد صحیح روایت کرده اند از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله: هر کس که او را خشنود میسازد که زندگی او همانند زندگی من و مرگ

[صفحه ۳۵۰]

او همانند مرگ من باشد و در بهشت عدن که پروردگارم نهال آنرا نشانده مسکن گیرد، پس دوست بدارد علی را بعد از من و تبعیت نماید بر ائمه بعد از من، زیرا آنها عترت منند و از سرشت من آفریده شده اند.. تا آخر حدیث و همچنین روایتی که ابو نعیم در جلد ۱ " حلیه " ص ۸۶ باسناد صحیح که رجال آن مورد وثوق و اعتمادند، از حذیفه و زید و ابن عباس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: هر کس او را خوشحال میسازد که زندگی و مرگ او چون من باشد و بدانه جوهر از یاقوت تمسک جوید که خداوند آنرا بدست خود آفرید و سپس فرمود بان: بوجود آی. آنهم موجود شد، پس دوست بدارد (پیروی کند) علی علیه السلام را بعد از من.

این بیانات و تعبیرها بما علم یقین میدهد که ولایت ثابته برای امیرالمومنین علیه السلام مرتبه ایست معادل با مرتبه صاحب رسالت با حفظ تفاوت بین دو مرتبه از حیث تقدم زمانی و اولویت، خواه از لفظ (بعد از من) بعدیت از حیث زمان باشد یا رتبه، پس امکان ندارد که از کلمه مولی اراده شود مگر اولویت بر خلق در تمام شوونشان زیرا در اراده معنی نصرت و محبت از مولی باین قید، سیاق حدیث واژگون میشود و بجای اینکه حاکی از فخر و مباهات باشد، یکنوع منقصتی بشمار خواهد آمد بطوریکه پوشیده نیست!

قرینه نهم، قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است بعد از ابلاغ ولایت ": اللهم انت شهید علیهم انی قد بلغت و نصحت " یعنی: بار خدایا تو بر اینها گواهی که من ابلاغ نمودم و خیر و صلاح آنها را بایشان گفتم، گواه گرفتن بر امت بابلاغ و نصیحت مستلزم اینست که موضوع تبلیغ پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنروز امر جدیدی باشد که قبل از آنروز آن امر را ابلاغ نفرموده بوده، مضافا بر اینکه در بقیه معانی عمومی مولی بین افراد مسلمین از قبیل دوستی و یاری- نیازی برای گواه گرفتن بر امت درباره علی بخصوص در خور تصور نیست مگر بر مبنی و حدی که بیان نمودیم.

[صفحه ۳۵۱]

قرینه دهم- سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است قبل از بیان حدیث (بطوریکه در صفحات ۱۱ و ۶۰ گذشت) که فرموده: همانا خداوند امر مامور ابلاغ امری نموده که بسبب آن سینه من تنگ شد و گمان نمودم که مردم مرا تکذیب میکنند خداوند مرا تهدید فرمود که اگر آن امر را ابلاغ نکنم مرا عذاب فرماید.

و این فرمایش نبوی در ص ۱۰۰ باین لفظ ذکر شده ": ان الله بعثنی برساله فضقت بها ذرعا و عرفت ان الناس مکذبی فاوعدنی لابلغن او لیعذبنی، (" مفاد آن با جمله که قبلا ذکر و ترجمه شد یکی است)،

و در ص ۱۳ همین مجلد مفاد فرمایش آنجناب چنین مذکور است: و من در ابلاغ این امر از ترس طعن و نکوهش اهل نفاق و تکذیب آنها بخدای خود مراجعه نمودم، خدای مرا تهدید فرمود که یا این امر را تبلیغ کنم یا مرا عذاب فرماید: و در ص ۹۸ جلد ۱ (مفاد خبر ابن عباس) چنین مذکور است: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله مامور شد که علی بن ابی طالب علیه السلام را در مقام خود برقرار فرماید، پیغمبر صلی الله علیه و آله روانه مکه شد و فرمود: دیدم که مردم بعهد کفر و زمان جاهلیت نزدیکند. چنانچه این امر را در حق علی انجام دهم، خواهند گفت که چون علی پسر عم او بود (از روی علاقه شخصی) این مقام را باو داد پس آنحضرت بمکه رفت و حجه الوداع را بجا آورد و مراجعت فرمود تا بغدیر خم رسید... تا آخر حدیث. و در ص ۹۶ همین مجلد (مفادا) چنین مذکور است: همانا خداوند امر فرمود محمد صلی الله علیه و آله را که علی علیه السلام را بمردم نشان دهد و آنان را بولایت او خبر دهد پیغمبر صلی الله علیه و آله اندیشه فرمود از اینکه بگویند او از پسر عم خود پشتی بانی فرموده: و در این اقدام بر او طعن و ملامت نمایند... تا آخر حدیث، و در ص ۹۳ همین مجلد (مفادا)- چنین مذکور است: چون خداوند امر فرمود رسول خود

را که علی علیه السلام را بپا دارد و آنچه را که فرمود، درباره او بگوید عرض کرد

[صفحه ۳۵۲]

پرورگارا همانا قوم من بجاهلیت قریب العهدند (در نسخه ها چنین مذکور است) سپس بانجام حج خود رفت، و چون مراجعت کرد در غدیرخم فرود آمد.. تا آخر حدیث. و در صفحه ۹۵ مذکور است: زمانیکه جبرئیل امر ولایت را آورد، عرصه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله تنگ شد و فرمود: قوم من قریب العهد بجاهلیت میباشند، در این موقع آیه (یا ایها الرسول... (نازل گردید.
مجموع این امور حاکی و مشعر از خبر بزرگ و مهمی است که (پیغمبر صلی الله علیه و آله) در بیان و ابلاغ آن از انگیزش اهل نفاق و تکذیب آنها میترسید، پس آنچه را که از آن حذر میفرمود و موجب آن میشد که گفته شود: نسبت بابن عم خود بر مبنای علاقه و دوستی اقدام نموده، میبایستی امری باشد که بامیرالمومنین علیه السلام اختصاص داشته باشد، نه یک امر عادی که همه مسلمین در آن شرکت دارند، از قبیل نصرت و محبت، و این امر نیست مگر اولویت بامر و معانی دیگری که جاری مجرای اولویت باشد.
قرینه یازدهم- در اسنادهای بسیار زیاد، از موضوع روز غدیر بلفظ- نصب- تعبیر شده.
در ص ۱۰۵ جلد ۱ از قول عمر بن خطاب ذکر شد که: (نصب رسول الله علیا علما) رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را بطور نمایان منصوب داشت و فرمود:...، و در ص ۱۱ جلد ۱ (در مناشده علی علیه السلام در عهد خلافت عثمان) مذکور شد ": فامر الله نبیه.... و ان ینصبنی للناس بغدیر خم " و مامور گشت (پیغمبر صلی الله علیه و آله) که مرا در غدیر خم برای مردم بولایت منصوب فرماید.. و در گفتار دیگر آنجناب در روایت عاصمی (بطوریکه خواهد آمد "): نصبنی علما، " و در ص ۶۴ همین مجلد است از امام حسن- سبط- علیه السلام ": اتعلمون ان رسول الله نصبه یوم غدیر خم: " یعنی: آیا آگاهید که رسول خدا صلی الله علیه و آله نصب فرمود او (علی علیه السلام) را

[صفحه ۳۵۳]

در روز غدیر خم؟ و در ص ۶۷ از عبد الله بن جعفر ": و نبینا قد نصب لامته افضل الناس و اولیهم و خیرهم بغدیرخم، " یعنی: و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بتحقیق نصب فرمود برای امتش برترین مردم و سزاوارترین آنها و بهترین آنها را در غدیرخم.. و در ص ۷۸ از قیس بن سعد ": نصبه رسول الله بغدیر خم، " یعنی: نصب فرمود او را رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیرخم، ذکر شده.
و در ص ۹۶ از ابن عباس و جابر: امر الله محمدا ان ینصب علیا للناس فیخبرهم بولایته. یعنی: امر فرمود خدا، محمد صلی الله علیه و آله را که نصب نماید علی علیه السلام را برای مردم، و خبر دهد آنها را بولایت او. و در ص ۱۱۶ از ابی سعید خدری ": لما نصب رسول الله علیا یوم غدیرخم فنادی له بالولایه. " یعنی: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله نصب فرمود علی را در روز غدیر خم، پس ولایت او را اعلام داشت، ثبت گردیده.
این لفظ (نصب) ما را آگاه میسازد بایجاد مرتبه برای امام علیه السلام در آنروز (غدیرخم) که قبل از آنروز چنین مرتبه برای آنجناب شناخته نشده، و این مرتبه غیر از محبت و نصرت است که نزد همه معلوم بوده و برای هر فردی از افراد مسلمین ثابت بوده، و استفاده معنای خاص (اولویت) از کلمه نصب بر مبنای شایع بودن استعمال آن در برقراری حکومتها و تثبیت ولایات قابل تردید

نیست چه، (مثلا) گفته میشود: پادشاه، زید را بر فلان منطقه و ولایت بعنوان والی نصب کرد، و در چنین موردی (از کلمه نصب) نمیتوان احتمال داد که: او را بعنوان رعیت بودن یا محب، یا ناصر، یا محبوب، یا منصور نصب نمود- همانند و مساوی با آنمعنی که بافراد مجتمع که زیر سیطره و امر آن پادشاهند شامل است.

مضافا بر اینکه این لفظ (نصب) در طرق متعدده حدیث مقرون بلفظ ولایت ذکر شده و یا در دنبال آن تصریح شده که: نصب او برای مردم- یا- برای امت صورت گرفته، و با این خصوصیات خواهید دانست که مرتبه ثابت شده برای او همان حاکمیت مطلقه است، بر همه امت، و این همان معنای امامت است که ملازم با اولویتی است که مدعی و معتقد ما است در معنی مولی، و این معنی از لفظ

[صفحه ۳۵۴]

دیگر ابن عباس که در ص ۹۸ ج ۱ و ص ۹۳ همین مجلد گذشت استفاده میشود آنجا که گوید: چونکه به پیغمبر صلی الله علیه و آله امر شد علی علیه السلام را برقرار نماید در مقامیکه خود در آن قائم است.

و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که در ص ۱۲ ج ۱ گذشت باین معنی که مراد ما است تصریح دارد که: خدای عز و جل امر کرده که امام و پیشوای شما را منصوب نمایم، و آنکه را که بعد از من وصی من و خلیفه من است و آنکسی را که خدای عز و جل در کتاب خود طاعت او را واجب فرموده و طاعت او را همدوش طاعت من ساخته و شما را امر بولایت او فرموده. و سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله که در ص ۹۰ گذشت که: همانا خداوند بتحقیق نصب فرموده است او (علی علیه السلام) را برای شما ولی و امام و واجب ساخته طاعت او را بر هر کس، حکم او نافذ و سخن او مطاع است.

قرینه دوازدهم- سخنی است که از قول ابن عباس بعد از ذکر حدیث در صفحه ۹۹ جلد ۱ و صفحه ۹۴ همین مجلد گذشت": فوجبت فی رقاب القوم (" در لفظ روایتی ") و فی اعناق القوم (" در لفظ روایت دیگر) یعنی: پس سوگند بخدا واجب شد (ولایت علی) در گردنهای این گروه.

این سخن (ابن عباس) معنای تازه ایرا میرساند که از حدیث استفاده شده غیر از آنچه قبل از آن مسلمین میشناختند و در نظر هر فرد از آنها ثابت بود، و ابن عباس این امر را با سوگند مورد تاکید قرار داده.

و آن معنای بزرگ و مهمی است که ایفای آن بر ذمه ها واجب و بر گردنها لازم است معنائی که با اقرار برسالت همدوش است و امام علیه السلام در آن با دیگری برابر نیست و آن نیست مگر خلافتی که (علی علیه السلام) از بین مجتمع اسلامی بدان ممتاز گشته و معنی اولویت از آن منفکک نخواهد بود.

قرینه سیزدهم- روایتی است که شیخ الاسلام حموینی در " فراید السمطین " از ابی هریره آورده که گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع مراجعت

[صفحه ۳۵۵]

فرمود این آیه نازل شد ": یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک "...و چون (آنحضرت) استماع نمود قول خدای تعالی را ": و الله یعصمک من الناس " قلب او آرامش یافت تا اینکه بعد از ذکر حدیث گوید ": و هذه آخر فریضه اوجب الله عباده " یعنی و این آخرین امر واجبی بود که خداوند بندگان خود را بدان ملزم فرمود، پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله تبلیغ فرمود (این آیه)

نازل شد ": الیوم اکملت لکم دینکم "... تا آخر آیه.

این لفظ ما را آگاه میسازد که رسول خدا صلی الله علیه در این کلمه پرده برداشته از فریضه ای که قبل از آن سابقه تبلیغ نداشته، و روا نیست که این معنی محبت و نصرت باشد، زیرا محبت و نصرت چه با بیان کتاب و چه سنت از روزگاری پیش معروف و مقرر بوده. پس باقی نماند مگر معنای امامت که امر بدان تاخیر یافت تا تشویش و شدت (عصبیتها و خودسریها) زبون و زدوده شود و نفوس مسلمین آماده پذیرش و تسلیم در قبال وحی الهی گردد، تا از چنین امر مهم و بزرگی نفوس سرکش نرمند و این چنین امر با معنای اولی سازش دارد.

قرینه چهاردم- در صفحات ۶۳ و ۷۳ ج ۱ بیان شد، در حدیث زید بن ارقم بطرق بسیارش که: داماد او از او درباره حدیث غدیر خم سوال نمود، زید بن ارقم باو گفت: شما اهل عراق، در شما هست آنچه هست (از سخن چینی و نفاق) دامادش باو گفت: با کی بر تو نخواهد بود، از من ایمن هستی. زید گفت: بلی، ما در جحفه بودیم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله (از جایگاه خود) بیرون آمد... تا پایان حدیث.

و در صفحه ۵۳ ج ۱ گذشت از عبد الله بن العلا که بزهری پس از آنکه او داستان غدیر را حدیث نمود، گفت: در شام این حدیث را بازگو منما، و در ص ۱۸۳ همین مجلد از سعید بن مسیب برای شما نقل نمودم که گفت: بسعد بن ابی وقاص

[صفحه ۳۵۶]

گفتم: میخواهم راجع بموضوعی از تو سوال کنم ولی پرهیز میکنم. گفت آنچه میخواهی سوال کن من پسر عموی توام.

ظاهر از این کلمات اینست که در بین مردم برای حدیث (غدیر) معنائی متبادر بوده که روایت کننده آن ترس داشته از بیان آن که مبادا در اثر تولید عداوت نسبت به وصی (پیغمبر صلی الله علیه و آله) در عراق و در شام باو بدی و آسیبی برسد. و بهمین علت زید بن ارقم از داماد عراقی خود پرهیز کرد زیرا او از آنچه از دو روئی و ضدیت در میان عراقیین از آنروز پیدا شده بود آگاه بود و لذا سر خود را فاش نمیکرد تا (طرف) باو اطمینان و ایمنی داد، آنگاه داستان را برای او بیان نمود. با این کیفیت دیگر نمیتوان فرض نمود که معنای حدیث (مولی) همان معنای مبتذل و شایع در هر مسلمی باشد، و بلکه معنای حدیث امری است که فقط بقامت امام (علی علیه السلام) راست میاید که بدانسبب بر ما سوای خود برتری مییابد، و آن معنای خلافت است که با اولویت که مراد ما است یکسان و متحد است.

قرینه پانزدهم- احتجاج امیرالمومنین علیه السلام است بحدیث (غدیرخم) در روز رحبه بعد از آنکه خلافت باو منتهی گشت بمنظور رد بر کسیکه در خلافت با او معارضه و منازعه مینمود، چنانکه در صفحه ۲۹۶ همین مجلد گذشت، و خموشی و بلا جواب شدن آن گروه پس از آنکه (گواهان) شهادت دادند، آیا اگر معنای مولی (در حدیث غدیر) فرض شود که حب و نصرت بوده و ملازمه با اولویت بر خلق نداشته، چه برهان و دلیلی در قبالل منازعه و معارضه در امر خلافت برای آن جناب وجود داشته که بان استشهاد نموده و حاضرین در غدیرخم را (که در رحبه بودند) سوگند داده که شهادت دهند؟

قرینه شانزدهم- در داستان رکبان در صفحات ۵۲- ۴۶ همین مجلد گذشت که: گروهی که از جمله آنها ابو ایوب انصاری بود بامیرالمومنین با این جمله سلام نمودند ": السلام علیك یا مولانا " آن جناب فرمود: چگونه من مولای شمایم در حالتیکه شما طایفه از (صحرانشینان) عرب هستید گفتند: ما شنیدیم از پیغمبر صلی الله علیه و آله

[صفحه ۳۵۷]

که فرمود ": من کنت مولاه فعلی مولاه " و تو (خواننده عزیز) بخوبی علم داری باینکه تعجب امیرالمومنین علیه السلام (از پاسخ آنان) یا اراده کشف حقیقت برای گروه حاضرین بجهت معنی مبتذل (حب و نصرت) که سیره مساوی و متقابلی است بین افراد مسلمین نبود باین معنی که (مثلا) معنای سخن سواران مزبور ": السلام علیك یا مولانا " اینست ": السلام علیك یا محبنا او ناصرنا ، "خاصه بعد از تعلیل باین جمله ": و انتم رهط من العرب (" یعنی- در حالیکه شما طایفه از صحرانشینان عرب هستید) زیرا نفوس عربی استنکافی نداشته که معنای محبت و نصرت بین افراد جامعه آنان برقرار باشد، بلکه این معنی در نظر آنها بزرگ و مهم شمرده میشده که یکی از آنها بمولویت بر آنها (بمعنای مقصود ما) مخصوص گردد باین جهت است که بچنین معنائی اذعان نمی کنند و گردن نمی نهند مگر با نیروی زیادی که بر همگی آنان تفوق گیرد یا نص خدائی که افراد مسلمان آنها را بان ملزم نماید، و این معنی نیست مگر همان (اولی) که مرادف است با امامت و ولایت مطلقه که آن جناب از آنها دایر بان کسب اطلاع فرمود و آنها در پاسخی که دادند استناد بحدیث غدیر نمودند.

قرینه هفدهم- در صفحه ۵۳ همین مجلد گذشت، گیرا شدن نفرین مولای ما امیر المومنین علیه السلام درباره آنهائی که شهادت خود را بحدیث غدیر کتمان کردند در روز مناشده رحبه و روز رکبان، و در نتیجه دچار نابینائی و برص شدند و یا دچار سوء عاقبت (ارتداد بعد از اسلام) و یا آفت و بدبختی دیگری گردیدند در حالتی که آنها از افرادی بودند که در غدیر خم (در روز معهود) حاضر بوده اند!!

آیا هیچ سخندان و اهل تحقیقی روا می بیند که احتمال داده شود، باینکه وقوع این بلیه ها و بدبختی ها بر آن قوم و سخت گیری امام بنفرین کردن بر آنها برای کتمان آنها نسبت بمعنای محبت و نصرتی باشد که در میان تمام افراد دینی شمول و عمومیت دارد؟ در صورت روا بودن چنین امری لازم می آمد که نفرین امام شامل بسیاری از مسلمین شود که میان خود دشمنی و زد و خورد و کشتار نمودند تا ریشه

[صفحه ۳۵۸]

این دو صفت (محبت و نصرت) را کندند تا چه رسد بانان که ثبوت و برقراری آندو صفت را میان خود کتمان نمودند همه دچار عواقب شوم نامبرده بشوند ولی شخص واقع بین و کنجکاو داغ ننگ و عار را میبیند که بر آنها زده شده و نفرین بر آنها رسیده که این نبا عظیم را کتمان نمودند، همان نبا عظیمی که این مولای بزرگوار صلوات الله علیه بدان مخصوص گشته، و آن نیست مگر همان معنائی که نصوص بسیار بر آن توافق کرده و قرائن متراکمه زیاد آنرا نمایان ساخته که عبارتست از امامت و اولویت آنجناب بر آنها از خود آنها.

و گذشته از این مرحله، کتمان شهادت آنها نسبت بیك امری عادی که در آنجناب و غیر او بطور علی السویه وجود داشته باشد نمیتواند باشد، بلکه لازم است که این کتمان نسبت بفضیلتی باشد که اختصاص به شخص آنجناب دارد، که گوئی بر آنها گوارا نبود که امام بدان امر ممتاز و مخصوص باشد و لذا کتمان نمودند لیکن نفرین آنحضرت آنان را بوسیله آشکار نمودن حق رسوا و مفتضح نمود و نشانه زشت و آشکار این کتمان بر جبهه ها و چشم ها و پهلوها آنها باقی ماند تا زنده بودند، و بعد از آنها هم اوراق تاریخ و کتب آن آثار را در خود ثبت کرد که دهان بدهان بگردد و تا پایان عمر جهان زبان زد جهانیان باشد.

قرینه هجدهم- در داستان مناشده رحبه- ص ۲۶ و ۲۷ همین مجلد از طریق احمد و نسائی و هیثمی و محب الدین طبری باسناد صحیح گذشت که: امیرالمومنین علیه السلام چون در رحبه مردم را در موضوع حدیث غدیر سوگند داد، عده ای از اصحاب رسول

خدا صلی الله علیه و آله شهادت دادند باینکه آنرا از آنحضرت شنیدند، ابو الطفیل گفت: من از آن مجلس خارج شدم در حالیکه در خود چیزی (از تردید و انکار) احساس مینمودم، سپس زید بن ارقم را ملاقات کردم و باو گفتم از

[صفحه ۳۵۹]

علی رضی الله عنه شنیدم که چنین و چنان میگفت، زید گفت: چه انکاری داری؟ من نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که آن سخنان را میفرمود.

بنظر شما (خواننده عزیز) ابوالطفیل چه چیزی را انکار مینمود یا بزرگ و مهم می شمرد؟ آیا تردید و انکار او نسبت بصدور حدیث بوده؟ این احتمال که درست نیست، زیرا این مرد شیعی و از دوستان فداکار امیرالمومنین علیه السلام و از کسانی است که در ثقه و مورد اعتماد آنجناب است، بنابراین در حدیثی که مولای او روایت میکند شک و تردیدی نمی کند، نه (برای او جای تردید نیست). بلکه آنچه مورد تردید یا استکبار او بوده معنای با عظمت آن حدیث بود و او از این در تعجب بود که آنگروه این حقیقت را دگرگون ساختند و از بیان شهادت (بر خلاف دیگران) کوتاهی و تقصیر نمودند؟ با اینکه آنها همه عرب اصیل بودند و بلفظ و معنای حقیقی آن آگاه بودند، در حالیکه از پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب آنجناب بودند، پس جای احتمال بود که اکثر آنها آنرا نشنیده اند، یا حوادث مهمه و مشکلات هائله بین آنها مانع از ابراز و شهادت شده است، این بود که زید بن ارقم او را مطمئن نمود که خود نیز شنیده، در نتیجه او (ابو الطفیل) دانست که تمایلات و هواهای نفسانی آنگروه بین آنها و تسلیم در برابر این حقیقت حایل گشته، حال آیا این معنای مهم غیر از خلافت که هم طراز اولویت است میتواند باشد بدیهی است که معنی حب و نصرت منظور نیست، چه هر یک از این دو (حب و نصرت) نسبت بفرد فرد جامعه اسلامی شمول و عمومیت دارد.

قرینه نوزدهم- داستان انکار حارث فهری نسبت بسخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در داستان غدیر است، این نیز در صفحات ۱۳۷- ۱۲۷ همین مجلد گذشت بطوریکه در ص ۲۹۳ موکدا شرح دادیم این حدیث نمیتواند با غیر " اولی " از معانی مولی سازش داشته باشد.

قرینه بیستم- حافظ ابن سمان بطوریکه در جلد ۲ " الریاض النضره " ص ۱۷۰ و " ذخایر العقبی " تالیف محب الدین طبری ص ۶۸ و " وسیله المال "

[صفحه ۳۶۰]

تالیف شیخ احمد بن باکثیر مکی، و مناقب خوارزمی ص ۹۷، و " صواعق " ص ۱۰۷ مذکور است، از حافظ دار قطنی از عمر روایت نموده که: دو تن از صحرانشینان که با هم خصومت و نزاع داشتند نزد عمر آمدند، عمر به علی علیه السلام گفت: بین این دو نفر حکم کن، یکی از آندو گفت: این، قضاوت خواهد کرد بین ما؟ (از روی استخفاف و تحقیر)، در این هنگام عمر از جا جست و گریبان آنمرد را گرفت و گفت: وای بر تو میدانی این کیست؟ این، مولای من و مولای هر مومن است، و هر کس که این شخص مولای او نباشد او مومن نیست.

و باز از عمر روایت نموده که: مردی با او در مسئله ای منازعه نمود، عمر گفت: این شخص که نشسته (اشاره بعلی بن ابی طالب علیه السلام نمود) بین من و تو (حکم) باشد، آنمرد گفت: این، شکم گنده (از روی استخفاف) عمر از جای خود برخاست و گریبان او را گرفت بطوریکه او را از زمین بلند نمود، سپس باو گفت: آیا میدانی که چه کسی را کوچک شمردی؟ این، مولای من

و مولای هر مسلم است.

و در فتوحات اسلامیه جلد ۲ ص ۳۰۷ مذکور است: علی علیه السلام یکبار بر مرد صحرانشینی داوری فرمود، و آنمرد راضی بحکم آنجناب نشد عمر بن خطاب گریبان او را گرفت و باو گفت: وای بر تو همانا او مولای تو و مولای هر مرد و زن مومن است، و طبرانی با بررسی در طریق روایت نموده که: بعمر گفته شده: تو نسبت بعلی نوعی تعظیم و تکریم بجا میاوری که با احدی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی نمائی؟ گفت: همانا او مولای من است، و این روایت را زرقانی مالکی در شرح المواهب ص ۱۳ از دار قطنی نقل و ذکر نموده است.

بنابراین، مولویت ثابته برای امیرالمومنین علیه السلام که عمر بدان اعتراف نمود نسبت به خود و نسبت بهر مومن هموزن با همان مولویتی که در روز غدیرخم بدان اعتراف کرده، و اعتراف خود را توام باین جمله نمود که: هر کس، این وصی (یعنی علی علیه السلام) مولای او نیست، او مومن نخواهد بود باین معنی که

[صفحه ۳۶۱]

هر کس که اعتراف بمولویت آنجناب نکند، مومن نیست، یا باینمعنی که: هر کس، مولای علی علیه السلام نباشد، یعنی محب و ناصر او نباشد، ولی آنچنان محبت و نصرتی که اگر از او منتفی شود ایمان از او منتفی گردیده، این معنی مرتبط نخواهد بود مگر با ثبوت و تحقق خلافت برای او، زیرا محبت و نصرت عادی که مورد دستور و ترغیب (شارع مقدس) است و در بین تمام مسلمین برقرار است، با منتفی شدن آن ایمان منتفی نمیشود، و ممکن هم نیست چنین باشد زیرا معلومست که مخالفت و دشمنی های متقابل که بین صحابه و تابعین وجود داشت تا حدی که در بعضی موارد منجر بدشنام دادن و گلاویز شدن آنها با یکدیگر می گردید و کار به نبرد و جنگ منتهی می شد، و حتی بعضی از این امور در محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع می شد مع ذلک، آنجناب از آنها نفی ایمان نفرموده و آنها که معتقد بعدالت تمامی صحابه بودند با مشاهده آن مشاجرات و منازعات باحدی از آنها خورده نگرفتند، پس (راهی) باقی نماند جز اینکه (بگوئیم): ولایتی که دارای این صفت است (یعنی نفی ایمان است) همان امامت است که ملازم با اولویتی است که مقصود ما است، خواه- عمر- باین سخن خود ناظر به حدیث غدیر باشد (کما اینکه آورده حافظ محب الدین طبری این روایت را در ذیل حدیث غدیر اشاره بان دارد که استناد عمر در سخن خود بحدیث غدیر است) و خواه این کلمه را بعنوان یک حقیقت مهم و آشکار، که از نواحی مختلفه در نظر او ثابت و محقق بوده اظهار نموده باشد!.

دنباله سخن- ابن اثیر در جلد ۴ " نهایه " ص ۲۴۶ و حلبی در جلد ۳ " سیره " ص ۳۰۴ و بعض دیگر این روایت را بشخص مجهول نسبت داده و گفته اند که: سبب این کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله (من کنت مولاه فعلی مولاه) این بوده که: اسامه ابن زید بن علی علیه السلام گفت: تو مولای من نیستی، منحصرا رسول خدا صلی الله علیه و آله مولای من است، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که من مولای اویم، علی علیه السلام مولای او است.

[صفحه ۳۶۲]

کسی که این روایت مجهول را ذکر نموده، منظورش این بوده که حدیث مزبور را از عظمت آن فرو آورده و از آن سلب اهمیت نماید باین منظور آنرا بصورت یک قضیه کوچک و شخصی درآورده و چنین وانمود کرده که مختصر معارضه و نقاری بین دو نفر از افراد امت دست داده بوده و رسول خدا صلی الله علیه و آله با این جمله از فرمایش خود آنرا اصلاح فرموده، در حالیکه او نمی

داند خود را بنادانی میزند در اینکه روایات متواتره و احادیث بسیار زیادی در سبب برافراختن این امر خطیر در مقابل پندار بی پایه و مایه (و مغرضانه) او وجود دارد که مقصود او را در هم میشکند، از نزول آیه تبلیغ تا اقدامات مهمه که در مقدمه ابلاغ این امر صورت گرفت و وقایعی که مقارن ابلاغ آن وقوع یافت، بطوریکه هیچیک از این امور و وقایع با این مطلب بی اساس و دروغ سازش و مناسبتی ندارد، و مانند دلائل قطعیه مزبور است (در رد و تکذیب این روایت مجعول " موضوع اسامه) " آیه کریمه " الیوم اکملت لکم دینکم ".. که صراحت دارد به کمال دین و تمامی نعمت و خشنودی پروردگار باین آهنگ آشکار، و این عظمت (و اهمیت) ناشی از ارزش اصلاح بین دو مرد که با یکدیگر مشاجره نموده اند، نیست.

وانگهی گوینده این داستان توجه نکرده که همین داستان بر فرض صحت آن بر تاکید معنی و حجیت آن بر خصم (طرف مخالف) افزوده است:

فرض کنید، سبب این بیان آشکار (پیغمبر صلی الله علیه و آله) امری است که این راوی (مجهول) ذکر نموده، ولی ما میگوئیم: آن معنی را که اسامه از کلمه مولی درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت دانسته و نسبت بامیرالمومنین علیه السلام آنرا انکار داشته، ناچار باید معنائی باشد که مستلزم برتری و فضیلت (خاصی) باشد نه معنائی که هر کس از آن بهره مند است حتی خود اسامه، و دارا بودن آن بین مسلمین موجب برتری نخواهد بود، در اینصورت، این معنی که مورد انکار واقع شده و سپس با سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام ثابت و محقق شده نیست مگر

[صفحه ۳۶۳]

همان اولویت یا آنچه که جاری مجرای اولویت است از معانی مولی. و میگوئیم: همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله چون میدانست که در میان امت کسانی هستند که با پسر عم او معارضه و مشاجره با گفتار خواهند نمود و ممکن است که این مشاجره لفظی منتهی بامور ناروا و عواقب وخیمی شود که مورث ضدیت با او و برپا کردن دواهی و ناگواری هائی در برابر رفتار اصلاحی او بعد از پیغمبر اکرم گردد از اینرو، آن مجمع بزرگ را (در غدیر خم) تشکیل داد و در آن مجمع موقعیت و جایگاه وصی خود را در امر دین و قرب و منزلت او باو، و اهلیت او را بجلالت و اینکه: احدی از افراد امت را نمی رسد که با او (علی علیه السلام) بگفتار یا کرداری مقابله (و معارضه) نماید، و آنچه در عهده دیگرانست همان اطاعت و تبعیت و تسلیم در مقابل امر او و فروتنی در برابر مقام اوست، و آنجناب بعد از شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله بر مسیر آنحضرت سیر میکند، باین منظور با این تشکیلات و تصریحات موانع و موجبات لغزش را از مسیر او برطرف فرمود و سنن و مراسم فرمان برداری را در مقابل او آشکار فرمود، و با خطبه که انشاء فرمود طرق ظرفیت و ضدیت با او را (بهر عذر و بهانه) قطع فرمود، که ما از هر گونه جد و جهد در توضیح و بیان مفاد آن دریغ ننمودیم.

و همانند این روایت مجهول است، روایتیکه احمد بن حنبل در ج ۵ مسندش در ص ۳۴۷ و چند نفر دیگر (از علماء حدیث) از بریده نقل کرده اند که او گفت: با علی علیه السلام در جنگ یمن همراه بودم شدت و غلظتی از او دیدم، پس از بازگشت بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله از او نام بردم و نکوهش او نمودم، ناگاه دیدم که چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله متغیر شد و فرمود: ای بریده آیا من بمومنین از خودشان اولی (سزاوارتر) نیستم؟ گفتم: بلی هستی یا رسول الله، فرمود ": من کنت مولاه فعلی مولاه. "

گوئی راوی این داستان مانند راوی داستان قبلی خواسته صورت امر مزبور را کوچک و ناچیز جلوه دهد باین منظور آنرا در قالب یک قضیه شخصی ریخته

[صفحه ۳۶۴]

و ما بعد از اینکه حدیث غدیر را با طرق متواترش ثابت نمودیم دیگر اهمیتی باین قبیل قضایا و روایات نمیدهیم، زیرا منتهای چیزی که از این حدیث برآید مکرر نمودن این لفظ است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گاه این حقیقت (اولویت علی علیه السلام) بصورت نوعی (در محضر عمومی) اعلام شده و گاه بصورت شخصی، تا اینکه بریده بداند آنچه را که از امیرالمومنین علیه السلام دیده و آنرا درشتی پنداشته مجوز آن نیست که درباره آن جناب سخن ناروا بگوید، بر اساس آنچه که در خور مقام و شان حکامی است که امر رعیت بانها واگذار شده است، چنانکه هنگامیکه حاکم اقدام بامری میکند که متضمن مصلحت عمومی است اگر آن اقدام در نظر فردی از افراد عادی ناخوش و نامطلوب برآید، او حق ندارد در این باره سخن بگوید و اعتراض و نکوهشی بنماید زیرا در اجراء مصلحت عمومی نظر فردی تاثیری ندارد و مرتبت و صلاحیت مقام ولایت بر توقعات و انتظارات شخصی و فردی حکومت و برتری دارد لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله خواست بریده را بجای خود بنشاند و او را ملزم فرماید که از حد خود تجاوز نکند در آنچه که برای امیرالمومنین علیه السلام معین و مقرر گشته از ولایت عامه نظیر آنچه که برای خود پیغمبر صلی الله علیه و آله با فرمایش آنجناب ": الست اولی بالمومنین من انفسهم (" آیا من بمومنین از خود آنها اولی (سزاوارتر) نیستم؟) ثابت و مدلل گردیده است.

هذا بیان للناس و هدی و موعظه للمومنین سوره آل عمران- آیه ۱۳۸

[صفحه ۳۶۵]

احادیثی که معانی مولی و ولایت را تفسیر نموده

پیش از اتمام این قرائن (باید توجه کرد) به تفسیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصا درباره معنای لفظ (مبارک) خود فرموده، و پس از آن بانچه که مولای ما امیرالمومنین علیه السلام مطابق تفسیر پیغمبر علیه السلام در این باره بیان فرموده.

علی بن حمید قرشی در " شمس الاخبار " ص ۳۸ بنقل از " سلوه العارفین " تالیف: الموفق بالله، حسین بن اسمعیل جرجانی پدر- المرشد بالله- باسنادش از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که: چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله در معنای این فرموده: "من کنت مولاه، فعلی مولاه " سوال شد، فرمود: خدا، مولای من است، اولی (سزاوارتر) است بمن از خودم، امری (میل و اراده) برای من با وجود ذات مقدس او نیست، و من مولای مومنین هستم، بانها از خودشان اولی (سزاوارتر) میباشم، و با وجود من امر (اراده و میلی) برای آنها نیست، و هر کس که من مولای اویم، باو از خودش اولی هستم، امر (میل و اراده) برای او با وجود من نیست، علی مولای او است، باو از خودش اولی (سزاواتر) است برای او امری (میل و اراده) نیست با وجود او.

و در صفحه ۶۵ همین مجلد در حدیث استدلال و احتجاج عبد الله بن جعفر بر معاویه مذکور افتاد که باو گفت: ای معاویه، همانا من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر میفرمود، در حالیکه روبروی او بودم و عمر بن ابی سلمه، و اسامه بن زید، و سعد بن ابی وقاص، و سلمان فارسی، و ابوذر، و مقداد، و زبیر بن عوام نیز بودند، که میفرمود: آیا من بمومنین اولی (سزاوارتر) نیستم از خودشان؟ گفتیم: بلی یا رسول الله فرمود: آیا زنان من مادران شما نیستند؟ گفتیم: بلی یا رسول الله. فرمود ": من کنت مولاه، فعلی مولاه، اولی به من نفسه " و با دست خود بشانه علی زد و گفت: بار خدایا دوست بدار دوستان او را، و دشمن بدار

دشمنانش

[صفحه ۳۶۶]

را، ای مردم، من بمومنین اولی (سزاوارتر) هستم از خود آنهـا، برای آنهـا با وجود من امری (میل و اراده) نیست، و علی بعـد از من بمومنین اولی (سـزاوارتر) است از خود آنهـا، برای آنهـا با وجود او امری (میل و اراده) نیست. تا آنجا که عبـد الله بن جعفر گفت: و پیغمبر مـا صـلی الله علیه و آله بتحقیـق برترین و سـزاوارترین مردم و بهـترین آنهـا را در روز غـدیرخم و در غیر آنمورد برای امتش نصب فرمود و بسبب او بر آنهـا حجت آورد و آنها را امر باطاعت او فرمود و خبر داد آنها را که او (علی علیه السـلام) از آن جناب بمنزله هارون است از موسـی، و همانا او ولی هر مومن است بعد از آنحضـرت و اینکه، هر کس او (پیغمبر صلی الله علیه و آله) ولی او است علی نیز ولی او است و هر کس او اولی باو است از خود او علی نیز اولی باو است، و اینکه او جانشـین و وصـی او است... تا پایان حدیث مزبور.

و در ص ۱۱ در روایتی که شیخ الاسـلام حموینی در داستان احتجاج امیرالمومنین در ایام خلافت عثمان آورده ذکر شد که: سپس رسول خدا صـلی الله علیه و آله خطبه ایراد فرمود و گفت ای مردم آیا آگاه هستید که خدای عز و جل مولای من است و من مولای مومنین هسـتم و من بمومنین اولی (سـزاوارتر) هسـتم از خودشان؟ گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: یا علی، برخیز، (امیرالمومنین علیه السـلام فرمایـد): پس من برخاسـتم فرمود ": من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه (" پس از سـخن پیغمبر) سلمـان بپـا خـاست و گفت. یـا رسول الله، چگونه ولاـئی؟ (علی بر مـا دارد) فرمود: ولائیماننـد ولای من، هر کس که من باو اولی هستم از خودش، پس علی نیز باو اولی است از خودش.

و در ص ۶۱ در داسـتان مناشده امیرالمومنین در روز صـفین سـخن آنجناب مذکور شد که: سـپس، رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم، همانـا خـدا، مولاـی منست، و من مولاـی مومنین هسـتم، و اولی (سـزاوارتر) بانهـایم از خودشان، هر که من مولای اویم، پس از من علی علیه السلام مولای او است، خداوندا، دوست بدار دوستانش را و دشمن بدار دشمنانش را و یاری کن یاران او را، و خوار گردان

[صفحه ۳۶۷]

خوار کنندگان او را، پس سلمان فارسی بپا خاست و نزد آنجناب آمد و گفت: یا رسول الله، چگونه ولائی؟ فرمود: چون ولای من، هر کس که من باو اولی هستم از خودش، پس از من علی باو اولی است از خودش.

و حافظ عاصـمی در " زین الفتی " گوید: روایت شده که: از علی بن ابی طالب علیه السـلام سـئوال شد درباره فرموده پیغمبر صـلی الله علیه و آله: من کنت مولاه، فعلی مولاه؟ فرمود: مرا منصب پیشوائی داد آنزمان که بپا خاستم.

مراد آنجناب از جمله (زمانی که من برخاستم) قیام او است در روز غدیر در آن مجمع، پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله باو امر فرمود (که برخیزد) برای اینکه او را بلنـد کنـد و معرفی فرماید، و او را به علمیت (پیشوائی) بر امت نصب فرماید. و این معنی در صفحات ۲۳ و ۵۱ جلد ۱ و ص ۱۱ و ۹۳ همین مجلـد ذکر آن گذشت و حسان در آنروز اشاره بقیام آنحضـرت نمود، آنجا که گوید:

فقال له: قم یا علی فاننی

رضیتک من بعدی اماما و هادیا

و در حدیثی که، سید همدانی در " موده القربی " روایت کرده مذکور است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه مردم آیا خداوند بمن اولی نیست از خودم؟ که مرا امر میکند و نهی میکند، برای من بر خداوند امر و نهیی نیست؟ گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: هر کس که خدا و من مولای او است، پس این علی مولای او است، بشما امر و نهی مینماید، برای شما امر و نهیی بر او نخواهد بود، پروردگارا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او را و یاری نما یاران او را، و خوار نما خوار کنندگان او را، پروردگارا، تو گواهی بر ایشان که من ابلاغ نمودم و پند دادم.

و امام، حافظ و احدی بعد از ذکر حدیث غدیر گوید: این ولایتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام برقرار فرمود، در روز قیامت مورد پرسش قرار خواهد گرفت، در قول خدای تعالی ": وقفوهم انهم مسئولون- " روایت شده:

[صفحه ۳۶۸]

یعنی از ولایت علی رضی الله عنه، و معنی چنین میشود: همانا از آنان سوال میشود آیا بر طبق سفارش پیغمبر صلی الله علیه و آله حق موالات او را ادا نمودند یا امر ولایت را ضایع و مهمل گذاردند؟ تا بمقام مطالبه برآیند و بر کیفر اعمال خرد برسند.

و شیخ الاسلام حموینی در " فرایـد السمطین " در بار چهاردهم، و جمال الدین رندی در " نظم درر السمطین " و ابن حجر در " صواعق " ص ۸۹، و حضرمی در " الرشفه " ص ۲۴ این حدیث را با بررسی در طریق روایت و ذکر نموده اند.

و حموینی، از طریق حاکم ابی عبد الله ابن البیع و او، از محمد بن مظفر با بررسی طریق آن روایت نموده که روایت کرد بما عبد الله بن محمد بن غزوان، از علی بن جابر، از محمد بن خالد حافظ ابن عبد الله، از محمد بن فضیل، از محمد بن سوقه، از ابراهیم، از اسود، از عبد الله بن مسعود که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته نزد من آمد و گفت: یا محمد سل من ارسلنا قبلک من رسلنا علی ما بعثوا؟؟- یعنی ای محمد از پیغمبران پیش از خود سئوال کن؟ بر چه امری مبعوث شدند؟ آنها (پیغمبران پیشین) گفتند: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب.

و گفته که علی علیه السلام روایت شده که فرمود ": جعلت الموالاه اصلا من اصول الدین، " یعنی: قرار داده شده است موالات، اصلی از اصول دین، و نیز وی از طریق حاکم ابن البیع با بررسی طریق روایت نموده از حدیث محمد بن علی، از احمد بن حازم، از عاصم بن یوسف یربوعی، از سفیان بن ابراهیم حرنوی از پدرش، از ابی صادق که او گفت: علی علیه السلام فرمود: اصول الاسلام ثلاثه، لا ینفع واحد منها دون صاحبه: الصلاه، و الزکاه، و الموالاه یعنی اصول اسلام سه چیز است که هیچیک از آنها بدون آندیگری سود ندهد، نماز، و زکات، و موالات و در ص ۳۶۰ همین مجلد گذشت که: عمر بن خطاب نفی ایمان نمود از کسیکه امیرالمومنین علیه السلام مولای او نباشد.

[صفحه ۳۶۹]

و آلوسی در جزء ۲۳ تفسیرش ص ۷۴ در قول خدای تعالی: وقفوهم انهم مسئولون، بعد از تعداد اقوالی که در تفسیر آن رسیده، گوید: و بهترین (مقدم ترین) این اقوال اینست که: سوال از عقاید و اعمال است و سرآمد آنها: لا اله الا الله است و از بزرگترین آنها

ولایت علی کرم الله تعالی وجهه میباشد.
و از طریق بیهقی از حافظ حاکم نیشابوری باسنادش از رسول خدا صلی الله علیه و آله (روایت شده) که: هنگامی که خدای (متعال) اولین و آخرین را در روز قیامت جمع فرماید و صراط بر جسر جهنم نصب شود، احدی از آن عبور نمی کند، مگر با او براءت (ایمنی از آتش) بسبب ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام باشد. و این روایت را محب الدین طبری در جلد ۲ " ریاض " صفحه ۱۷۲ با بررسی در طریق آورده.
مجال آنقدر وسعت ندارد که آنچه از مصادر بسیاریرا که بر آنها آگهی و وقوف یافته ایم و در آنها روایات وارده در (تفسیر) قول خدای تعالی ": وقوفهم انهم مسئولون " و ": سل من ارسلنا قبلک من رسلنا " ذکر شده و همچنین آنچه را که حفاظ (حدیث) با بررسی در طریق از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد حدیث برائت و گذر کردن از پل صراط روایت کرده اند ذکر نمائیم، بنابر (آنچه ذکر شد) گمان ندارم وجدان آزاد تو خواننده عزیز حکم نماید باینکه تمام این (دلایل و قرائن) مناسبت و ملایمتی داشته باشد با معنائی که از (مدلول) خلافت و اولویت بر مردم از خود آنها بیگانه باشد و معذلک آنمعنی را اصلی از اصول دین، و ایمان با نبودن آن معنی را منتفی، و عمل هیچ عمل کننده را بدون آن درست بداند؟
و این اولویت، که از اصول دین بشمار آمده، و مولویتی که ایمان با نبودن آن منتفی است، بطوریکه در کلام عمر (در ص ۳۶۰ (گذشت، در کلام دیگر او (عمر) بابن عباس تصریح بان شده و راغب آنرا در جلد ۷ محاضراتش در

[صفحه ۳۷۰]

ص ۲۱۳ ذکر نموده که ابن عباس گفت: شبی با عمر براهی میرفتم، و عمر بر قاطری و من بر اسبی سوار بودیم، در اینموقع (عمر) آیه ای را قرائت کرد که در آن از علی بن ابی طالب علیه السلام یاد شده، سپس گفت: سوگند بخدا ای اولاد عبد المطلب، بطور تحقیق علی در میان شما اولی (سزاوارتر) باین امر (خلافت) بود از من و ابی بکر. ابن عباس گوید: من با خود گفتم: خدا مرا نبخشد اگر من او را ببخشم (خدا مرا رها نکند اگر دست از او بدارم)، پس باو گفتم: یا امیرالمومنین آیا تو چنین سخنی را میگوئی؟ در حالیکه تو و رفیقت برجستید و امر خلافت را شما از ما سلب نمودید، نه سایر مردم عمر گفت: دور شوید (یا- از این سخن خودداری کنید) ای اولاد عبد المطلب: همانا شما یاران عمر بن خطاب هستید، (ابن عباس گوید) پس از این سخن او، من خود را بعقب افکندم و او زمانی اندک جلو افتاد سپس (چون تعلل مرا در طی راه احساس نمود) مرا (با تعرض و نکوهش امر به همراهی در روش نمود) گفت: راه بیا از راه و امانی، و گفت: سخن خود را بر من تکرار کن، گفتم: مطلبی را یادآور شدی، و من پاسخ آنرا رد نمودم، و اگر تو سکوت می کردی، ما نیز ساکت بودیم.
عمر گفت: بخدا قسم ما نکردیم آنچه را که کردیم از روی عدالت و لیکن ما او را کوچک شمردیم و ترسیدیم که عرب بسبب کشتارهائی که (در غزوات) از آنها کرده بخلافت او تن ندهند و با او هم داستان و متحد نشوند، (ابن عباس گوید) خواستم (در پاسخ او) بگویم: رسول خدا صلی الله علیه و آله او را اعزام مینمود (بقبائل عرب و میدانهای جنگ) و او بزرگان و روسای آنها را درهم میشکست و زبون میساخت و پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن ماموریت ها علی را کوچک نمی شمرد، مع الوصف تو و رفیقت (ابوبکر) او را کوچک میشمارید؟ سپس عمر گفت: شد آنچه شد، در عین حال تو چگونه میبینی؟ بخدا قسم، ما در هیچ امری بدون او (علی علیه السلام) تصمیم نمیگیریم و هیچ کاری بدون اذن او انجام نمیدهیم.

[صفحه ۳۷۱]

و در شرح نهج البلاغه جلد ۲ ص ۲۰ (در ذکر این داستان) چنین مذکور است: عمر گفت: ای ابن عباس سوگند بخدا همانا، این رفیق تو (یعنی علی علیه السلام) اولی (سزاوارترین) مردم است بامر (خلافت) بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جز اینکه ما درباره او (تصدیق او بامر خلافت) از دو چیز ترسیدیم،.. تا آنجا که ابن عباس گوید: گفتم یا امیرالمومنین، آن دو چیز کدام است؟ گفت: ترس و اندیشه ما از جوانی او، و علاقه و محنت او نسبت باولاد عبد المطلب بود.

و در جلد ۲ ص ۱۱۵ (همان کتاب) چنین مذکور است: بی میلی ما نسبت باو بجهت جوانی او و محبت او نسبت باولاد عبد المطلب بود.

و گواهی بولایت امیرالمومنین علیه السلام بمعنای مقصود ما (اولویت مطلق) نور و حکمتی است که در دلهای دوستان آنجناب نهاده شده است که در برابر آن بار سفر بسته میشود و برای تعیین (و تشخیص) حامل بار سنگین آن (ولایت) رسولان اعزام میشوند، چنانکه در آنچه بیهقی در "المحاسن و المساوی " ج ۱ ص ۳۰ ضمن حدیث طولانی که بین ابن عباس و مردی از اهالی (حمص) از توابع شام جریان یافته وارد شده، ضمن آن چنین مذکور است: آنمرد شامی بابن عباس گفت: همانا طایفه و قبیله من خرج سفر برای من گرد آوردند و من فرستاده آنهایم که بعنوان امین خود مرا نزد تو فرستاده اند و تو را نمیسزد که مرا بدون برآوردن حاجتم برگردانی، زیرا قبیله و قوم من در امر علی علیه السلام (و برای محبت او) در معرض هلاکت هستند، تو آنها را از این تنگی و مشکل برهان، تا خداوند تو را از تنگی برهاند، در نتیجه ابن عباس باو گفت: ای برادر شامی همانا علی علیه السلام در این امت از حیث فضیلت و علمش همانند آن عبد صالح است که موسی علیه السلام با او ملاقات نمود. سپس حدیث

[صفحه ۳۷۲]

ام سلمه را ذکر نموده که متضمن فضایل بسیاری است برای علی علیه السلام و آن مرد شامی بابن عباس گفت: سینه مرا از نور و حکمت پر نمودی و مرا از تنگی و مشقت رهاندی خدای تو را از تنگی برهاناد، گواهی میدهم باینکه علی رضی الله عنه مولای من و مولای هر مرد و زن مومنی است.

هذا صراط ربک مستقیما قد فصلنا الایات لقوم یذکرون

سوره انعام آیه ۱۳۶.

[صفحه ۳۷۳]

سخنانی در پیرامون مفاد حدیث غدیر

از بزرگان پیشوایان " حدیث " در تالیفاتشان آنچه از معنای (مولی) با حقیقت امر موافقت دارد، در بهترین مظاهرش آشکار و نمایان شد، بطوریکه خصم را دیگر راهی جز تسلیم و گردن نهاده در مقابل آن حقیقت باقی نماند، مگر کسیکه راه عناد و لجاج پوید و مسلک و روش او انحراف از راه راست باشد. و کاوش و تعقیب کشف حقیقت ما را بسخنانی تابناک از گروهی دانشمند واقف و آگاه نمود که حس حقیقت جوئی آنها را بانچه صراحت (در معنای مقصود) دارد رهبری نموده و در نتیجه حقایقی را که در این باره بدست آوردند بدان اشعار نموده اند بدون اینکه توجه باهنگهای ناهنجار و ماجراجوئیها بنمایند

اینک عین کلمات آنان:

۱- ابن زولاق، حسن بن ابراهیم، ابو محمد مصری، متوفای ۳۸۷ در تاریخ مصر چنین گوید:

و در هجدهم ذی حجه سال ۳۶۲ (که روز غدیر است) گروهی از اهالی مصر و مغاربه و باتفاق آنها دیگران برای دعا گرد آمدند، چه آنروز، روز عید بود. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام را بخلافت برگزید.

این کلام مشعر بر اینست که: ابن زولاق آن مرد عرب توانا بلغت و ادب از حدیث غدیر، جز همان معنی که نظر ما است معنای دیگری را نفهمیده و آنروز را جز روز بیعت با امیرالمومنین و نصب او بخلافت ندیده.

۲- امام ابوالحسن واحدی، متوفای ۴۶۸ بعد از ذکر حدیث غدیر گوید: این ولایت که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا استوار و برقرار داشت، روز قیامت مورد بررسی

[صفحه ۳۷۴]

و سوال خواهد بود. تمام مطالب او در صفحه۳۶۷ همین مجلد مذکور است مراجعه نمائید.

۳- حجه الاسلام ابو حامد غزالی، متوفای ۵۰۵ در کتاب خود " سر العالمین صفحه ۹ گوید: علماء در ترتیب خلافت و (چگونگی) تحقق و حصول آن برای کسیکه امر خلافت باو ارجاع شده اختلاف نموده اند نظر بعض از آنان این است که خلافت به نص (تصریح بمقام ذی صلاحیت) است، و دلیل اینان در این مسئله قول خدای تعالی است ": قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید تقاتلونهم او یسلمون، فان تطیعوا یوتکم الله اجرا حسنا و ان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما و بتحقیق آنها را (مسلمین را) ابوبکر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت بطاعت نمود. و آنها دعوت او را اجابت نمودند و بعض از مفسرین در (تفسیر) قول خدای تعالی ": و اذ اسر النبی الی بعض

[صفحه ۳۷۵]

ازواجه حدیثا... راجع بلفظ حدیث (در آیه) چنین گفته یعنی همانا پدر تو، او است خلیفه- بعد از من ای حمیراء- و زنی (برسول خدا صلی الله علیه و آله) گفت: هنگامی که تو را از دست دادیم، بکه رجوع نمائیم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره به ابی بکر نمود، و (از جمله اموریکه بمنزله نص خلافت ابی بکر دانسته اند): اینکه او (ابوبکر) در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله (بجماعت) امامت نمود، و امامت (جماعت) تکیه گاه دین است.

(دنباله سخن غزالی است) این بود اجمالی از آنچه قائلین بنصوص بدان تعلق (و استناد) نموده اند، و سپس تاویل نموده گویند: اگر علی علیه السلام اولین (شخص) خلفاء میبود، موجبات فنا و نیستی را برای آنها (امت) جلب و فراهم میساخت و در نتیجه پیروزی در فتوحات و منقبت ها نصیب آنها نمیشد، و ملامت و منقصتی نخواهد بود در اینکه او (علی علیه السلام) چهارمین خلیفه باشد، کما اینکه آخرین پیغمبران بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله ملامت و منقصتی ندارد، و آنها که از این طریقه عدول نموده اند چنین پنداشته اند که: این (مبنی) و آنچه بدان تعلق (استناد) یافته فاسد است و تاویل مزبور هم سرد (و بی اساس) است و از گمان و دلخواه شما صادر گشته، و بطور تحقیق در خلافت و احکام میراث صورت گرفته مانند داود، و زکریا، و سلیمان، و یحیی، و این دسته گویند: برای زنهای (پیغمبر صلی الله علیه و آله) یکهشتم خلافت بوده، پس باین عقیده استناد کرده اند، و این (نظر) باطل

است، زیرا اگر (خلافت) میراث می بود، هر آینه عباس (عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله) سزاوارتر بود.
لکن، چهره برهان نمایان گشت و گروههای (علماء حدیث و تفسیر) اجماع نمودند بر متن حدیث (غدیر) از خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیرخم باتفاق همگان که آنجناب فرمود ": من کنت مولاه فعلی مولاه " پس (از این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله) عمر گفت ": بخ بخ یا ابا الحسن، لقد اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنه " پس این (سخن عمر) گردن نهادن بامر و رضایت و تایید است

[صفحه ۳۷۶]

سپس هوای نفسانی بعلت شیفتگی بریاست غلبه کرد و عشق و علاقه بدست گرفتن استوانه خلافت و بلند کردن پرچم های بزرگ (فرماندهی) و حرکت بیرقها توام بچکاچک سلاحها و صف آرائی های سپاهها و درهم پیوستن سوارها و فتح نمودن بلاد و ممالك، آنان را با جام پر از آرزو سیراب نمود، در نتیجه بازگشت بخلافت و سرکشی نخست نمودند و (امر پیغمبر صلی الله علیه و آله را) پشت سر افکندند و ببهای کمی آن را فروختند و چه داد و ستد بدی بود که کردند و چه بد بود آنچه خریدند!!
۴- شمس الدین، سبط ابن جوزی حنفی، متوفای ۶۵۴ در (تذکره خواص الامه) ص ۱۸ گوید: علماء تاریخ متفقند که داستان غدیر بعد از بازگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع در هجدهم ذی حجه بوده، گرد آورد صحابه را و آنان یکصد و بیست هزار تن بودند و گفت ": من کنت مولاه فعلی مولاه.. " تا پایان حدیث پیغمبر اکرم تصریح بر این امر نموده، نه بطور تلویح و اشاره.
و ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود باسنادش آورده که: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله این سخن را فرمود، در اقطار منتشر شد و در بلاد و شهرها شایع گشت.. (سپس آنچه را که درباره آیه ": سئل سائل "... ذکر شد، بیان نموده) بعد از آن گوید: و اما قول او (پیغمبر صلی الله علیه و آله "): من کنت مولاه ".. علماء عربیت گفته اند که لفظ مولی بمعانی متعددی آمده، (سپس از معانی مولی، نه معنی ذکر نموده

[صفحه ۳۷۷]

بعد گوید: و دهم بمعنای اولی است، خدای تعالی فرماید ": فالیوم لا یوخذ منکم فدیه و لا من الذین کفروا ماویکم النار، هی مولاکم. " سپس شروع بابطال یکایك معانی مذکوره نموده و گوید:
و مراد از (مولی) در حدیث مزبور، طاعت (فرمانبرداری) محضه و مخصوصه است، پس وجه دهم متعین است و آن ": اولی " است، و معنای (فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله) چنین میشود: هر کس که من باو اولی (سزاوارتر) هستم از خود او، علی اولی (سزاوارتر) است باو.. و حافظ، ابو الفرج، یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب خود (بنام- مرج البحرین) تصریح باین معنی نموده. چه نامبرده این حدیث را باسناد خود از استادانش روایت نموده و در آن گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و گفت ": من کنت ولیه و اولی به من نفسه فعلی ولیه، " پس دانسته شد که تمام معانی (مولی) بمعنای دهم (اولی) باز گشت مینماید و سخن آنجناب (پیغمبر صلی الله علیه و آله) نیز دلالت بهمین معنی دارد ": الست اولی بالمومنین من انفسهم؟ (" یعنی: آیا نه اینست که من اولی بمومنین هستم از خودشان؟)، و این نص صریحی است در اثبات امامت او (علی علیه السلام) و پذیرش طاعت او، و همچنین سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله ": و ادر الحق معه حیثما دار و کیفما دار " یعنی ":

پروردگارا " او را محور و مدار حق قرار ده " تا آخر...

۵- کمال الدین ابن طلحه شافعی، متوفای ۶۵۴ در " مطالب السئول " ص ۱۶ بعد از ذکر حدیث غدیر و نزول آیه تبلیغ در آن باره، گوید: پس قول رسول خدا صلی الله علیه و آله ": من کنت مولاه فعلی مولاه " مشتمل بر لفظ " من (" هر کس) میباشد و این لفظ دارای معنای عمومی است، پس اقتضا دارد این معنی را که: هر انسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مولای او بوده، علی علیه السلام مولای او است، و حدیث مزبور مشتمل بر لفظ (مولی) است. و این لفظ در قبال معانی متعدد استعمال شده که در قرآن کریم بان معانی استعمال شده، یکبار بمعنای اولی آمده: خدای تعالی درباره منافقین فرموده ": ماواکم النار هی مولاکم " یعنی ": اولی بکم"

[صفحه ۳۷۸]

سپس نامبرده- (ابن طلحه) از جمله معانی آن- اینها را ذکر نموده: ناصر، و وارث. و عصبه (پیوند و خویش) و صدیق، و حمیم. (نزدیک) و معتق، سپس گوید: وقتی که (مولی) باین معانی وارد شده- بهر یک از آن معانی حمل شود یا- بمعنای اولی چنانکه طایفه ای بر این عقیده اند،- یا- بمعنی صدیق و حمیم، معنای حدیث چنین میشود: هر کس، که من اولی (سزاوارتر) باو هستم، یا- ناصر اویم، یا وارث اویم. یا پیوند و خویش اویم. یا صدیق و نزدیک اویم. علی نیز نسبت باو چنین است، و این بیان صراحت دارد باینکه (پیغمبر صلی الله علیه و آله) علی علیه السلام را باین منقبت عالیه اختصاص داده و او را برای سایرین همانند خودش نسبت بهر کس که کلمه (من عمومی) شامل آنها است قرار داده، بامتیازی که برای غیر او قرار نداده است.

و باید دانست که این حدیث (غدیر) از اسرار قول خدای تعالی است در آیه مباهله: فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم... که مراد از (انفسنا) شخص علی است، بنابر (دلائلی) که گذشت. چه خدای متعال چون شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله را با شخص علی علیه السلام قرین هم قرار داد و هر دو را با ضمیری که مضاف برسول خدا صلی الله علیه و آله است جمع کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بموجب این حدیث (غدیر) ثابت فرمود برای علی علیه السلام آنچه را که برای خودش ثابت است بر تمامی اهل ایمان، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی بمومنین است، ناصر مومنین. سید (آقا و سرور) مومنین است... و هر معنائی که بموجب کلمه (مولی) امکان داشته باشد که درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله اطلاق شود آنرا برای علی علیه السلام قرار داد، و این مرتبه ایست بسی ارجمند و درجه و جایگاهی است بس رفیع که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام اختصاص داده، نه باحدی جز او. و برای همین امر آنروز (روز غدیر خم) روز عید و موسم سرور است برای دوستان آنجناب.

تقریر و شرح و بیان این مطلب: بدان (ای خواننده ارجمند)- خدای بنور خودش تو را باسرار تنزیل واقف سازد و بلطفش نیروی بینش بتو عطا فرماید که

[صفحه ۳۷۹]

تو را بشاهراه (سعادت) رهبری فرماید- که، چون از جمله معانی که لفظ (مولی) حمل بان شده " ناصر " است، و (بنابراین معنی) جمله ": من کنت مولاه فعلی مولاه " چنین میشود: هر کس که من ناصر او هستم، علی ناصر او است، و در اینصورت، پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به ناصر وصف فرموده نسبت بهر کس که خودش ناصر او است، زیرا این معنی را بلفظ عموم

(من) ذکر فرموده و جز این نیست که اثبات پیغمبر صلی الله علیه و آله این صفت (ناصریت) را در حق علی علیه السلام برای اینست که خدای عز و جل این صفت را درباره علی علیه السلام قرار داده است.
(موید این مطلب) ابواسحق ثعلبی بسند خود- در تفسیرش نقل نموده و روایت منتهی به اسماء بنت عمیس میشود که گفت: چون این آیه نازل شد: و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المومنین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود": صالح المومنین علی بن ابی طالب (" علیه السلام) پس چون خدای تعالی در آیه که نازل فرمود به پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داد که ناصر او خدا است، و جبرئیل است، و علی است، وصف ناصریت (از جانب خدا) برای علی علیه السلام ثابت است، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله به پیروی از قرآن کریم وصف ناصریت را برای علی علیه السلام ثابت فرمود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بانچه که از لوازم این سمت و وصف است توصیف فرمود بصریح سخن خود، بطوریکه حافظ ابو نعیم در جلد ۱ (حلیه) ص ۶۶ بسند خود روایت نموده: اینکه علی علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و آنجناب فرمود: مرحبا بسید المسلمین، و امام المتقین، یعنی: خیر مقدم باقا و سرور مسلمین و پیشوای پرهیزکاران، پس سیادت بر مسلمین و پیشوائی پرهیزکاران چون از صفات نفسی و شخص پیغمبر است و خدای متعال از علی (بموجب کلمه: انفسنا: در آیه مباهله) به نفس او (پیغمبر) تعبیر فرموده و او را بچیزی توصیف فرموده که آن از صفات پیغمبر است این مطلب را دریاب و فهم کن.
بدینجهت، پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجناب را بصفات خاصه خود متصف فرموده است نظر باینکه نکته که ذکر نمودیم. حتی، حافظ نامبرده این روایت را

[صفحه ۳۸۰]

نیز در جلد ۱ حلیه ص ۶۷ بسند خود از انس بن مالك آورده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بابی برزه (در حالیکه من می شنیدم) فرمود: ای ابی برزه همانا خداوند درباره علی بن ابی طالب بمن سپرده که او پرچم هدایت و مرکز نورانیت ایمان و پیشوای اولیای من و نور همه پیروان من است، ای ابو برزه علی پیشوای پرهیزکاران است، هر کس او را دوست بدارد مرا دوست می دارد. و هر کسی او را دشمن بدارد مرا دشمن میدارد. پس او را باین امر بشارت ده. پس از آنکه این مستند برای تو واضح و آشکار شد سر و حکمت اختصاص علی علیه السلام از طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله به بسیاری از صفات که برای غیر او نیست هویدا می گردد و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون.
۶- صدر الحفاظ، فقید الحرمین، ابو عبد الله گنجی، شافعی، متوفای ۶۵۸ در " کفایه الطالب " ص ۶۹ بعد از ذکر سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام: اگر کسی را بجای خود تعیین میکردم- هیچکس از تو سزاوارتر نبود بواسطه پیشی تو در اسلام و خویشی تو با رسول خدا و داماد بودن تو با همسری فاطمه سیده زنان عالمین چنین گوید: و این حدیث هر چند دلالت دارد بعدم تعیین خلیفه، ولی حدیث غدیر خم دلیل است بر تولیت (سرپرستی) و تولیت همان تعیین خلیفه است، و این حدیث یعنی حدیث غدیر خم بعلت این که در پایان زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفصدور یافته ناسخ است.
۷- سعید الدین فرغانی، متوفای ۶۹۹- بطوریکه ذهبی در " العبر " ذکر نموده، در شرح قصیده تائیه ابن فارض حموی متوفای ۵۷۶ که اول آن این بیت است:

سقتنی حمیا الحب راحیه مقلتی

و کاسی محیا من عن الحسن جلت

[صفحه ۳۸۱]

در شرح این بیت او:

و اوضح بالتاویل ما کان مشکلا
علی بعلم ناله بالوصیه

گوید: و همچنین، این بیت، مبتدا است و خبر آن محذوف، تقدیر آن چنین است: و بیان علی کرم الله وجهه و توضیح او بوسیله تاویل مشکلات کتاب و سنت بواسطه علمی است که باو رسید بدین سبب که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را وصی و قایمقام شخص خود قرار داد با این سخن خود ": من کنت مولاه فعلی مولاه " و این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم است، بنابر آنچه خود آنجناب کرم الله وجهه در جمله از ابیات خود بدان اشعار داشته که از آن جمله این است:

و اوصانی النبی علی اختیاری
لامته رضی منه بحکمی

و اوجب لی ولایته علیکم
رسول الله یوم غدیرخم

و غدیر خم آبی است بر یک منزلی مدینه که اکنون (طریق المشاه الی مکه) معروف است این بیان (علی علیه السلام) بواسطه تاویل بسبب علمی که بوصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله حاصل گشته از جمله فضایل بی شماریست که رسول خدا صلی الله علیه و آله او (علی علیه السلام) را بدان مخصوص گردانید و آنجناب آنها را در بر گرفت.
و گوید (سخن فرغانی است): و اما سهم (و بهره) علی بن ابی طالب کرم الله وجهه از علم و کشف و پرده برداشتن از مشکلات سخن بزرگ و کتاب کریم (قرآن) که خاصه ترین معجزات (پیغمبر صلی الله علیه و آله) است بواضح ترین بیان بسبب (امتیاز و افتخاریست) که (علی علیه السلام) بسبب قول (پیغمبر صلی الله علیه و آله "): انا مدینه العلم و علی

[صفحه ۳۸۲]

بابها " و بقول آنجناب ": من کنت مولاه فعلی مولاه " بدان نایل و مفتخر گشت، با فضایل بی شمار دیگر.
۸- علاء الدین ابو المکارم سمنانی، بیاضی، مکی، متوفای ۷۳۶ در " العروه الوثقی " گوید: و (پیغمبر صلی الله علیه و آله) بعلی- بر او باد درود و درود فرشتگان گرامی- فرمود ": انت منی بمنزله هارون من موسی و لکن لا نبی بعدی " و در غدیرخم بعد از حجه الوداع (مشرف) بر گروهی از مهاجر و انصار در حالیکه شانه او را گرفته بود فرمود ": من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من

والاه، و عاد من عاداه " و این حدیثی است که علماء حدیث عموما) بر صحت آن اتفاق دارند در نتیجه او (علی علیه السلام) آقا و سرور اولیاء گردید، و قلب او بر قلب محمد علیه التحیه و السلام بود، و باین سر اشاره نموده است سرور صدیقین رفیق و همراه غار پیغمبر صلی الله علیه و آله است ابوبکر هنگامی که ابا عبیده جراح را برای طلب حضور او (علی علیه السلام) فرستاد باین گفتار: ای ابا عبیده، تو امین این امتی تو را میفرستم بسوی کسی که در مرتبه هم طراز است با کسیکه دیروز او را از دست دادیم (پیغمبر صلی الله علیه و آله)، سزاوار است که با او بحسن ادب سخن بگوئی.

۹- طیبی، حسن بن محمد، متوفای ۷۴۳ در " الکاشف " در شرح حدیث غدیر گوید: قول او (پیغمبر صلی الله علیه و آله ") انی اولی بالمومنین من انفسهم " یعنی همانا من اولی (سزاوارتر) هستم باهل ایمان از خود آنها " قصد آنحضرت (مدلول) قول خدای تعالی است ": النبی اولی بالمومنین من انفسهم (" این جمله از آیه) اطلاق دارد و دانسته نشد که باهل ایمان از خود آنها بچه چیز اولی است؟ لذا پس از آن مقید ساخت (باین جمله "): و ازواجه امهاتهم " تا اعلام فرموده باشد که آنجناب بمنزله پدر است، و قرائت ابن مسعود رضی الله عنه این معنی را تایید میکند، او چنین قرائت کرده ": النبی اولی بالمومنین من انفسهم و هو اب لهم. " و مجاهد گفته که: هر پیغمبری پدر امتش میباشد و بهمین جهت و مناسبت مومنین برادران یکدیگر شدند پس در این هنگام در قول پیغمبر صلی الله علیه و آله ": من کنت مولاه فعلی مولاه " در بودن او

[صفحه ۳۸۳]

(علی علیه السلام) بمنزله پدر تشبیه صورت گرفته، پس بر امت واجب است احترام و بزرگ داشت او و نیکی باو، و بر او است که نسبت بامت شفقت و مهربانی نماید و چون پدر بر اولاد با آنها رووف باشد و برای همین عمر تهنیت گفت با این عبارت ": یابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مومن و مومنه."

۱۰- شهاب الدین بن شمس الدین دولت آبادی، متوفای ۱۰۴۹ در " هدایه السعداء " گوید: و در " تشریح " گوید: ابوالقاسم (رح) گفت: هر کس بگوید که علی از عثمان افضل است چیزی بر او نیست (یعنی سخن بگزاف نگفته) بعلت اینکه ابو حنیفه رضی الله عنه و ابن مبارک گفته اند: هر کس بگوید: علی افضل عالمین است، یا افضل مردم است، یا بزرگترین بزرگان است، بر او چیزی نیست (سخن بمبالغه و گزاف نگفته) برای اینکه مراد از این (تفضیل) افضیلت نسبت بمردم عصر و زمان خلافت او است مانند سخن (پیغمبر صلی الله علیه و آله ") من کنت مولاه فعلی مولاه " یعنی در زمان خلافتش و مانند این کلام در قرآن و در احادیث و اقوال علماء از تعداد و احصاء خارج است.

و نیز در " هدایه السعداء " گفته که: در (حاصل التمهید فی خلافه ابی بکر و دستور الحقایق) چنین آمده که: همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله چون از مکه مراجعت فرمود در غدیرخم فرود آمد و امر فرمود جهاز شتران را بر یکدیگر گرد آوردند و مانند منبری ساخت پس بر آن رفت و فرمود: آیا نه اینست که من بمومنین اولی (سزاوارتر) هستم از خودشان؟ گفتند آری چنین است، پس فرمود ": من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله " و خدای عز و جل فرمود ": انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا: الذین یقیمون الصلاه و یوتون الزکاه و هم راکعون " و اهل سنت گفته اند: مراد از حدیث " من کنت مولاه فعلی مولاه " یعنی در وقت خلافت و امامت او.

۱۱- ابو شکور محمد بن عبد السعید بن محمد کشی، سالمی حنفی در " التمهید فی بیان التوحید " گوید: رافضیان گویند: امامت برای علی بن ابی طالب رضی الله عنه

[صفحه ۳۸۴]

منصوص است، بدلیل اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله او را وصی خود و خلیفه بعد از خود قرار داد، آنجا که فرمود: آیا خشنود نیستی که بوده باشی از من بمنزله هارون از موسی جز اینکه بعد از من پیغمبری نیست، پس (همانطور که) هارون علیه السلام خلیفه موسی علیه السلام بود، همچنین علی رضی الله عنه، و دلیل دوم اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را ولی مردم قرار داد، پس از آنکه از مکه مراجعت فرمود و در غدیرخم فرود آمد امر کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله که جهاز شتران را گرد آورند و آنها را بصورت منبری ساخت و بر آن بالا رفت و فرمود ": الست باولی المومنین من انفسهم " گفتند آری، پس فرمود " من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله، " و خدای جل جلاله فرماید: انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا: الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون، این آیه که در شان علی رضی الله عنه نازل گشته، دلالت دارد بر اینکه او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اولای (سزاوارترین) مردم بوده.

سپس در جواب از آنچه ذکر شد، گوید: و اما سخن (رافضیان) که پیغمبر علیه السلام او را ولی قرار داد، میگوئیم: مراد او (پیغمبر صلی الله علیه و آله) در وقت او (علی علیه السلام) است، یعنی بعد از عثمان رضی الله عنه و در زمان معاویه رضی الله عنه و ما نیز همین را میگوئیم و همچنین است جواب از قول خدایتعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا... ما میگوئیم که: علی رضی الله عنه باین دلیل ولی و امیر بوده، در ایام خود و در وقت خود و آن بعد از عثمان رضی الله عنه است و اما قبل از آن وقت چنین ستمی را نداشته.

۱۲- ابن باکثیر مکی شافعی، متوفای ۱۰۴۷ در " وسیله المال فی عد مناقب الال " بعد از ذکر حدیث غدیر به طرق متعدده گوید: و دار قطنی در فضایل از

[صفحه ۳۸۵]

معقل بن یسار رضی الله عنه با بررسی طریق روایت نموده که گفت: شنیدم ابوبکر رضی الله عنه میگفت: علی بن ابی طالب علیه السلام عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، یعنی آنهائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بتمسک بانها و پذیرش رهبری آنها را تاکید فرموده، پس آنها ستارگان راهنمائی هستند هر کس از آنها پیروی نمود هدایت یافت، و ابوبکر رضی الله عنه او (علی علیه السلام) را باین مزیت مخصوص داشته، زیرا او (علی علیه السلام) در این مقام امام است، و در شهر علم و عرفان است، پس او امام ائمه و عالم امت است. و گوئی این نظر و گفتار را (ابوبکر) از رسول خدا صلی الله علیه و آله اخذ و باو تبعیت نموده که آنجناب او را در روز غدیرخم از بین آنها بانچه سابقا ذکر شد اختصاص داد، و این حدیث درست و شکی و ریبی که منافی با آن باشد وجود ندارد، و از گروه بسیار زیادی از صحابه روایت شده و شیوع و شهر بسزا یافته و کافی است در این باب مجمع حجه الوداع.

۱۳- سید امیر محمد یمنی، متوفای ۱۱۸۲ در " الروضه الندیه شرح التحفه العلویه " بعد از ذکر حدیث غدیر بطرق متعدد گوید: و فقیه، حمید در معانی آن (حدیث غدیر) سخن گفته و در آن اطاله کلام داده و بعض از سخنان او را ما نقل مینمائیم (تا اینکه گوید): و از جمله سخنان او اینست: دست او را (پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفت و بلند کرد و گفت ": من کنت مولاه فعلی مولاه

"و مولی هر وقت بدون قرینه اطلاق شود از آن معنی مالک متصرف فهمیده میشود، و هنگامیکه در اصل برای معانی متعددی استعمال میشد از جمله آنمعانی: مالک تصرف است، و بهمین علت است، زمانی که گفته شود ": هذا مولی القوم " این معنی در فهم از آن سبقت میگیرد که: او مالک است برای تصرف در امور آنها، سپس از معانی آن (مولی) اینها را شمرده: ناصر، و ابن عم،

و معتق، و معتق، سپس گوید: و از جمله معانی آن اولی است، خدای تعالی فرماید ": ماواکم النار هی مولاکم " یعنی ": اولی بکم و بعذابکم " و بعد از همه این مطالب، اگر از لفظ مولی در جمله سابقه " من

[صفحه ۳۸۶]

کنت مولاه "... معنای مالک بر تصرف سبقت به فهم نگیرد (متبادر بذهن نشود) ناچار بطور مساوی منسوب بتمام معانی خواهد بود و آنرا بهمه معانی حمل خواهیم نمود، مگر آنمعانی که در حق او (علی علیه السلام) امکان حمل ندارد، از قبیل: معتق و معتق، در نتیجه این معنی (مالک برای تصرف) داخل در معانی محتمله است و معنی (سزاوارتر) و مفید از آن ملک تصرف است و هنگامیکه (بنص فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله) او اولی (سزاوارتر) بمومنین از خود آنها باشد، امام خواهد بود، و از جمله آن کلماتست قول رسول خدا صلی الله علیه و آله ": من کنت ولیه فهذا ولیه " ولی بر حسب تبادر بفهم مالک برای تصرف است، اگر چه در غیر آن استعمال شود، و بنابراین معنی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ": و السلطان ولی من لا ولی له " یعنی: و سلطان ولی کسی است که ولیی برای او نیست، مرادش ملک تصرف در عقد و نکاح است، یعنی: برای سلطان است ولایت در او هنگامیکه بسته و خویشاوندی موجود نباشد و این معنی بر سبیل حقیقت است، پس علی القاعده زمانی که دلیل بر تخصیص بمعنای خاص نباشد باید کلمه حمل بتمام آنها بشود.

۱۴- شیخ احمد عجیلی، شافعی، در " ذخیره المال شرح عقد جواهر اللال فی فضائل الال " بعد از ذکر حدیث غدیر و داستان حارث بن نعمان فهری گوید: و این از نیرومندترین دلایل است بر اینکه علی رضی الله عنه اولی (سزاوارتر) است بامامت و خلافت و صداقت و نصرت و پیروی نمودن از او باعتبار احوال و اوقات و خصوص و عموم و در این سخن مناقضه (و منافاتی) وجود ندارد با آنچه گذشت و آنچه انشاء الله تعالی خواهد آمد دایر باینکه در یمن بعض از همراهان آنجناب (علی علیه السلام) که با او بود درباره او سخن (ناروائی) گفت (پیغمبر صلی الله علیه و آله) در مراجعت از حجش خطبه ای (مشعر بولایت او) ایراد فرمود برای آگاه نمودن خلق به منزلت و قدر او و رد سخن (ناروائی) که بعض از همراهان او (در یمن) گفته بود

[صفحه ۳۸۷]

مانند بریده، چه نامبرده نسبت بانجناب کینه و عداوت داشت و در مسافرت یمن شدتی دید و پس (از مراجعت) برای پیغمبر صلی الله علیه و آله حکایت کرد، و در حین حکایت او چهره آنحضرت دگرگون میشد و فرمود: یا بریده " الست اولی بالمومنین من انفسهم؟ من کنت مولاه فعلی مولاه (" و بعد از این فرمایش) به بریده فرمود: درباره علی نکوهش مکن، زیرا علی از من است و من از اویم و او بعد از من ولی شما است.

و هدوا الی الطیب من القول و هدوا الی صراط الحمید

"سوره حج، آیه ۲۴"

[صفحه ۳۸۸]

توضیح واضح درباره مفاد حدیث

داعی ما باین امر (توضیح واضح) چشم پوشی عده ایست از لازمه حق که اعتراف بحق در مفاد حدیث نموده اند هنگامیکه آنرا چون آفتاب تابان روشن و درخشان یافته یا با ما در پذیرش آن اظهار هم آهنگی کرده اند و آنچه لازمه این حقیقت است اینست که پس از آنکه خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مولای ما امیر المومنین علیه السلام ثابت و مبرهن گشت لازمه لا ینفک آن بلا فصل بودناست همانطور که سیره بدین جاریست اگر پادشاهی یکی از نزدیکان مورد علاقه خود را بولایت عهد خود منصوب نماید و یا کسیکه هنگام مردنش کسی را وصی خود قرار دهد و هر دو گواهانی بر این امر بگیرند در این صورت آیا آن گواهان یا غیر آنها ممکن است احتمال بدهند که: ولایت عهد کسی که از طرف پادشاه تعیین شده، یا وصایت وصی که از طرف شخص وصیت کننده تعیین شده، بعد از گذشتن مدتی طولانی پس از مردن آن پادشاه یا آنشخص وصیت کننده تحقق خوهد یافت؟ یا بعد از قیام کسان دیگر بتصدی آنمقام یا آن وصایت که در حین برقراری امر ولایت عهد و یا بیان وصیت نامی از آنها برده نشده؟ و آیا معقول است که با تصریح و تعیین جانشین از طرف پادشاه یا وصی از طرف موصی، مع الوصف مردم بیایند و دیگری را برای تصدیق مقام سلطنت بعد از آن پاشاه و یا برای اجراء مقاصد وصیت کننده انتخاب کنند و کسانی برای بدست گرفتن این امور قیام نمایند، بمانند موردی که شخص بودن وصیت مرده و یا پادشاهی بدون تعیین جانشین از دنیا رفته؟ نه چنین نیست کسی چنین اعتقادی و چنین کاری نمیکند مگر آنکه از حق آشکار و صریح منحرف شود و از رای خردمندان سرباز زند.

[صفحه ۳۸۹]

آیا در آنجا کسی پیدا نمیشود که با این انتخاب کنندگان روبرو شده به آنها بگوید: اگر پادشاه بغیر آنکس که بولایت عهد خود منصوب نموده و یا آن شخص وصیت کننده بغیر آنکس که وصی خود قرار داده نظری و تمایلی میداشت، چرا خود این کار را نکرده؟ در حالیکه این مردم را میدید و میشناخت؟.

در مورد امر خلافت نیز میگوئیم آنانکه میگویند: ولایت ثابته برای مولای ما بنص و تصریح روز غدیر مربوط بزمان خلافت صوری او بعد از عثمان است کسی نیست بگوید: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را که بر پسر عمش (علی علیه السلام) سبقت گرفتند نمی شناخت و مقام و حدود صلاحیت آنها را نمیدانست؟ پس چرا هنگامی که مرگ خود را نزدیک دید عهده داری این امر را بعلی علیه السلام اختصاص داد و گروه حاضرین را امر فرمود که باو بیعت کنند و بحاضرین امر فرمود که بغایبین ابلاغ نمایند؟ و اگر برای آن اشخاص نصیبی از امر خلافت میدید چرا از بیان آن در موقع حاجت خودداری کرد؟ و حال آنکه این موضوع مهم ترین فرایض دین و اصل اساسی از اصول آئین بود و میدانست که بر حسب اوضاع و احوال رای و نظر مردم در چنین امر مهمی با یکدیگر برخورد خواهد کرد (چنانکه برخورد کرد) و پیش بینی میفرمود که گاه جدال (و اختلافات لفظی) بزد و خورد منتهی می شود و مشاجرات به نبرد و کشتار می انجامد با این کیفیات پیغمبر رحمت صلی الله علیه و آله با چه مجوز و بهانه امت خود را در مورد بزرگترین معالم دین بلا تکلیف رها فرمود؟

پیغمبر رحمت صلی الله علیه و آله این کار را نکرد، (و برای خلافت و وصایت بعد از خود جز نام علی علیه السلام از کسی نام نبرد) ولی خوشبینی این گروه بگذشتگانشان که در امر خلافت دست بکار شدند و علیه صاحب خلافت بپا خاستند و بعنوان جوان بودن و کمی سن او و علاقه و محبت او نسبت باولاد عبد المطلب چنانکه در ص ۳۷۰ گذشت

[صفحه ۳۹۰]

مدلول صریح و نص مسلم را بظرف (زمان) خلافت صوری چسباندند.
ولی حسن یقین برسول خدا صلی الله علیه و آله ما را ملزم دارد باعتقاد باینکه: تکلیف واجب خود را دایر ببیان رسا و کافی تا آنجا که مورد احتیاج امت است ایفا فرموده خداوند ما را براه راست هدایت فرماید.

قربات (عبادات و اعمال وارده) در روز غدیر

اشاره

از آنجا که غدیر روزیست که خداوند متعال به آن دین را کامل و نعمت را بر بندگانش تمام فرمود از این جهت که خشنودی خود را بامامت مولای ما امیرالمومنین اعلام فرمود و او را رایت هدایت قرار داد تا امت را بسنن سعادت و راه مستقیم حق وا دارد و از پرتگاه هلاکت و لغزش گاه ضلالت باز دارد، بدین سبب بعد از روز مبعث نبوی صلی الله علیه و آله روزی بعظمت این روز نخواهید یافت که نعمتهای ظاهری و باطنی در آن این چنین فراوان شده و رحمت واسعه او همگی را فرا گرفته باشد، بزرگتر از این روز (فرخنده ای) که فرع این اساس مقدس (بعثت نبوی) و استوار سازنده این دعوت قدسی است، بنابراین بر هر فرد از افراد گروه دیندار واجب است که در قبال این نعمتهای عظمی قیام بسپاسگذاری نماید و تمام مظاهر شکرگذاری پروردگار و تقرب بساحت قدس او را از خود ظاهر سازد و از انواع عبادات، از قبیل نماز و روزه و نیکی و صلحه رحم و اطعام و شرکت در مجامع متشکله مناسب این روز بهره مند شود، و در احادیث ماثوره از این امور مراسمی و آدابی رسیده از جمله آنها روزه است.

حدیث روزه روز غدیر

حافظ، ابوبکر خطیب بغدادی، متوفای ۴۶۳ در جلد ۸ تاریخش ص ۲۹۰ آورده، از عبد الله بن علی بن محمد بن بشران، از حافظ علی بن عمر دار قطنی، از ابی نصر حبشون خلال، از علی بن سعید رملی، از ضمره بن ربیعه، از عبد الله بن شوذب

[صفحه ۳۹۱]

از مطر وراق، از شهر بن حوشب، از ابی هریره که گفت: هر کس روز هجدهم ذی حجه روزه بدارد برای او (ثواب) روزه شصت ماه نوشته میشود، و آن روز غدیر خم است هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود": الست ولی المومنین " یعنی آیا من ولی مومنین نیستم؟ گفتند بلی یا رسول الله، هستی، فرمود ": من کنت مولاه فعلی مولاه " پس از آن عمر بن خطاب گفت: به به برای تو ای پسر ابی طالب گردیدی مولای من و مولای هر مسلم، پس از آن خداوند (این آیه را) نازل فرمود ": الیوم اکملت لکم دینکم "... و کسی که روز بیست و هفتم رجب را روزه بدارد برای او (ثواب) روزه شصت ماه نوشته میشود، و آن اولین روزی است که جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله برسالت نازل شد.
و این روایت را بطریق دیگر از علی بن سعید رملی روایت نموده، و عاصمی در " زین الفتی " آورده که: خبر داد ما را محمد بن ابی زکریا، باخبار ابو اسمعیل ابن محمد فقیه، از ابو محمد یحیی بن محمد علوی حسینی، از ابراهیم بن محمد عامی، از حبشون بن موسی بغدادی، و او بحدیث علی بن سعید شامی و او بحدیث ضمره، از شوذب، تا آخر سند و متن مذکور بدون ذکر روزه رجب.
و روایت مزبور را، ابن مغازلی شافعی در مناقبش از ابی بکر، احمد بن طاوان آورده که گفت: خبر داد ما را، ابوالحسین احمد بن

حسین بن سماك، بحدیث ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر خلدی. بحدیث علی بن سعید رملی. تا آخر سند و متن مذکور.
و سبط ابن جوزی در تذکره اش ص ۱۸ و خطیب خوارزمی در مناقبش ص ۹۴ از طریق حافظ بیهقی از حافظ حاکم نیشابوری ابن البیع صاحب " المستدرك " از ابی یعلی زبیری، از ابی جعفر احمد بن عبد الله بزاز، از علی بن سعید رمی. تا آخر، و شیخ الاسلام حموینی در " فراید السمطین " در باب سیزدهم از طریق بیهقی روایت مزبور را ذکر نموده اند.

[صفحه ۳۹۲]

رجال سند حدیث

اشاره

۱- ابوهریره. جمهور (علماء سنت) بر عدالت و ثقه بودن او اجماع دارند بنابراین احتیاجی به بسط مقال درباره او نداریم.
۲- شهر بن حوشب اشعری، حافظ ابو نعیم او را از اولیاء شمرده و شرح حال کامل و جداگانه ای برای او درج ۶ " حلیه " ص ۶۷-۵۹ ذکر نموده، و ذهبی ستایش بخاری را نسبت باو در میزانش حکایت نموده، و از احمد بن عبد الله عجلی و یحیی و ابن شبیه و احمد و نسوی ثقه بودن او را ذکر نموده، و حافظ ابن عساکر شرح حال او را در جلد ۶ تاریخش ص ۳۴۳ ثبت نموده و گوید: درباره او از امام احمد سوال شد، نامبرده گفت: چه نیکو است حدیث او، و او را توثیق نمود و ستایش کرد، و یکبار (درباره او) گفت که: باکی بر او نیست و عجلی گوید: او شامی است، از تابعین است. ثقه است، و یحیی بن معین او را توثیق نموده، و یعقوب بن شیبه گوید: او ثقه است، ولی بعض از آنان (علماء) او را مورد طعن قرار داده اند.
و ابن حجر شرح حال او را در جلد ۴ " التهذیب " ص ۳۷۰ ذکر و از احمد ثقه بودن و نیکوئی حدیث و ستایش او را نقل کرده. و از بخاری حسین حدیث و اعتبار و قوت او را در امر حدیث، و از معین ثقه بودن و دقت نظر او را، و از عجلی و یعقوب و نسوی ثقه بودن او را حکایت کرده، و از ابی جعفر طبری نقل کرده که نامبرده فقیه و توانای در قراءت و عالم بوده و در مورد او کسی هم هست که او را ضعیف شمرده و بطوریکه ابوالحسن قطان گفته برهانی برای او شنیده نشده، در حالیکه بخاری و مسلم و چهار پیشوای دیگر (صاحبان صحاح) ترمذی، ابو داود. نسائی ابن ماجه، از او نقل حدیث نموده اند.
۳- مطر بن طهمان وراق ابو رجاء خراسانی، مولی علی، در بصره سکونت گرفته و انس را درك نموده، حافظ ابو نعیم او را از اولیاء شمرده و در ج ۳ " حلیه " صفحه ۷۵ شرح حال جداگانه برای او ثبت نموده، و از ابی عیسی روایت کرده او گفته: من بمانند مطر در فقاهت و زهد ندیدم، و ابن حجر شرح حال او را در

[صفحه ۳۹۳]

جلد ۱۰ تهذیب ص ۱۶۷ درج و گفتار ابی نعیم مذکور را نقل نموده و ابن حبان در افراد ثقه از او یاد کرده و از عجلی راستی گفتار او را و اینکه باکی بروایت او نیست نقل و از بزاز حکایت نموده که: باکی بر او نیست و انس را دیده و سراغ نداریم کسی را که حدیث او را ترك نموده باشد، نامبرده در سال ۱۲۵ و گفته شده ۱۲۹ در گذشته، و گفته شده که در حدود ۱۴۰ منصور او را کشته، بخاری و مسلم و بقیه پیشوایان دیگر شش گانه یعنی صاحبان صحاح از او حدیث نقل و روایت نموده اند.

۴- ابو عبد الرحمن بن شوذب، حافظ ابو نعیم در ج ۶ " حلیه " ص ۱۳۵- ۱۲۹ او را در شمار اولیاء آورده و از کثیر بن ولید روایت نموده که او گفته: هر وقت ابن شوذب را میدیدم ملائکه را یاد مینمودم.

و جزری در " خلاصه " ص ۱۷۰ از احمد و ابن معین ثقه بودن او را حکایت نموده و ابن حجر در جلد ۵ " تهذیب " ص ۲۵۵ از او ذکری بمیان آورده که خلاصه اش اینست که: او استماع حدیث نموده و در فقه دست یافته و از ثقات بوده سفیان ثوری گفته: نامبرده از استادان مورد وثوق ما بوده و ابن خلفون از ابن نمیر و غیره توثیق او را نقلن کرده و از ابی طالب و عجلی و ابن عمار و ابن معین و نسائی حکایت کرده که نامبرده ثقه است، در سال ۸۶ متولد و در یکی از سالهای ۱۵۶/۱۵۶/۱۴۴ وفات یافته، حدیث او را پیشوایان ششگانه جز مسلم روایت کرده اند، و حاکم در " مستدرك " و ذهبی در " تلخیص " صحیح بودن حدیث او را تصدیق نموده اند.

۵- ضمره بن ربیعه قرشی، ابو عبد الله دمشقی، متوفای ۲۰۲/۲۰۰/۱۸۲ حافظ ابن عساکر در جلد ۷ تاریخش ص ۳۶ شرح حال او را نگاشته و از احمد حکایت کرده که گفت بمن رسید که: نامبرده استادی صالح بوده، و در جواب پرسشی که از او شد، گفت: این مرد ثقه مورد اعتماد، مردی است ذیصلاحیت و خوش روایت، و از ابن معین ثقه بودن او را نقل نموده، و از ابن سعد حکایت

[صفحه ۳۹۴]

کرده که: نامبرده ثقه و مورد اطمینان و دارای عمل خیر بوده و در این (مزایا و محسنات) کسی از او افضل و برتر نبوده، و از ابن یونس نقل کرده که: او در زمان خود مردی فقیه بوده، و جزری در خلاصه خود ص ۱۵۰ ثقه بودن او را از احمد و نسائی و ابن معین و ابن سعد ذکر کرده. و خلاصه مندرجه در تهذیب ابن حجر چنین است: از قول احمد است که او، مردی است که حدیث او صالح و از افراد ثقه و مورد اطمینان است، در شام همانند او نبوده، و از قول ابن معین و نسائی و ابن حبان و عجلی است که او ثقه بوده و از قول ابی حاتم است که او صالح بوده، و از قول ابن سعد و ابن یونس است که او هر دو وصف مذکور را داشته صاحبان صحاح جز مسلم- از طریق او حدیث روایت نموده اند و حاکم در " مستدرك " و ذهبی در " تلخیص " صحیح بودن حدیث او را اشعار نموده اند.

۶- ابو نصر علی بن سعید، ابی حمله رملی، متوفای ۲۱۶، تاریخ فوت او را بخاری چنین ثبت کرده، ذهبی در " میزان الاعتدال" جلد ۲ ص ۲۲۴ او را توثیق نموده و گفته: من باکی بر او نیافتم و تاکنون ندیده ام که احدی در مورد او سخنی بگوید، و او در امر (حدیث) دارای صلاحیت است، و احدی از صاحبان کتب (صحاح) سته با وجود ثقه بودنش از طریق او حدیثی روایت نکرده اند، و نامبرده (ذهبی) بعنوان علی بن سعید نیز شرح حال او را آورده و گفته: در خصوص او چنین ثابت است که گوئی صدوق است، و ابن حجر در جلد ۴ (لسان) ص ۲۲۷ ثقه بودن او را اختیار نموده و بر ذهبی ایراد گرفته و گفته با وصف اینکه او ثقه است و کسی درباره او نکوهش نکرده چگونه او را در عداد ضعفاء ذکر نموده ای؟!

۷- ابو نصر حبشون بن موسی بن ایوب خلال، متوفای ۳۳۱، شرح حال او را خطیب بغدادی در جلد ۸ ص ۲۹۱- ۲۸۹ ثبت نموده و گفته: نامبرده ثقه است و در بغداد- باب البصره سکونت داشته و از حافظ دار قطنی حکایت نموده که او صدوق است.

[صفحه ۳۹۵]

۸- حافظ، علی بن عمر ابوالحسن بغدادی، مشهور به دار قطنی، صاحب سنن، متوفای ۳۸۵ خطیب بغدادی شرح حال او را در جلد

۱۲ تاریخش ص ۴۰- ۳۴ ثبت نموده و گفته: نـامبرده- یگـانه عصـر و نخبه روزگـار و پیشوای زمان خود و بی همتا بوده، علم اثر و معرفت بعلل حدیث و اسماء رجال و احوال راویان باو منتهی گشته، مضافا بر مراتب صدق و امانت و فقه و عدالت و قبول شهادت و صحت اعتقاد و سـلامت مـذهب و احاطه بعلوم، سوای علم حـدیث، و از ابی الطیب، طاهر بن عبـد الله طبری حکایت نموده که: دار قطنی امیرالمومنین حـدیث بود، و حافظی ندیـدم وارد بغداد شده مگر آنکه بسوی او شـتافت و باو تسـلیم شد، یعنی در برابر تقدم او در حفظ و برتری منزلت در علم گردن نهاد، و سپس در شرح حال و ستودن او بسط کلام داده.

و ابن خلکان در جلد ۱ تاریخش ص ۳۵۹ شرح حال او را ذکر و او را ستوده و همچنین ذهبی در جلد ۳ تذکره ص ۲۰۳- ۱۹۹ و از قول حـاکم نقـل کرده که: دار قطنی در حفـظ و فهم و ورع یگانه عصـر خود گردیـد و پیشوای قراء و نحویین بود و من در سال ۶۷ چهار ماه در بغـداد مقیم شـدم و اجتماع ما زیاد شد و در تصادف با او، او را بالاتر از آنچه برای من توصـیف شده بود یافتم، و از او از علل و اسـتادان (حدیث) سوال نمودم و نامبرده را مصنفاتی است که ذکر آنها بطول می انجامد و من گواهی میدهم که در بسیط زمین همانند او بجایش نه نشست... تا آخر.

و در این بـاره در بسیاری از کتب رجـال ضـمن شـرح حـال کامـل او انواع سـتایش هـا موجود است که مـا بـذکر آنهـا اطاله کلام نمیـدهیم، ما در اسـناد این حـدیث بررسـی طولانی نمودیم تا تو (خواننـده عزیز) را آگاه نموده باشـیم باینکه این حـدیث تا چه پایه صحیـح است و رجال طریق این حدیث تا چه اندازه ثقات هسـتند و آنچنان ثقه بودن آن ها واضح و مبرهن است و در این خصوص کـافیست که ثقه بودن آنهـا بجائی از وضوح رسـیده که برای هیـچ ماجراجوئی که در انواع جـدل ریزه کار و در هر سـخن و گفتار تصرفات نابجائی بکار می بندد مجالی باقی نیست

[صفحه ۳۹۶]

که نسبت بان زبان بنکوهش دراز کند، چه اینهمه کتب شرح حال رجال همه پر از توصیف آنها است بهر ثنا خوانی و ستایشگری.

مضافا بر مزیتی که این حدیث داراست یعنی اشـعار آن به نزول آیه کریمه " الیوم اکملت لکم دینکم ".. در روز غدیرخم که موید و پشتی بـان احـادیث گذشـته است که تصـریح باین امر دارنـد، و در میان راویان آن افرادی ماننـد طبری و ابن مردویه و ابی نعیم و خطیب و سجستانی و ابن عساکر و حسکانی و نظایر آنان از پیشوایان و حفاظ وجود دارند، بصفحات ۱۲۶- ۱۱۵ مراجعه نمائید.

انتقاد از ابن کثیر درباره مطالب او در غدیر

اکنون که این امر بر تو (خواننده ارجمند) آشـکار و مدلل شد، با من بیا تا مطالب ابن کثیر را مورد بررسی قرار دهیم که در پیرامون این حدیث گفته: و چنین پنداشته که این حدیث ناشناس و بلکه دروغ است باستناد روایتی که بدست آورده حاکی از اینکه این آیه در روز عرفه موسم حجه الوداع نازل گردیـده و راستی جای شـگفتی است که کسـی قطع حاصل نماید به ناشـناس بودن یکی از دو گروه و دو دسته (از راویان) در روایات متعارضه در حالیکه هر دو در صحت همانند و برابر با یکدیگرند کاش میدانستم که در کفه مقابل حدیث (مورد نظر) ما کدام مرجح وجود دارد که صـحت آنرا ترجیح دهد و چه امری کفه جانب این حدیث را سـبک نموده و موجب عـدم اعتدال در میزان گردیده؟ با امکان معارضه ابن کثیر بمانند گفتارش درباره جانب دیگر برای مخالفتی که با آنچه ما دربـاره نزول آیه کریمه ثـابت نمودیم دارد؟ و آیـا برای این پنـدار ابن کـثیر مجوزی پسـندیده وجود دارد؟ غیر از اینکه او میخواهد قرآن کریم را از این نبـاء عظیم (امر ولاـیت و امامت) منحرف و جـدا سازد؟ اگر نه چنین است؟ برای ابن کثیر هم امکان داشت که ماننـد سـبط ابن جوزی در تذکره اش ص ۱۸ او هم نزول آیه را دو مرتبه احتمـال دهـد کمـا اینکه (تکرار نزول) در مـورد بسـمله و

آیات دیگری

[صفحه ۳۹۷]

که در پیش (صفحه ۱۵۷ (ذکر نمودیم واقع شده، ابن کثیر را شبهه دیگری است که در جلد ۵ تاریخش در ص ۲۱۴ ذکر نموده، دایر بتایید در انکار حدیث شبهه مزبور عبارت است از پندار او در اینکه پاداش روز غدیر (مذکور در روایت مزبور) اگر معادل باشد با روزه شصت ماه مستلزم اینست که مستحب بر واجب برتری و فضیلت داشته باشد زیرا آنچه درباره روزه تمام ماه رمضان رسیده اینست که ثواب آن معادل با ده ماهست، و این (تفاوت) بی سابقه و ناروا و باطل است.

رد و ابطاهل این شبهه و پندار بدو طریق نقض و حل صورت میگیرد، اما رد نقضی بوسیله یکعده روایات بسیار زیاد است که برای ما مجال ذکر همه آنها (و حتی ذکر اکثر آنها) نیست، و اکتفا میکنیم از آنها بچند حدیث:

۱- حدیث: کسی که ماه رمضان را روزه بدارد و شش روز از شوال را هم در دنبال آن قرار دهد یعنی روزه بگیرد مثل اینست که تمام روزگار (عمر خود) را روزه داشته، این حدیث را مسلم بچند طریق در صحیح خود جلد ۱ ص ۳۲۳ و ابو داود در سنن خود جلد ۱ ص ۳۸۱ و ابن ماجه در سنن خود جلد ۱ ص ۵۲۴ و دارمی در سنن خود جلد ۲ ص ۲۱ و احمد در مسند خود جلد ۵ ص ۴۱۷ و ۴۱۹ و ابن ربیع در " تیسیر الوصول " جلد ۲ ص ۳۲۹- نقل از ترمذی و مسلم- با بررسی طریق روایت نموده اند و هر کس که قایل باستحباب روزه این شش روز است اتکاء و اسنادش بر این روایت است.

۲- حدیث: کسی که روزه بدارد شش روز بعد از فطر را، چنانست که تمام سال را روزه داشته، حدیث مزبور را، ابن ماجه در سنن خود جلد ۱ ص ۵۲۴ و دارمی در سنن خود جلد ۲ ص ۲۱ و احمد در مسندش جلد ۳ ص ۳۰۸ و ۳۲۴ و ۳۴۴ و در جلد ۵ ص ۲۸۰ و نسائی و ابن حبان هر دو در سنن خود با بررسی طریق

[صفحه ۳۹۸]

روایت نموده اند و سیوطی صحت این حدیث را در جلد ۲ " جامع الصغیر " ص ۷۹ تایید نموده است.

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله امر میفرمود بروزه داشتن ایام البیض- یعنی- سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم (هر ماه) و میفرمود مانند روزه داشتن تمام عمر یا مانند حال عمر است، این حدیث را، ابن ماجه در سنن خود جلد ۱ ص ۵۲۲ و دارمی در سنن خود جلد ۲ ص ۱۹ با بررسی طریق روایت نموده اند.

۴- هیچ روزهائی از روزهای دنیا برای عبادت محبوب تر نیست در نزد خدا از عبادت دهه (ذی حجه) و همانا روزه داشتن یک روز از آن معادل است با روزه داشتن یکسال و یکشب آن (در فضیلت)- معادل شب قدر است، این حدیث را، ابن ماجه در سنن خود جلد ۱ ص ۵۲۷ و غزالی در احیاء العلوم جلد ۱ ص ۲۲۷ با بررسی طریق روایت نموده اند. و در کتاب اخیر الذکر، (این حدیث نیز مذکور است): کسی که سه روز از ماه حرامی را که عبارتست از پنجشنبه و جمعه و شنبه روزه بدارد خدا بپاداش هر روز برای او عبادت نهصد سال ثبت میفرماید.

۵- (زیادتی چاپ دوم) از انس بن مالک نقل شده که گفت: گفته میشد در ایام دهگانه (ذیحجه) بهر روز هزار روز، و درباره روز عرفه ده هزار روز، یعنی در فضیلت- این موضوع را، منذری در " الترغیب و الترهیب " جلد ۶ ص ۶۶ نقل از بیهقی و اصفهانی ذکر نموده.

۶- روزه داشتن سه روز از هر ماه (معادل) روزه عمر است با افطار آن، حدیث مزبور را احمد در مسندش جلد ۵ ص ۳۴، و ابن حبان در سحیح خود با بررسی طریق روایت نموده اند، و سیوطی در جلد ۲ " الجامع الصغیر " ص ۷۸ صحت آنرا تایید نموده، و نسائی و ابویعلی در مسند خود و بیهقی از جریر بطوریکه در جلد ۲ جامع الصغیر ص ۷۸ مذکور است، روایت مزبور را بلفظ: روزه سه روز از هر ماه روزه عمر است، آورده اند.

و ترمذی و نسائی (بطوریکه در جلد ۲ " تیسیر الوصول " ص ۳۳۰ مذکور

[صفحه ۳۹۹]

است) با بررسی در طریق روایت نموده انـد که: هر کس، سه روز از هر ماه را روزه بـدارد، این (از حـدیث ثواب) معادل روزه عمر است، و خدای متعال در تصدیق این در کتاب خود این آیه را نازل فرمود که ": من جاء بالحسنه فله عشر امثالها " یکروز به ده روز، و این حدیث را بلفظی قریب باین، مسلم در صحیح خود جلد ۱ ص ۳۱۹ و ۳۲۱ آورده، و نسائی از حدیث جریر آورده که: روزه داشتن سه روز از هر ماه (در ثواب) معادل روزه داشتن تمام عمر است، سه روز ایام البیض (زیادتی چاپ دوم) و این روایت را حافظ منذری نیز در " الترغیب و الترهیب " جلد ۲ ص ۳۳ ذکر نموده و ابن حجر در جلد ۲ " سبل السلام " ص ۲۳۴ آنرا ذکر و صحت آنرا اشعار نموده.

۷- روزه داشتن روز عرفه مانند روزه داشتن هزار روز است، حدیث مزبور را ابن حبان (بطوریکه در جلد ۲ " الجامع الصغیر " ص ۷۸ مذکور است) از عایشه روایت نموده (زیادتی چاپ دوم) و طبرانی در " الاوسط " و بیهقی (بطوریکه در جلد ۲ " الترغیب و الترهیب " ص ۲۷ و ۶۶ مذکور است) با بررسی در طریق آنرا روایت کرده اند.

۸- (زیادتی چاپ دوم) از عبد الله بن عمر رسیده که گفت: هنگامیکه ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم روزه داشتن روز عرفه را معادل دو سال میدانستیم، این حدیث را طبرانی در " الاوسط " روایت نموده و در نزد نسائی (بطوریکه در جلد ۲ " الترغیب و الترهیب " ص ۲۷ مذکور است) بلفظ- یکسال- است.

۹- هر کس روز بیست و هفتم ماه رجب را روزه بگیرد خدای تعالی برای او ثواب شصت ماه ثبت میفرماید، این حدیث را، حافظ دمیاطی در سیره خود (چنانکه در جلد ۱ " السیره الحلبیه " ص ۲۵۴ مذکور است)، با بررسی در طریق-

[صفحه ۴۰۰]

روایت کرده، و صفوری در جلد ۱ " نزهه المجالس " ص ۱۵۴ آنرا روایت نموده است.

۱۰- از ابی هریره و سلمان روایت شده، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، باینکه: در رجب روز و شبی هست که هر کس آنروز را روزه بدارد و آنشب را قیام بعبادت نماید برای او است پاداش کسیکه صد سال روزها روزه بدارد و شبها قیام بعبادت کند. و آن (شب و روز) سه روز باقی مانده از ماه رجب است، این حدیث را شیخ عبد القادر گیلانی (بطوریکه در " نزهه المجالس " صفوری جلد ۱ ص ۱۵۴ مذکور است)، در " غنیه الطالبین " روایت کرده.

۱۱- ماه رجب، ماه بزرگی است، هر کس یکروز از آنرا روزه بدارد خداوند (ثواب) سه هزار سال برای او ثبت- خواهد فرمود، (بطوریکه در " نزهه المجالس " صفوری ص ۱۵۳ مذکور است) گیلانی این حدیث را در " غنیه الطالبین " روایت نموده.

۱۲- کسی که روز عاشورا روزه بدارد، گوئی تمام عمر را روزه گرفته، در تورات نوشته شده، این روایت را صفوری در جلد ۱"

نزهه المجالس " ص ۱۷۴ ذکر نموده.

۱۳- (زیادتی چاپ دوم) هر کس یکروز از محرم را روزه بدارد، برای او است بهر روزه (ثواب) سی روز روزه داشتن، (بطوریکه حافظ منذری در " الترغیب " و الترهیب " جلد ۲ ص ۲۷ ذکر نموده) طبرانی این حدیث را در " الصغیر " آورده.

و اما رد حلی:

ما اصل مسلمی در دست نداریم که باتکاء آن زیادتی پاداش عبادت واجبه را بر ثواب مستحبات لازم بشماریم، بلکه امثال احادیثی که در رد نقضی ذکر شد ما را بامکان عکس و حتی وقوع آن راهنمائی مینماید، و احادیث وارده در مورد سایر اعمال (مستحبه) جز روزه که در شرع مورد ترغیب قرار گرفته و این معنی را تایید و تاکید مینماید، مضافا بر این، اصولا پاداش و ثواب در مقابل حقایق اعمال و مقتضیات

[صفحه ۴۰۱]

طبیعی آن قرار دارد، نه در برابر عنوانهای عارض بر آن از قبیل وجوب و استحباب که بر حسب مصالح مقرون بدان اعمال مقرر میشود.

بنابراین امتناعی نیست که در طبیعت یک عمل مستحب، در ماهیت های گوناگون یا در ماهیتهای متحد بر حسب مناسبات همزمان بان عمل چیزی باشد که موجب افزایش ثواب و پاداش گردد.

و در این مقام این نکته قابل تذکر است که: مترتب شدن ثواب و پاداش بر یک عمل منحصرا به نسبت و مقدار کشف آن عمل از حقیقت ایمان و جایگزین بودن آن است در نفس، و آنچه که شکی در آن نیست اینست که بجا آوردن اعمال (مستحبه) اضافه بر آنچه از واجبات بر عهده بنده است و یا دوری و اجتناب از مکروهات علاوه بر ترک امور محرم و ناروا بیشتر از ثبات و استقامت انسان در بجا آوردن امر (مولی) کشف کننده و دال بر امتثال او و خضوع و فروتنی در برابر او و ابراز علاقه و محبت نسبت باوست و بهمین امر ایمان کامل (و استوار) میشود، و پیوسته بنده تقرب میجوید بمولای خود (بوسیله اعمال مستحبه) تا بدان حد که او را دوست بدارد، چنانکه در حدیثی که بخاری در جلد ۹ صحیح خود ص ۲۱۴ از ابی هریره روایت نموده مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خدای عز و جل فرماید: ما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه، فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها.. الحدیث یعنی: پیوسته بنده من بسبب نافله ها بمن نزدیکی میجوید تا او را دوست بدارم، پس وقتیکه او را دوست داشتم، خواهم بود گوش او که با آن بشنود و چشم او که را او ببیند و دست او که با او قبضه کند و پای او که با او راه رود.

بلکه ممکن است گفته شود: بر حسب نوامیس عدالت (الهی) لزومی ندارد

[صفحه ۴۰۲]

که اجر و پاداش اضافه بر اتیان بوظیفه واجب و ترک عمل حرام مترتب شود، جز همان عطایا و مواهبی که بنده از آن برخوردار و بهره مند است، از قبیل نعمت زندگی و خرد و عافیت و استفاده از نیروی حیات و آمادگی برای عمل و نجات یافتن از آتش در آخرت، حتی اینکه تمام اعمال صالحه بنده در مقابل اینهمه مواهب و عطایا الهیه و نعمت های بی منتهای او بسی کوچک و ناچیز است و این همه عنایات عالیه پروردگار نیست مگر تفضل او به بنده خود.

و همین حقیقت است که از آیات متعدده کتاب عزیز (قرآن) استفاده میشود، نظیر این کلام خدای متعال ": ان المتقین فی مقام امین، فی جنات و عیون یلبسون من سندس و استبرق متقابلین کذلک و زوجناهم بحور عین، یدعون فیها بکل فاکهه آمنین، لا یذوقون فیها الموت الا الموته الاولی و وقاهم عذاب الجحیم فضلا من ربک، ذلک هو الفوز العظیم. "

پس تمام آنچه در آنجا از پاداشها و ثواب هست جز این نیست که همه بفضل و احسان خدای سبحانه و تعالی است.

فخر رازی در جلد ۷ تفسیرش در ص ۴۵۹ گوید: اصحاب ما باین آیه استدلال نمودند بر اینکه بهره مندی از ثواب و پاداش از طرف ذات اقدس الهی بر سبیل تفضل است نه از راه استحقاق، زیرا خدای تعالی چون اقسام ثواب (و پاداش) اهل تقوی را تعداد فرمود، بیان کرد که تمام آنها بر سبیل فضل و احسان از جانب او برای آنان حاصل میشود و سپس فرمود ": ذلک هو الفوز العظیم" یعنی: این رستگاری بزرگی است، و (نیز) اصحاب ما باین آیه استدلال نموده اند بر اینکه تفضل (و احسان)

[صفحه ۴۰۳]

از حیث درجه بالاتر است از ثواب و پاداش استحقاقی، چه خداوند متعال آنرا توصیف فرموده باینکه فضلی است از جانب خداوند، و سپس فضل را توصیف فرموده باینکه رستگاری بزرگی است، و باز دلیل بر این مطلب اینست که: پادشاه بزرگ وقتیکه پاداش و اجرت اجیر را عطا نمود و سپس شخص دیگری را خلعتی بخشید، این خلعت (بطبیعت حال) بالاتر از آن اجرت و پاداش است.

و ابن کثیر خودش هم در جلد ۴ تفسیرش در ص ۱۴۷ گفته: در روایت صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود: عمل کنید و عمل خود را استوار سازید و از راه خلوص و صدق آنرا انجام دهید و بدانید که عمل هیچکس هرگز او را داخل بهشت نمیکند، عرض کردند: درباره خود شما هم چنین است، یا رسول الله؟ فرمود آری مگر اینکه رحمت و فضل خدا مرا فرا گیرد. تمام شد.

و در اختیار و وسع تو (خواننده عزیز) است که این معنی را از روایت صحیح که بخاری در " صحیح " خود جلد ۴ ص ۲۶۴ از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده درک کنید که فرمود: حق خداوند بر بندگان اینست که او را پرستش کنند و چیزی را در پرستش او شریک و انباز نیاورند و حق بندگان بر خدا اینست که موحدین را شکنجه و عذاب نفرماید.

و تو (خواننده گرامی) بخوبی آگاه هستی باینکه: این مقدار از حق ثابت بر خداوند برای بندگان همانا بنا بتقریر عمل سلیم است، و اما زاید بر آن از نعمتهای (الهی) که پیغمبر صلی الله علیه و آله از بیان آن سکوت فرموده نیست مگر فضل و احسان از جانب مولی (پروردگار) سبحان.

و در روش و کار دولت ها با افراد کارمندان مشاهده میکنید که در مقابل انجام تکالیف و خیانت نکردن در آن پاداش و اجر آنها جز همان حقوق مقرر و رتبه های قانونی نیست، و چنانچه یکی از آنها بترفیع مقامی یا رتبه زیادی اضافه بر استحقاق نایل گردد، بسبب خدمت اضافی، زیاد بر وظایف مقرره بر او است و کسی در میان مردم نیست که این روش را بر حکومت ها خورده گیری نماید و بدبین شود، و این

[صفحه ۴۰۴]

حالت عینا بین بردگان و موالی آنها برقرار و معمول است و این روش از امور ثابت و پایداری است که در نفوس تمام افراد بشر موجود است، جز اینکه ذات اقدس خداوند سبحان بفضل دایم و پیوسته خود جهانیان را در برابر تکالیف واجبه وظایفشان پاداشها و

اجرهای فراوان عطا میفرماید و در اینجا کلمه قدسیه ایست از سرور و مولای ما زین العابدین، امام منزه علی بن الحسین صلوات الله علیهما و آلهما که از ذکر آن در اینجا نباید خودداری کرد و آن فرمایش آنجناب است در ضمن دعائی که در مقام اعتراف بتقصیر و نارسائی از ادای شکر در صحیفه شریفه آن جناب وارد شده:

سخن امام زین العابدین

"اللهم ان احدا لا- یبلغ من شکرک غایه الا حصل علیه من احسانک ما یلزمه شکرا و لا یبلغ مبلغا من طاعتک و ان اجتهد الا کان مقصرا دون استحقاقک بفضلک فاشکر عبادک عاجز عن شکرک و اعبدهم مقصر عن طاعتک، لا- یجب لاحد ان تغفر له باستحقاقه، و لا ان ترضی عنه باستیجابه، فمن غفرت له فبطولک و من رضیت عنه بفضلک، تشکر یسیر ما شکرت به، و تثیب علی قلیل ما تطاع فیه، حتی کان شکر عبادک الذی اوجبت علیه ثوابهم و اعظمت عنه جزائهم امر ملکوا استطاعه الامتناع منه دونک فکافیتهم، او لم یکن سببه بیدک فجازیتهم، بل ملکت یا الهی امرهم، قبل ان یملکوا عبادتک، و اعددت ثوابهم قبل ان یفیضوا فی طاعتک، و ذلک ان سنتک الافضال، و عادتک احسان، و سبیک العفو، فکل البریه معترفه بانک غیر ظالم لمن عاقبت، و شاهده بانک متفضل علی من عافیت، و کل مقر علی نفسه بالتقصیر عما استوجبت، فلو لا ان الشیطان یختدعهم عن طاعتک، ما عصاک عاص، و لو لا- انه صور لهم الباطل فی مثال الحق، ما ضل عن طریقک ضال، فسبحانک ما ابین کرمک فی معامله من اطاعک او عصاک، تشکر للمطیع ما انت تولیته له، و تملی للعاصی فیما تملک معاجلته فیه اعطیت کلا منهما ما لم یجب له، و تفضلت علی کل منهما بما یقصر عمله عنه، و لو کافات المطیع علی ما انت تولیته لا- و شک ان یفقد ثوابک. و ان تزول عنه نعمتک، و لکنک بکرمک جازیته علی المده القصیره الفانیه

[صفحه ۴۰۵]

بالمده الطویله الخالده، و علی الغایه الزائله بالغایه المدیده الباقیه، ثم لم تسمه القصاص فیما اکل من رزقک، الذی یقوی به علی طاعتک، و لم تحمله علی المناقشات فی الالات التی تسبب باستعمالها الی مغفرتک و لو فعلت ذلک به لذهب بجمیع ما کدح له، و جمله ما سعی فیه، جزاء للصغری من ایادیک و مننک، و لبقی رهینا بین یدیک بسائر نعمک. فمتی کان یستحق شیئا من ثوابک لامتی الخ.

ترجمه: بار خدایا، کسی شکر و سپاس تو را (در قبال موهبتی) بانجام نمی رساند مگر شکر و سپاس دیگری در قبال احسان بر او واجب آید، و کسی در راه طاعت و بندگی تو هر قدر کوشش کند بجائی نمیرسد جز آنکه قصور و نارسائی او از اداء حق فضل تو آشکار گردد، بنابراین، شاکرترین بندگان تو از ادای حق شکرت عاجز و کوشاترین آنها از ادای حق بندگیت قاصر است.

کسی از روی استحقاق نه در خور آمرزش تو است و نه شایسته رضای تو، پس هر کس را آمرزیدی بمقتضای کرم تو است و از هر کس راضی شدی بموجب فضل و عنایت تو است.

کمترین شکر و سپاس بنده ات را می ستائی و ناچیزترین طاعت را پاداش دهی گوئی شکر بندگانت را که مستوجب پاداش داشته ای و در برابرش اجری بزرگ قرار داده ای از اموری بوده که در خودداری از آن در برابرت مختار و توانا بوده اند که بپاداش آنرا تلافی فرموده ای یا تو خود سبب آن نبوده ای که در قبالش اجری فراوان آماده داشته ای نه چنین است، بلکه ای معبود من. تو خود قیام بامر آنان نموده ای قبل از آنکه بطاعت تو قیام کنند و پاداش آنها را آماده فرموده پیش از آنکه بر بندگیت گردن نهند، زیرا شیوه تو فضل و کرم و عادت تو اعانت و احسان و رویه تو عفو بر بندگان است، آری تمامی خلق معترفند که: هر کرا عقاب کنی بر

او ستمی نرفته و همه گواهند که هر که از او دفع بلاـ کنی باو تفضل فرموده و جمله اقرار دارند که در انجام آنچه تو مستوجبی مقصرند، اگر شیطان آنها را فریب نمیدهد و از اطاعت تو باز نمیداشت کسی مرتکب گناه و تمرد نمیشد

[صفحه ۴۰۶]

و اگر باطل را بصورت حق در نظرشان جلوه گر نمیساخت، کسی از راه بندگی تو گمراه نمیگشت!

تو منزهی، چقدر کرم و احسان تو در حق مطیع و عاصی نمایان است؟ مطیع را مورد نوازش قرار میدهی در امری که خود او را بانجام آن توانا ساختی و عاصی را مهلت میدهی در حالیکه قادری در عقاب او شتاب کنی؟ بهر دو گروه (مطیع و عاصی) عنایتی فرموده ای که استحقاق آنرا نداشته اند، و تفضلی نموده ای که عمل آنها در برابرش نارسا و کوتاهست. اگر مطیع را بر حسب قدرتی که خودت باو داده ای پاداش میدادی جای این بود که از پاداش تو محروم ماند و نعمت تو از او روی بزوال نهد، ولی تو در برابر طاعت ناچیز او در زمان کوتاه کمی، پاداش بسیار و پایان ناپذیر باو عطا فرمودی و در قبال مدت نزدیک ناپایدار با مدت دراز پایدار ماجور ساختی.

سپس در خوردن از آن روزی که میتوانست بوسیله آن بر طاعت تو نیرو گیرد قصاص روا نداشتی و در بکار بردن از آن آلات که میتوانست بواسطه آن بعفو و مغفرت تو راه یابد خورده گیری در حساب بجا نیاوردی وگرنه همه مجاهدات او در مقابل بجا آورده تو کوچکترین مواهب و عطایای تو ارزش نمیداشت و همچنان در گرو سائر عنایات و الطاف تو می ماند در این صورت کی استحقاق کمترین پاداش تو را داشت نه، کی؟. الخ.

و در روز غدیر، نمازی وارد است که ابو النضر عیاشی، و صابونی مصری درباره آن کتابی جداگانه تالیف نموده اند درباره آن نماز و دعاهائی که در آن روز وارد است بتالیفاتی که بدین منظور تهیه و جمع آوری شده مراجعه فرمائید.

هذا کتاب انزلناه مبارک فاتبعوه و اتقوا لعلکم ترحمون.

سوره انعام، آیه ۱۵۵.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره

الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰

۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹